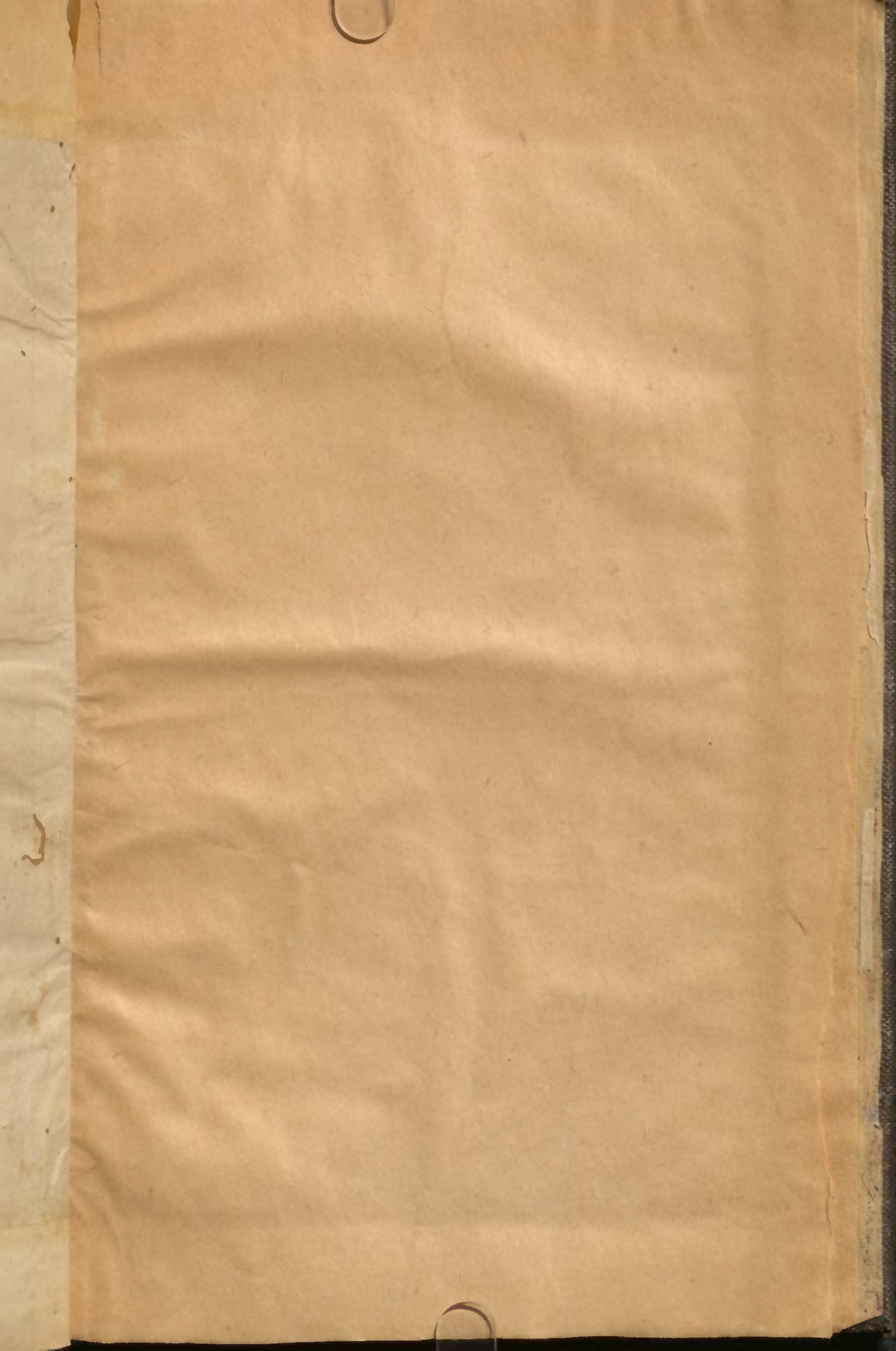
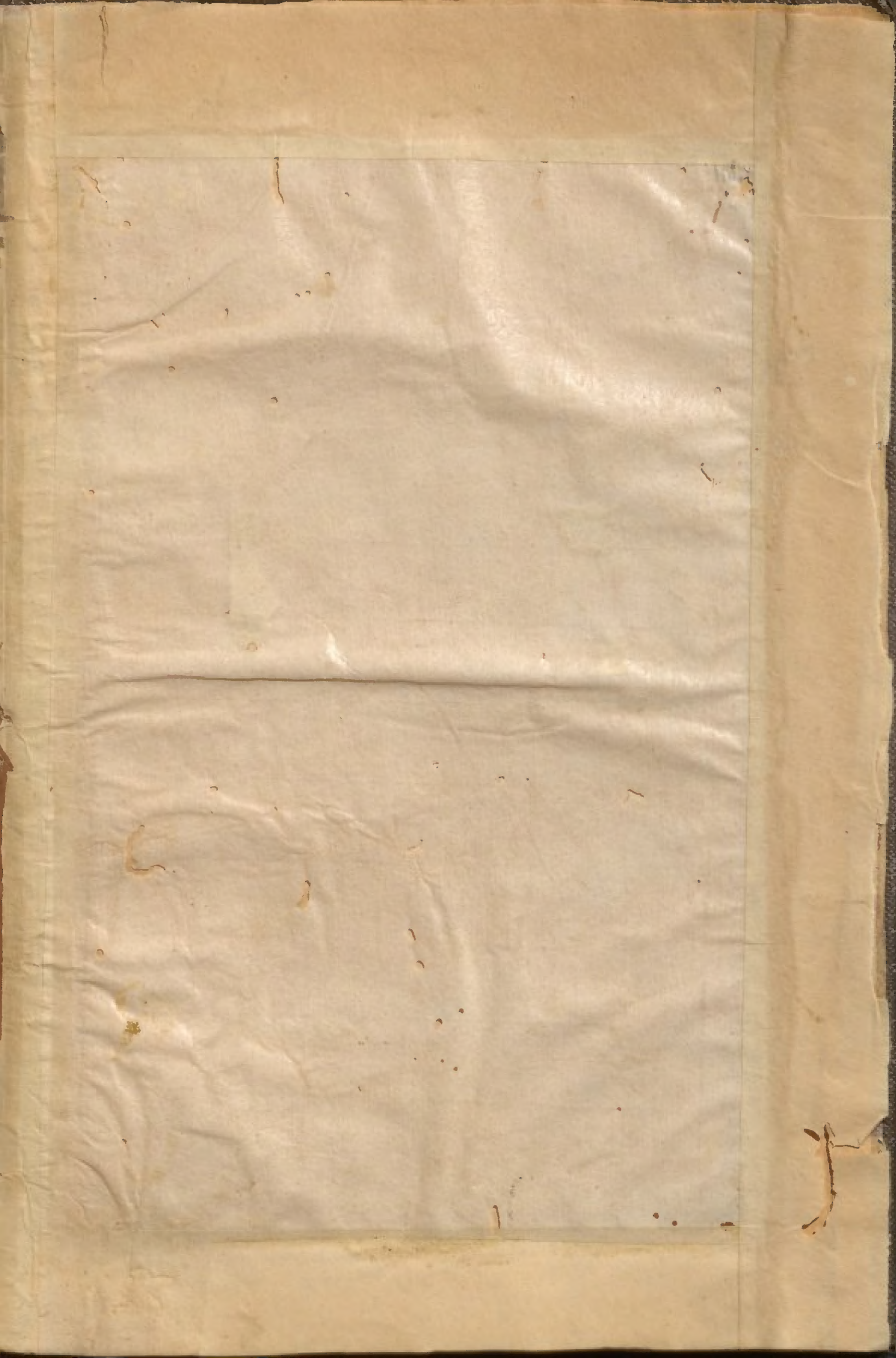






Lucknow
28.2.17.

هو الغفار

ربّ یسّر بسم الله الرحمن الرحیم و تمّم بالخیر

لا تعد و لا تحصی حمد حکیمی راست که از عقد سینه خویش طینت ابو البشر آدم العقل آرا
امیخته و معجون ما و طین سرشته و توصیف صانعی را که از کتم عدم
هژده هزار عالم را بحرف ترجی اربع عناصر ترکیب داده که بنای حکیمی
خلاق ارض و سماوات بنوا نه لقمان زین حکمتش ثابت
نبات زین نسخه صحی الکشیده ها ها که خیقتی مرکبی از نبات
و لا حد و لا نهایت لعت پیغمبری راست که قانون شرع از نسخه رسالت علیه السلام
ترتیب داده صحف گویت که بادیه ضلالت را بدار الشفاء

ایشان

هدایت آورده و شفیع گشته بآئین محمد آنکه ذات او مکرم

در وجود مبارک حضرت ختم المرسلین

... خلق ... اما بعد بر طبیعت شناسان مخفی

روزگار و خاطر خطیر اطبای روزگار و دیار مخفی و محتجب نماند که اوراقی چند

متضمن عمل الشش نسخه جات و اقسام منتخب از کتب حکمای متقدمین

و متأخرین اهل یونان و فرنگ و هند در هر باب از تجربات مغفرت

نشان جنت آشیان حکیم سید الله از عمو بلند خان علیین مکان

حکیم علوی خان صاحب غفر الله تعالی در گوشه متواری بوده در بقعه اختفا

مستور بنظر در آمد این ضعیف عباد الله احمد علی را در خور تربیت

یافته مرحوم مغفرت بخاطر گذرانیده که اگر شواهد این نسخه‌ها برای

هر گونه مرض و هر نوع علتی بتجربه رسیده از نقاب حجاب کلانیز

و پرده از رخ روزگار خالی از شک و شبهت انداخته

از چاه اختفا بر آمده و از حجره خفا بیرون نسخه بکتابه ترتیب

ارایش این نسخه ظهور جلوه کرده رونما گردانیده و ترتیب این نسخه را
مشتمل بر سیزده فایده و بیست و پنج تحتیات ترتیب داده و بفرمان
اسدی موسوم ساخت تا هر کس که روی اینها ببیند و جبین آن
ملاحظه کند بهره یاب گردد و مولف را بدعای خیر یاد فرماید
گر زتار یکش بجای فهم نیکی باقرا باذین اسدی شکر از
افزون نما فایده اولی دربیان ترکیب ادویه فایده دوم
در شستن حجریات وغیره فایده سیوم دربیان کیفیت تنقیه
و تسعیه و تدبیر سپردن ادویه فایده چهارم دربیان معرفت
بدل ادویه و در تفسیر و ترجمه اسامی تراکیب بزبان یونانی و عربی و
فارسی و هندی فایده پنجم در دانستن احکام استعمال در بیان مزاج
و مدت لقای قوت ادویه مرکب فایده ششم دربیان کیفیت فایده
تریاق فاروق باید دانست فایده هفتم در استخراج عمل بلادر و گرفتن
دخان کنه و سقه کردن و در ارنج دادنش اصلاح دلق فایده هشتم
در معرفت

در حقیقت اوراقی فایدهٔ نهم در جلا دادن مروارید و رنگ
دادن یاقوت و ساختن الماس و غیره فایدهٔ دهم در ساختن
گل حکمت در جهت استحکام ظرف فایدهٔ یازدهم رنگ کردن
آبگینه و نقش کردن احجار مثل عقیق و غیره و آب دادن سلاح
بآتش و ساختن مشک و غیره و زعفران عملی و روش ساختن
اسفیداج و برنج و شنگرف و دوالی گویند و مرجان و شنجرف فایدهٔ
دوازدهم در خواص جواهر مهره و جهرها فرنگی که از کتب اهل فرنگ تحقیق
نموده نوشته فایدهٔ سیزدهم نسخهٔ هندی که از زر دار اشکوه نوشته
نقل در مهره و هندی و جهری و ساختن نیز باب اول در حروف الف
مستعمل بر سه فصل فصل اول در اطریفا فصل دوم در ایارج
فصل سوم در اشربها باب دوم در حروف الباء مستعمل بر دو
فصل فصل اول در برودات فصل دوم در بخورات
باب سیوم در حروف التاء مستعمل بر یک فصل [illegible] در تریاقات

باب پنجم در حروف الجیم مشتمل بر دو فصل فصل اول
در ساختن جوامر و مهره فصل دویم در جوارشات باب ششم
در حروف الحا مشتمل بر سه فصل فصل اول در حبوبات فصل دویم
در حلواء فصل سیوم در حقنه باب هفتم در حروف الخا مشتمل بر
سه فصل فصل اول در خمیرات فصل دویم در خضابات
فصل سیوم در خل یعنی سرکه باب هشتم در حروف الدال مشتمل بر
یک فصل فصل اول در دواء المسک هندی باب نهم در حروف
الذال مشتمل بر یک فصل فصل اول در ذرورات باب دهم
در حروف الراء مشتمل بر دو فصل فصل اول در ربوبات
فصل دویم در روغنی باب یازدهم در حروف الزاء مشتمل بر یک
فصل فصل اول در زرقه یعنی کیکاری باب دوازدهم در حروف
السین مشتمل بر چهار فصل فصل اول در سکنجبین فصل دویم
در سعوطات فصل سیوم در سنونات فصل چهارم در سفوفات

باب دوازدهم

مشتمل بر سه فصل فصل اول در لخلخه فصل دویم در لعوبات
فصل سیوم در لعوقات باب بیست و دویم در حروف الجیم
مشتمل بر نه فصل فصل اول در مفرحات فصل دویم در معجونات
فصل سیوم در ماء اللحم فصل چهارم در مطبوخات فصل پنجم
در مساهل فصل ششم در مراهم فصل هفتم در منقیات
فصل هشتم در مضمضه فصل نهم در ملح باب بیست و سیوم
در حروف النون مشتمل بر سه فصل فصل اول در نقوعات فصل دویم
در نقیع فصل سیوم در نطول باب بیست و چهارم در حروف
الواو مشتمل بر یک فصل فصل اول در وجوب یعنی در حقنه
باب بیست و پنجم در حروف الها باب بیست و ششم در حروف
الیاء مشتمل بر یک فصل فصل اول در یاقوتیهای فایده اول
در بیان سبب احتیاج بدوای مرکب و کیفیت ترکیب ادویه که بدان
ایدک الله بسبب آنکه اکثر اطباء متفق اند و در کتب ایشان مذکور است که معالج

از اسباط

در معالجه امراض اگر دوای مفرد در مرضی که علاج میکنند کافی دانند
بهتر است که ازان تجاوز نکنند و مرتکب علاج بدوای مرکب نشود
زیرا که دوای مفرد بر طبیعت خفیف است پس اگر طبیعت دوای مفرد را
در مقصود خود کافی و تمام مدار نمر لابد او را ترکیب باید نمود و بدوای
مرکب معالجه اش باید کرد پس وجه احتیاج معلوم شد و این امر در اکثر
احوال طب دوای مفرد را مقصود و مطلوب خود کافی نمیداند
بسبب امری چند است که مذکور میگردد اول آنکه در دوای مفرد صفتی
و حالتی باشد که مقتضی علاج نباشد محتاج باصلاح باشد تا ممکن
باشد آن امر بضم کردن دوای دیگر مرض مرکب باشد و طبیعت [illegible]
مصلحت [illegible] محتاج شود بضم دوای دیگر دوم آنکه شاید دوای
مفرد بطعم حار باشد و طبیعت بواسطه غلبه حدت و مرارت
طعم قبول آن دوا نمیکند پس طبیعت را ضرر است بجهت کسر حدت
طعم دوا دیگر با آن بیامیزد که طبیعت قبول کند [illegible] که لا [illegible]

وعمل بیامیزند سیوم انکه ان بتن دیکر ترتیب داشته باشد
و معده از قبول ان نفرت کند پس دوای دیکر بان اضافه کرد
تا انکه معده از بوی آن ها نفرت نکند و قبول کند چنانچه
قدری کلاب با طباشیر امیخته میدهند در غثیان میارد چهارم
انکه دوای مفرد ضعیف باشد و بمقصود وفا نکند مثل زبد زرنجبیل بان
ضم کرده میدهند تا تقویه قوت کند و بلغم غلیظ دفع سازد
وازین قبیل است انچنین دوای که هر دوای کرم دیکر با السبب القام
سرد دیکر کاهی که احتیاج قوید باشد پنجم انکه بسیار قوی باشد
بواسطه زیادتی قوه ضرر بیشتر مانند انکار که با صمغ عربی ضم
بکنند تا ضرر ان کم کند وازین قبیل است القام دوای حار با دوای
بارد و با العکس ششم انکه دوای مفرد سریع النفوذ
باشند و در عضو مقصود مکث نکند و عمل خود تمام نکند لابد
دوای دیکر بران اضافه باید کرد که انرا در عضو مقصود نکاه دارد مانند

الازنانه

رازیانه و انیسون و تخم کرفس چه اینها سریع النفوذ اند در جگر پس ادویه
جاذبه با اینها ضم باید کرد که بعضی جهت جگر اینها را جذب کنند و
زود بفعل آورد در عضو مقصود تمام کنند **پنجم انکه** بسا باشد
دوای مفرد بطی النفوذ باشد بعضو مقصود آن نارسیده قوت باطل
شود یا آنکه ضعیف گردد لابد بدرقه باید که همراهی آن دوا بعضو مقصود
زود برسد همچنان در ضایقه بدرقه کافور میکنند که کافور را بدن زود
برساند و دل ساختست زود **ششم انکه** در بعضی اوقات
طبیعت محتاج می شود بدوای که در آن دوا قوت متضاد باکثره
یا امراض مختلف را یا آن دوا تواند علاج کرد چون دوا مفرد قوت
یافته نمی شود بسبب حاجت طبیب ترکیب میکند ادویه مفرد مختلف
القوا را بحسب حاجت خود از آن افعال متضاده بفعل آید و
مطلوب طبیب بآن ترکیب وجهی که حصول نیوند **هفتم انکه** بسیار علاج
فرج محتاج اند بدوای که کم و کیف آن واجب باشد که به مدت مستعمل

کرداند و در دوای اقوی مفرد این دو فعل کم موجود است

اگر کاهی طبیب را ضروری شود که دوای قوی مفعل افیون بجهة

تسکین دردی بدهد و خوف میکند از زیادتی تخدیر افیون پس

ضم میکند با افیون دوای گرم که تا تسکین تخدیر و مضرت آن بکند

مثل جند بیدستر و مانند آن که با افیون بار کرده بیدهند [یازدهم]

اگر [...] باشد که طبیب را احتیاج باشد بدوای در درمیان

بیماریها مختلف الطبایع با جمع اید و مقاومت با سموم حیوانات

واید لذا [...] تواند کرد پس وجهت احتیاج مثبت اضطرار او ظاهر شد

بتالیف و ترکیب و تریاق فاروق مذکور را که جامع الصفات مذکور

است یعنی فایده نفع ترکیب بر فایده در امراض متضاده بمقا

ومت در سموم مختلف الجنیه تالیف و ترکیب ادویه مرکب

زیاده از است در جمیع جهات و اسباب احتیاج از ادرین

مختصر بیان کم اگر زیاده خواهد از کتب مطوله منضمن طلب کنند

زر بیان

در بیان کیفیت ترکیب ادویه مرکبه اما طریق صحیح معاجین آنست
که ادویه تازه و پاکیزه که کهنه و پوسیده نباشد بهم رسانند آنگاه
از چوب و حجر و خاشاک و از گرد و غبار پاک کنند و ما دام که
ضرور نشود راجح تر اجل حاجت بدل نشود احتیاطاً اگر صد دوای مرکبه
که ترکیب خواهند نمود کم یافت باشد و بهم نرسد در هر صورت
آن جزو مفقود و ساده بدل باید کرد پس آنچه مناسب بحال ترکیب نوشته
باشند بدل کنند و دواها را هر یک جدا جدا فرداً فرداً اجزا در هاون
سنگین اگر بهم رسد الا در هاون روئین یا هاون سنگی نرم باید کوفت بعد از آن پارچه
ابریشم که حل و قرح بدانسته باشد نرم بیخته هر یک را جدا جدا آن
نمایند پس مجموعه را در اسم آمیخته دیگر بار قدری سحق نمایند چنانکه
دواها با اسم دیگر خوب آمیخته گردند و در اسم نمایند و فعل و الفعل
تمام به قبول کنند و تجربیات و غیره که بیشتر استعمال کنند و همچنین
کلیه جز و متوی نمودن متعلق است رجوع نموده بقواعد مذکور عمل

آورند و مجموع را تا آنچه حل باید سخت حل نمایند و اگر صاف کردن
باشد از پارچه درشت یا از الک غربال صاف نمایند پس به وزن
مجموعه عسل شکری و خوش طعم پاکیزه مالش ملایم کف بر از سر وی بقوامی
که مناسب فصل و بلد باشد برسانند و پس از آتش فرود آورده با آهستگی
بریزند و سرد نمایند پس دواها اندک اندک در عسل بسیار گرم باشد
دوا داخل نباید کرد زیرا که بواسطه گرمی عسل قوت ادویه ضعیف میگردد
و در فصلهای زمستان بلاد کند هم نپزند و بوزن آن اکتفا نمایند و ترکیبی که عنبر
در آن داخل باشد در وقتی که عسل هنوز گرم باشد عنبر را سوده
با قدری روغن بنفشه و یا بادام یا روغنی که مناسب حال آن ترکیب باشد
به آتش بگدازند و در عسل داخل نمایند اگر خواهند که ترکیب رنگین نمایند
و خوش رنگ باشد زعفران را کوفته بیخته با گلاب یا مایع که مناسب
باشد در هاون خوب حل کنند و بعد از عنبر و قبل از دیگر ادویه در عسل
داخل سازند و بیامیزند پس مشک سوده داخل سازند و بعد از آن

جوام

جواهر ریزتر و قسم آخر رسد پس باقی ادویه را با آب یا با شستگی برشته باشند
و مربی کرده باشند و اگر طلا و نقره که در ترکیب داخل است محلول باشد
بعد از زعفران و قبل از جواهر داخل نمایند و الا که ورق باشد
بعد از آن که مجموع دواها در عسل داخل شده باشد طلا و نقره را
ورق ورق انداخته ترکیب را بهم زنند چنانکه اجزای ورق در همه اجزای
ترکیب آمیخته شود طریق ترکیب جوارشها و ترتیب دادن اجزای
جوارش با بسیار نرم بیخته و بیزانند و قدری درشت بالا [illegible]
تا در معده ثابت گردد و [illegible] معتدل است
و از هضم معده بازنمی‌ماند یعنی جوارش همین است اگر چنانکه
ادویه را به روغنی از روغن‌ها چرب باید کرد نفس روغن بید یا روغن
بنفشه یا بادام یا غیر آن باید که بیالایند قبل از سرشتن معجون ادویه را
در روغنی که داخل می‌کنند چرب نموده و کف مالیده بعد از آن که اجزای
[illegible] و مزاج گردد و روغن بجزئیش جذب کنند اجزاء را قرص که داخل تریاق

و معاجین نمی شود باید که بعد از آن که قرص را در سایه خشک کرده
باشند کوفته نرم بیخته در شراب یا مثلث یا لعوقی که مناسب
داند خیسانیده داخل سازند و در وقت ساختن لعوب است
که مجموعه مغزها را نقشه ساخته در هاون سنگین یا در بالای سنگ
خوب بکوبند و سخت بمالند تا نرم شود بعد از آن که زعفران را
بعد داخل کرده باشند و پیش از آنکه سایر دواها داخل سازند
صمغها را بیند از تر و در آسیب بمالند و باید که معاجین و ترکیب
بالتقصار و رشادی که بکمال رسیده باشند و مزاج پیدا کردن هر یک از آن ها
در مدتی معین شده است در ظرف پاکیزه بریزند اما ظرف را
محکم ها بسازند و سر ظرف وا بگذارند چندانکه ترکیب سرد شود پس ظرف را
بسته هر سه چهار روز یکمرتبه وا کنند تا بخار دوا برآید باز سر
ظرف بسته بگذارند تا از قبض ارمیدلو فیاض بر آن برآن فایض گردد
و باید دانست که بهترین ظرفی که صلاحیت نگهداشتن معاجین و
زراکب

و تراکیب دارد ظرف طلا و نقره است اگر میسر باشد یا ظرف چینی
بعد از آن ظرف سنگ یا شیشه ناچار در ظرف مسی که تازه قلعی
کرده باشند در ظرف مسین یا روئین یا سفالین بهشتی نیست از رتبه
روانست قلیه و در ظرف چوب و سفال بجهت آنکه عسل را میخورد و
و تمام معاجین خشک میگرداند این بود قانون ساختن معاجین
طریق اجزای شربتها چنانچه در شربت و معاجین ادویه تازه
پاکیزه از خس و چوب و ریگ پاک کنند و هرچه کوفتن محتاج باشد
مانند اصول و عروق و قصب و سرو آنرا نیمکوب کنند و اوراق
و ازهار که کوفتن احتیاج ندارد و مجموعه در اسم کرده باشد یا عروق
یا برگ یا ثمر یا تخمی که بجهت خیسانیدن اجزای شربت مقرر است اولاً
یک شب و یک روز در ظرف خیسانند پس در دیگ نقره یا سنگین و یا دیگ مسی
که تازه قلعی شده باشد باتش ملایم آهسته طبخ نمایند چندانکه نصف
آب بماند آنگاه از آتش فرو گیرند و کف مال نموده خوب بمالند و صاف نمایند

دیگر بار با قدری آب یا گلاب بمالند چندانکه قوت دوای دران
بعد از آن آنها را در دیگ کرده بان مقدار قند یا عسل که از آن
نصف [illegible] در همان نسخه مقرر شده است با آتش ملایم جوش دهند
که بچوب عود یا صندل یا چوب بید باشد اما قانیا بر هم زده [illegible]
و احتیاج آتش را لف نگاه دارند که بجوش دیگ از سر رود و بر دو چندانکه بقوام
رسد از آتش فرو گیرند و سرد نمایند و اگر عنبر یا مشک یا ورق طلا و نقره
در نسخه [illegible] و نقل باشد بطریقی که در معاجین مذکور شده داخل نمایند
و زعفران را از خریطه موافق آن بسته در دیگ اندازند با بجوشیدن [illegible]
قوام خریطه زعفران بر دارند و با قدری گلاب یا هر عرقی که مناسب باشد
بمالند و آب آنرا داخل نمایند و بعد از قوام سرد نموده در ظرفهای چینی یا گلی
که در نگاه داشتن معاجین مذکور رفت نگاه دارند و بهنگام حاجت صرف
نمایند و سکنجبین بزوری و لعوق و غیره بر همان دستور طبخ نمایند اما
و مناسب تراکیب که مطلق سکنجبین و آنچه حموضت داشته باشد در [illegible]

چینی

طبخ نمایند و فایده ترکیب قرص آنست که ادویه را پاره کهنه و پوسیده

نباشد بطریقی در پیش مذکور رفت و از گرد و خاشاک و خار پاکیزه ساخته

و هر یک را جداگانه کوفته بیخته و دق نمایند پس مجموعه را درهم بهم چسبیده شود و بعد از آن

قرص زنند و در سایه خشک سازند و از گرد و غبار محفوظ دارند تا آنکه

چون خشک شود روزی یکبار از زیر و بالا زیر و رو بگردانند و بعد از

خشک شدن در ظرف شیشه نگاه دارند تا هنگام حاجت استعمال

نمایند ساختن حبوبات و شیافات نیز بهمین روش و بهمین

قاعده و دستور العمل ساخته میشوند اما باید که در حبوبات و اقراص داخل

[illegible] زنند تراشیده و به روغنی بادام چرب کرده با خمیر آلوده و

غاریقون را از پشت غربال بگذرانند زیرا که بهاون کوفته نمی شود و رسم

آنست که بالای غربال موی بلب زنند تا بگذرد و ترکیب سفوف و روش آن

هر نوع سفوفی که بجهت قبض شکم و تسبیح در چیز ترکیب میکنند چون در ترکیب

[illegible] داخل است مثل حب الرشاد و بزرقطونا و مانند تخم ریحان و غیره

بعد از آن که بو داده باشند با سایر ادویه بکوبند خصوص بزر قطونا که اگر

نباید کوفت و کاه باشد که تخم ریحان و تخم مرو را نیز همچنین بعد از آنکه دیگر

دواها را کوفته باشند بر روی باقی ادویه ممزوج و مخلوط سازند و بهتر

آنست که اجزای سفوف را نرم بکوبند و مثل اجزای جوارش اندکی درشت

باشد بلکه به معده رود و اگر نکنند و اگر چه نخته غرض قبض باشد و نخواهند

که نفع آن در معده بیشتر ظاهر شود و الا نرم کوفته بیخته استعمال کنند

طریق ترتیب سنونها چنان است اگر برای صفا و جلای دندان

باشد مثل زاج و نمک و سفال چینی و مانند بعد از آن که سوخته و بریان

کرده باشند با باقی اجزا یکی بکوبند اما قدری درشت و زبر باشد

تا صفا و جلای دندان که مقصود است بهتر حاصل شود و آنچه برای محکمی بیخ

دندان و باز داشتن خون بیخ دندان باشد باید که نرم کوفته و بیخته [illegible]

ست زند طریق ترکیب حبّ گل و ذرورها و برودها و شیافها

که در چشم استعمال می‌شود باید که [illegible] سحق و بیخته

ثی دارند و در بیان سوختن ادویه که در شستن تعلق به رو... است

ب بالغه بجا آورند زیرا که چشم عضویست شریف و دوای الحس اشرف

اعضا است الحس باید که دوا اما حجری مانند سرب و حجر و توتیای و غیره و آنچه

سحیق و مصول فی حدت بطریقی که در فایده که مخصوص بعمل ادویه است

در شستن ایشان اهتمام تمام بجا آورند و بهمین طریق هر دوائی که آن را باید

سوختن مانند مس و سرمه و مانند آن هم در فایده که بسوختن ادویه تعلق دارد

رجوع نموده بهمان قانون عمل کنند و همین نوع هر داروئی که باید آن را

کرد مانند روغن از روت بشیر خر یا توتیا آب غوره و سرمه

باب بادیان پس هر یک از دوا اما بعد از آن که سوخته و شسته و پرورده

باشند جدا جدا کوفته و از پارچه محکم بیخته باشند هر کدام مقداری که باید

وزن نمایند و همه در اسم مخلوط ساخته در هاون و یا در بالا سنگ

سحق نمایند چندانکه مانند غبار نرم گردد در حالت سحق از گرد و غبار

نگاه دارند و بعد از اهتمام و مبالغه در سحق در ظرف شیشه نگاه دارند و در

زنان حاجت با میل طلا و میل نقره یا میل ارزیز در حفت زرنک آ
کشنه و شیاف در درون چشم باید چکانند پس چشم طلا باید کرد پس میل
بهر چه مناسب باشد ساییده صفای نظر حاصل نمایند والله اعلم فی واهو
المعافی **طریق ساختن مطبوخ است که اگر مطبوخ حسنی ترتیب خواهند داد**
اولی آنچه را از ابالیره ساز زند و پس از همه بنجا و جو لهانیم کوفته در دیگ
اندازند بعد از آن بوزانچه باشد نیم کوفته داخل نمایند پس از آن خشخاش
آلو و انگور و منقی و از عقب آن بنفشه و نیلوفر و مانند آن افزایند پس
باین قاعده هر چه قوی و سخت باشد زود برباید انداخت و هر چه ضعیف
و لطیف تر باشد سسته داخل سازند و در دیگ سنگی یا دیگ سفال
یا دیگ که پاره قلعی کرده باشد با مقدار آب صاف کرده الکاف باشد
باس مایم تر جوش دهند تا دو بخش آب سوخته شود یک بخش بماند پس از آتش
بگیرند و اگر افتیمون داخل باشد باید که افتیمون را در پارچه کتان بسته بعد از آن
دیگ را از آتش فرو گرفته باشد در مطبوخ اندازد پس با آهستگی بدست بفشرند

در همه بمالند و صاف نمایند و نیز خشت و ترنجبین و فلوس و خیارشنبر و قند

را بقدری از آب گرم جلاب خیسانیده حل سازند و صاف کرده

اضافه جلاب ساده اگر احتیاج باشد مجموعه را مکرر صاف کنند اگر

سنبل دارد و سفید هند از قسم صبر و ایارج و تربد آنچه باشد کوفته بیخته

با قدری آب جلاب حب نموده فرو برند و از بالای حب مطبوخ بیا

شامند تا آنکه سنبل دارد و هرچه باشد کوفته و بیخته با قدری از نقیع

حل نموده پیش از مطبوخ بیاشامند **نقوعات قاعده است**

که اجزاء نقوع آنچه کوفتنی باشد نیم کوب کنند و مجموع را شب

در آب گرم خیسانند و علی الصباح در همه بمالند و صاف نما

و صاف نموده و ترنجبین و شیرخشت و گلقند و مانند اینها آنچه باشد

در همین آب محلول سازند اگر حاجت باشد مکرر صاف کرده

بیاشامند **قطورات راه طبیخ نیست** که از ادویه آنچه [illegible]

کوفتنی است نیم کوب کنند و همه یکی خیسانیده با آتش نرم جوش دهند و بعد از

طبیخ دست مالیده و صاف نموده کبار را استعمال کنند و اسم
بیمکرم بعضو بزنند و عضو معلول از بخارات بیمکرم بطول محفوظ گردانند
ترکیب اطلیه و ضمادات آنست که دواها را نرم کوفته بیخته با هرچه
در صفت آن مذکور شده باشد امیخته استعمال نمایند ترکیب در
بیان اطلیه و ضمادات آنست که طلا رقیق الست در عضو جریان
میکند و ترکیب ضماد غلیظ است و جریان نمی کند این بود این
ترکیب مرکبات و نیز ترکیب هر یک جدا گانه در صفت همان
مرکب تکرار مذکور میکردد انشاء الله و توفیق علی الله الجلی طریق
دانستن مزاج مرکبات آنست که اجزاء حاره و بارده و رطبه و یابسه
هر یک از مفردات ترکیب را از قرار قدر نسبت آن حساب نمایند
واحد را از اکثر وضع نموده باقی را نسبتی عددی دوبه که عبارت از عدد
نسبت هر یک قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند
مثل مزاج مرکبی زرد بخش که در دو دیم کرده

گرم و خشک است بنفشه که در دوم سرد و تر است هر گاه از از خیری دو
نسبت باشد و از کندر و بنفشه یک نسبت اجزای حارها و مرکب
بارده خشک یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت
حاره بارده رطبه یابسه پس چون اول که اجزای بارده رطبه
است از آنکه حاره و یابسه است کم شود و هیچ فرد از حارها و هیچ فرد از یابسه
باقی میماند و چنین هیچ را رسمی عدد ادویه که کتب عدد نسبات
چهار است قیمت کنند خارج قسمت یک و ربع است اسم علاج
مرکب مذکوره اول در اوایل درجه دویم گرم و خشک خواهد بود و علی القیاس
اگر دانستن عقد نسبت مرکبات است که عبارت از تحقیق وزن
عدد نسبت مفردات آن جزوی از وزن مرکب احد تمام که نسبت
مجموعه وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد نسبات مثلا وزن
مجموعه ان سی درم باشد و عدد نسبات مفردات دو هم چون
احد است بده که عدد نسبات شش عشرات است پس از سی که وزن

که وزن مرکب است عشر احد بود دم که آن سه درم است و اگر فرض کنیم
شربات سیّمی باشند و وزن مرکب ده شربت آن مرکب ثلث درم
خواهد بود زیرا که شربت ثلث بود چون شربت واحد ثلث بعد و شربات
سیّمی باشند و مرکب سیّمی است شربت چهار باب فصل دویم
در بیان کیفیت شستن حجریات و غیرها که بمبادی عمل وصول
گوید طریق معقول است حتی کرد و مرجان و عقیق و شبه و مروارید
و نحو آنها است که اول در هاون نرم بکوبند الکاه بروی سنگ سماق
با آب گلاب تا آنکه مصلحت داند بسایند پس از روی سنگ برداشته
در کاسه ها کرده و آنکه نرم کوده شده باشد و در آب آمیخته بود در کاسه
دیگر بریزند و آنکه درشت و مانده در ته آب بماند دیگر باره سحق کنند
مکرر از کاسه بکاسه بگردانند و اجزای درشت را بسایند تا وقتی که درشتی
ملمس را انگشت محسوس شود پس در کاسه رها کنند تا صاف شود و آب
با آهستگی دور ریزند و خشک کنند بعد از آن دیگر بار بشسته

غس

غبار گرده الکٰه استعمال کنند امّا ادویه بعلاج چشم مستعملست
مانند اقلیمیا و سرمه و توتیا و مس و زاج و غیره اوّل میباید سوخت
و بعد از آن که سوخته شود بهمین قاعده بشویند در شستن و سوده شدن
از ادویهٔ معدنی بشاید که بسیار مبالغه کنند زیرا که اندک درشتی
در اجزاء بسیار ضرر بچشم میرساند **طریق شستن لاجورد**
سنگ لاجورد کوفته و بیخته نرم بسایند تا مانند غبار گردد و الکٰه
با روغن مصطکی یا روغن کندر خمیر کرده بسرشند و دست مالند تا تمام
شسته شود آب اوّل را در کاسه نگاه دارند آنچه ته نشین شود لاجورد
اعلی است دویم بار که بدستور اول بشویند آنچه برآید متوسط
است و سیوم بار که مکرر بشویند بشرط باشد بعد از آن خشک نموده
نگاه دارند **شستن مرداسنگ** هر قدری که خواهند نرم بکوبند
نیم وزن آن نمک داخل ساخته در هاون بمالند و در ظرف کرده
آب کنند بمقدار چهار پنج انگشت آب بالای مرداسنگ باشد

روز دو سه دفعه با چوبها بگردانند و آب بسم زنند و بعد از آن
روز آب را باره بستانند و بدستور اول هر روز دو سه مرتبه بر هم
زنند و بهمین نهج تا بهفت روز آب تازه کنند تا جهی دو روز نشسته
مرتبه هفت روز آب پاره بستانند پس خشک نموده و نرم نموده استعمال
کنند طریق شستن سم الفار برگ رو اس را در ظرف
گلی کرده و آب بر نمایند و چوبها بر سر دیگ گذارند و سم الفار را
کرده بدان آویزند بنوعی که در آب باشند و ته دیگ نرسند
بدین طریق یک پهر بجوش نهند پس بیرون آرد طریق شستن گوگرد
و هر تال و توتیای هر مرتبه آنست که دی تلخ را در ظرف گلی
کنند و چوبها بر سر ظرف گذاشته و مثل سم الفار در خرقه کرده بدان
آویزند نزدیک پهر بجوش نهند و در اینجا به برگ اس حاجت نباشد
طریق شستن کچهک آنست که دیگی پر آب کنند و کچهک در کیسه
کرده باویزند بنوعی که نه دیگ رسد و یک پهر جوش دهند
بیرون آ

بیرون آرد و بدانند که سکهاکل سه قسم است و یک قسم از آن

قاتل است اگرچه مدبر باشد و یک قسم از آن مستعمل است که بدو

هیچ ضرر و بدی نمی ماند و بهترین اینها نوعی بود که بیرون سیاه بود و درون

آن سفید باشد و آنرا سیلیا سکهاکل گویند و نوعی دیگر که درون و بیرون وی

سفید بود و آن را همین سکهاکل گویند نیز معروف است و خوب

ترین هم همین سکهاکل آن بود که بیخ او سبز و سر او باریک باشد

بطریق نسخ کردن پس واحد سکهاکل حسب [illegible] باشند

و دوای که در آن سکهاکل داخل باشد تا که صنور خود مشغول شود یا عالم

این فن و عارف اقسام وی ساخته باشند جرأت در تناول آن ننمایند

اکثر مضرتی که بظهور می رسد از عدم احتیاط چنین امور است و بهترین

سکهاک برای آن چنین ادویه همین است و آن وقتی که بهم رسد

[illegible] تعب تدبیر و اگر ازین قسمها هیچ یکی بهم نرسد موقوف

نگیرند تدبیر حب السلاطین جمال گوته یعنی جیپال در سرگین گاو ندری آب

انداخته بپزند پس بیرون آورند و بپوست و پرچه باریک سیمی را در جوف

وی هست دور بوده داخل ترکیب کنند طریق دیگر پخت باده

و دیده در رویه سیمی همانوقت دور کرده با ربع دی ورق گل و کتیرا

نیست و باین بیامیزد و در لته بسته بخمیر گیرند و در آتش معتدل نهند

تا که خمیر بریان شود پس بیرون آرند و بکار برند فایده مغز حماک که ته

که مدت یکماه در نقشهای گذشته باشد سمیت پیدا میکند لهذا وقت

بعد از آن

[illegible] نقش کنند و [illegible] زهر غسل توره بگیرند آب [illegible]

که خواهند در ظرفی کرده آب در وی کنند و بچوبها بهم زنند و بگذارند که ته

نشین شود و آب را بریزند و هفت بار مکرر بهمین طریق آب تازه بشویند

و خشک سازند و از پارچه محکم نرم بیخته بکار برند طریق شستن گل

ارمنی و گل قبرسی و قلیا و اسفیداج باید که هر یک ازین گلها خواهند

بسویند و در میان ظرفی بخیسانند پس دست بمالند در زیر آب آنچه شود از

درشتی که درین ظرف بماند دور زنند پس استعمال کنند

شستن [illegible]

سفو [illegible]

یک رطل و از شراب ته بپزند پس بگیرند از فستق رومی و

و قصب الذریره و دار چینی و عود و بلسان و حب بلسان و سلیخه و اذخر

و اسارون و مصطکی از هر یک سه درم در رطل آب طبخ نمایند

تا نصف بماند پس صاف سازند و صبر سه درم در آن سحق کرده با این بمالند

تا آنکه خوب سائیده شود اجزای درشتی که درین ظرف باشد و در

سازند دیگر بار در همین آب خوب صلایه کنند تا حاجت [illegible]

بگیر پس در ظرفی کرده بگذارند که صاف شود آنگاه آهسته آهسته آب را

از خمیره خشک کرده سه درم زعفران سائیده با آن بیامیزند و نگاه دارند

و هنگام حاجت در ایارجات استعمال نمایند سفتن لک باید

که لک سه جزو خوب پاکیزه [illegible] نرم بکوبند پس در آبی که ریوند چینی که بیخ

او فرو دران جوشیده باشد سحق کنند پس از غربال مویین بگذرانند و ثفل

آنرا دیگر با همین آب سحق کنند و بگذارند که ته نشین شود آب بریزند و لک را

خشک [illegible] نرم بسایند پس در قرص و [illegible] در [illegible] شود [illegible]

شستن موم باید که موم را گداخته صاف نموده پس دیگر بار گداخته در آب

صاف اندازند و دیگر را گداخته باب بریزند تا آنکه آب مزه موم ندهد آنگاه

دوم همیان که ریزند طریق شستن روغن زیت باید در روغن زیت مقداری

که خواهند و از کرباس محکم صاف کنند و دو مثل آن آب صاف

در دیگ کرده دو سه دانه خرما و یک کف آرد جو در پارچه کتان

بسته در دیگ انداخته با روغن و آب با آتش ملایم بجوشانند تا آب

برود و روغن باقی ماند شستن نفت و راتینج و زفت و موم

آنست که بطریق موم مکرر با آتش گداخته در آب صاف چند دفعه مکرر

چنین کنند طریق شستن سرطان که در مرهم الشعر داخل می شود

سرطان نهری دست و پای او را بکنند و شکمش را بشکافند

و با خاکستر چوب رز و نمک بشویند پس از آنکه بی خاکستر و نمک خوب

شسته باشند چند دفعه مکرر با آب خالص بشویند تا شوری نمک تمام برآید

پس در هاون سنگین کوفته در مرهم الشعر داخل ب زند

در بیان کیفیت تصفیه اجساد سبعه و تدبیر پروردن ادویه چینی

تصفیه اجساد سبعه چنانست که طلا و نقره و مس و آهن و ارزیز
و سرب هر یک ازین اجساد که خواسته باشند مکلس سازند
بعده بآتش سرخ باید کرد و در میان روغن کنجد سرد باید کرد و پس برآورده
دیگر بار بر آتش سرخ کرده در سرکه باید انداخت باز گرم کرده در شاش
گاو فرو باید برد پس گرم کرده در دوغ ترش انداخته طریق اصلاح
باشند آنست که از اول فلزات را باین طور تصفیه بفرمایند مکلس سازند

طریق تدبیر خبث الحدید چنان است که کوفته مدت
چهار روز داخل خمیر تخمیر بنهند آنگاه روغن بادام بریان کنند
پس چون پخته در خوارشات و معاجین بکار برند نوع دیگر
طریق تدبیر دیگر که خبث الحدید را نرم کوفته و بیخته هفت روز
بجز در میان آب گراث بگذارند و هر روز آب گراث تازه سازند
بعده او را آنقدر خشک نموده نرم بسایند و بروغن بادام یا روغن استخوان

زرد الو و شفتالو بریان کنند الکاه استعمال کنند باین نوع

ب حاشن و در ترکیب که بعلاج او بسیار مشغول است اولا ست

نوع دیگر حنا است که خبث الحدید را نرم بسایند و بیست و یکروز

در شراب ریحان تخیر نمایند و هر روز آن شراب را دور کرده شراب

تازه بیکرده باشند پس از بیست و یکروز بریان نموده نرم صلایه کرده

در معاجین که مخصوص ضعیف معده است داخل سازند طریق دیگر

که خبث الحدید را نرم بسایند پس یکهفته داخل خمیر کنند تخیر نمایند

و هر روز که تازه کنند بعد از آن یکهفته دیگر در ماء العسل تخیر نمایند

و یک هفته دیگر در آب در شکر در آن اندا خته باشند بگذارند پس

از بیست و یکروز از زیر آبها برآورده خشک زنند بعد از آن بروغن

بادام بریان کرده باشند خوب صلایه کرده نگاه دارند طریق دیگر

ب حشن را غیر از ترکیب چنانست طرفی را از شیر گاو پر کنند

و سر آن ظرف را با پارچه کرباس محکم ببندند و کرد را کو

بزدی

ریزه ای گرماس بالای ظرف شیرین است زنهر و بالای گوگرد و سفالی تنگ در آن نهند
و در میان سفال خاکستر گذاشته بدمد که گوگرد آب شود و از بار رچه کرماس
گذاشته در میان شیر پروردة الغرض آن گوگرد از شیر برآورند عنبد الی حب
لکاریزند **طریق مربای خشک بدو ...** چنانست که در میان
سفال آب ماییده سرخ است زنهر و در ابهای که آب شفیعه مس و نقره
مذکور شد فرو برده برآورند **صفت میان گردن بادنجان** بگیرند بادنجان
تازه و پاکیزه شش روز در میان خل خمیر گرفته خیسانند و بعد شش روز
سرکه تازه بادنجان سرکه تازه کنند و پس از شش روز دیگر باز سرکه را تازه
گردانند تا هژده روز سه بار سرکه تازه کرده الغرض از سرکه برآورده پس سه بار
باب شیرین بشویند و در شربت خشک نموده استعمال کنند **صفت**
تدبیر کردن ... چنانست که زیره کرمانی تازه گرفته و پوشانیده باشند
از گرد و سنگ چوب پاکیزه است زنهر در ظرف آهنی چینی کرده سرکه
کهنه بالای آن کنند چنانکه چهار انگشت سرکه بالای زیره باشد پس نیک بگردد

هاکشند الغاه براورده زرب یه خشک ساخته وبریان کرده بکار برند

طریق بدبکردن حب الملوک چنانست که برکین کار وکه تازه باشند باقدری اب در دیکی کنند وحب الملوک را در پارچه بسته در میان دیک آویخته یک ساعت نجومی زیر دیک آتش کنند که الغاه حب الملوک را براورده پوست انرا دور سازند ودر پاس بنهند دارد حب الملوک پس از آن که خواهند که استعمال کنند جایز باشد

طریق پروردن خار خسک چنانست که خار خسک تازه سبز رسیده را بکوبند اب انرا کوفته خسک خشک را در همین اب خیسانیده پس از یکروز براورند وباز اب خشک تازه مکرر کنند تا پنج وشش مرتبه این چنین نموده الغاه خسک نموده بکار برند

طریق پروردن عنزروت چنانست که عنزروت سفید از چوب وخاک پاکیزه ساخته الغاه یا شیر دختران یا شیر خر بسته پس در سایه خشک سازند وازکرد وغبار نگاه دارند هنگام حاجت بکار برند

بکار آید

بکار برند صفت پروردن توتیا با آب غوره بگیرند توتیای کرمانی

نرم کوفته بیخته در ظرف چینی با آب غوره که صاف باشد سه روز

بخیسانند و شبانه روز در هر سه روز یکبار آب غوره تازه کنند و آنگاه

بروی سنگ سماق با آب غوره که خوب صاف و بیجرم باشد یا آسیای

بسایند و هرچند سوده باز با آب غوره اندازند تا آنکه بغایت نرم سوده

شود آنگاه خشک سازند صفت پروردن سرمه و اقلیمیا و [illegible]

و غیر آن با آب بادیان یا آب سماق یا آب غوره یا عرق بید

مشک نیز همین دستور است فایده مجملی در بدل الادویه

به ترتیب حروف جمل حرف الالف ابهل بدل آن جوز سرو است

افسنتین بدل آن شیح ارمنی یا جعده است و در تقویه معده اسارون

با نیم وزن آن پوست هلیله افتیمون بدل آن اسطوخودوس و اسطوخودوس

بابونج است اکلیل الملک بدل آن بابونه است انیسون بدل آن را

زیانه است انجدان [illegible] بدل آن بقول جالینوس زنجبیل است و بقول دیگران

یک و نیم وزن ان اکر نباشد رشته بقول آن صندل سفید است نوشته

ان فرموده اند است انیسون بدل ان اسطوخودوس بدل بدل ان افتیمون

است اذخر بدل ان قصب الذریره است الکدان بدل ان ثنث ان

حشیشه است انیسون بدل ان کاکنج است اپتیمون بدل ان حرف کندر است اصل السوس

بدل ان نیم وزن ان رب السوس است عسل که بدل ان خشخاش است افیون

بدل ان بزر الخشخاش الکبار بدل ان طین مختوم است انزروت بدل ان نیم

وزن ان صبر است ایرسا بدل ان بیخ کبر است ورق الجوز بابونه بدل

ان قیصوم است بوزیدان بدل ان شقاقل با بهمن سفید است در نقوعه

باه و بهمن الف که بجهت اوجاع مفاصل سورنجان بدل ان سه زنجبیل در کیموپه

در تفریح القلب بدل ان ابریشم است بهی سفید بدل ان افسنتین بود

سیاه بدل ان جوز بوا بود بلیله بدل ان هلیله سیاه بود در سیاوشان بدل ان

در علاج ضیق النفس بنفشه است سقابج بدل ان افتیمون است بنفشه بدل ان

خبازی و گویند نیلوفر با پرسیاوشان بوره ارمنی بدل ان نمک اندرانی یا نمک

زرنیخ

رنج کنند بهمین نرح و سفید هریک بدل ان بکذرانند باد ورد بدل ان
کویند شت امره است **حرف الجیم** جاوشیر بدل ان قند است و کویند
الشق بوی نزدیک است جعده بدل بودنه جبلی است کلنار بدل ان پوست
انار است و کویند کلوی انار ماطر است خنطیانا بدل ان هم وزن ان
اوست پنج کبر است با هم وزن زراوند مدحرج جندبیدستر بدل ان
نیم وزن سنکت رنک کابلی در علاج کرم شکم ترمس باقلی است بذر
کرفس بدل ان ورق لیون لوبیذر القنجیل بدل ان حب الرشاد و بذر
المرد بدل ان بذر قطونا بود واوشیشعان بدل ان دو وزن
ان اب روان است دارفلفل بدل ان فلفل است دارچینی بدل ان
سلیخه بود و کویند هم وزن ان خولنجان است با نصف ان کبابه چینی
با یک نیم وزن قرفه است دوفو بدل ان زرفعل تقویت باه هم وزن
ان شقاقل است و در باقی افعال بدل ان تخم کرفس است دهن بلسان
بدل ان روغن زیت است **حرف الهاء** هوفاریقون بدل وی

وزن آن پنج ادخر با نیم وزن آن پنج کبر است اصل بدل آن نیم وزن آن
قاقله کبار است **حرف الراء** بدل آن ریزه کرمانست با دو دانگ
وزن آن ریوند چینی و گویند یکوزن و ربع وزن آن با قرنفل بدل و است
حرف الزاء زرنباد بدل آن درنگبیدکی جانوران یک و نیم وزن درونج
است ثلث وزن آن طرخشقون بری و نیم وزن دانه ترنج زراوند
بدل آن زرنباد است با دو دانگ سیاه با نیم وزن آن سقط زراوند
طویل بدل آن زراوند گرد است و صاحب منهاج شیطرج هندی بدل
نوشته است و گویند زراوند طویل رفت بدل آن فطر است
زنجبیل بدل آن هم وزنش دار فلفل است و گویند یک و نیم وزن ازرا
زرشک بدل آن است زنگار بدل آن قلقند است و گویند شنجرف
بدل وی است زوفا خشک بدل آن پرسیاوشان است **حرف**
السین ساذج بدل آن یک نیم وزن افسنتین است حب النیل بدل آن
در امراض سوداوی حجر ارمنی است و در اسهال شحم حنظل بدل آن

بدل آن

بدل ان یک و نیم وزن عود بلسان است یا نیم وزن ان سلیخه کبیکج بدل

ان بقول جالینوس عنب الثعلب است حب فلفل بدل ان هم وزنش

حب القوم است یا بوری سفید حب الغار بدل ان حب المحلب است

وگویند مغز بادام تلخ یا بادام تلخ واست حب الصنوبر کبار و صغار هر یک قایم

مقام هم اند وگویند مغز نارجیل و مغز بادام بدل وی می شود و حرف بدل

ان خردل است وگویند تخم جرجیر بدل واست حمص بدل ان آقوا است

یا صندل سرخ حمامیا بدل ان هم وزن ان روغن است یا قرنفل حیطل

بدل ان حب خروع است حروف الطا طالیسفر بدل ان سلیخت

یا سادج طباشیر بدل ان گل مختوم است یا نیم وزن ان کافور یا نیم وزنش

عصاره لحیة التیس است طین بدل و در قبض خون شکم گل ارمنی کنند

طراثیث بدل ان کلنار است وگویند قسط بدل وی است حروف

الیا یاقوت بدل ان هم وزن ان ورق طلا سروج بدل ان در کدید

نیز غبیرا البنج است ودر بیهوشی جوز ماثل حروف اللام لاجورد بدل ان

حجر ارمنی است لیسی بدل جند بیدستر است لحیة التیس بدل ان کلنار است

تا تخم گل سرخ لک در نفخ جگر نیم وزن ان اسارون است لسان العصافیر

بدل بدل ان نیم وزن ان بهمن است یا هم وزن ان بوذری سرخ لاغیه

بدل ان فراسیون است لبلاب بدل ان اب ورق خطمی تا خیار است

حروف المیم ماذریون بدل ان سه وزن ان ابرس لو یا دو دانگ

وزن ان مقل مامیران بدل ان زرد چوب است میویزج بدل ان قسط ملیح

و گویند قفاح اذخر بدل وی ست مشک در اکثر افعال بدل وی جند بیدستر

است مصطکی و انیسون بدل ان هم وزن قیصوم مغاث بدل ان [illegible]

مقل بدل ان [illegible] کندر کثیرا علک الانباط مومیائی بدل ان قفر الیهود

است میویزج بدل ان عاقرقرحا بود مروارید بدل ان دو وزن صدف

است حروف النون نانخواه بدل ان قسط بحری بود یا هم وزن

ان سنبل ناردین بدل ان سنبل الطیب است نوشادر بدل ان نمک اندرانی

نیلوفر بدل ان بنفشه است نعناع بدل وی پودنه است یا بدل ان [illegible]

سیتر لفظ

سیتر لسط سیاه بدل ان قطران است حروف السین سادج

بدل ان لورانش سنبل الطیب یا طاسنفر کنند سعد بدل وی سنبل رومی

است سمهینا بدل وی حب محروع است سقنقور بدل ان سمکه صیدا است

دگویند قیصف کاوحشیث بموزه نوایی کروه یا شنند یا هم وزن حصیه الثعلب

سکنج لعفی گویند بدل ان جاوشیر یا اشق است سلیخه بدل ان هم دار

چینی است سندروس بدل ان کهربا بود سورنجان بدل ان بوزیدان است

حروف العین عاقرقرحا بدل ان راسن یا دار فلفل است عرطنیثا

بدل ان زراوند طویل غصه الراعی بدل ان عنب الثعلب است عصاره

مالیث بدل ان لوشش در هندی بود گویند حیض بدل ان عصاره لحیه

التیس بدل ان اقاقیا است عفص بدل ان کزمازج اغبر دو دانگ

وزن ان بیک است عود صیح بدل ان بوزن ان اشنه عود بلسان

ان حب بلسان است عقیق بدل ان لسد است عدس بدل ان طبیخ ماش

بوره عسل بدل ان سنجبین است حروف الغین غاسترا بدل ان بوزان ان

دروج نیم وزن ان بسباسه است فرفیون بدل ان چند بید ستر

یا نیم وزن مازریون تراوان بدل ان قاغیه است فرنجمشک است

فوفل فرنفل است فلقطمونه بدل ان دار فلفل است نوبدل ان کبابه است

فوفل بدل وی صندل سرخ است قوه دراکثر افعال بدل ان شیطرج است

حروف الصاد صبر بدل ان افسنتین است وگویند حضض صدف

بدل ان دودع است صندل سفید بدل ان صندل سرخ است وگویند اشنه

بدل وی است حروف القاف قرنفل بدل وی خولنجان است

وگویند جوزبا دار چینی یا تخمشک بدل ان می شود قرفه بدل ان نیم

وزن ان دارچینی است قسط تلخ بدل ان وج است قیقب الذریره بدل

ان اطفاء الطیب و حجر الیهود بدل ان رفت است قیل بدل ان

وج است دوقیل کرمها تربس و بربک کابلی یا شیح ارمنی از بلتهما است

زرقیل همورن قایم مقام هم یکدیگر اند حروف الراء زراوند بدل ان

هموزن ان کل سرخ کشنه وگویند سنبل بدل وی می شود و نیز نیم

بدل

بدل آن دو ثلث وزن آن افتیمون است و گویند ابرس بدل وی است بیلا

بسفایج بدل آن علک البطم است یا زفت کهنه حرف الشین ۱۱ شاه

تره بدل آن نیم وزن سنای مکی است شقاقل بدل آن تخم گزر است گویند

بوزیدان بدل وی است بسفایج بدل آن ... است شیطرج هندی بدل آن قوه

است یا بیخ کبر است و شبرم بدل آن مرزنجوش است [illegible]

زبد بدل آن نیم وزن آن غاریقون است یا دو دانگ صبر است یا دانکی

شحم حنظل و گویند بیخ بدل وی است ترنجبین بدل آن شیرخشت است

تمر هندی بدل آن آلو بخارا است ثوم اللحیه اسقورد

یون بدل آن بوستانی است خرنوب شامی بدل

آن طراثیث است یا ثمر الطرفا یا مازو و خربق سفید بدل جوز القی است

خربق سیاه بدل آن و نیم وزن آن کندش است یا نیم وزن آن هوفاریقون با بنگ

وزن آن پوست بیخ کبر حصیة الثعلب بدل وی بوزیدان است یا تخم

گزر یا تخم شبت خطمی بدل آن حب الرشاد است خولنجان بدل آن قرنفل یا دارچینی

با فرفه کند خیر شنبر بدل ان ترکیبن است یا بوزر هنقی فرول بدل ان
حب الرشاد است فرف العقی غافیث بدل ان بنیم وزن
وی افتیمون است یا اسارون غاریقون بنیم وزن ان فرفیون است
یا یک وزن تربد ... حب برم در تقسیه در ترجمه اسامی ترتیب
ترفقون یونانی و غیره و فارسیتی و هندی تریاق هر دوائی تریاق
مقاومت کند همان دو قوه یکی قوت طبیعت و یکی قوت زهر
دتریاق کبیر نیز گویند از بهر بسیار نفع و حاجتی که درین ترکیب است
فرود ایلوب است باسلیقون ... اسیت است بونانیه و نام حکمت ... ترکیب بوده است
تریاق اربعه عربیت یعنی ترکیب که از چهار مفرد مرکب شده است
و این اول تریاق است که اندرون یا جنس ترکیب نفعه است
تریاق ثمانیه چهار دوائی مر اربعه افزوده که هشت دوا باشد
تریاق ثمانیه نامند معجن سجز یا معجن است معروف بعضی گفته الله است
اطریفل از معاجین هندی بالاست و معروف بر اهل زبان هندی

البله

هلیله و بلیله و آمله باشد دواء الکرکم از معاجین مشهور است [illegible]

دواء الکرکم زعفران [illegible] را گویند معجون شیخ علی سکر یعنی

ضام شده اند اطبا زان فواید بسیار و نفع بی‌شمار شیخ علیا

سکر است و میگوید و آنچه میگوید آنچه اطبا گفته اند درین معجون یافته ام

معجون [illegible] یونانی خبث الحدید است و گویند یعنی اشطیه

الله است یعنی دواء الالهی ارسطو معروف این دو ترکیب منسوب بارسطو

الهی مشهور است و ارسطو بزبان یونانی بمعنی فاضل آمده محدصه اکبر است

دواء [illegible] این معجون زیرا اطبا عربست [illegible]

[illegible] این معجون القرو نام معجون بلادر است

ایارج معرب ایاره است و ایاره بیونانی دوا است مسهل که صحت

باشد و دوای الهی نیز میگویند زیرا که حق تعالی این خاصیت بان بخشیده

است ایارج [illegible]

[illegible] ایارج [illegible]

دواء الالتیف معجونیست لطیف ... و خطوطی ... اسپهان
نام و لغت ... کویند ...
معجونیست از بروالت ... یعنی اثر للنفس و در ...
ظاهر می شود ... از معاجین ... است و نام ...
یونانیست که او از ین ترکیب ... و نام همان ملک شهرت یافته
... و بلغت یونانی بمعنی
دوای الهی و مراد از و هیکلی است ... الله عوض و در ...
می شود و ... خلط ... و متقدمین شرط دانسته اند که آتش با ...
... و ... شود و قوتش تا چهار سال باقی است و ...
تا ... و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال ...
... فارسی ...
فارسی است ... عیاره است ... معده و ...
... مصلح ... باشد و بعد از ... ادویه با شکر ...
: آهن

چنین گروه بسیاره آره گفته‌اند و مدّ آنچه مزاج ایشان طور است بسا قوتی
تقویت از معاجین بسیاری را در تحت جوارشات ذکر کرده‌اند و ظاهرا موافق
قانون می‌باشند معجون کبیر و معجون مرقفین معتدل تصفیه
تقطیر تنقیح تسکین و جلا و حفظ صحت و تکمیل باشد از این معاجین
نباشد و هرچه از آن جمله مشتمل ادویه قوی الترکیب و ... الی صحت باشد
و مدت مدید از مزاج تقویه ادراک زیاده و عکس او اصغار
عبارت از آن جوهریست مشتمل باشد بر لطیفه نفس و عبارتست از روح
حیوانیت و قوتهای و فکرها و تقویة الآلات آن چه ادراک بالنفس
مجردست و هرچند الآلات قوی باشد و ادراک و درات لطیفه و حواس
باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بیشتر می‌گردد و این تفسیر تسخیر
هریک از قوتهای پا... می‌شود که سنبلها ملایم طبع از قوت سامعه
و مجموعه بسبب ازدواج می‌باشد حبّ ... [illegible]
[illegible]

ضعیف می‌شود و بعضی مقوّی ان دستمل را دو یکبار زدو و الی صحه باشد

تا یکسال و افیون و ارثا دو سال و آنچه مشتمل برادویه کبار باشد تا یک

ماه ضعیف میشود عرض اقسام حب و حب سلا سعوف و مثالیق

اند و مخترع او امزره ما حس مدتیست و آنچه مشتمل است برادویه کبار زود ود الی صحه

و افیون قوتش تا چهار سال باقیست و بعضی بغراط اسم ان در کیفیت

بقائی قوّت مثل حبوب اند و حفظ قوّت ادویه در قرص زیاده

از سفوف سفوف و ان اقسام تراکیب است اعم از ان معجون

ترکیب یافته است و ذیقواید دیس اوبد مخترع او بقراط شاگرد

اسقلبیوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعیف معده

و شدت اشتها نیز روا داشته اند مگر انکه لطیف و سریع النفوذ و قدر

للطعم باشد و قوّتش زود ضعیف گردد شربت و اقراب ود

از قلیل عرض است و با عتقاد او در تفتیح سدد و امراض بارده

و حاره و اقسام او بهتر درست زیرا که است و با اعتقاد

از روز

و ازدیاد یابد تا آنکه تمام شود بتدریج استحاله است و قول هر دو کتاب درجه
ازمنه مختلفه حق است و گویند شلیثا اقدم است و شیخ الرئیس می
فرماید که از حکمای فرس است و بتو با این رسیده است الجوارش
با این معجون منسوب است که در قوام آن تشنج گویند و اندک زعفران طلب نماید
که چون اکثر ان مخصوص الآلات نفس است بتدریج از او در حین مرور
بحلق و قصبه ریه برسد و جبرئیل بن بختیشوع گوید که از اختراعات
جالینوس است اما در قراباذین یونانی احدی یاد نموده از انکه
معجون حب القطن از تالیف جالینوس متاخرین حب القطن یاد نموده
باشند پس اختراع ملحوق نمی شود که از جالینوس باشد [illegible]
[illegible]
و دیگر سهل است بشرط آنکه بعد از جوشانیدن بکوبند و هرچه
از ادویه تاب طبخ داشته باشند پیش از جوشانیدن بکوبند و هرچه
نداشته باشند در آخرهای جوشانیدن اضافه نمایند مثل افتیمون

نقوع شرط است در آب بسیار گرم تعبیری که ادویه را بپزند

اضافه نمایند بپزند و در شب و روز در آفتاب گذارند و در زیر سقف نهند

بعد از آن بسیار افشرده صاف نمایند و بعضی را تا سه شبانه روز باید

خیسانند تا قوت ادویه با آب باز گردد و مخصوص محروری و فضول حاره

است مقیئات بسیار شده است و تکرار قی گشته عادت شود

و جلای معده جایز نیست و در هر ماهی دو بار مستحسن است اگر مطلب دفع

صفرا باشد قبل از خوردن مقیی بیک ساعت شوربای ترش تناول نمایند

و اگر مراد رفع بلغم باشد ماهی شور برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی

چیزی که تقویت معده کند بیاشامند و اگر قی مراد حرقة السودا باشد

شیرینی تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی منع

باید نمود سهول ادویهٔ مخصوصه [illegible]

بیاشامند تا چیزی بنوشند یا قرص کنند و مولف تذکره گوید در بیان از فرحات

حبس والد البخشوع است و ظاهر این کلام اصلی ندانسته باشد و از قوه مانع گردد

اظهر است

اظهر است و بر تقدیر استعمال سنون شرط است در سعده که متسلخ نباشد و قبل

از استعمال اولی این است که دندان را بارها را ادویهٔ مناسبه بشویند بمسواک و مثال

آن و دندان را پاک کنند مصنف گوید قبل از استعمال سنون باید

تا تاثیر ادویه در دندان زیاده رواست و سنونات اسم جمع کرده منقول از کتاب فر

منسوب کشف بن اسحاق است و ذرور عبارت از ادویه منخوله از ...

که در چشم استعمال کنند بدون رشتن اما بحری ذرور آنچه ... قمحونی

رشته نباشد مانند ذرور استعمال نماید مثل توتیا و عوره و امثال آن

و قمحی ع اسیاطوس است و چون اول از کافور و مبردات ترتیب یافته است

باین اسم موسوم گشته و بعد از آن که اطبا ادویهٔ حاره ترتیب داده

بغیر اسم مرا ده اند شیاف آنچه صابون رشته بعاطوسطا قطع

کنند و ذرور سه خشک بوده مایعات حل کرده استعمال نمایند و گویند

قمحی ع ادبقراط است و از کتب یونانی استفاده می شود که قبل از دیا لتنقف

بته بوده کل قمحونات آنچه مثل در چشم کشند ذرور آنچه بپاشند

م

ومخصوص چشم نیست بلکه مخصوص به قطع نزف الدم جراحات است

درات مثلا اسم بزند کور میشود و در بعضا گل اسیقلوس نیز بوراث باید

ترکیب گل نشده و گویند مخترع او قت غورس است و شرط است آنکه

ان بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار گل حار را در شب دو وقت

صبح استعمال نمایند و اگر گل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم

کنند و اگر هر دو بارد المزاج باشند در وسط روز و بیگاه بجهة نزول آب

و امثال ان استعمال نمایند باید مریض به پشت تکیه کنند و هرگاه علت

در اخفان باشد باید بعد از کشیدن دارو پلک بالا پوشیده بروجوان

کنند و هرگاه جهت دفعه باشد پلک بالا باید پوشیده زیر پا ایستاده

نکنند و بی‌دستور نیاید در امتلائی معده استعمال نمایند دهان

شرح ابان قیا غورس است میگویند ... شده ... بوده

است هر چند از برد و گلها و مانند ان ترتیب دهند مثل روغن گلنگد

و روغن گل در کتب ذکر اصل ان ادویه مفرده مذکور است معه خواص و افعال

مزاج

و رواج آن که هرچه در حکم آن عطر باشد و اعمال غریبه استعمال روغن

غریبه و امثال آن به دستور در طی دستورات در طریق اول مسطور گشته است

و قواعد کلیه در اذهان مرکبه درین باب مذکور می شود در سبب تمریح

ادویه بقراطیات و تصحیح [illegible] قوت مراهم در اکثر [illegible] باقی می ماند

هرچه جمع بسیار داشته باشد تا بیست سال قوت او باقیست

و بعضی معتقد است که هرچه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط می شود

و آنچه با موم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقی میماند و شرط است که موم زیاده

از نصف و کمتر از ربع آن نباشد بلکه ادویه نصف جزو و روغن ربع جزو

و موم ربع جزو باشد و مدار اعظم از مراهم و مراهم مخصوص جراحات

است و آنچه در وقت جراحت باشد تمریح [illegible] از موم و روغن

ساخته و [illegible] ادویه [illegible] را داخل کردن ادویه مختلف است [illegible]

[illegible] بقراطیات و [illegible] مرهمات [illegible] از [illegible]

[illegible] است [illegible] بهم کرده [illegible] ادویه مطبوخ را در [illegible]

و امثال آن کرده با آب ادویه اسفنج نه بموده بر عضو ریزند

عبارت از آبست که ادویه را طبخ نموده آب آنرا گرفته بر عضو

ریزند و جرم ادویه بعینه و مخصوصا بکنار آن دارند و یا بوی غیره ازو

و بخار آن بالد و تعریف معمول است و نطولات و طبخ

ذرادعه و ملغمه و اماله می شوند و هر یک از ادویه آن معلوم است و بجهت

اختصاص بعضی مرقوم می گردد نطولات عبارت از چیزیست که بر

عضو بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش و ادویه عین

سعوطات عبارت از چیزیست که در بینی کشند و غطوسات

آنچه ... در دهان ... آنچه در بینی کشند نفوخات و کورات

ذرورات هر گاه بخار و دود آنرا استنشاق نمایند شمیم آنچه با لعوقات

خوشبو در ظرفی کرده بو کنند غرغره آنچه در دهنی دهند حقنه عبارت

از اشیاء سیال بالعاب امعای مستقیم در رحم فرزجه اشیاء جامده است

است که بر ... مذکوره و عرف بشره ... از آنچه از ادویه در قبل رحم

حمول

[illegible]

و آلت حقنه باید از قبیل جلود باشد و اینست کیسه نه دو دوخته و از طرف
دیگر انبوب کردن کده باشد و از نی لوله در طرف باریک وصل نمایند و از کنار
جرب کرده و مقعد کنند و آب حقنه را در کیسه کرده دهن کیسه را
بهم آورند و بفشارند تا آب حقنه برود تا رود باید که حقنه کننده
بر روی بخوابد تا آب حقنه بایستد و غلیان تواند رسید و باید که قدر
آب که هر دفعه بریزند زیاده از سی و پنج مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد
است که کمتر از آن هم جایز نیست و اکثر اطبا صحت اعضائی رئیسه را
شرط دانسته اند در مراعات آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث
زحیر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث اسهال روانش نشود و بارده مولده
ریاح و حاره مورث تشنگی است و منافع حقنه بسیار است
از انجمله حادث سوزه مرتفعه بدماغ و اعضا عالیه است که رفع شده
انتشار رفع شده است قولنج در قبایل مسهل شرط است که تطول او

بقدر انگشت بسان لسمحق باشد و فرجات زیاده از ان بقدر مبندانگشت ...
و چون اب حقنه بر نگردد تدبیر انست که نصف قیر اول بریزند ...
اول سال دفع نماید و قبل از حقنه با اب ادویه با دهان سیسبه ... اب گرم
حقنه کنند خضاب انچه موی سیاه را از قوی کند و انچه موی را
رویاند و انچه لسته ... و امثال ان بدانکه اطبا در باب ادهان خضابه
و اختلاف نموده اند و اکثر را اعتقاد انست که دهنیت مانع ایصال
قوت خضابه است و بعضی را اعتقاد انست که دهنیت مانع ایصال کلی
خضاب باید که در رفعی او یقا یا یی از چند بار بایقه باشد امکان مدارد
و برخی تصریح نموده اند که تیاثیت ولد ... هیچ ... زایل نمی گردد
و انچه به تحقیق اقرب است انست که چون تکون قوی از کبار و حاله غلیظ
است هر گاه قوت نافذه ضابطه خضاب ... باشد که تا نیر تمام در ... کند
کف جلد که ماده کنار و خضابه و تکون موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون
خضاب جلد را سیاه کند طلای روغنهای بیگرم رفع مینماید خصوصاً ... اوشان
حاره

چاره همه آنست که بدن انچه بدن را فربه کند از انجمله آشامیدن شیر

است و لبوب مثل مغز فندق و پسته و مداومت بر مسکرات تناول

همیشه نمودن غذای شیرین و چرب و اکثر الغذا مثل قرنیه و شیر برنج و بعد از طعام

بحمام رفتن و غذا معده ممتلی شده باشد و مالیدن بسیار

جا رفتن بحمام رسد و اجتناب از ریاضتهای مفرط و مسهل شدن بنرم لازم

لازم است تا مداومت بادویه مسمنه ادویه هزال آور و آن غذای

از انواع نفخ چون غذای مختلفه لاغر گردد یعنی رجوع و عطش و قلت اکل

ذائقه و بقول ترشی و غذای شور و غذیه تناول است و بیشتر غذای لبنا

خشک و نان جو و مانند آن باشد تا ضعف و ریاضت و اکثار

استفراغها و مداومت مدارت و تعریق بسیار موثرات و از مهزلات

قویه است آشامیدن سرکه و آب کامه ناشتا بنوشند بعد ذلک

ضعف و بهق و برص و وسم و نمش و بیرش خفقان و دفع آثار

و جاه چون مواد فاسده با خون باشد و طبیعت از اطراف جلد

9

رفع کند. به تحلیل از آن مواد فاسده و آثار وی سطح صلب ایم گیرند

پس آنچه رقیق و مایل بکبودی باشد او را کلف نامند و مایل بسرخی

پس غلیظ و سیاه را بهق و رقیق مایل بحمره را نمش و حمره مسکن و سفید

و دوره زره اطراف بینی بهم رسد باد بستام گویند و آنچه از مواد

سبب حرارت و سقط در کثرت جلد منجمد گردد و رسم استن منهله باشد و آنچه

از مواد بلغمی سرخ و تیره کبود بود او را دم سیب تیر گویند مواد سوداوی

متفرق شبیه بنقطهای راحیران بفارسی خال نامند و آنچه از مواد

بلغمی باشد که در بهق سفید و وضع گویند و غلیظ ابرص سفید سوداوی

را برص سیاه و تبور با خارش اندک است که متفرق باشد و منفرج گردد

و مایل بسرخی باشد شقه نامند و هرگاه چرک از آن سیلان کند لطخه رطبه

و نیز هیچ اگر چرک است لطخه یابسه و تور صفار از سوداوی به چرک است قوبا

نامند و شبیه است بلعقه یابسه چه قوبا در سطح ظاهر میباشد شقعه باطن

است و آنچه چرک او جز او را منقرح سازد سعفه نامند و آنچه سفید

و شبیه

بثور ... آلوده باشد دالی حارش نیست و بشره هدیه و آنچه بالشات و حدث
شعیر قیل العدسی زرد آب تر و درش کند بثیره و مار فارسیه آنچه
از جلد بیاکل بهم رسد حمره و آنچه بیاکل بر سد نمله باشند و آنچه صنف منتشر
بر و با حمرت و در باطن قرحه او را و آبهای منتشر سنه تیزانه آنچه باشند
نمله گویند و بثور منفرجه که جلد را شقیقه دار کند و رطوبت منتشره گوشت
اب او نش نمایند جدری باشند و بثور ثالیل قرحه که بسبب بهم رسد و با حارش
و آنها باب سفید از و جدا شود و مثل سبوره ریزه ریخته باشند و قسمی که از کلی
است آنچه بازگشتن موی سر باشد و جلد را منقشر کند هزاز و بریه گویند
و معروف بکلی است و بثور غیر متقرح و هر گاه بسیار ریزند و متصل بهم
و با حمره و حارش باشند شری باشند و چون قطعه قطعه باشند بنات اللیل
چه اکثر بروز او در شب و بعد از خواب می باشد بفارسی زیر دال گوید
خوانند و هر گاه با اتصال حارش و کبودت لون باشد جرب یابس گویند
و چون متقرح بر آمده و تیره رنگ باشند ثالیل باشند و عدسیه و بطمیه

و حنظیه و سماریه و مسکوسه می یابند و چون بقدر سوزنهای تخصوص را

ماوشاق یابند از جنس ماده زوائد نیطیم مانند و بثور سپید سرا را جز بثق

از جلب و یا خشکریشه رطم مانند و بثور سپید و هندی و ولاع را خفیف

گویند و شرط است که با این ادویه کلف و نمش و بهق و امثال آن که بعد از تمام

بمالند تا موضع سایه کیازات گرم برآرند و بمالند تا سرخ گردد پس ادویه را

خام کنند چون بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره در باب خاصه است مجربست

مسطور گشته درین باب برخی از آن مرقوم میگردد و ملوک یونان نست که او این نسخه

ست خته بنام آنکه همان ملک شهرت یافته جوارش خوزی از قدر ستیابست

و بکار خورش منسوب جوارش کمونی یعنی جوارش زیره ابهرم این

از اطبا هندست یعنی دوای جدائی قرص اندرون خون که تریاق فاروق

داخل می شود و منسوب است باندرون حسن قرص ... که در خلاصه اکبر

واصلش مشتق است در زعفران اقراص معامیه با نقل زعفران را گویند قرص

الکواکب قرص طبق است که کواکب ارض گویند حب یعنی حب صبر

فارسی

و بفارسی صبر یا کمیب رگویند چون این دربیت میخورند گویا زیبق بیت

است یعنی برص حب بیت حب قوقایا معروف است بوقایا نه بربا

بر است چون فعل این حب بیشتر در راست حب فوقایانه نامیده شده

است حب الکف یعنی جلی هر خوشبو باشد ها را خوشبو سازد

دهن الحلوق روغن زعفران است و خلوق نام زعفران است باسلیقون

یعنی روشنائی گویا که چشم را روشن میکند و جلا میدهد اکرالو

دوا است که کشت جراحت را بیرون میاند شکل الجه مانند در چشم

کنند بربه چشم را خشک سازد غطوس هرچه غطشه اورد شعر

هرچه در کوش و بینی جکانند نفوح هرچه بطریق نفخ در بینی دمند

لحاد الجه کرم در اعضا بکذارند و عصور اکرم سازد قف بیده

چشم و دشنق الخم اختلاف در زبان راج و معدن لعاقی

کوشت ادویه مرکبه بقول محمد زین العطار و سیف زبان مارف دراز

یک مختلف بنظر رسیده است کروها کفته اند که بعد از هفت های استعمال

توان کرد زیرا که تاثیر این مرکب منفعته بعد از این مدت بظهور رسد

فرقه گفته اند که بعد از شش سال استعمال می توان کرد لکن تا سی سال

ترقی قوت و خواص فعل نیست و جمعی دیگر گفته اند که تا پنج سال

این تریاق بگذرد و تا ده سال حرکت می نماید و متفق اند که تا سی سال قوت

و فعل آن ثابتست و بعد از شصت سال قوت و فعل آن مرکب

زاید است و بعد از شصت سال فی الجمله ضعیف گردد و فعل

و قوت با تمام نقاوت نتواند کرد ولیکن بفعل همچون معجون کبار

و در اکثر امراض عمل قوی باشد و پس از آن رفته رفته آهسته گردد

و بکار نشود تریاق غیر مشهور دیسقوریدس و شیخ

ارسطو بعد از شش ماه استعمال توان کرد تا هفت سال

در فعل خود قوی باشد پس از آن رفته رفته ضعیف گردد

و بعضی از اطبای فارس بعد از شش ماه استعمال توان

کرد تا شصت سال قوی باشد بعد از آن نفع گشته

معجون

معجون اخرجسنا و کبریت الکبریت و دواء الک و دواء الخط طیف بعد از

ضعیفی ماه تناول کنند و تا سه سال استعمال توان کرد اشربه سیاه مخفف

اگر بشیند پس از شش ماه استعمال کنند و تا ده سال فعل و عمل قوی باشد

انیسون و اقراص دواء الکرکم بعد از دو ماه و تا دو سال

تناول کنند سیاه و دریطوس پس از شش ماه تا چهار سال استعمال توان

کرد ایارج لوغاذیا و ارکاغانیس و ایارج فیقرا ایارج روفس و ا

ایارج حب بعد از شش ماه تا چهار سال در فعل و قوت بر قرار باشد

و بعد از ان ضعیف گردد و دواء المسک فلاسفه و انوس دارو

با مفرحات و اطریفلات بعد از دو ماه تناول کنند پس از دو سال

ضعیف شود اگر بعد از چند مسهل از شش ماه تا سه سال باشند و بعد از ان ضعیف

کردند جوارشات مسهل مثل مسهل بیدان و خیار شنبر و مانند انها تا

اکثر یک سال استعمال توان کرد و بعضی از خودی کنند و بعضی

سه ماه بعضی مفرحات و جوارشات که مستعمل باشند انها بعد از

تا چهل روز که ترکیب یافته باشند تا دو سال استعمال توان کرد بعد از آن
ضعیف میگردانند و نیز گفته اند که اطریفل بزرگ و کوچک و فیدادریطون
و فلافل و اکثر جوارشات و معاجین و مادام که قوه تغیر نکرده باشد و در
قوت خود باقی باشند و هرگاه قوه آن تغیر شود بنوعی که تمیز توان کرد معلوم
شود که چه ترکیب است تناول نباید کرد که بکار نیاید بیفایده باشد اما سفوفات
و حبوب در ترکیب نشده استعمال باید کرد تا دو ماه قوت سفوف باقی
باشد بعد از آن ضعیف گردد و شاید نباشد اقراص در حیث شش ماهی
می سازند و در حبوب تا شش ماه اثر کند و قوی باشند و بعد از
شش ماه ضعیف گردند اما قرص کوکب و قرص انبر و قرص و قرص اثر قوا
معا و مانند آن قرصها که در صموغ جیسنده ترکیب شده باشد تا دو سال
قوی بود و اثر بخشد حبوب که در روم که سازند تا دو ماه قوی بود
استعمال توان کرد پس ضعیف شود و بعضی گفته اند که فعل اکثر حبها شش ماه
و نیت مشروحها مطلق از وقت یخش که ترکیب یافت توان ها باشند
و تا

و یا یکسال و نیم و بقول بعضی قوت اشربه تا چهار سال باقی است
و سکنجبین تر و بین تا هفت سال بود و فوه ان و قوه ان تغیر یافته
بود و اثر خود بی نمود و شهوها تا تغیر نشده باشد در فعل خود ثابت چون
کهنه کرده و متغیر گردد و لطف زینت یابد اما روغن بیسان و روغن زیت
و روغن کافور و روغن قسط و مومیایی و روغن راحت و امثال اینها هر چند
کهنه کرده بهتر باشند و قویتر گردد و خلیله و خلالات از زمیب ... ایند
باید که استعمال باید کرد ... تا یکسال قوی باشند بعد از یکسال
ضعیف گردد مطبوخ ... گوشت ... باید
... که باید ضعیف گردد نقوع ... بعد از ... ساعت
ضعیف شود نقوع ... نقوع ... تا تغیر نشود توان ...
... و تا تغیر نشود استعمال می توان
کرد نطول حکیم مطبوخ دارد فایده ششم ... کیفیت ...
باید دانست استعمال خود و ... را این نوع ...

و تحقیق کنند که اگر کسی دوای مسهل قوی مثل سقمونیا یا شحم حنظل یا حب السلاطین
خورده باشند بقدر دو درم تریاق بدهند اگر بمجرد خوردن تریاق اسهال منقطع شود
حکم بخوبی تریاق باید کرد و دیگر اگر کسی دوای سمی مثل افیون و شوکران و جوز ماثل
مانند اینها خورده باشد مقدار تریاق بر حسب حال آن شخص باشد که خورده باشند
دهند اگر در حال نفع کند اثر نفع ظاهر شود تریاق خوبست و اگر کسی را مار یا افعی
یا عقرب یا رتیلا گزیده باشد مقدار یک درم بدهند اگر از آفت این حال خلاص
شود تریاق خوبست اما طریق امتحان خاصیت آن قدری تریاق بخورد
مرغی دهند و افعی بر وی سر دهند و بعد از آن که افعی خروس را گزیده
باشد قدری مخلل لدغ او بمالند اگر خروس نمیرد و بهتر شود تریاق خوبست و الا
ضعیف و بیکار است اگر کسی را امراض مزمنه باشد مثل شهوت کلبی
و سعال و ناقص و داء معده و مانند آن امراض مقداری که مناسب حال
آن مرض باشد بدهند اگر نفع باشد تریاق خوبست و الا نه نیز باید دانست
که تریاق را بادام امتحان و تجربه کنند و قوت ضعیف آن بدانند

و خوبیها

و چون با و بدی آن را تحقیق نشد زند و ترکیب استعمال نکردند پس هرگاه

خاطر از امتحان و تجربه این مرکب با مسرت جمع کرده و در زمان صحیح

بقدر مزاج هر شخص که بدهند فایده عظیم و نفع تمام خواهند یافت

ان شاء الله تعالی فایده عظیم از استخراج عسل بلادر و گرفتن دهن

کندر را و حقه کردن و دو ... و روش اصلاح زیبق قسم دیگر

را آوردن تا عسل بلادر آنست که بلادر در دیگ سفالین را سوراخ سازند

و بر سه پایه استوار کنند و شیشه گردن بلند را بگل حکمت بگیرند و بلادر

ریخته کنند و در شیشه افکنند و قدری لیف یا موی اسب پیچیده در دهن

شیشه بگذارند و گردن شیشه را واژگون از سوراخ ته دیگ برآورند

و کاسه در زیر سه پایه در دهن شیشه بگذارند و بالای شیشه میان دیگ

آتش ملایم برافروزند تا عسل بلادر بچکد و در کاسه جمع شود هرگاه از چکیدن

باز ایستد بردارند و قسم دیگر آنست که تنور را آتش سرخ کنند

بلادر بدم آن تنور گرفته نفت زند و آنچه بدم ز تنور چکیده شود نگاه دارند

و باید که بهنگام گرفتن عمل باد و دستها روغن گردکان یا روغن کنجد چرب
کنند الا به دست که آلوده شود امکان دارد که ابچه بزنند طریق گرفتن
دود کندر آنست که کندر را در چراغی افروخته دارند و طاسی یا طبقی
واژگون بالای چراغ بگذارند چندانکه چراغ افروخته باشد و آنچه سوخته
شود کندر بچراغ بگذارند تا دخان مقداری که خواهند حاصل شود و دود
گرفتن دخان زفت و دخان قطران و دخان نفط بدستور دخان
کندر است طریق حقنه کردن زرداریح چنانست که زرداریح را د
پاک کنده در کوزه نو افکنده و سر کوزه با پارچه کتان باریک ببندند
کوزه را واژگون بر سر دیگی که سرکه در آن میجوشیده باشند بگذارند
تا از بخار سرکه که در دیگ میجوشد زرداریح حقنه کرده آنگاه از کوزه
برآورند و در جایی که ضرور باشد استعمال کنند طریق صلاح
زیبق آنست که زیبق را یک دو آب جیب بنده متغیر کنند پس در آن هم
زیبق مغز حب الخروع اضافه کرده در هاون بکوبند تا مضمول شود و همچون

آن

این عمل و اصل ماخفیه بمالند تا یک بن شود و الف ده و در معجون ارسطو استعمال

کنند و اگر خواهند که زیبق را در ادویه یابس استعمال کنند باید که زیبق را

را با روغن زیت یا روغن کنجد یا روغن گاو در هاون گرفته نرم بسازند

و استعمال کنند طریق اصلاح زیبق آنست که زیبق را یک شب

در آب حب نیل نهاده مفتر کنند پس هم وزن زیبق مغز حب الخروع

اضافه کرده در هاون بکوبند تا مضمول شود و همواران عمل و اصل بمنه

بمالند تا یک بن شود و الف ده در معجون ارسطو استعمال کنند و اگر خواهند

که زیبق را در ادویه یابس استعمال کنند باید که زیبق را با روغن زیت یا روغن

کنجد یا روغن گاو در هاون نرم کوفته بسازند و استعمال کنند [illegible]

[illegible] روزانه که معمول اطباست • بیان القدیم که در اوان

مصطلح است منّ که معمول اطباست هفت چهار دیقه است و مثقال

صد و هشتاد مثقال و نه درم صد و شصت درم رطل دوازده وقیه است

و مثقال است و بدرهم صد و سی درهم وقیه هفت و نیم مثقال است

و بدرم است ده درم و پنج خمس از هفت بخش درهم سیر چهار درم مثقال
و بدرم است شش درم و دو دانگ مثقال یکدرم و سه از هفت
بخش یک بخش درم است درهمی باشد مثقال و پنج دیگر مثقال است
و به حبه چهل و شش حبه است دانگی دوازده حبه و ربع دیگر است
که مثقال شش دانگ باشد که شصت و هفت حبه و کسریست طسوجی
دو حبه است حبه یکجو میانه است قیراط سه حبه است و بعضی چهار
حبه گفته اند و قس علی هذا اما القاعی و اوزان مصطلح اطبا است
بندق یکدرم است و بعضی گویند بندق یکمثقال جوزیه نیز یکدرم است
خمیش دو قیراط است باقلای مصری گویند یکدرم است باقلی
نیم درم است جوز که مقید بقیدی نباشد چهار مثقال است
و بعضی گفته اند هفت درم است نخلی شش درم است مثقال
زیتی بیست و چهار دقیقه است قیراط نیز کف سیزده دقیقه است
قنطار یکمن است که بیست و چهار دقیقه است قنطار شصت من
سکرجه

سکرجه صغیر سه وقیه است سکرجه کبیر [illegible]

ثانیه است نصف ارغشمعا جابن جهار مثقال است زراوندیا

دو مثقال است نوجص مثقال و دو مثقال قوطولی دو من است

حبایر سه مثقال است حوای صغیر دو مثقال است فرفد

جهار مثقال است سطون کبیر سه وقیه سطون صغیر شش درهم

است توروتس یک وقیه و نیم است ناطل شش وقیه است

والسلام علی من اتّبع الهدی اما اوزان ایرانی که معمول در بازار ما یشد است

من جهل سیر است جهل دام است دام بیست ویک ماشه است

توله دوازده ماشه است تانک جهار ماشه است که هر سه

تانک یکتوله باشد و هر ماشه هشت سرخ جواهر است و هر سرخی

سه حبه است که هر هشت جهار حبه که هشت سرخ است و یک ماشه

می شود و نسبت درم و مثقال با ماشه و توله هندی هندی هر سه ماشه

یکدرم است و توله سه مثقال است که مثقال و تانک با هم فی الجمله برابرند

اندازه احکم اوزان مشهوره از رساله یوسفی استخراج یافته

حبه یکجو میانه نشود دو جو قیراط چهار جو سرخ که بهندی کنج گویند

گویند سه جو که هشت برنج باشد ماشه هشت سرخ توله دوازده

ماشه دانگ چهار ماشه دانق چهار سرخ و سدس

درم سه ماشه یکسرخ مثقال چهار ماشه سه نیم سرخ استار

و شیر سلیما هشت ماشه وقیه هفت و نیم رطل بغدادی نود

سیر ... من طبی چهل استار اوزان ... فرنگ

سه باو کنو دو اثار باوکم لیبرا دوازده اونس یک و نیم درم

یکجنه ... چهار ماشه باوکم لیبره قسم

الت لیبره شانزده اونس تاجران لیبر عطاران چهارده

اونس لیبر طبیان دوازده اونس اونس هشت درم درم

سه اسکرپلوا اسکروپلوا ده حبه یعنی ربل ... نیم

زر ... داون قرمزه ... داون ...

دیرزه

۱

بجهت ساختن یاقوت [illegible] بورق هرسه مثقال از سرخ

یک مثقال هرسه را سحق بلیغ کرده در لگن دان نهند و بآتش شعله
بگذارند و رها کنند تا سرد شود و اگر بورق گور را با زنگار فرنغوله با بیش بگذارند
زرد شود قیمتی نسخه دیگر [illegible] کوفته شود در
صلایه کنند و یک وزن او انداخته بسایند و با شتاب بگذارند
همچنین تا هفت بار عمل کنند بعده باب صرف بسایند تا وقتیکه
مانند دوغ گردد و هرگاه از قدحی بقدحی دیگر بالا بیند چیزی ماند
زرد به ته قدح بماند پس رها کنند تا بورد فرو نشیند و آب بر سر آید
آب را از سر آن بگیرند و بورد را بگذارند تا خشک شود و در شیشه نگاه دارند
و احتیاط از گرد و غبار در همه مراتب آن واجب است نسخه دیگر
زنگار فرنغوله براده پس صاف سایند شیره انگور با سرکه انگوری بسایند
و هرگاه آب سبز شود در کاسه بگیرند یا چینی و بگذارند که در مدتی تا اثر
[illegible] آید انچه اعاده عمل کند باید همان زنگار گردد نسخه دیگر

لعل بدخشانی از بلور شامی صاف تکین با الماس سوخته جلا داده
تا خوب صاف و شفاف و روشن شود و بکی سنگین بگیرند و بر
آتش نهند چون گرم شود آن تکین را در دیگ اندازند چون بیکبار
یک گرم گرم در میان شب یمانی گداخته فرو گذارند و بیرون آورند
همچنین هفت کرت عمل کنند تا چهار کرت در آب شب یمانی که حل
کرده صاف نموده باشند و هر مرتبه تازه گرفته باشند بعده کرت
پنجم در رنگ بقم انداخته اندازند و یک ساعت کامل بگذارند بفرمان
صانع تعالی صنعت رنگ لعل کانی گرفته باشد نسخه دیگر [illegible]
زرفرد زر پنج یک مثقال سیماب مصعد و نقره ملکی پنج مثقال [illegible]
پنج و نیم مثقال همه را با سیماب بسایند و در بوته کرده در کوزه شسته
تا کوره نهند چون آتش سرد شود بیرون آورده بار دیگر بسایند و اگر سیما
باشد باب گرم بشویند و خشک کنند و پنج مثقال مروارید ضم
ب خشک بسایند و در یکمن دارها نهاده در آتش نهند و یک شبانه روز

بگدازند

بگذارند تا بگدازد و پس بیرون آورند و بکجخ زنند و جلا دهند نسخه دیگر
زر از آن است ان تر شاهی سبز حلب ... خالص ... ورق زرد
... [illegible] ... آر غوله ...
باشند در آن آویخته در آتش ... نسخه دیگر بگداخته
آب شود در کار لیدی که از سنگ جراحت بموازنه یکمن صاف
و هموار ساخته باشند بریزند و بالای آن آب ریزد که سرد شود
و بیرون آنچه بکجخ هموار کنند و جلا دهند نسخه دیگر زر سیمابی
سیر و یکمن سا زند و شب یمانی را باب حل کرده بر جود بدارند
یکمن را در سفال اب نارسیده نهاده بر آتش تیز نهند تا گرم شود چنانکه
آلت ... بر و قرار گیرند پس شب یمانی محلول را قطره بران یکمن بچکانند
همچنین تا سه نوبت گرم و سرد کنند بعد از آن دست از آن
باز دارند و بشویند زر فرنگی شود و سرخ رنگ باشد که بهیچ اکسیره در اصل و در
فرق نتواند کرد نسخه دیگر ... چنین فیروزه سنگ ... یعنی رنگ

سیمابی و سرمه صفاهانی و آبگینه شامی اسمانگون یکدو خرد

کوفته با دیگر بیامیزند و دو قیراط ارزیز و کبریت هر یک کوفته از حجره سفید

که کوفته صلابه کرده باشند و بهر ماشث درم یک درم ارزیز زاده

نقره و پنج قیراط سیماب مصعد گرفته بهم آمیزند و بر کربت بند

تا چنگ بیاده بود و در بوته سنگی نهاده در تنور سرخ نهند

چندانکه بگدازد و پس بیرون آورند که فیروزه سپید بوده باشد نسخه دیگر

صفت حل الماس بیارند بلور کشمیری و یکی هر صورت که خواهند

بدول الماس بتراشند و در سفال آب نارسیده نهاده با آتش گرم

کنند چندانکه انگشت بر وی قرار نتوان گرفت چند آتش تیز بکف هزار بار

تیزی آتش یکی نه ترقد چون چیزی گرم شود در میان آب زرد چوب سوده

بزنند و بمالند و در کاغذ بپیچند چون سرد شود بیرون آرند باز همچنین

سه بار عمل نمایند و در نوبت چهارم بیرون آورده در آب گشنیز و در نمد

بپیچند بصنعة الله انیطل الماس شده باشد که کسی فرق نمی تواند کرد

و آنکه

و آبگینه و چینی را ببرد و این را ششمی گویند صنعت دیگر الماس را
بشکند و عمل آن شکل عمل ششمی است مگر آنکه در رو چوب گردان
شکل [illegible] آمیزند چند بار آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مروارید در غایت خوبی قرمز [illegible] سرخی بدارند و بیرون آورند سه
کرت همچنین کنند بعده برگهای [illegible] [illegible] برگ [illegible] در هندی [illegible]
گویند و آن در حقیقت [illegible] [illegible] [illegible] خشک نموده آتش
کنند و مروارید را در میان آن گرفته و در میانه یک لحظه بریان کنند
پس بیرون آورند که رنگ قرمز آمده باشد دیگر اگر زرد شده
باشد بیارند [illegible] [illegible] [illegible] آن و کافور بوزن برابر و سحق کرده
با [illegible] روغن گوسفند از [illegible] صلایه کنند و درین خمیره
دانه مروارید بنهاده و از اخلاط اول قدری بر رو پاشیده در آتش نرم
بنهند و نرم نرم بجوشانند و باید که مروارید از [illegible] اینجا باشد پس فرود آرند

ابدار شده باشد ... مروارید سوخته اگر بخواهند بسفید
فارسی ... ونکارو بوزن برابر کوفته ... گشنیز
خمیر کرده دانه مروارید را دران بگیرند و باز در خمیر آرد گرفته در تنور نهند
تا پخته شود و نور آنرا و ابدار گردد اگر مروارید سیاه شده باشد
... و نمک ... و ... سنارات گرفته
... و ... ظرف ... آب شیرین در روی ریزند
و دانه را دران فرستد و پرده بر آتش نرم بنهند و هر گاه کف
بر آورد از و ... باز آب صاف کیس کنند و چند کرت
چنین کنند بعد از ان با آب صاف شویند سفید و ابدار شود دیگر
بیار سفید کوفته آب بگیرند بر دانه مروارید ریخته و قدری ...
بران پاشیده بمالند و در دهان گیرند و بعد از ... بیرون
آرند صاف و سفید گردد دیگر ... درخت توت ... بگیرند و خمیر
سر او رد پس شیر فراهم گرفته دانه مروارید را دران بنهند و نیم گرم
کنند

کنند و بگذارند هفت روز دیگر آن لکه بدارند پس بیرون آورده در طلق محلول

هشت روز بدارند روشن و صاف گردد صفت طلق محلول

طلق را بسیار کوفته و [illegible] با [illegible]

با سنگریزه گرفته در آب بمالند تا شش بیشتر آورده و بگذارند تا آب

صاف بالا آید و محلول در تگ نشیند پس آب بریزند و محلول بگیرند

[illegible] مروارید پس سوراخ ای مروارید را بموم گرفته

در کیسه ابریشم کوفته بگیرند و بعد از سه پس از آن آورده با برنج

خاییده بمالند و با آب سرد بشویند بسیار آبدار شود ساختن

[illegible] بگیرند سنگ بلور یا سنگ محک و خورد بسایند

[illegible] در یاقوت مذکور شده که ماده همه الوان و معدنیات

[illegible] اگر [illegible] بگیرند سنگ مدبّر ده جزو اسفیداج سوده

یک جزو وی سخت و سفید ارزیز ملغم یک جزو و جمله را باهم آمیخته در بوته

کنند و این بوته کنند و این بوته را بر بوته دیگر که تا آن سوراخ داشته

باشد استحکام وصل کنند و آتش قوی کنند اخلاط کداخته از سوراخ
بوته چکیده در بوته زیرین جمع خواهد شد بگدازند تا سرخ شود
مینای [illegible] سنگ تره سفید از زر یک ده خیر و ششی ریک یک جزو
و همه را باهم آمیخته بطریق مذکور در بوته سنگ کرده باتش قوی بگدازند
مینای زرد جوهر اصلی ده سفید سرب دو اسفیداج یکجزو بطریق دو
اسفیداج یکجزو بطریق مذکور عمل کنند مینای سرخ سنگ
مدبر ده زیبق و کبریت سفیده ام بهر یک یکجزو و جمله را باهم آمیخته بهمان
طریق که مذکور شده در بوته سنگ بگدازند بحکم صانع تعالی یاقوت
رنگ برآید فیروزه رنگ جوهر اصلی ده مس سوخته و سفیده از زر
یکجزو سنگ سیماب اهم جزو و اسفیداج یکجزو بطریق مذکور عمل نمایند
مستحقان دریغ مدارند [illegible]
شنگرف رومی چهار رصاص سوخته بکبریت چهار ده اقلیمیا سیم
یک همه را کوفته در مغرفه آهنی کنند غیر اقلیمیا و کبریت برافزایند
و بکنند

و یکی نیند تا امیخته شود پس فرو ریزند که سرد گردد و لبرکه بر اتش نهاده باشند
در بوته خشک کرده در بوته نهاده با آتش قوی بدمند که یکی گردد و سخت
شود پس سرد کنند که سنگی با بوته انگیز باشند بکرخ حیلا دهند

زنگ کردن بور حر بجواهر احمر برای یشم یا بن بلورها و صاف
مرفق شده یا تیره کرفته در اتش نهند بقدر یک دم زدن پس در اب
زنند دوم بار در اتش نهند بقدر سه نفس شدن و در اب زنند دم

باز کرت سیوم در آتش زنند و بگذارند تا پتبد که سفید شده پس بیرون
اورند و در کاسه چینی نهند و با هستگی بدمند تا سرد شود چنانکه انگشت را
نسوزد پس در میان رنگ نهند و اخلاط آن روناس کوهی سرخ و موم
زرد است و موم را بر آتش گداخته روناس را کوفته در آن بیامیزند
و بکوفته را در میان آن فرو برند و بگذارند تا وقتی که تا وقتی رنگ دلخواه
بر دارد دیگر صنع صنوبر دم الاخوین یکد و دو مثقال قطران شامی زیت
از هر یکی نیم مثقال حلبه را سوده یا نیم مثقال زهره گاو بهم ارند و بپزند

چندانکه تری در وی باشد پس بلور را گرم کنند و در اخلاط سوخته زنند چنانکه نم شیده باشد و زیر زیر کنند در ... شش

رنگ یاقوت گیرد دیگر یکی بلور را گرم کنند و در شب یمانی

محلول در آب افکنند و بچوب ... یا گرم کنند و در آن آب زنند

چندانکه بسته شود پس بار دیگر گرم کرده در آب بقم اندازند و برای جلا

روغن زیت چرب کنند و باب بمالند و در پارچه و کاغذ بهم

مالیدن نیز نیکو است دیگر نگین را گرم کنند و در آب بقم

تا بستان افروده اینند سرخ شود و اگر در ... افکنند زرد شود

دیگر نگین بلورین را که صاف و شفاف باشد نیکو بمالند و سفید نشود

پس روناس کوهی را که سرخ خوش رنگ باشد در پاره مس ...

گداخته بیامیزند و آب گلنار فارسی قدری داخل کنند تا قوت

خورد و سرخ چون شود پس نگین مذکور را در آتش گرم کرده در نیچی

چینی نهند تا سرد شود چنانکه انگشت را بسوزد و در میان رنگ

فرد

فرو برند بیرند که رنگ بر آتش باشد و نه گرم باشد نه سرد بلکه
معتدل با برها باشد و نیز بسته شود رنگ دیگر زردی زرده کاو
[illegible] گسته و فرشته [illegible] سحق [illegible] روغن آن [illegible]
وزن گلاب و فرشته [illegible] تمام [illegible] [illegible]
اخلاط [illegible] [illegible]
سازند مثل به شکل نیم و سنگ سلیمانی را با آب نارنج سرشته
برین یکین طلا کنند و خشک کرده یک بار گاو آلگینه کرده و در آتش نهند
و یک شب بگذارند بعد بیرون آورند رنگ [illegible] [illegible]
[illegible] سرخ [illegible] سرخ شده باشد الفقط
[illegible] قطران شامی ملح جزوی جمله اخلاط بیند و در
[illegible] قطران اندازند تا چون مرهم شود و در بوته نهند یکین بلورین را
که بسیار صاف باشد و نقوف در بوته نهند پس سرخ کرده گرم کنند و در اخلاط
مذکور فرو برند و بگذارند تا سرخ شود پس همچنان با دارد در خمیر گرفته

در میان نهد که کمینه اکف ان البته است ان شاء الله تعالی سرخ مانند یاقوت

برآید خورشید ... بلور بیرز ده جزو برنج شنقی ده جزو

یکی کرده بگدازد بار بید و باب تنک بشوید دوبار دیگر بگدازند و ابدی

برنج دیگر بگدازند و بقالب میریزد زحل روسخ ده درم برنج

سه درم خون سیاوشان یکدرم بلور که لطیف باشد بزنند اصفر بر جسد

درم اکلیمیا شش درم توتیای یکدرم زاج یکدرم ... و حل کرده

بگدازد زر جسدی بود اکلیمیا رنگ را اچر برابر گرفته بگدازند بقاعت

خوب آید احمر بلور صد جزو برنج ده جزو بباید نهاد اسرب

اکلیمیا صد و پنجاه درم سیم سوخته چهار درم برنج سه درم یکی

کرده بگدازد ... خلقی با جرد ... کافی تقا ... بورق سحق

مرغ را کوفته با آب تنک آغشته بگوشت نهد به کف ... مالند

و بشویند تا پوست تنک دور شود پس سحق بلیغ کرده در کوزه مستقیم بندند

و بند کرده در کوزه شیشه گران یا کوزه گران یعنی در آتش تیز بایداز

نقشه

هفته بهیند لعند از میر زن اورند که همه سفید در غایت صفا و نیا [illegible]
بیشده باشد پس مجزوی ازین کلس پس بیضه و مجزوی براده مس گرفته دو
با یک بشویند تا سیاهی مس از دو مجزو نوشادر کاسی اسفیجه
در زمین نمناک دفن کند نعد ده روز همه لاجورد شود و براده
تو باین پس کنند بهتر باشد و باید که همه اخلاط خوب سحق کرده
که یکذات شده باشد وازکرد و غبار احتیاط نموده دفن کنند

چگونه لاجورد با رنگ و حسن پیدا کنند ده مجزو لاجورد را
با دو مجزو ملح القلی صلایه کرده در بوته با روغن کنجد خمیر کنند
و در بوته بر آنگ بشنک طلا کرده در بوته دیگر لغمه کنند و در آتش
تیز بنهند تا گداخته در بوته زیر سر آن شود پس سحق کنند
و [illegible] زاده لغار بریزند اگر یکدرم از لاجورد بسترل بر صد درم زرنیخ
اندازند برنگ یاقوت سرخ گردد و اگر ازین بر صدرنی آبگینه ورد [illegible]
افکند سرخ رنگ بیرون آرند ازاعت [illegible] شنگرف را

مانند نخود ریزه کرده در بول حسان که چهار انگشت بر سرش ایستد در
ظرف چینی یا ظرف با نشی معتدل بپزند هر سه پای که باشد دیگر
بول بر اید انرا تبدیل کنند و در چند نکار صاف شود دیگر شنگرف را
در پارچه کتان بسته در روغن در یاتش بجایند و در اب حل کرده
بیاویزند و بجوشانند سواد زایل شود دیگر خش نیمه کوفته
بکب شود حرارت ترشی بیشتره تمر هندی از هر یک پاو سیر اورا ده
بس ده ده دام این همه ادویه را یکی کرده در ظرف سفالی انداخته در زمین
دفن کنند اندک سرکین زیر اندک بالا انداخته دفن کنند
بعد از ده روز بیرون ارد دیگر شنگرف را در کتان بسته در کیسه
سقط او پخته بپزند بعده در روغن بجوشانند و در ... خالی
برسد دیگر شنگرف مثل باقلی بریزه ریزه کرده در کیسه با نشی
معتدل بجوشانند و سوادی که باز دهد گرفتن بمصفی و مزیل سواد است
رنگ کردن یاقوت سفید که سرخ شود و قیمت یاقوت ...

بیارند قلقند و قلقدیس و قلقطار و نخاله فولاد و دم الاخوین هر یک

جزوی با زیت تیزاب ملح اسنج جزو همه را با بیضه سرکه و بول حیوان

یک روز تا شب خوب حل شود پس شیشه کنند و شیشه را

در گل حکمت گرفته خشک شده و زیر آتش نهند چون حل شود بیرون آرند

و محلول سرخ مانند خون کبوتر باشد پس یاقوت سفید را در

آبگینه گل گرفته کنند و آب سرخ برو ریزند و قدحی بر سرش نهاده

آتش در زیر آن کنند تا رنگ گیرد صفت حل آهن بیارند

آهن تازه های تنک که پاکیزه کرده باشند سوهان یا چرک

نداشته باشد و بهر ده سیر از آهن یکسر قماقله را در ده سیر آب

بجوشانند تا پنج سیر بماند پس نیم سیر نمک ساک سوده در آن

اندازند چون حل شود آهن ریزه انداخته دو سه جوش داده بگذارند

تا سرد شود بعده سه هفته دران آب بگذارند و بعده از آن

بجوشانند که تمام آب بجوشد پس این آهن را آسیا کرده آمیخته

در بوته گل اندوده در آتش نهند که بگدازد و سرد کرده بوته را
بشکنند جوهری برآید که از زر کانی اصل هم نرم‌تر و رنگش به‌تر باشد
هر چه خواهند بسازند باب ساختن برنج دمشقی نحاس زرد هر چند
سنگ‌تر بهتر چهار سنگ بصری یک جزو هر دو را خورد بسایند
با دوشاب مویز یا جلاب ببندند که نرم شوند و قرص ساخته
بر سفال آب نارسیده بنهند و سفال را بر آتش گداز زنند تا سوخته سیاه
و سخت گردد پس بسایند و شب توتیا زجاج یعنی آبگینه مسحوق آمیخته
زیرها یا مس را تخفیف نموده در بوته نهاده معاً نموده حکم ساخته
با آتش بسیار تند مگرهایی بزرگ بدمند تا جوهر مس گداخته شود
پس بیرون آورده سرد کنند این برنجی است باز زر هر یار را بی
کنند فایده و سپید در ساختن گل حکمت در جمیع سیلم
ستعمل ظروف که بآتش رانه گل کوزه گری که خاک رس است
گویند باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق القوام
گردد

کرده و این اجزا بقدر نصف گل اضافه نموده با آب چهار روز
مخمر در آسمان زنند اجزا گویند خبث الحدید سرگین اسب برنگ کوفته
بیخته گل خطمی مومیایی مقراض کرده همه مثل ذی الورق با آب نمک
بسرشند نسخه دیگر که مؤلف نزد او بهترین اقسام دانسته موی
مقراض کرده تمام رکال چوب خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ
هر یک یک جزو گل پاکیزه دو جزو نسخه دیگر که در خیر گشته الماس [illegible]
دیگر تجربه رسیده صاف [illegible] را با قدری [illegible] گویند و نمک
مسحوق و خاکستر بیخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند نسخه دیگر
بند گل پاک دار سنگ صاف نمایند و موی سر آدمی با نرم ریزه
کرده با برابران سرگین گاو خشک کوفته بیخته در آسمان کنند
و تمام [illegible] سرشند و خوب بکوبند بعد از آن هفت روز نگاه دارند
و هر روز با آب تر کنند تا خشک نشود بعد از آن بکار دارند نسخه
دیگر گل [illegible] جرم [illegible] بکوبند و [illegible] کاغذ [illegible]

در آب [illegible] بسیار مالند تا حل شود پس بهمان [illegible] برای

جهار یک موی سر آدمی مقراض کرده جهار یک سرگین آن

کوفته بیخته بر سر و روی کنند و بمالند و هر چند بیشتر بمالند بهتر

بود و قرص ها ساخته خشک نگاه دارند عند الحاجت کوفته با آب

سرشته استعمال کنند بهترین گل حکمها است نسخه دیگر گل

[illegible] و تخم خطمی و موی سر آدمی [illegible] فی الوزن کوفته بیخته

و بسرکه سرشته بسیار بمالند و استعمال کنند نسخه دیگر منقول

از حکیم کمال الدین حسین شیرازی گل زرد و گل سر موی تراشیده

[illegible] سرگین [illegible] موی مقراض [illegible] با آب سرشته و بسیار

برهم زده یکشبانه روز بگذارند و وقت حاجت استعمال کنند

نسخه دیگر گل [illegible] زرد در آتش [illegible] گران

[illegible] چنانکه با اندک آتش منقطع شود بعد از آن بیرون آورده

بغایت باریک صلایه کرده [illegible] تخم مرغ سرشته [illegible] خواهند

استعمال

استعمال کنند در شیشه وصل آن محکم‌ترین اشیاست دیگر چهت شیشه و قفل آهن شیشه را از داخل چیزی نکه از خارج هر او دو دار خارج نیز چیزی داخل از سفیده تخم مرغ با سپیده و ریشه شیشه روز در آتش داشته بیرون آرند با سپیده تخم مرغ خمیر کرده اما گشته شد
نسخه دیگر مغز حبه سرخ مقشر نکرده در نیم آهن دو جزو سپید کرده
و سفیده تخم مرغ با سیاره حل کنند بغایت استوار گردد
نسخه دیگر سفیده و زرد و بهانه کاشی و زرنیخ سپیده سفیده
تخم مرغ شیشه درگشته نسخه دیگر منسوب بخواجه قطب الدین
و بلوئی خاکستر چوب و ماک تنک تور هر دو را برابر نیز تر سحق
کنند مثل سرشن خواهد شد و حل کنند مثل سنگ سخت شود
نسخه دیگر منسوب بسوکه بهار یله قند سپیاه کا شیه چون خواه
از سنگ باشد خواه از صدف هر سه برابر بغایت کوفته هم
کنند جهد نوشت بنجیره چونه گلی آب نا رسیده کوفته بهینه

پوست بیضه مرغ سوده کرده هر دو برابر کوفته با بیخته مثل ریسه
یکذات ساخته مهر کنند مثل این دیگر مهر ساخته تجربه را
الوده چون خاک گچی هر دو برابر موئی سرادی سوخته قدری
هر سه را سوده در خون مرغ یا نر یا هر جانوری که باشد رشته
بکار برند بیان مهره‌ها که در حل حجر بکار اید مصطکی موم لالکه
رال جوته هر پنج اشیا را برابر کوفته با هم امیخته در دیگ گلین
گرم کنند تا یکذات شود همچنان گرم گرم مقدار یک انگشت در
کاوی شیشه انداخته زرش مهر کنند و آن شیشه را به تحریر مهره را
رنگ کنند نسخه دیگر موم کیسه سنگ اهن و یا سنگ تا خطت
زمیم اهن هر یک شش سیر ماهی روغن الشی یکسه روغن را گرم
ساخته موم دران بگدازند و بعد ازان که یکذات شوند
دیگر اجزای کوفته بیخته بیندازند و بدستیه یا کفچه چندان بزنند که
مخلوط گردد پس فرود اورده بر سنگ سندان و چیدار باس
بکوبند

بکوبند بعد ازو زرگران اب بسیار انداخته بانش کوب بپزد
و بعد چهار بار بس فرود آورده همان طریق بکوبند انچنان
دو هفته طبخ بودن بعمل اورده موم زراب برین خواهند شد
پس بکار برند شاکه بدان زیت بروغن بهلاوه باید گرفت تاکه
چون موم نرم شود پس هرکه خواهد مهر کنند خاصیت این از آن
که دراب گرم سخت می شود و چون سرد باز نرم می شود دیگر
بیارد سیر کاو زرهم اهن زنا درم مصطکی مغز حبه از یک
بنفد رم قیر یعنی زال سه درم آتش کنند و بکوبند شیر اکه بدید همچنین
تا سه روز تا چون فراهم شود غوله های سخته نگاه بدارد وقت
حاجت بانگشت گرم کنند همچون موم نرم شود مهر کنند و یک شبانه
روز بگذارند که سخت گردد بعد از آن اگر دراب بجوشانند
اب کار گر نشود فایده یازدهم رنگ کردن انگشت و عقیق
کردن باجی از وخیفو زهاب دادن سیاه بر بغر انکس از جلا

صفت عمل غیر المذهب وزعفران و حب حلق ...

و ... زنجفر و مرجان رنگ کردن آبگینه ان

... شود که چون رنگها بر آبگینه کنند و در تنور

آبگینه سوزد شکسته نشود و همچنان هموار بیرون آید و این حیله

اختلاط تا بون که در دیگ ترقیم می آید که هر که سحق نمایند

آنگاه بقلم بکار بران آبگینه میباید نگاشتن رنگ ... و ...

زنجفر ده ... گوگرد ... سحق نمایند چنانکه ... [illegible]

شد و ... زجاج ... نمایند رنگ لاجوردی سیم ...

دوازده توبال آهن دوازده لاجورد چهار دانگ ...

یکروز آب ... سحق نمایند و روز دیگر ... که انگوری

سحق کرده بطریق مذکور عمل آرند رنگ ... سیم سوخته و زر

زنجفر ... آب ... یا ... برگ لیمون

سحق نمایند و بکار دارند ... شنگرف ... سیم سوخته

انقطار

اقاقیا و نیم جزو باهم بطریق مذکور بساییده نقش نمایند

سیم [illegible] سیم سوخته [illegible] [illegible] و یک [illegible]

[illegible] از [illegible] سیم سوخته از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

روی سوخته یک جزو زاج دو جزو باهم سحق نمایند نیکو آید

نقش کردن بر شمشیر و غیره نوشادر سحق نمایند با هو ته نو

ب ور همه را برابر کوفته بر آب زنند و بر این بپوشانند

نقش بر آن شود نقش کردن بر آبگینه و عقیق باید که سیاه حتی

زرد و سفید درخت بیل حرب صلابه کرده هرچه بر عقیق

بنویسند و نقش کنند و بر آتش نهاده عقیق مذکور را

بر آن سفال گدازد و آتش دایم کنند در دو سه ساعت عمل تمام

می شود مجرب مؤلف است نوع دیگر مجرب این عمل

است و دیگر بتجربه مؤلف رسیده بیار و گهگاه بکار

میساوند و بر سنگ با آب لیمو صلایه کرده و بقلم گرفته بر عقیق
هرچه خواهد بنویسند یا نقش کنند و بعد از آن را حنگ سوخته
بقدر باده گهری ملک گستر در میان انگشت یافته نهند چنین آن نقش
ها سیاه می کردند همین که بار سفید کردند بدارند که عمل تمام شد
از میان آتش برآورده سفید قایم بران عقیق بماند که از آب
و غیره محو نگردد [illegible] زرد روغن کنجد گداخته هرچه
از آن بر سنگ یا عاج نقش کنند و سه روز رها کنند پس
بسرکه برتش بشویند نوشته پیدا شود چنانچه بستان بردانه
المرجونه الکر قلی حنگ آب نارسیده یا رسیده بر صفحه برزه
بسیار سحق و بدان آورند شکسته را و صلاح کنند چنان محکم
شود که بار جدا نشود آب دادن صلاح تیز آتش
گل ارمنی زاج زرد انار نوشادر هشت درم گوگرد زجاج بگداشت
درم نمک نیم سیر اسم کاو سوهان کرده نیم سیر که شد که همه اجزا
دران

در ان خمیر شود پس باز زده وام اجزا را در سرکه خمیر کرده شمشیر جای
کنند و بگذارند که خشک شود پس دور کنند تا که شمشیر سرخ
شود پس نیم اثار سفیده مرغ در اب حل کرده در ان سیر کنند دیگر
از خراطین و پنج برگ که بسیار حریف شود و از عفص عرق ها گرفته
یکی کرده شمشیر یا کارد را در ان سرخ نموده سیر کنند تا
سه مرتبه دیگر زهره گاو صحرائی را در اب که صابون حل کرده
باشند القدر که غلیظ شده باشد حل نموده شمشیر یا کارد را
در ان سیر کنند سه مرتبه دیگر قرن ستاه ار گاو یا از
بز سرخ یک پوست بالا دور ساخته سوهان کنند و در
بول بز تر کنند تا که حل شود پس بر اتش کنند تا که سیوم حصه
بر شود صاف کرده اب و به سه مرتبه اهن و سنگ را ابر برد
اب دادن چقماق دو جزو طنج یکمثقال سیر هفت اشت وانه ارزیز
یک جزو توله در بول دی ساییده چقماق را طلا کنند در قالب

ادویه پر کرده حب را دران گذاشته لقیمی پوشیده شود زرا پس
کنند تا که قالب سرخ شود و همچنان سرد شدن دهند تا که چون
سرد شود ان اب داده ان سیاهی جزانش صبر با سرکه کهنه
اب پند و بوشد در روغن نفط طلی کرده به پنبه برگیرند
و هفت بار بر سلاح مکرر بمالند و در سایه خشک سازند بار هم
مرهها روغن نفط بمالند ریزه شود ایضاً ان برود بیا زند مغز
کتائی بزرگ و صبر برابر با سرکه کهنه منقطر حل کرده هفت مکرر
بر سلاح بمالند و در سایه خشک سازند بعد بیت ریزه واندرا
گردد و چنانکه اهن و ابگینه را به برد نسخه [illegible] عجیب [illegible]
بر غاله سوهان زده پانزده روز در اب گاوزبان مرصفا
نگاه دارد پس شنگرف سحق کرده و در اب حل کرده و دران بیا بیز
و برانش نهند و اهسته اهسته می کشیده باشند تا کجا در سایه خشک
کنند و اگر اب گاوزبان نباشد خاکستر درخت مغیلان یا کنجد

درخت

در زهره انگور و آب لیمو یک روز حل شدن و صاف کنند
که بجای آب گاوزبان است شنگرف عمل کردن چهار درم
زیبق یک سیر اول گوگرد را بر آتش نهند تا که بگدازد پس از آتش
فرو گرفته اندکی بگذارد که قرار گیرد لیکن نه چندانکه منجمد شود پس زیبق را از پارچه
گذرانیده اندک اندک دران ریزد و بعده خوب آمیخته شدن سرد
کرده بسایند و در بوته دیگر و ازگون سرپوش گذاشته بر آتش که خاکستر آن
انداخته بوته را بنهد نقسی که همه بوته در خاکستر باشد پس اول آتش
نرم کنند بعده تیز و بجوب چرا که سیداده باشد با سنج خته و مته
برآورده گل باگیره کوفته بیخته در بوته ترکنند و بر آتش از سر برآرند و بگذارند
که سرد شود پس گل را رانند و بوته را شکسته برآورده شنگرف شایع بود
جنس که آن [illegible] بستانند کف دریا و حید کوفته
اجزا در ظرف گلی که استوار باشد چهار پاس آتش دهد سوخته شود
ساختن [illegible] گل و غیره کتاب [illegible] زعفران [illegible]

باریک نخش کرده بیخته نیم سیر انگشت چوب سوخته یکتوله بگلاب تهم
بسایند تا سیاه شود بعد از نمک سه توله داده بگلاب بسایند
و دانه کنند و در پوست کوزه یا ناقه خالی پر کنند و پوست بهم
بپوشند و در سایه خشک کنند که عمل درست می شود گلاب عملی گشنیز
خشک دلیده در اندک گلاب تر کنند با تش آهسته عرق چکانند
در شیشه بردی کرده بفروشند عنبر سیاه عملی کاسنی حفنی (؟)
در آب سنگ کرده عنبر را در میان آن نهاده پنج شش روز در آفتاب
بگذارند بعد از آن که عنبر ته نشین شود آب او را بریزند و باید که انگشت
چندانکه خود را جمع کنند از آن در گره بسته خشک سازند بسیار
خوشبو و سیاه شود عنبر اشهب عملی صمغ عربی ده توله روغن
گل چنبه دو توله کافور چند دانه یکتوله بسیار بکوبند و بمالند و در آفتاب
بنهند که بگدازد و یکتوله موم سفید و نیم توله سیماب بمالند و در آفتاب
گلتمد (؟) زد و در ظرفی کرده نگاه دارند که میان او و عنبر اشهب فرق
نتوان

نتوان کرد عنبر زرد عملی صندل دو درم زعفران اجتی سه درم
باید نخستین را بگلاب سنگ کرده در میان پیاله چینی بندازد و تا
هفت روز هر روز یی گلاب برو می پاشند و خشک سازند
بعد از آن خشک ساخته برکاههای چینکی و از کوبه گذاشته باید القدر
که همگی بوی صندل محو شود بعد از آن سه درم زعفران مثل سرمه
بگلاب سوده با این صندل مخلوط ساخته باز بگل چینی القدر بو بدهد
که بوی زعفران سر منعدم شود باز کافور بهم سیسی یکماشه نرمه سوان
بگیرد مربی زر روغن چینی بریان کرده باریک کرده داخل سازند و دو توله
عنبر سفید اعلا باریک ساییده داخل حقه کابه برده بکار برد زعفران
عمل بگیرند گل معصفر را از زعفران هفته شیقنه دهد و در سایه خشک
سازد و دریکسیر زعفران بار کته بدست برند و بسیار مالند
تا همه زعفران شود زعفران عملی غده بوتهه سیاه در کوزه شکسته
از هفت پاش انشته و سوراخی خورده در زیران کسته و بر بالای نهند

واب نیم گرم بران بریزند تا بشنند بر روز چند بار تا انکه تمام شود باز اب بریزند و در سه چهار روز انگور خواهد شد پس بر جادر سفید انداخته پنهان

ان دور کنند و انگور سفید ان بستانند و در سایه خشک سازد پس

بیفزودن و تخم ان بستانند و انرا صلایه کنند و بعد ازان که شیشه

باشند و خاک ان دور کرده لسایه پس باب او بدهد اب غلیظ

در سایه خشک سازد چون خشک شود باز اب بدهد و باز در سایه

خشک کنند پس اب دهد و اندک بدهد اگر بعد از خشک شدن

بیست توله باشند یکتوله زعفران سوده اب او کرفته بدهد پس نیم خشک

ساخته در نوزده توله یکتوله خالص زعفران داخل کرده زکند در گمنسته

و محکم ببندد و باکه شود پس بفروشند شیشه ساختن اغیر

اگر دوبه اعلی زد مره کرده تا مدت چهار هفته در گلاب بریزد

زرد و در هر هفته گلاب را دور ساخته و گلاب تازه بیندازد

و گلاب باید که بالا رنگ هائی شود باید ساختن سفیداج و رنگ

و شنگرف

نوع شنجرف از ارزیز سفیداج فارسی قلعی پاکیزه بخرد و در دیگی کند

و پاره نمک بر سر او کنند و بر آتش نهاده تا بسیار سخت گشتن تا هیچ

در شستن نماند بعد از آن در کوزه کنند که بگل حکمت گرفته باشند

در تنور انگشته گردان نهند چون بر دارند سفید آب شده باشد

و اگر خام مانده باشد بکوبند دیگر در تنور انگشته گران باید نهاد تا آنکه

سفید شود که بسیار رنگ گوهی شود سرخ که به هندی سندور گویند چون سرب را

بکوبند بسوزانند سرخ شود بغایت لطیف شنجرف از روی سپید

دوازده مثقال گوگرد و زرنیخ سرخ بغایت بوده هر یک دو مثقال

همه را با یکدیگر کحلی کرده در کاسه اندازند و تنوری بیابند و آتش از آن

باز کرده خشتی پخته در تنور بنهند و کاسه را بر روی گذارند و سر تنور

محکم ببندند و روز دیگر سر تنور بگشایند و کاسه برگیرند شنگرف شده

باشد در غایت سرخی و اگر در میانه گشته دود دارد ببندد و سیاه

شود شنگرف زیبق بیارند دوازده جزو سیماب خالص و

جزو گوگرد با پنج حصه گلی کنند و در قرابه یا شیشه بسطر کردن اورا بگل
حکمت اندایند خشک ساخته گذاشته بسوزانند تا همه یکی گردد بعد از ان
پنج جزو زرنیخ سرخ باریک سائیده در شیشه اندازند و سر شیشه
را بسنگ استوار کنند و خشک ساخته بگل حکمت بگیرند و در دیگ
بزرگ پر کرده شیشه را در میان ان فرو برند و سر دیگ بگل حکمت
استوار کرده خشک سازند بر دیگدان بگذارند چنانکه اثر اتش از هیچ طرف
ظاهر نشود و تا یک پاس اتش نرم کنند و یک پاس دیگر که اعتدال بود و دو پاس دیگر
اتش سخت کنند بعد از ان سرد کنند و شیشه را از دیگ بیرون
اورند و بشکنند درچه اخلاط متصعد گشته و شنگرف روی شده
بالا مثال و بسیار حلیک راید بیگوبکف هدارد [illegible] صنعت رنگام
قلیل مع شاخ و برگ تمه و خشک ساخته کوفته و بیدها زنند و بشنبه
نفک هر روز که خواهد در کوزه گل انداخته در زیر و آتش بنهایت با کبری
کنند و بر ان اندک اندک معده را انداخته بر چوب بنج سهو کنند ار بنج

دیار

و پاک می‌کرد امینده باشند تا چهار بهر که سیندور اعلی ترقی شنگرف

عملها بیارد زرد چوبه بقدر حاجت و درسه که اهندی است شبانه روز

ترکنند باز بیرون آورده باب لیمو سحق نماید و حب‌های ساخته در

سایه خشک سازد و باز بآب بید مشک شنگرف گردد سیماب عملها

از اسرار غریبه است بیارند سرب محلول که بآب سچی حل کرده

باشند ده جزو طلق سیاه که بجای سی گداخته باشند ده جزو هر دو را

در ظرف کنند و آب سچی بر سرش افزایند و نیکو صلابه کنند تا هر دو

باهم آمیزند و تیزاب گیرند پس در کرباس سطبر صاف نمایند زیبق بیرون آید

که از معدنی فرق نتوان کرد و در عملها بکار دارند عمل علیا بیارد پاچلیک نیچی

و از خاک و خاکستر پاک سازد و در جای پاکیزه بسوزد و خاکستر آن را

ببرد و با قدری قند آمیخته تا چهار روز در ریاق دفن کنند تا بعد

بهم رسند پس رابعه روز نصف این تخم خالص داخل سازد و باهم

دیگر بیامیزد و سرخ نامه سازد سرخ کافور علی کافور جنسه خالص

بیارد و دوغ گاو بسیار ترش و زر نباد بساید و دران دوغ بیندازد و چون نباشد
و هر چرخشت و دوالا آید طریق سکه بستانند و نهم و دهم حصه کافور علی در این داخل
سازد و در دوست هفته میان غله نهند و بکار برند و نسخه حاشی زده
ملک مصری بیارد حلزا و قطعه قطعه کنند و با شب بیابد و بسیه
نخشب نزند و از پوست گوزن بشکل نافه سازند و دران نهاده بدوزند
و یا در نافه خالیه نهند و بدوزند و هیچکس فرق نتواند کرد انگوزه علی بیارد
از درخت ... که آنرا ... گویند چند درم ... پانزده
درم شیر گوسپند دو سیر نشسته یک سیر در پاتیله آهن کرده آتش کنند
و کفچه بزنند تا باهم بیالایند بعد از آن پانزده درم انگوزه خالص
پاک کنند و بسیار بمالند تا همه یکی شود مجموعه را در کیسه کاو ترکنند و خشک
سازد انگوزه سره باشد نسخه انگوزه دیگر مغز چهل شش درم ارزه
ماش هفت درم تخم ترب چهار درم سیر دو درم انگوزه در تخل ازیرت
یکدرم با شیر گوسفند بهم کنند انگوزه خالص گردد نسخه ... گندم و

طایر

و طباشیر هر یک نیم جزو انگوزه یک حبه و باشد کوفته و روغن تازه

سه وزن سحق نمایند انگوزه کرده نسخه عجب بهم تخم بید انجیر فروس

یکجزو فلفل گرد دو جزو کوکلی چهار حبه و انگوزه پنج جزو باشد کوفته سحق

کنند و برنهادند بسلارس بدهد نسخه خوش نو بنه که در برگ تنبول

میخورند بگیرند حرف کبیر کوبند و در اب بجوش نهند و پنجم حصه ان برنج

کوفته اندازند و انقدر بجوش نهند عمل مجربست نسخه صابون که کار بوده

است اهک جزوی و زر پنج جزوی هر دو را در ظرف مسی کرده در افتاب

گذارند و اب انقدر بریزند که چهار انگشت بالای ان بایستد و هر روز برهم زنند

و بعد از ان بر مرغی گرفته سر بر زران اب فشرده برد اگر موزاپل شود رسیده

باشند و الا باز در افتاب باید نهاد تا انگاه ترکیب روشنائی در برگ

مداد مرکب تا قوی مستعمل که یک مه سی سطر توان نوشت و رعایت روشنی

و براقی باشد بیارند دوده نفطه یا دود روغن کتان ده مثقال صمغ عربی

خالص چهار مثقال و قیسف سوخته پنج مثقال زاج فرنسی یک جزو مس سه مثقال

یک هنایی نموده مثقال جرسقوطری دو مثقال جمله را ب چند بار دوده

روغن برارند چنانکه اگر روغن زرده باشد مداد را خراب کند و بیاض در میان

حروف پیدا شود طریق برانداختن روغن از دوده آنست که یکبار از کاغذ

بر دوده تر هن دوده از دران کنند و آن را در میان خمیر گندم که بسیار

نرم و سخت نباشد بلکه غلیظ باشد با آتش نگاه دارند که دوده با خمیر

شود و گیه مذکور روز را که آن خمیر در تنور بنهند و یا در شب آتش کاه در خاکستر

گرم دفن کنند تا خمیر خوب پخته شود بلکه خمیر نیم سوخته شود بعد از آن

بگذارند تا سرد شود دوده پاکیزه شود و نسخه دیگر دوده دو حصه صمغ عربی

نیم حصه در آب خوب کرده آب درخت اهن و آب هرو یکجا کنند

و باهم بمالند بعد از آن دوده را حک نمایند و باز در همین ابها ئی مذکور حل نموده

سحق تمام نمایند و در اقراب پنج مورک یعنی کیسه گویند و اقل ساخته چندی

حل کنند سیاهی صاف بعمل اید نسخه دیگر اسم سنک دوده را

هم سنگ هر دو بار اسم سنک هر سه صمغ است الکا روز یازده

نسخه دیگر

نسخه دیگر از دوده یک درم کندر نیم درم جاوشیر نیم درم ااا صمغ عربی یک درم زرد فلفل چهار درم

ااا مازو سه درم بیدانجیر زاک سیاه ااا از بهر هرکس همی سازیم

ااا نسخه دیگر دوده را با چراغ طبی بیک آب بیندازند هر چه از آن نوشته شود خوانا

براق شود که در تاریکی توانند خواند نسخه دیگر دوده مازو شش درم زاک

ترکی سه درم صمغ عربی سه درم جمله را آتش یکی کرده ستی تمام نمایند پیمانی

پاکیزه مبارک عظیم النفع کثیر الفواید است و از مخترعات حکمائی فرنگ است

قدر شربتی این چهار سرخ تا دوازده سرخ است و اگر حسب الاتفاق زیاده از این

داده شود نقصان متصوری است و در هر مرض بهر وقت که داده شود نفع کند

دو سه دهند طاورد برای تب سمی در عرق شش درم گاوزبان وغیره برای

هر قسم تب شود و یا و یک در عرق کاسنی یا حماض یا گاوزبان بوقت فرو نشستن

تب بدهند برای تب نوبت غب باشد خواه شطر الغب در عرق ... در آن

بدهند برای ربع در شراب انگوری وقت شروع بدهند برای امراض سوداوی

فواید عجیبه دارد اگر سودا از تب باشد در عرق گاوزبان باید ... بدهند و اگر سودا

ازتب نبندمیشد دراکنوری و اکر مریض را ضعف وسستی بسیار باشد ورزیرتب

انکوزی یا درشرابت آب آبیخته بدهند برای کزیدن افعی و دیکر جیوانات

زهر دار شربت کامل با انکوری واب بدهند و برمحل لذع اندکی حنظ

ازان بمالند و اکر موضع زخم بسیار اندک بود بنگ فنه بینداززند واکر

جوامر وهره خورده باشند کسی اورا زهر بدهد زهراثر نکند اکر ابیضه

زهردار زخمی بود همراه انکوری واب بدهند وبرموضع بمالد چنانکه در لذع

افعی بذکور شده به شود برای نفث الدم وقی الدم در طبیخ وردد بدهند

برای دیدن وحیات وحب القرع را طفلان را عارض شود در طبیخ

کاه ودب با طبیخ تخم ترنج بدهند مجربست برای خضاب در ابیضه

لیمو که بوزن یکتوله ونیم باشد یا درراتب با آب جرف مفیدست برای

زودار درسراب ممزوج نافع است وبرای صرع بوقت آمدن ان با عرقی

که مقوی دماغ باشد بدهند داست خواص مرکب مرکبات

دواییست مرکب ازحب دسبعه مقفوله ازادویه بقدر که غیر دمشک وفادزهر

بقره

و بفزه ادویهٔ مخصوصه سوی ارواح و را فزونده و ارث [illegible] یاد
بنخل با بوطا ست خته می بود و در کوزه بند رست زند قدر شربت ان از
دو سرخ تا دو نیم سرخ است خوراک است کمتر باید داد [illegible] برای
[illegible] وسل بوزن یک و نیم سرخ همراه سحیق بلیل درراز در قاشقی
از عسل امیخته بدهند و بالای ان شیر بوزن نه بهلولی بابت و نی
ان امیخته و بلعد و فلفل دراز اندا خته جیدان بجوشند که اب برود
پس فلفل دراز را با اقیه شیر بخورانند و اگر طبع بیمار سرد باشد شیر ماده
گاو بگیرد برای [illegible] که مریض ازو والم اطلاق بسیار نالوان
شده باشد همراه طبیخ تا نخواه که بقدر یک چمچه باشد بعد از
پنج گهری بدهند برای امراض بلغمی معه سفه در آب ادرک
باشند که بقدر قاشقی باشد برای امراض زرده مادی باشد
باید ده فلفل دراز و عسل برای ضعف جاعه همراه شوربای خروس
برای تب کهنه باردو شهد و فلفل برای سنبات و قالنج و شکسته

دلش غش و غشی و ربو و ضیق النفس و قولنج و اوجاع بارده و برای ضعف
عارض بعد الفصد که قبل از آن اسم از گرفت جاع ضعف و انشب
بعده از شر بود و خط خون گرفته شده از این علاج تب و برای
هوا روی همراه فلفل دراز و شهد میدهند و از تشنگی دماغ و گوشت گاو
و شراب پرهیز فرمایند و اگر فلفل پیدا نباشد بداد چینی و قرنفل بدهند
خواص حب کلونجه برای اقسام تب ضعف دراب آس کرده
صبح و شام بخورانند برای تب لرزه در عرق لیمون کاغذی و برای تب
نوبت سه روز تا چهار روزه در آب ... ناهار بخورانند تا چهار پنج روز
مجربست برای سوء الهضم و درد شکم اگر از برودت باشد در شراب
اموزی و اگر از حرارت باشد در آب بدهند برای حبس بول در طبیخ درخت
بالکه اسپغه بخورانند فی الفور بکشایند اما جلاب در نصف خرد است
برای اسهال در آب لیمون و قدری آب حب مذکور سحق نموده بر شکم
لیپ کنند برای عسر ولادت و جنین مرده در شراب بیده بدهند
برای

بلای لاغ حیوانات موری در اب سیر ساییده بگدازند و چشم بر موضع
گزیدن طلا کنند واگر بواسطه رنج عقبه سم وحشت ونیت نباشد
و در دهن گرفته لعاب ان فرو برد و بر جای گزیده نیز طلا کنند اثر
زهر باطل شود و زهر خورده و افیون خورده را نیز ازین علاج نیست
در اب بس کرده بخورد مکرر به تجربه رسیده برای زخم الگث که تازه
باشد در اب سیر ساییده بخورد و هم زخم را از ان اب بشوید برای جسکها
خون و بعضا و شش حیضها و طیب نیز ام ارشق جری در اب سیر دم
جوش داده بخورد تا یک هفته کشته شود برای درد دندان زیر شش صحیح
گرفته بر قور بند کنند درد ساکن شود برای ورم سرخ که بر دوران برات
و ابله بر امده باشند در اب لیموی ساییده طلا کنند اگر هوای بد جهوله
افتاده باشند در اب سیر ساییده طلا کنند واگر درد از سردی باشد
در انگوری و اگر از گرمی باشند در اب سیر ساییده طلا کنند و نیم بخورد خواص
جرم اب تواکه بنام دبث و ملک اب ترنا سعه سوم با فتح انگوری

نیز گویند فواید بسیار و منفعت بیشمار دارد از انجمله برای دبیله و اورام
باطنی که در حلق باشد یا شکم و غیره هر جا که باشند بیخ مذکور را سوده
بیخته با آب ابیخته بخورند و اگر دبیله و ورم پخته شده باشد ماده
آن براه بول و غایت دفع شود و اگر خام باشد نضج یافته منفجر
شود و برای اورام ظاهری بسرکه سائیده ضماد کنند زود منفجر شود
برای ورات البنت دموی در طبیخ نوبت یا طبیخ حوب سبزه بخورند
و بسرکه سائیده ضماد کنند برای جذب و سقط مشیمه همراه حابی
یا قوت طبیخ حنه بخورند و با سرکه سائیده ضماد کنند برای خناق
در آب جو پخته بخورند و غرغره کنند و به گلو ضماد کنند برای بعد
اسقاط یا بعد زادن اگر مشیمه و خون در زداب باقی ماند برآید
طبیخ این جزء بخورند پاک شود برای عسر ولادت یعنی زدر ده
طبیخ این حوب بخورند زود خلاص شود برای گزش حکر و زخم آن و این
حوب سائیده کوفته در آب جوش دهند و جامه را تر کرده بر آن نهند
به شود

به شود برای ورم خصیه و کلان شدن ان خواه از باد باشد و خواه از
از اب خواه روده فرود آمده باشد خواه کوشت زیاده سبزه باشد
باید که این جو را جوکوب نموده در اب بپزد و بر خصیه و دلشه بهموده
گرم گرم بر انجا به نهند و هرگاه که خشک شود باز تر کرده به شود و برای درد
دندان طبیخ این بیخ را در دهن گیرد و بدان مضمضه کنند یا سحق این
چوب را در عرق اسطوخودوس امیخته در فرایقون دندان به نهند
به شود مجربست کرامت دارد برای صداع و شقیقه بکلاب یا طبیخ
ببرد بر پیشانی یا شقیقتین لیپ کنند و برای درد شکم و قولنج که از باد بود
باشد باید مشروع به ده بخورد و اسهال کنند برای ورم سپرز که از
از سوء مزاج این یا با ب اب بخورد برای اسهال خون سوف این را
بوزن صد ... در عرق با رنگ یا طبیخ کیره هیچ شش روز صبح و شام بخورد به شود
مجربست برای درد معده در بول ان مریض ... کنند و طبیخ ان
بخورد برای اول بسته اول از ایتیمون بوزن مسهل دهند و بعده در طبیخ

شفای کلی حاصل شده گردد مجرب برای غلاظت زخم بوزن دوازده گندم

از سفوف این بیخ با آب سیراب مطبوخ این چوب تا یکماه بدهد

نفعی شود برای غلاظت لثان و سیلان زخم با لوان بیخ سرخ سفوف

این بیخ سرخ با آب انار طبیخ این طبیخ وقت شام و یکماه بخورد به شود مجرب

برای زخم تازه سفوف این بیخ را سر به سر کرده بر زخم بپاشند به شود

و برای مرض مال کا بولی از طبیخ این حب را تر کرده بیان بیان به نهند و باید

که حبه را خشک کنند تا کی زحمت بپاشند برای لحم رایند و در مجرای

بول از طبیخ این بیخ را به گشتند قدری بنوشند به شود و برای بند شدن

حیض طبیخ این بیخ بیست روز بخورد و بعد خوردن قدری حجر کند

کف دکرده با دست ۳ از این بیخ طبیخ نخود ۳ سی روز بخورد برای بادی

دماغی یعنی امراض بلغم و سودا که در مقابل و اعصاب باشد سفوف این

بیخ مدت استعمال کند به شود مجرب برای خفقان سودای طبیخ از این

بیخ بنوشند برای ضربه که در ساق پا برسد این بیخ سالم زرد آب بیند.

در کنند

بکیسند به شود برای گزیدن سگ دیوانه این بیخ را باید بیسته کیتند

والم بنوشند و هم چنان گزیدن هر جانور زهردار را و همه زهرها را نافع است برای

و میله اندرون رحم طبیخ این بیخ بخورد به شود مجرب برای ریاح طبیخ

این بیخ بخورد عجیب الاثر و مجرب برای بواسیر سوخته این طبیخ

و هر روزه تر هر کدام سوا باشد با هم آمیخته جب بسته بخورد تا نه روز به شود

مجربست و به ازین علاج نیست صفت خواص تو تواستی و یقین بواند

خواص شاه دیو یا عنبی و دستیت یا تس عنبی اسب ستنند که اگر

کسی از آنها را در دهن گرفته بر کسی تف زند فی الفور بمیرد یا دیوانه شود یا بیماری

دائمی کشد چون این تخم در دست آنکس که یا با همین بسته باشد کارگر نشود

و همچنان سحر و نظر و باد هوائی و بادی بر آنکس که این تخم در دست داشته

باشد اثری نمی کند و گویند که سحر و نظر طرف ساحر باز گردد و آنکس از ضرب

محفوظ ماند و دیم دافع همه سموم است اگر بشتاب برسد چنانکه زهر خورده را

را این تخم در آب کرده بار و روغن این تخم را بهر قسم که توانند در حلق او

ریزند اگر بیهوش افتاده باشند بافاقه آید و اثر زهر باطل شود و همچنین اگر
جانور زهری گزیده باشند یا هزار باشند و بعضوی چسپیده باشد ایشان
و در گوشت فرو رفته زرد و سوزش بسیار داشته باشد این تخم سا
ئیده خمار کنند و قدری بخورد زهر کارگر نشود سیوم برای درد زه
به نزدیکی ظهور آثار تولد بوزن چهار گندم و برای کشیدن حیض بسته است
گندم تخم مذکور را در آب سوده بخورانند چهارم برای پیچش شکم و درد
ناف سائیده بدهند پنجم برای اسهال ویته کنند و سرخ در آب
سوده بدهند و اگر نفع نبیند از ۳ بار تکرار بدهند ششم برای جهوله بدستور مذکور بدهند
و طلای آن نیز بکار برند هفتم برای غشی که ناگاه افتد سوده بدهند و از راه
مری بینی تیر سوراخ سائیده چند استره رزه سوده این تخم را خشک تا تشد
بیهوش آید هشتم برای بند کردن خون که از زخم جاری باشد سوده این
تخم را زخم بر بمنوده و بالا پارچه بسته به بندد خون بند شود مجربست نهم
برای تب لرزه قبل از شروع لرزه بوزن چهار گندم ... بدهند

تع

نافع است فایده دیگر مسهل نسخه مرکب که از دارا شکوهی منقول است
صداع و حمیات بوده و نفخ و خفقان و تپشهای دیگر
و است جهت خیر نقرس قولنج زنجبیل سیاری زرد چوب بلیله سیاه
فلفل کرد اجواین خراسانی کوکنار مازریون فلفلمونه از هر یک ششم حصه
سیر دارچینی و کچه خراسانی اجواین عاقرقرحا دانه الاچی پوست باوران
قرنفل ده درم کل فوریکیه شیخ پنجدرم فلفل دار هلد بورتها کچور نیم سیر همه ادویه
جوکوب کرده و قند سیاه بوزن همه ادویه در آب گداخته دارو در وی اصل
ساخته در ظرف کرده در زیر ریگ مدفون سازد هر گاه برسد بقدر
حاجت برآرند و باز همان ادویه را خشک سازد و بار دیگر همچنان با قند
و آب بطریق معمول ساخته صرف نماید حاصله این که تا سه مرتبه باز همان
دارو خشک کرده میتوان ساخت نسخه دیگر مفرده به یعنی تبه بلیله نیم سیاری
بلیله پوست تبه و سیر گل داوودی پنج سیر فلفلموته فلفلدراز از قرنفل گردو
ماریکنه حربابیه قرنفل از هر یک ششم حصه سیر قند سیاه همین قدر به مرکوز

نقطه کرده با دو به مذکور یکی کرده در خمره دوشاب خیکی همچنین در زیر زمین مدفون باید

دیگر برند فقاع که بطعم فقاح بهتر در بهره دوازده و یکی با شیره و عسل

او چون گشنیز و غیره چیزی که دوشاب زده فقاع از جو ان نانوزده است

بعقب واکنیزیده در دستهٔ فقاح لیکن در ادرار بول و لطف نایره حرارت

نظر است فقاع برنج قریب با ولیکن نفخش کمتر است فقاع نان سپیده

که اندا خته باشند در وفقاع وکرفش الرچه مصلح او است چنیدان محمود

نداشته اند مگر در حالت خمار و اوقات گرم فقاع از جو پخته و از برنج

یک سیر از هر دو جدا جدا الیشی بپزد پس با هم امیخته نیم سیر ابیت صاف اضافه

کرده یکروز در افتاب گذارند روز دویم نیم سیر دیگر آب اندازد و سه روز دیگر

بگذارند تا ترشی بهم رسانند صاف کنند و در آوند دیگر کنند و قدری

گل دار و ده در زیره و نمک سنگ پیده داخل نمایند و بهوش شوند که تقویت

سردات منقطع حرارت و برخی جهة لطایفی از معرارت مانند خوز

بوا و گیه و مثل این اضافه میکنند و بعضی از زبان بمسالند برنج و برخی

از جو

نزار خوب مي كنند بروش مذكور دواهاي مقوي و خوشبو داخل مي سازند از

ذات وارالم نيز سيب زنند وازانكه شنهم مي گويند حب مهري از معمول

اطباء هند است و در يافتن نضج اورام لعابيت سود بسيار دهد برنج مقدار

چهار دام بکوبند چنانچه براي فرناسب زنند و در یک آثار حیرات اندرخته

بریزند تا همچون کهیر شود و اگر بجاي برنج آرد جوار امیزند همان عمل کند

سفوف براي جوارش خوب خوردن با دام یک پاو و اثار مغز اخروت

یک و نیم آثار پسته ده دام کهوپرا یک نیم پاو نشاسته نیم پاو زار چینی

یکدام حور لوا دو دام زعفران یکدام برچهار کوند یک نیم پاو روغن زرد سه

پاو شکر دو اثار مثل معجون بنداسب زنند سفوف مهري دیگر با دام

دو نیم پاو کهوپرا دو نیم پاو گری اخروت دو نیم پاو پسته ده دام خرما

کشمش پاو اثار گاوزبان چهار شش نزده دام ستو خرس چهار دام سوتهیه چهار دام

تحهته یکدام حورلوا جوزی کلار دو دام زار چینی دو دام نشاسته بیت دام

نباته شش اثار نیم روغن اثار سفوف مهري سپاره شش نزده دام عالم کري

شکر سفید نیم اثار سوخته هشت دام قرنفل پنجش ماشه الاچی خورد هفت ماشه
الاچی خورد هفت ماشه فلفلهویه شش ماشه بادام چهار دام کشمش دو دام
چهوهاره دو دام کنهوبراد دو دام روغن زرد پاو اثار کوفته پخته شش هوره زرد
پخته خشک بزر در شیر ان یعنی جسته نمک بر کنند و
و زر بیاد برند که خشک شود پس نمک ازان دور کنند وان جسته در نیم
سیر اب و نیم سیر شیر تا دو روز لگد مدارند پس جسته بیرون ارند که این شیر با به
بتر لت همین را در شیر بسیار بیدارزند که مغفدی گردد پس شیر را در پارچه
کرده بدست مالیند که ازها همه زرد جدا شود بعد ازان در قاب کنند و نه
بته نمک ریزند که نمکین شود و زنبور خانها بهم رسند و اگر خواهد که شیرین شود
نمک نه اندازند و بجای نمک مصری نبات بے اندازند و اگر در شیرینی شیرین ازنبور
خانها بهم رسد ریزهای نبات بجای نمک ته بته ریزند که شیرین می شود ازنبور
خانه بهم رسد باب اول در حروف الف شیر شش فصل فصل اول
در اجلل فصل دویم در ایاز حات فصل سیوم [illegible] فصل اول در

اطریفل کبیر برنج بواسیر ... معده را مفید بود و رنگ

روی نیکو کند و باه بیفزاید صفت آن بلیله هلیله سیاه و هلیله کابلی

و امله و فلفل و دارفلفل کرده هر یک سه درم زنجبیل و زیره و بسباسه شیطرج

هندی شقاقل و زیره برنج سعد لسان العصافیر کمند حشیش بهمن هر یک

درمی بکوبند و بروغن بادام ملتوت کرده اند و بعسل سرشته شربتی ازو

درم اطریفل صغیر هلیله زرد و سیاه و هلیله کابلی و بلیله برابر کوفته بکوبند

و بروغن ملتوت کرده اند و بعسل سرشته و مثقالی بخورند اطریفل [illegible]

صداع و بخارات معده را مفید بود صفت آن هلیله کابلی بلیله امله

کشنیز خشک [illegible] وی بکوبند و بعسل سرشته و چهار درم تناول کنند اطریفل

[illegible] کرم دراز و کدو دانه را بکشد صفت آن برنج کابلی مقشر ده

درم تربد [illegible] قسط و حب النیل هر یک پنج درم قبل زنجبیل افسنتین

ملح نفطی [illegible] شحم حنظل سعد راسن هر یک سه درم بکوبند

و بعسل سرشته شربت دو درم اطریفل [illegible] عرق [illegible] را مفید بود

صفت آن اهلیله کابلی آمله تربد سفید زنجبیل قبل مستعمل [illegible] بکوبند [illegible] بسرشند

شربتی سه مثقال طریفل دیگر بجهت بواسیر و امراض سوداوی

و بلغمی را سود دهد صفت آن اهلیله کابلی و بلیله آمله منقی و اهلیله سیاه

افتیمون و دو فو از هر یک پنج درم خولنجان و عاقرقرحا و شیطرج هندی

از هر یک دو درم دار فلفل و خرفه از هر یک چهار درم اجزا کوفته بیخته با سه

چند عسل بسرشند اطریفل مقل بواسیر را سود بود صفت آن

پوست اهلیله زرد و آمله منقی و پوست بلیله از هر یک ده درم مقل

ازرق سه درم مقل را در آب کنند تا نرم شود و نرم سوده صاف

کنند ادویه کوفته بیخته با سه چند عسل بسرشند اطریفل مقل دیگر

مخصوص بواسیر عظیم نافع بود صفت آن پوست اهلیله کابلی و

اهلیله سیاه و پوست بلیله و آمله منقی و افتیمون و اسطوخودوس

و بسفایج از هر یک ده درم مقل و حلوس خیارشنبر از هر یک سی

درم مقل را در آب کنند تا حل شود و عسل را سه وزن ادویه بقوام [illegible]

زارند و دارها کوفته بروغن بادام چرب نموده برشته **اطریفل مقل** بواسیر

برا فایده دهد و طبع را نرم سازد **صفت آن** پوست هلیله کابلی

هلیله زرد و هلیله سیاه و آمله منقی از هر یک چند درم تربد سفید فراشته

ماهفت درم مصطکی سه درم مقل شش درم مقل را در آب کنند تا حل سازند

ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند با سه چند عسل بقوام آمده

معجون نمایند مقدار شربتی دو مثقال خداوند بواسیر را مداومت

این معجون فایده دارد **اطریفل افتیمون** بیماریهای سوداوی لعبات

نافع باشد و سیاهی موی را نگاه دارد **صفت آن** پوست هلیله

کابلی و هلیله زرد و آمله منقی از هر کدام ده درم سنا مکی و تربد سفید

براشته ده و افتیمون از هر یک پنج درم شطرج هندی بسفایج کدام

انیسون و نمک هندی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل صاف

سرشته **اطریفل هندی** خنازیر و بیماریهای سوداوی و بلغمی

را سودمند بود منافع آن بسیار است خصوصا خداوند خنازیر را

صفت ان اهلیله سیاه و پوست بلیله و امله منقی و ترید سفید از هر یک

و غدد که در شکم گوسپندی باشد خشک کرده از هر یک پنج درم

افتیمون ده درم اسطوخودوس و سنای مکی از هر یک هفت درم [illegible]

و زرنباد و غاریقون و توبد و زراوند از هر یک هفت درم انیسون و مصطکی

رومی و جوزبوا و قرنفل و سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بیخته

با سه چند عسل سرشته مقدار شربتی از دو درم تا پنج درم اگر حاجت

توان داد اطریفل [illegible] را بر طرف [illegible] زده و کوده نیز باشد صفت

ان اهلیله سیاه و امله منقی و هلیله و سنا [illegible] از هر یک [illegible] درم مویز

منقی [illegible] درم اجزا کوفته بیخته با سه چند عسل قوام آورده [illegible]

کوفته سرشته اطریفل [illegible] سیاه را بر طرف [illegible] [illegible] صفت

ان هلیله کابلی و هلیله [illegible] و هلیله [illegible] افتیمون از هر یک [illegible] [illegible]

بیخته با مویز منقی سرشته مقدار شربتی [illegible] درم اطریفل [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] خشک [illegible] [illegible] صفت ان

[illegible]

پوست هلیله و امله مقشر و سنا مکی از هر یک ده درم [illegible]

سه درم مجموعه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بوزن ادویه

کشمش بسرشند و از ده درم تا هفت درم خوراکی باشد

کرمهای بزرگ و خورد و حب القرع بکشد

[illegible]

مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده و قسط تلخ هر یک یک درم

ورمنه ترکی و نمک نفطی و خردل و تخم حنظل و سعد و [illegible] از هر یک

سه درم قیل و ترمس و افسنتین رومی و افتیمون از هر کدام سه درم

کوفته بیخته با عسل صاف بسرشند و شربتی از ده مثقال تا چهار

مثقال باشد [illegible]

[illegible]

چون صاحب بعد از غذا تناول نمایند بر صفرت نمی‌رسد و جهت مالیخولیای صفراوی

مراقی و قولنج و تقویت نافع است **صفت آن** هلیله زرد کابلی سیاه

گل بنفشه مجموعه سوی یکده ده مثقال تربد مدبر کرده یعنی کتیرا حب نایبه بکند

یک مثقال هلیله آمله گل سرخ طباشیر کل نیلوفر مگس پنج مثقال

صندل سفید کتیرا یکدسته مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه را

کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده و عناب سپستان یکدسته اعداد و گل

بنفشه ده مثقال چوب شسته صاف کنند با آب و زن نیم شیره هلیله

و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده لیسند قدر شربت جهت

اطفال چهار مثقال تا شش مثقال و جوان مداومت کنند یک مثقال

تا دو مثقال موافق امزجه است و قوتش تا دو سال باقی است

در اوجاع دردهای ایاره فیقرا در اعراض سر و قولنج دادو یا کی

مفاصل و قولنج ولقوه را مفید بود **صفت آن** مصطکی زعفران

حب بلسان سنبل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی بیخ بلسان

وزدم

و درم قنطوریون دقیق چهار درم مجموعه باید و با هم بیامیزند یک مثقال از آن
استعمال کنند ایارج جالینوس جمیع امراض باریده را مفید بود
صفت آن شحم حنظل غاریقون بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا
غاریقون هر یک چهار درم باید و بسفایج افتیمون مقل کمادریوس
سلیخه فراسیون هر یک سه درم فرشکنج زراوند طویل فلفل دراز
فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر قطراسالیون هر یک چهار درم
باید ... مثقال از آن شربتی باشد و نسخه دیگر مقل بسفایج افتیمون
کمادریوس سلیخه ... هر یک چهار درم شربت مثقال
ایارج لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظ لزجه پاک کند و سکته
و فالج و لقوه و رعشه و صرع و صداع و جذام و داء الثعلب و داء
الفیل مفید بود و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و برص و بهق و سعفه
و صمم و داء تغیر عقل و وسواس و جنون و امراض کلیه و مثانه و ارام
بارد ... و ... طمثات را مفید بود صفت آن شحم حنظل ... بصل الفار

بریان کرده غاریقون سقمونیا حاشا وج حریق سیاه بزر انیسون افتیمون
فراسیون ام بنده سلیخه فلفل سفید و سیاه و دار فلفل زعفران و دار
چینی بسفایج سکبینج جندبیدستر قطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین
فربیون حماما کحیل حنظل تا و اسطوخودوس هر یک دو درم افتیمون
کما دریوس مقل صبر سقوطری هر یک سه درم بکوبند و بعسل سرشته شربتش
چهار مثقال بود ایارج لوغاذیا اوجاع مزمنه و دوار و
صداع و ضیق و عسر النفس و داء جاع مفاصل و جرب کلف و تشنج و قولنج
را مفید بود صفت آن شحم حنظل بیست درم فراسیون سقمونیا اسطو
خودوس فلفل دار فلفل حریق سیاه کما دریوس هر یک بیست درم
بصل الفار بریان کرده صبر فربیون زعفران حنظل یا و قطراسالیون
اشق جاوشیر هر یک ده درم جعده دارچینی سکبینج اذخر اسارون
فودنج سلیخه زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بعسل سرشته
شربتی چهار مثقال باشد ایارج روفس نزله البغلیب را مفید بود

نیقه

تنقیه دماغ از سودا و بلغم کند صفت آن شحم حنظل کثیرا بوس
هر یک ایارج صبر سقوطری ... درم خولنجان ... درم سکبینج ... انیسون هر یک
هشت درم و فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارفلفل
دارچینی زعفران زنجبیل جعده هر یک دو درم حب کنند گفته باشد ...
شربتی دو مثقال تا چهار مثقال صفت حب ...
سیاه یک درم شحم حنظل مثقالی ... درم ملح هندی ... درم ... غاریقون
مثقال حجر ارمنی نیم مثقال ... حب ...
صغیر تخم کرفس ... تخم ... هر یک دو درم افتیمون ...
... بکوبند و بعسل سرشند و شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه استعمال کنند
صفت حب که مقوی ... بود و صداع و علل معده و کبد و طحال
... و را نافع صفت آن شحم حنظل ... درم ... سلیخه فلفل
سفید سیاه هر یک دو درم ... زعفران هر یک یک درم سقمونیا شش
درم عصاره افسنتین دو درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی چهار درم باشد

ایارج فیقرا از مجربات معده و صداع که تولد آن از تکثر معده باشد

سودمند بود تنقیه معده را و اخلاط بد را از بدن دور کند صفت

حنظل ده درم سنبل الطیب زراوند مدحرج و سلیخه و دارچینی از هر یک

دو درم فطراسالیون و کمازریوس و اسطوخودوس و فلفل و مصطکی

از هر یک دو درم و نیم صبر سقوطری هفده درم شحم حنظل شش درم کوفته بیخته

سرشته و بعد از شش ماه از دو مثقال تا چهار مثقال استعمال نمایند ایارج

جهت امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج

و صداع و صرع و سکتگی اعضا و درد پهلو و ورم مقعد و نفث الدم

و درد پیهقاه نافع است برای اورام صلبه با سکنجبین بنوشند و ضماد

کنند و برای اورام چشم با عنب الثعلب و برای ورم مقعد با روغن

گل سرخ و برای قروح انگشتان با سرکه ضماد کنند و در امراض حلق

غرغره کنند و شربت و مدت مزاج مانند ایارجات سابق

است دارچینی سلیخه سیاه قصب الذریره عیدان بلسان

تفاح

[illegible] از فرفیون السطبع مکیست اوقیه و نصف کوبیده در روغن سنبل باب
باران شش ورق که هر یک ورق سه صد مثقال [illegible] ازآب یکجوش [illegible]
تا نصف سدس صاف نموده نگاه دارد صفت ایارج صبر سقوطری [illegible]
را با آب باران در آفتاب نهاده بکوبند و چندان در آفتاب نهند که خشک شود
بعد از آن باب آبدیده زده در آفتاب [illegible] نهند تا مجموعه آنها را جذب
کند و درست آید [illegible] خشک شود پس بار دیگر او را بزعفران [illegible] گیر از هر یک
سه اوقیه و در بعضی نسخه یک اوقیه سائیده در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر
شربت یکدرم تا دو درم است ایارج فیقرا از معصومی نوشته قولنج
ریحی بلغمی و فالج و لقوه و سایر حادثات [illegible] زبان و گوشش را جمیع
[illegible] را نافع است صفت آن سنبل الطیب نسخه مصطکی دارچینی اسارون
حب بلسان عود بلسان زعفران مقل ازرق ورق گل سرخ از هر یک جزوی
صبر سقوطری دو بار هم سنگ مجموعه دواها با عسل بسرشند مقدار شربت
یک مثقال باشد مثل تمام ادویه و بعضی اطبا صبر بکار نمیکنند و بعضی [illegible]

محلب داخل سلیخه مقدار زیت دو درم باشد ایارج فیقرا دیگر

مصطکی و سنبل الطیب حب البان روغن بسلنجه دارچینی مکه صبر سقوطری

مثل تمام ادویه مجموعه دواها کوفته با عسل بسرشند مقدار زیت دو درم باشد

و بعضی بکجزی کنند **فصل سیوم در ابزن** و ابزن عبارت از آن

باشد که ادویه چند را بجوشانند و در آن آب نشینند و ابزن بنوعی نیز

عبارت از آنست ابزن خشک بگیرند ظرف کلانی مثل ظرف کاوزبان

و دهان او با سر ابزن در فراخی برابر باشد و در اندرون او کرسی برای

نشستن آدمی بنهند و سر آن ظرف را به پرده بپوشند و بر نصف پرده در میان

جائی که دو نصف بهم ملاقی باشد و سوراخی باشد مقدار آنکه گردن آدمی

در رود بکنند و در مقامی بکنند که در عمق و فراخی مقدار ظرف باشد

بعد از آن ظرف را درهم کنند و بر دور او با یک گز زمین را کاه گل کنند

از جانب پایین یا از طرف یک حفره بکنند و هرگاه که خواهند زیر این حفره را اند

و گرد آن آتش کنند تا گرمی با ظرف رسد اما آنقدر نشود که بسوزد و بعد از آن

دیگران ظرف در آید و بران کرسی نشینند و بپوشند سران ظرف را بهمان مردو
نصف پرده نظرف که سران ازین پرده و ظرف بیرون باشد و بیاید
توقف کند تا عرق کند بعد ازان برآید صفت ابزن حوض یا تغار
از مس یا نقره یا غیر ان بسازند بقدر درازی آدمی نشسته و پر کنند با آب
گرم یا سرد و بیمار دران نشیند یا خواب کند و واجبست که کناره ها
بر وابن قدر باشد که وقتی بیمار در او نشیند سر او بیرون باشد و بالای
حوض از جانب سر یک طبقی باشد ما سر خفته تکیه کند تا انکه بیمار وقتی
که نشیند یا بخوابد دران حوض خود را بران طبق تکیه زنند صفت ابزن
که فرزند در شکم ما در نگه میدارد و خطه یابد که قبل از ولادت صفت ابزن
گل سرخ دو درم صدیقه تیم کوفته سه درم کلنار چهار درم برگ نیلوفر
تخم مرو تخاقیا هر یک سه درم همه را در پنج غرا آب بجوشانند تا دو من
بماند و بهیا ها دام اب نشیم کباد و سه درم آب سنکنکو برد چهل درم اب
کاسنی بهم امیخته بیمار دران بنشیند ابزن که قولنج را منفعت دهد

و عسر البول و بادهای گرده را سودمند بود اجزای ضماد [illegible] نوشته

اکلیل الملک بابونه بنفشه حبه عنب الثعلب ورق خطمی تخم رازیانه بیک

گندم بنفشه پوست خشخاش از هر یک کرده همه به پزند در مقدار رسی

من آب تا به نیمه آید دران بنشیند ابزن که بول بسته بگشاید مجرب

اجزای بابونه شبت تمام فرنجمشک ورق گل ورق شبت سرگین کبوتر همه را

بجوشانند و دران آب بنشینند و ثفل آن بر عانه بنهند ابزن در حصات

ارزنت به پاک کند اجزای بابونه خطمی بنفشه ریشه و نشان تخم کشوث

نرگس خار خسک زنبه اکلیل الملک شبت حلبه تخم ملیون تخم رازیانه فرنجمشک

پوست خربوزه برگ سفید سبوس گندم ورق کرنب شبت ورق شبت جمله را

بپزند در آب و دران بنشیند و ثفل را بر عانه و حوالی به بندند ابزن که اورام مثانه

را سودمند بود اجزای بابونه حلبه کتان سبوس گندم همه را بجوشانند و در آب

و روغن کنجد قدری داخل کنند و دران بنشینند دیگر ابزن که همین خاصیت

دارد اجزای لعاب بزر کتان لعاب حلبه نیم گرم کرده دران نشینند ابزن

که اورا

که ایورا از عطسه کند چون زن دران نشیند آبزن سیسنبر مرزنجوش اذخر

بابونه قسط اکلیل الملک شونیز کبریت سداب فودنج کرفس برنجاسف

زوفا از هر یک جزوی بپزند و دران آب زن نشیند آبزن که ادرار بول کند

آبزنی اکلیل الملک بابونه تخم شبت مرزنجوش بجوشانند و دران آب نشینند

آبزن که قولنج را نافع است وقتی که در مزاج حرارتی باشد آبزن بنفشه نیلوفر

ورق خطمی تخم خربزه جو نیم کوب کرده در آب جوشانیده و دران نشینند

آبزن که بچه مرده را بیرون آرد آبزن [illegible] شیح برنجاسف ترمس قسط

سلیخه [illegible] شیح مرزنجوش حلبه فراسیون جعده عود بلسان اسارون

از هر یک جزوی بجوشانند و دران آب نشینند مجرب است از گنج بادآورد نوشته

فصل [illegible] در [illegible] پای شویه عبارت از آنست که داروی

چند با آب بجوشانند و گرما گرم پای بآن بشویند و یا بر پای ریزند پای شویه

که از [illegible] که از نقرس مانده باشد قوت دهد عضو را درد زود

ماده را [illegible] اکلیل الملک بابونه قیصوم هر یک ده درم برادته [illegible]

سبیر از بجوش اد ورایت پیچ بادیان خطمی پرسیاوشان تخم خلبه

هریک بیست درم تخم معصفر بیست درم همراه باده من آب بجوشانند تا به

پنج آب باز آیند نیم گرم برپای ریزند پای شویه که از جهت سستی پای که از رطوبت

زرد گرد و اسباب رنجی که در روی بود سود دهند صفت آن بابونه قیصوم اکلیل الملک

هریک ده درم گل سرخ بویت بادیان هریک هشت درم بوریته فرزکوش

شبه خشک هریک سه درم گل بنفشه خطمی چهار درم همه را با شش من آب

بجوشانند تا به نصف آید در حمام در آن نشینند و برپای ریزند نافع بود پای شویه

جهت صداع صفراوی مجربست صفت آن سبوس و خطمی بنفشه باب گرم

بجوشانند پای شویه نمایند و این پای شویه جهت سرسام نیز نافع است

غسل آینه وجود را روشن و صاف سازد و درشتی و خشونت را نرم

کند و باد ها دفع نماید و خوشبو گرداند اجزای آن زرد چوب دار فلفل و دو دانه

کبیر سنبل الطیب کتول شطا باریک سوده قدری روغن خوشبو با روغن

در این ها با مخلوطات جنه اثنیه نمایند اثنیه کافور بچه سلاهیس عود بانه

صندل

صندل مقشر سپیده جمله را بسایند با شمع سفید آمیخته کنند و بر تن خود خوش کرده و چون ازین بخور کنند جمله خانه معطر کرده اخته روی را پاکیزه و روشن گرداند دوا معصفر با دام سعتر ق کاونشسته کتیرا و آب معصفر همه را بسازند اخته که بشره را صاف و سفید و رنگ روی را نیکو گرداند

دوا آرد باقلا آرد نخود آرد ترمس معصفر بادام تلخ از هر یک ده درم کتیرا بیجدارم کوفته بیخته ببیزند تازه و دوشیده لبن بسرشند و بر روی بمالند و یک شبانه روز بگذارند و بعد از آن باید که در آن گرمابه چون بشنند و تازه و بشویند و دو سه نوبت کنند و اگر ازین اضافه کنند خوشبو شود صندل زعفران ناخن زیتون با گلاب همه را بسایند و مخلوط سازد حسل گل خرمای هندی بشویند و خشک کنند بسایند و در آب یک روز تمام بگذارند و بپالایند هر ازین بخورد اندام و اعضا را خوشبو گرداند اخته پیسه بسیار نوبت یک و برتن بمالند و از کمر پایین اعضای سفلی را آغشته کنند اخته صندل و زعفران سوده نگر بالیه بسایند و بر تن بزنند اخته رنگ را سرخ گلگون کند اصلاح

زوفا و خشخاش ده درم زعفران سه درم شکر سپید ده درم ارز ده درم

سفوف سازند صفت کشک جو جو نشسته فربه کوفته و مقشر

کرده هر وزن جو دو بیست وزن آب طبخ کنند چندانکه بشکند پس چو پخته

شود بکمی بماند صاف کنند و جرم آن بیندازند و لعاب آن را بخورند

که غذا سبک و معتدل باشد محرور مزاجان است [illegible] و بعربی

مرکوبیه آنچه از خمیر جو سازند بهتر بود و قوت بدهد و هضم طعام کند و بوی

دهان خوش کند و بلغم و رطوبات معده نشف کند و اوجاع [illegible]

و عرق النسا و مفاصل را سود دهد و گزیدن سگ دیوانه را نافع باشد و مقطع

صفت آن

و ملطف بلغم گرم بکشد و در حقنه‌های قولنج داخل می‌کنند و مستعمل است

نان تازه که از خمیر آرد جو پخته باشند در خم آب بیندازند تازه بگذارند و سر خم

بپوشند تا آنکه سبز شود آنگاه کوفته با سرکه انگوری انبه خمیر کنند ده

روز در آفتاب بگذارند و مقداری از ادویه حاره کوفته در خمیر بریزند

و روز دیگر با سرکه در سر خمیر کنند تا خشک شود روز دیگر بدستور خمیر

بار کنند

با ... کیسه ... در آفتاب بگذارند تا هم خشک شود و قرصها سازند و لک اندازند

هرگاه یک رطل ازین خمیر در پنج رطل سرکهٔ کهنهٔ تند به اندازند و بیک ماه برآرد

ادویهٔ گرم مثل فلفل و قرنفل و دارچینی و زنجبیل و زیرهٔ کرمانی و کبیر و مجموعه

در کیسه کرده الفاه کیسه بدوزند و در خم سرکه بیندازند مدت دو ماه

در اوّل تا آخر در آفتاب بگذارند و استعمال نمایند **آش عدس**

با ... اگر زنند و لقاح اید و شوربای آن شکم براید و اگر عدس مقشر با سرکه

بپزند غلیان خون را تسکین دهد طبیعت به بندد و بعضی اندک

سرکه و عسل و زردی می اندازند و صفات آن ظاهر است **آش انار**

دانه انار دانهٔ ترش را بجوشانند و در آب صاف کنند یا

بکوبند و با آب بجوشانند و صاف کنند یا در کیسه کرده در دیگ

اندازند و بعد از زمانی بمالند تا شیره تا ... دهد و بعد از آن

بطریق آش غوره تمام **آش کلم** بگیرند و صاف بعد بطریق

آش غوره تمام کنند **آش حب القرطم** برای ریح القولنج نسخه

خبر الیقین نقاهت پس از شفا یافت حجب دارند تب دو
زرد کرده بود داشت دهان طرف زرد و سول می شد علاجهای
بسیار مردم بکار برده هیچ دوائی کارگر نشد و روز بروز زیاده می
راز براز تا ضعف اما بل نگردید از معالجه مردم مایوس شده برای علاج
در حد نیز رسید غرض حال علاج نمود بعده دریافت
حقیقت حسیره حب القرطم فرموده بودیم با استعمال حب زرد روز
شفا یافت خیر نفع دیگر دیدیم دست گرفت فرضی دیگر
نیز داشت که از نشست هفت سالی حسیره شیر فرستاد اسلام
می داشت بعد از درستی کلکدین ملغم تاج یکدفعه بقدر
کف دست فه کن میشه از مراد است دوائی مذکور از ضعف اشکم
نجات یافت و از معاونت قوت جوانی سبب لیکن نشاکر
انبقه سرخی چهره در قبا رشل جوانان شده صادق حال او بهمه

حقیقت حسیره حب القرطم

حب القرطم که آن کافیه و کاجره
نیز گویند

بیخ کوبیده به پارسی حب دانه به هندی کرکلف تخم مقشر چه

شسته ده دو انار کوفته و سوده و از پوست بادیان ماده نیم کوفته دام

شکر همین وزن الک قدری آب بپزد تا بقوام حریره آید هر روز

تازه ساخته بخورد و برای قولنج هم نافع است اگر معتاد شده

باشد. حریره بادام بهترین غذای دوا است برای صداع

که از خشکی دماغ باشد مفید بود صفت آن مغز بادام نخود دام

مصری کالبی ده دام شکر چهار سرخ گلاب دو دام اول مغز بادام

را شسته ساخته بشیره را تنقیه در پاو اثار آب بپزند تا بقوام حریره

رسد شکر و گلاب سوده اضافه نمایند و نوشند. حریره تخم

خشخاش دماغ را قوت دهد و زکام و نزله را باز دارد ترکیب

ساختن حریره است که بدستور بادام تا ب دو دم در حرف

بخشش ب: فصل فصل الف در بادات فصل دویم در خودات سرشت

فصل اول در بودنیه که خیره زرشک و زرشک جنس ... صفت ان

توتیایی کرمانی مغسول بکدام یک درم حبه درم صلابه نموده استعمال

کند روی آزاد چرع چشم را مفید باشد صفت آن افیون ده

درم مثل بکدام زعفران دو دانگ قرص صاف بیدرم مس سوخته

دو درم شکر طبرزد دو دانگ صمغی یکی و صلابه کاشا روسختج هندی

از هر یک یک دانگ مار بستور بر روی سدزنند صفت آن روزیکه

که حرارت چشم را ساکن گرداند و چشم را خشک سازد صفت

دواق الذهب و یعنی چهار درم توتیای هندی و سرمه اصفهانی مکد

بیدرم توتیا را بسوزانند و اجزا را نرم کوفته بیخته با گلاب خمیر سرشته

پس در خرقه کتان بسته مکرر در آب صاف بمالند و بشویند و بگذارند

که ته نشیند و آب را از بالای آن بآهستگی دور کنند و خشک سازند

و با دو دانگ کافور مکوسحق کنند و بکار برند روزی که چشم را

خشک بکند و درد را سود دارد و صفت آن سنج هندی افیون

نشاسته از هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا مغسول چهل درم

اسفیداج

ابیقیاس از هر یک شش درم ابحراه کوفته بیخته بیکوب بسد استعمال
کنند درمد و سنبل را نیز بیفد اوده داو جاع چشم را بیفدبوده
حرارت را ساکن کند صفت انی توتیای کرمانی دماز قیش شب
دا قیلیمیای مجموعه را مغسول کرده از هر کدام بیخ درم سنبل سادج ابیزی
در غفران از هر کدام یکدرم مروارید یکدرم کافور دو دانک مسک نیم دانک
مجموعه را سحق بلیغ بموده استعمال کنند صفت دوای رطوبت چشم
را تنف کند وسوزش باز دارد و چشم را خنک کند صفت انی
سادج مغسول ده درم روسخت بیخدرم مروارید یکمثقال نبات
دو دانک مد بستور نرم صلابه کرده استعمال کنند برودی مغسول از ذخیره
که چشم را قوت دهد و بصره را تیز کرداند صفت انی بکر دانار ترش
در زن و بادانه و تخم بکوبند و بیفشرند و اب آن گرفته بپالایند و بیکو
صاف کنند بمقدار یکمن از اب انار زن یا صد درم انکبین اضافه
کرده در دیک سنگین باتش ملایم بجوشانند کف آن برآورده تا بقوام آید

او را مختلف بدارند بقدر حاجت بکار برند دارویی که چشم را جلا دهد
و تقویت بصر کند صفت آن صبر مغسول و روی سوخته
از هریک پنج درم صبر سقطری و بوره ارمنی از هریک یک درم زنگار و فلفل
سفید و شحم حنظل و زعفران و نانخواه از هریک نیم درم کوفته بیخته استعمال
کنند دارویی سلاق و سبل و جرب و ظفره را سود دهد صفت
آن توتیای کرمانی مصفی نیم درم پوست هلیله زرد و زنجبیل هریک نیم درم
زرد چوبه کوفته دار فلفل مامیران از هریک دو درم نمک سیری چهار دانگ
مجموعه را کوفته بیخته با آب غوره پرورده بسیار با نقیت با آب غوره
تازه سحق کنند و خشک نموده صلابه بکار برند دارویی حرارت و سلاق
و دمعه را سود دهد صفت آن توتیای کرمانی نرم بکوبند با آب غوره
سه بار پرورده بگذارند در آب بگذارند و دیگر آب بیند و خشک سازد
و استعمال کنند دارویی دیگر حرارت و بیاض و دمعه و سلاق
و سبل و ظفره را سود دهد صفت آن توتیای کرمانی شسته به آب

غوره

عنزروت و ورد ده درم پوست هلیله زرد و زرنیخ زرد چوبه از هر یک

ده درم مروارید نا سفته یکدرم مشک هندی یکدرم کوفته و بیخته استعمال

کنند دوائی ملایم قروح و بثور که در حلق باشد سود دهد صفت

آن ... صمغ معمول ... افیون ... از هر یک شش درم

صمغ عربی ده درم افیاسا چهل درم سفیداب شسته ابر کوفته بیخته درم

... و استعمال کنند قرص ... کافوری که مقوی

دماغ و غشی و ضعف دل و دماغ را نافع است صفت آن

عود هندی و قسط و صندل سفید از هر یک یکدرم مشک و کافور از هر یک

نیم درم کوفته بیخته در گلاب سرشته گلولها سازند و هر وقت که خواهند

بر مجمر ریک بخور کنند [illegible] که ضعف دل و دماغ را نافع بود و مقوی

روح حیوانی و لطف ... بود و بیماران ضعف ... را جایز فایده

دهد صفت آن سیب اصفهانی گرفته میانش را خالی کنند و از گلاب

و صندل و کافور و مشک پر کرده در حضور مریض بر مجمر آتش بگذارند که بخور آن

صفت آن کند دماغ و دل تقویت بخوری دیگر بر سر بکشته
صندل سفید و عود هندی و میعه خشک و نبات سفید از هر یک جزوی
کوفته و بیخته بگلاب خمیر کرده خوب بسرشند و قرصها ساخته
خشک نمایند هر وقت خواهند بخور کنند بخوری که دماغ مقوی باشد
و ضعف دل زایل کند و نشئه و خصوص مسهود و دل را سود گرداند
صفت صندل سفید و عود هندی و بنفشه از هر یک دو درم
نارنج و سنبل الطیب نیم مثقال مجموعه در دیگ سنگی کرده و در حضور خود
بر مجمر آتش بگذارند که آهسته بجوشد و بخار آن بدماغ رسد بخور
که سده دماغ بگشاید و زکام گرفته را سود دهد صفت باقلا
و سبوس گندم از هر یک قدری در سرکه بپزند و بپوده
دیگ را بکشند و دماغ بر بخار آن بدارند بخوری که زکام و نزله باز دارد
و بنفع زیادتی سنجرین کند کندر و میعه سایله و عود و قسط و سندروس
از هر یک جزوی همه سوده کرده گلوله‌ها سازند و بر آتش نهند و دماغ

به بخار آن

به بخوران مدارند نافع است بخوری که زکام و نزله را نافع بود صفت آن
سبوس گندم آرد جو باقلا صندل سفید و گل بنفشه و گل نیلوفر از هر یک
نیم درم کافور کوفته بیخته و در سرکه خیسانیده خشک کنند و دیگر باره
بگلاب سرشته و حبها سازند در وقت حاجت بر آتش نهند
و سر را به یکبار به نهند بخوری که ربو و ضیق النفس را نافع باشد
صفت آن ورق آس و سلیخه و قسط و زعفران از همه راسن
بکوبند و در آب سرشته و قرص ساخته خشک کنند و بر آتش دود کرده بر آن
دود مدارند بخوری که برآمدن مقعد بود صفت میعه سایله و
زرد و حب الغار اجزا برابر کوفته بیخته بعسل سرشته و بعد از طهر
سه روز متوالی هر روز یکدرم بر سر دامن بخور کنند بعد از آن مباشرت
نمایند بخوری که استدلال کنند بدانکه زن آبستن خواهد شد صفت
کندر حب البان از هر یک دو درم مرّ مکی یکدرم و تخم قرنفل و میعه و دار
چینی از هر یک یکدرم سنبل الطیب چهار درم سادج نیم درم کوفته بیخته بسرشند

و در سوراخ زند و در زیر آن خود بخور کنند از بوی دود دهد تا از

دهان و بینی بیرون آید تا آسایش خواهد شد والله **بخوری** که زیر پای

ایشان مفید بود **صفت** سداب و دارشیشعان از هر یک

جزوی کوفته بروغن گاو سرشته بر آتش نهند و ایستاده بر خود دود

کنند **بخوری دیگر که بچه مرده** و مشیمه بیرون آرد: مرّ و کلی و نفته

و جاوشیر و کبر و اجزا راست وی کوفته بزهره گاو سرشته و گلوله سازند

و در زیر خود دود کنند **بخوری که بواسیر را نافع بود صفت آن**

تخم کرفس و حب خربزه و خار کنگر و تخم کوس رمان خوله

اجزای مساوی کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته و قرصها کنند هر قرص

مقدار یک مثقال خشک نموده نگاه دارند بهنگام حاجت یک

قرص از آن بآتش نهند یک دود کنند و خداوند علت خود بالای

طعام ندارد چنانکه دود و بخار آن بسوراخ نشسته بمقعد رسد **بخوری**

که جای نفع دهد و بواسیر را تر مرده و خشک گرداند صفت آن

سیفدان

بیضا اسپید آن سفید و بیخ حنظل هر از سفید و اسمان و مویا و سدا
وانزروت همه را برابر گرفته قرصها سب زند بهان و دستور باتش
نک بخور کنند خودرا بالای دوده بدارند کوزیست پ ایضا
اتش مجربست صفت سلاب سیسش منقاب را سه بخش کنند و هر
روز یک بخش را در ظرف آهنی کرده دامن دود کنند و خودرا
باعتدال بپوشند و پیش از دود کردن پارچه کرباس برکرده
گرد گریبان و گردن ببندد تا دود از گریبان بدماغ نرود قوت
بینایی را ضرر رساند کوزیا که بواسیر را نافع است و خون آمدن
باز دارد صفت آن مقل و سندروس و شاخ گوزن و
شاخ گرگدن و لیمو نارنج از هر یک جزوی کوفته بیخته باب
گشنیز سرشته و قرص کفه حشب سازند و وقت ضرورت
باتش حوت کرده کشند کوزیا که بواسیر خونی را نافع است
صفت مقل ازرق و تخم گندنا و کل بادنجان از هر یک

صفت لبوب النحل که همان نفع دهد دستور ودو لب... بجوزبا

ارزق و تخم کشنیز و شاخ گوزن از هر یک جزوی همان دستور

بجوز کشند اخر لوت مازو و شاخ گرگ بجوز کشند بجوز بادی

میر صاحب و مهربان میر عبد الباری لواسیر خونی و بادی مجرب

صفت آن براده عاج زرنیخ ملک یکدام کشته مر ودار الصلابه بار یک

نموده بشت توره ببندند یکی ازان ببل سبیل الیه اندازند باقی

هفته روز باتش چوب کنار ریخته بکار برند انشاء الله تعالی در عرصه هفته

لواسیر پوسیده برود و در چند روز اگر بیخ حشیشه زود حس شود

سکه گاو بمالند چرب مراد اکثر او در بادی تر شیرینی بر آید و اب

دهند باب دستور نوع حروف الف روزه تریاق فاروق

تریاق اربعه و برابر کوچک خوانند و ان اول تریاق است که اندر

و ماحسن اول ترکیب کرده گزیدن جانوران زهر دار خصوص گزیدن

عقرب عنکبوت را نافع است و جمیع امراض بارده و خصوص صرع

و خفقان

و خفقان را نیز سود مند است و بادهای غلیظ را که در معده
و جگر و سپرز در زده بود دفع کند و تسهیل ولادت و اخراج
جنین میت بکند و تقلیل تشنگی بکند مزاج این تریاق گرم است در درجه
درجه خشک است در آخر درجه دوم و قدر شربت این یک مثقال
تا یک درم است صفت اخلاطش جنطیانای رومی مرمکی
حب الغار زراوند طویل همه اجزا برابر گرفته کوفته بیخته با سه چندان
عسل صاف معجون کنند و بعد از چهل روز بکار برند و صاحب
جامع گوید بعضی بجای مرمکی قسط تلخ می اندازد تریاق ثمانیه بعد از
تریاق اربعه ترکیب یافته و منافع این زیاده از تریاق اربعه است
فالج و لقوه و صرع را سود مند بود و تفتیح سده کند و طحال
کند و تقلیل تشنگی بکند و بادها را بشکند و گزیدن حشرات و همه
جانوران زهردار را فایده دهد و مزاج این گرم و خشک در آخر درجه دوم
است و قدر شربت یک مثقال است بعد از چهار ماه از وقت

ترکیب وی بعد از سه ساعت غسل دهی با طلی یی بود اخلاط حنطیانا با

و حب الغار زراوند طویل ریوند چینی قسط تلخ زرنبت سنبل کبیر زردچوب

اجزای سه دی کوفته بیخته با عسل کف گرفته سرشته تریاق

نافعه نسخه دیگر برای زهر جانوران امراض بارده بغایت نافع است

ضعف آن مرمکی صافیه حب الغار حنطیانا رومی قسط هر یکی شش مثقال

فلفل سفید سلیخه هر یکی چهار مثقال زعفران دارچینی هر یکی دو مثقال

بعسل کف گرفته سرشته شربت یک مثقال تا سه مثقال تریاق

الرصین منقول از جالینوس تریاقیست از بهر کسی را که او را زهر داده

باشند یا جانوری زهرناک گزیده باشد یا بهیمی افتاده باشد

که زهر داده اند و نداده باشند بدین تریاق معلوم شود که داده اند

یا نه از بهر آنکه اگر اندرین زهر باشد هر چند ازین تریاق دهند قی کنند

تا که تمام زهر ازین بیرون کنند و اگر این تریاق دهند و قی نکند خوردن

زهر را [illegible] نباشد اخلاطه طین مختوم حب الغار را السبیار گویند یعنی

[illegible]

سنت نیز بی الوزن بگیرند و کوفته و بیخته بروغن گاو و نیم گاو حب کنند
بعسل مصفی سرشته و مقدار یک مثقال و گیرند و دو مثقال
تا چهار مثقال که بنده مثل یک فندق و رسته و تیه ما العسل بدهند
مزاج این کرم خشک است در ا فریک درجه و نیم تریاق نافع
یک افیون تا نوزده و شوکران صفت ان و هل
حلیت مثقل چینه سنبر از سرب حسه روی ماهی بجنند
مقدار بقدر از عصوی زنبق عشره قایم مقام
تریاق کبریت صفت ان حماما مرسا حسل
قرنفل دارچینی
ده دوازده مثقال تقارا حر
عصاره لحیه التیس مقل ازرق یک درست مثقال عاقرقرحا
زراوند کبریت خام تخم سبب اسارون فرو ماما و سیوان
افیون نارودین شکوفه کبر باقلا تخم کرفس کوهی دوفو فیهون

سنبل الطیب که سه مثقال تخم سداب یک مثقال و از

زرنیخ سماق ثابتی نگار دو مثقال روغن بلسان سیب و

چهار مثقال عصاره قند صمیم ثبت مثقال زرق زرنیخ زرده

مثقال آنچه کوفتنی باشند بکوبند و صمغها را در شراب حل کنند

و تا سه چندان عسل بر سرشته و بعد از شش ماه نیم مثقال

تناول فرمایند تریاقی که دفع سموم بکند صفت آن

انجیر خشک ماده درم ورق سداب حلتیت درم بر ... درم

زر نمک ده درهم همه را بکوبند با شکر بیامیزند و سه درم تناول کنند

تا بهتر شود تریاق ایضاً زراوند طویل ... هر یک درمی و نیم

افیون فرسیدان زرده هر یک درمی شونیز ... درم سداب دو

درم بکوبند و بعد از آب ... سرشته و مثقال تناول کنند تریاق

... دارد سینه ایست تریاق و منافع بسیار دارد صفت

آن زعفران بزر الحج سعد ... نقل سفید ده درهم قنوت

آرد

هریک بیست درم سنبل زرنباد سبعه یک ربله هریک دوازده درم

ب فوج سبش درم قرنفل حب ... درم لولو مانقشه بوث درخم

سداب بری بنگ کافور قاقله دار چینی سلیخه هریک درمی

تخم سپندان عاقرقرحا فلفل دراز هریک چهار درم سکنجبین درمی

جند بیدستر جاوشیر هریک ... درم زرنباد درونج ... بسباسه

قسط هریک بیست درم چنانکه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش

مثقالی بخورند **اجسه دریاق** مجمله اگر با عقربی گزیده را نافع

صفت ان دیگر ... زراوند مدحرج حب الغار

اجزا برابر کوفته بیخته با عسل صاف سرشتند خوراک دو درم

مد هند **دریاق بلعن دیگر** از کامل الصناعت منقول دافع وطرد

مطلق ادویه سمی بود گزیدن مار وافعی و عقرب بود و جمیع حیوانات

ذی السم را نافع بود **صفت ان طلق دیگر** حب الغار ازار

دو درم الفحه الطراثیث ... درم الفحه ارنب جهار درم حب البلسان و ...

ورزاوند مدحرج و تخم سداب و مورد و ورق حار هر یک یکدرم اجزا را کوفته با ب حب ساخته عسل سرشند و مقدار شربتی یکدرم

تدبیر حب مسلم به گویا و فلفل سفید سپید درم ...

افیون نه درم زعفران نیم درم حماما درهمی مانند به یستو با دری حو با دری تخفیق سود به بدل ادیکنه خر آب ... یکدرم ... افیون حند بیدستر زیرا ساب حک ... الکلاب حک به رزیری زراوند چینی قسط ملیح لوبان گویا ... افیون ما ... پودینه حک فاقله حوز ... الف ... مایدل لیا به چینی هر یک دراهان زار چینی قلمی دو دراهان حجم تخم کرفس ازاکر دت حوانند بدل با ... روغن بان ... سلارس حوشبو با روغن جوز بوا حوب و روغن گلاب ترکور از هر یک دو دراهان عسل صاف دو برابر طریق ترکیب اینست که افیون جند بیدستر به از دو و اول این همه را در شراب انگوری حل نمایند به آتش نرم نهاده اندک که بدون

این

این حل پخته شده و باز در پارچه بپیزد و یا در عسل حل نمایند و عسل را
بقوام آورده کف گرفته این محلول را در آن بیندازند و بعد از
وریب باد کهی از آتش فرود آورده دقیقه بکر اجزا را کوفته بیخته
باشند انداخته کفچه زنند تا دو گهری بعد از آن در ظرف
چینی یا شیشه نگاه دارند و شربتی هم حصه ظرف خالی باشد
و در روز سه یوم یا زیادتر چنانچه حل نموده باشند بعد از آن روزانه
استعمال کنند. خواص لای گزند که با زهر خورده و درد پهلو
و درد جگر و درد کمر با ماء العسل که عسل فقط را در قرع بالنشق
کشیده باشند دهند و برای ورم سپرز با سرکه و عسل بدی
مدید برای درد گرده و سنگ گرده از آب گرم جهت تقطیر
بول و یرقان و استسقاء لحمی در آب حلبه یا تخم و یا برگ وقتی
که جوشیده باشند در زنان که در روزه گرفتار یا سفید و شقاب
زاییدن خون در حیض خون زیاده باشد دهند و در جمیع

امراض رحم را منافع عظیم دارد و شراب سپند [illegible] و بعد از آن هم

خورده را نافع است و جمیع امراض بارده را و جماع کردن را مفید است

نسخهٔ معجون کبیر که بترتیب افلاطون و بترتیب اکبر و تریاق اربعه

بنفشه دانند و ما حسب قدیم تالیف نموده بعد از هزار و

صد و پنجاه سال اندر و حسب ثانیه یک میل آن کرده و اجزاء آن

به هفتاد رسیده بقراط و افلاطون و جالینوس ده اجزاء کم نموده و آن حب الغار

و سنبل صمغ و مصطکی و مقل و عود بلسان و عود هندی و افتیمون

از هر یک چهار درم مثقال اشق و سورنجان و پنج کیتر از هر یک دو

مثقال و شیخ الرئیس تجویز نموده متاخرین ابن عنب چرا که

عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و پنج کیتر و مصطکی و مقل ازرق

است داخل کرده اند و هر یکی تصرفی نموده و در اوزان بعضی تغیر داده

اند و مغفور مرحوم حکیم باقر طب تراه نقشه و حاشیه اضافه

نوشته نسخه جزو بجای شراب عرق حنظل و بجای عسل [illegible] نموده

و بقر

و بغیر او ترا عتمد بتبدیل تهیهی است که از نسخه اران میرود و معفور ظاهر گردد
و تریاق اکبر با تهیهی باشد قوی الحرارت است شش سن جوانه تا بتصت
سالست شش سن کهول و بعد ازان شش سن پیری و انزا وش سن بر
معاجین است و قبل از شش ماه نباید استعمال کرد و اگر بعد از
هفت سال در حلکم سن طفل است و او استعمال کنند بهتر است
و باید که حب و خالص بس طرف او نکند و ان مفتح سده و مدر
بول و حیض و نشر و عرق و با زهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع
عفونت اخلاط و مفرح و منوم و مقی و جاذب و محلل و مخرج جانن
و طریق حفظ او و استعمال و قدر شربتش بجهت هر اوری مذکور
می گردد و این صحیح ترین نسخه ها است صفت آن قرص اسقیل غصل
۴۸ ل قرص افعی قرص اندر و خوردن فلفل اسود و افیون و مکه ۲۴ ل
دارچینی درد احمر تخم شلغم بری سوندر نا مند الکوریون اصل
سوسن اسمان چون غاریقون اب اکوس دهن بلسان

١٢ ال ز عوان زنجبیل فرصاف زرا وند بنطافلن نجیع نراسپوتی
اسطوخودوس نیط فلفل ابیض دار فلفل بسفایج اسیع کندر قفاح
اذخر نیطراسالیون صمغ البطم سلیخه حب الغار سنبل الطیب
جعده مکدستش ل لبنی منررکرفس سیالیوس حرف ناکواه
کمادریوس کیالیطوس عصاره لحیة التیس ابوتیطراس سنبل رومی
س فوج اسنی حنطنیا که از بابهج طین مختوم قلعدس محرق حاما
حب بان امرفار یقون صمغ عربی قردمانا ایسون مو فواقاقیا سکنج
از هر یک چهار مثقال قفر الیهود جاوشیر فنیطوریون دقیق رزاوند
طویل جند بید ستر از هر یک ل دوزن به دوائی دیگر که در نسخه اندرو
ماخس هست مذکور شده و عدد اجزاء تعبیر اوزان هفتاد و شود اما
طریق ساختن انست که هرچه چوب و بیخ و برگ و شکوفه تخم و قرص باشد
علاحده تهیج کوبند که غبار از وی بیرون نرود و از سر بران بسیار باریک
شش عتابر بیرون کشند و هر یک را بوزن ... نزراوند و هرچه صمغ ... لوب

و عصاره

و عصاره چینی مخلوط کرده سه شبانه روز در شراب جمهوری یا بنشت
با عسل سرشته کنند تا جمله یکجا حل شود مثرودیطوس کبیر
تریاق کبیر است بیش از آنکه اندرون ما جنس قرص افعی داخل است
و تریاق فاروق یک شش باید تریاق سموم و ادویه قاتله بر تریاق فاروق
برتری دارد و در باقی اعراض مذکور قریب المنفعت با تریاق کبیر و مقدار
شربت مثرودیطوس در اعراض مذکور از تریاق کبیر زیاده است و بیشتر
باید داد صفت آن زنجبیل زعفران غاریقون زرنباد دارصینی
مر مقل کندر از هر یک ده درم سنبل الطیب و خردل
سلیخه قسط ساذج اسطوخودوس جعده اذخر
مصطکی عصاره لحیة التیس حب جندبیدستر جاوشیر قسط ساذج هندی
دار فلفل میعه سایله از هر یک شش درم سلیخه فلفل سفید فلفل سیاه
سورنجان جعده تودری اکلیل الملک حنظل دوقو روغن بلسان
حب بلسان اقراص فرفیون مقل الیهود از هر یک ... درم برگ سداب

بری دو درم تخم سداب شش درم باردین افیقیطون مصطکی ادوی
جمع عسل قطراسالیون فرفرمانا ایتوق مصری بدار زبان ورق گل حر اسا
سنکرطراسیع هریک ندرم اسیون فوصوج ترنگسکنیج اسارون
هریک سه درم افاقیا سره سقنقور موخا ریقون ایرسا از هر یک چهار ونیم
ادویه کوفته بیخته بروغن بادام سبان حرب نمایند مجموعه مجموع را در اسارون
ریحان کهنه بیک بیخته شند و حل سازنره بارسه چندان عسل مصفا روانشده
بر سرشته و بعضی از اطبا این عهد به پیروی شرع شریف سکنجبین
بجای شراب عرق محلصه با عرق دار چینی بکار برند تریاق خیرالی
عقرب گزیده را نافع ست نافع است صفت آن طرحشوق
وبیت بیخ کبر حنظل با زراوند طویل افسنتین ساذی کوفته بیخته با عسل
صاف مقوم بر سرشته ... درم ازان زرکتیدن عقرب سودی تریاق
کبر است تریاق دیگر ایسون ده درم فلفل سه درم زراوند گرد
جند بیدستر از هر یک یکدرام کوفته بیخته با عسل صاف مقوم سازند
لبرسشتند

بر پشت نشستن بیست روز مهم ازان در گزیدن عقرب سود وی تریاک کبیر است

ابن ابی الاشعث گوید بهر نقل شیخ ادرم از شیخ ابو علی منفعت

این از منفعت تریاق بعید تر یکست صفت آن زراوند طویل حنظل با

حب الغار ریوند بیخ کبر افسنتین زرد چوبه بیخ حنظل جاوشیر قاشرا

اجزا را بکوبند و بیزند و با عسل سرشند و شربت یک مثقال است ال

کند تریاق الافاعی ربع سبعه اوام سبعه واطبائی سابق

بالاجماع در دفع اذیت و باد و بخارهای وبائی تعاویت تجربه است بقدر

نیم مثقال با گلاب و با شراب و قایم مقام آن ان تناول نمایند صفت

آن صبر سقوطری دو جزو مر مکی زعفران که یک جزو کوفته بخته بعسل

صاف سرشند و تریاق سازند شربت نیم مثقال است باب

چهارم در معرفت چشم مشتمل بر دو فصل فصل اول در جواهر مفرده فصل

دویم در جواهر مرکبات فصل اول در جواهر مفرده سنگهای جواهر مفرده

[illegible] مختلیا تو فادزهر ربی مروارید ابریشم سوخته که ده آبه عنبر اشهب

یکتوله لاجورد زهر حسد مکد یکتوله عاج سوخته دل شاخ گوزن سوخته بیضه

مکد چهار توله مشک نیم توله یاقوت دو توله زمرد موم صباحی مکد یکتوله

چهار توله ورق طلا ورق نقره مکد نیم توله کهربا حسد وار مکد دو توله نارجیل

دریائی بیست توله ایضاً [illegible] نوع لعل بدخشانی یاقوت

سرخ یاقوت زرد یاقوت کبود زمرد مروارید مرجان نارجیل دریائی

مشک و نقره نه نه ماشه فادزهر عنبر اشهب [illegible] سنبل شاخ

گوزن یک یک توله ورق طلا شش ماشه بعد ازان [illegible] یاقوت

کبود نه ماشه هر واحد را جدا جدا بار در صلایه کنند تا همچو غبار گردد

بعد ازان یکی کرده مشک و عنبر داخل نموده مکرر صلایه نمایند ایضاً

از [illegible] فادزهر زهر مهره مروارید مکد یکتوله یاقوت زرد زبرجد

زمرد مکد نه ماشه مرجان لاجورد مکد شش ماشه ورق طلا ورق نقره عقیق

بهمن سرخ [?] مصطکی عود صندل گلاب مشک مکد سه ماشه نارجیل دریائی

پنج ماشه سنبل الطیب شاخ گوزن سوخته سفید مروارید مکد دو ماشه ایضاً

نسخه

... بزر زهر مهره ... کند دو توله با قوت سرخ لعل بدخشان
زمرد زبرجد کهربا بسد ... مکد ... ماشه مرجان لا جورد گهر با ملک شمشه
ورق طلا و نقره مصطکی یمنی ... زرجیل دریایی عود قرنفل صندل ...
بگلاب ... عنبر ... مومیایی ... جدوار ... ماشه
ماشه ابریشم سنبل الطیب شاخ گوزن سوخته سفید ... شده ... دو ماشه
بگلاب سحق بسیار کرده مهره ببندند در ورق طلا ... کنند ... جلا
دهند فصل دوم در جوارشات جوارش مسیح الزمان ... صاحب
معظم علی خان ... صاحب حکیم اسد الله رسیده معده و کبد را
قوت بخشد و اشتها افروزد و طعام هضم کند و سوء هضم و اختلاف را
... بود استسقا را سود بخشد سفتان سعد سلیخه سنبل الطیب
قرنفل زنجبیل دارچینی دار فلفل خولنجان سفید ... عود ... قصب الذریره
حب البان زعفران قاقله ... مکه دو جزو مصطکی پنج جزو قند کوبیده
بوزن ادویه عسل مصفی دو وزن ادویه قند و عسل را بقوام آورده

در نیم گرم آن اندک اندک دوا بر زنند و بر زبر بزنند و مصطکی اندر افزایند

تناول کنند شربت از یک مثقال تا [illegible] جوارشن

[illegible] نافع من الخفقان و یقوی المعدة و یهضم الطعام و

یطلق البطن صفت آن اهلیلج کابلی خمسة عشر درهما طباشیر

خمسة دراهم زرنباد سلیخه سنبلکو هر یک [illegible] وزن ثلثه دراهم تربد

عشرون درهما سقمونیا ثلثه دراهم مانند وزن عشرین درهما

یعجن بعسل الزنجبیل ثلثه دراهم جوارشن نفخ مولف معصوم

رحمة الله ارباب بلغم را موافق بود و سهل باشد رحمت یابند صفت

آن زنجبیل مصطکی قرنفل قاقله گلسرخ هر یکدرم سفایج تنقیه سنامکی

سقمونیای مشوی هر یک نیم درم تربد سفید روغن بادام چرب کرده

هر ده درم شربت [illegible] شربت گاوزبان هر یک دو درم ترنجبین

هر [illegible] درم آب آلو بخارا آب تمر هندی هر یک پنجاه درم [illegible] ترکیب یکدرم

سقمونیا [illegible] را درم خوب [illegible] ترنجبین و شیرخشت

را

بلیلهٔ کلان عرق مغز پوست اماها و زرشک را با صد درم قند سفید بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته برشته کرده بر سرشند مقدار شربتی از سه درم تا پنجدرم جوارش عود ایضا سهل دل و جگر و معده را قوت دهد و سوء الهضم را مفید باشد صفت آن عود خام مصطکی رومی هر یک پنجدرم و سقمونیا مشوی نیم جزو کوفته با جلاب قند بر سرشند شربت دو درم جوارش عنبر نسخهٔ فرنگی برای قوت معده و اشتهای بسیار خوب است صفت آن دارچینی قاقله کبار و صغار هر یک شش ماشه عود عنبر مصطکی سنبل الطیب خولنجان هر یک سه ماشه زرنبج عقرقرحا عنبر اشهب دو ماشه مشک هفت ماشه نبات دوازده توله زنجبیل جوز بوا فلفل قرنفل هر یک سه ماشه صندل سفید شش ماشه زرنبل سه ماشه برگ تنبول خشک شش ماشه حب مروارید گل گاوزبان هر یک شش ماشه طباشیر اکبر تخم خماض هر یک سه ماشه همه را کوفته بیخته نبات را قوام نموده معجون کنند بعد هفت روز بکار برند شربت سه ماشه تا چهار ماشه

جوارشن عود گوارش فارسیدر یعنی اکابر حکمای عجم اختراعیدر

حکمای فرس ترکیبیدر اثر اکثری که مقوی معده

و محلل ریاح و مصلح اغذیه فاسده جوارش الملوک مقوی اعضای

رئیسه و معده و مصلح حال جسم و در حفظ صحتده اولا استعمال اولنور

نسخه‌سی اوده عاقرقرحا بر جزو زنجبیل مصطکی چهار جزو زرنباد

درونج تخم کرفس کشنیز قاقله جوزبوا بسباسه قرنفل ایکیشر جزو هیل

فلفل دراز فلفل ایکیشر جزو دارچینی پنج جزو و شکر مثلا

مثل ادویه قدر ترتیب تکمعقه و در حفظ صحتده ادامت شرطدر

جوارشن عود جهت تقویت معده و تخفیف رطوبات

و خفقان و ضعف جگر و هاضمه مجربدر نسخه‌سی عود هندی

سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا ایکیشر جزو

اهلیله کابلی قرفه تخم کرفس افتیمون زرنباد و قشر ترنج بادرنجبویه ایکیشر جزو

زنجبیل زعفران بسباسه ایکیشر جزو شکر نبات اهر بیستی مثقال [illegible]

زنجبیل منقا

پنج مثقال تا یک وزن و نیم ادویه شکر بقوام آورده لت بشند قدر شربت تا دو درم معجون عود زرشک مجرب فائده یکدرم

برنج زرشک کابلی ۳ املۀ زرد بیست مروارید دراب برنج با لیمو صلایه کرده ۲ یاقوت رمانی ۲ بسد درم عنبر اشهب یکدرم ورق طلا

یکدرم کافور ۲ ... ذاتی اب سرکه ذات ... زرشک ... درم

ساییده سفید صد و پنجاه درم املۀ را در شیر تر کرده ... اندر اب

و گلاب ... برند چون ... شود ... غربال کذرانند بطریق معلوم قرص

سازند ... یاد کردن خصوصیت کبد ... مسهل ... دارد جهت

اسهال و برخم طعام ... اخلاط و ازاله ... و دفع بخار ... و ...

درد ... سودا نافع و مقوی دماغ و دل و جگر و معده ... و ...

... است و اگر خواهند ... جواهر هم سازند ... النفع است

قرص زرشک ... معده جهت تقویت ... و ...

... کرده ... نافع است

تخم الیون مثقالی تودری با ف سقنقور لسان العصافیر از هر یک مثقال

زنجبیل تخم شلغم تخم کندز تخم شبت تخم ... تخم جرجیر تخم پیاز تخم

کندر خولنجان جوز بوا دار چینی دار فلفل لوزیدان از هر یک سه مثقال

الجزه دو مثقال باقاینه لیرسیشند قدر شربت مثقال تا دو مثقال

این از غوانه نزدیک است جوارش سقنقور بهم رسند بدل آن دو

وزن او عنب الثعلب باقی قدر خرد کند نافع است جوارش

شنا یت حکیم صاحب شیخ الزمان خاکحد عقبان سعد

سلیخه سنبل الطیب قشر نفل دار جینی فلفل سفید دار فلفل زنجبیل

خولنجان قسط بحری عود بلسان قصب الذریره حب الآس زعفران

قاقله صغار مکه دو جزء مصطکی ... تیج جزو قند سفید بکوزن

ادویه عسل مصفی دو وزن ادویه کوفته بیخته شربتی بقوام آورده نیم گرم

باشد که ادویه بیامیزد و بنیز زنند و مصطکی بالایش ریخته نگاه دارند بعد

یکماه شد دل کند از یک مثقال تا نه مثقال جوارش کمونی کبیر

و تری معده و حرارت و خشونت حلق و سینه و ثقل و بهق و بهیمی و سودا و دی و خواق و برای امراض

و نفخ معده و شهوت کلبیه را سود دهد مفید بود صفت آن

بزر کرمانه درسته که انگوری یکروز و یک شب خیسانیده و در سایه

خشک کرده بوداده یکرطل زنجبیل ورق سداب از هر یک ده درم و دقیقه

قنفل یک نیم سلیخه دار چینی قرفه جیکسان و سنبل الطیب

مصطکی از هر یک ده درم بوره ارمنی پنج درم کوفته بیخته بآب سه چندان

عسل صاف قوام نموده اورده کف ان برد نموده اول بوره ارمنی

داخل نموده و حرب برسد باقی ادویه داخل کرده در اسم بیامیزند

و حرب بسرشند باید که دواها را بسیار نرم بیخته بسرشند و بیاب شتی

مایل بود مقدار شربتی دو درم باشد جوارش کوند صغیر زده

کوند در مثاله درم بوره بوزه ارمنی پنج درم قنفل بوره درم ورق

سداب زنجبیل از هر یک سه درم کوفته بیخته بآب سه چندان

عسل بهمان طریق بسرشند شربت دو درم یا دو مثقال باشد

حرارتش کم و او را بسیط لوزه باید خایید که بدندان نقصان ندارد

جوارش شهریاران از صاحب منهاج البیان و توضیح نیک بند

و برودت معده و جگر را فایده و اخلاط لزج را نافع

است و صفت آن قرفه زنجبیل و قاقله قرنفل و دارچینی

و سلیخه و سنبل الطیب و جوز بوا و اصل مصطکی و قاقله و حب بلسان

زعفران از هر یک نیم درم تربد سفید تراشیده روغن

بادام چرب کرده هشت درم عسل کف گرفته بسرشند مقدار از آن

چهار درم بعد از شش ماه جوارش [illegible] اوجاع مفاصل

نقرس و وجع ظهر و قولنج را نافع است صفت آن سقمونیا

مشوی ده درم جوز بوا قاقله کبابه چینی زنجبیل قرفه

نارمشک قرنفل از هر یک پنج درم تربد سفید تراشیده مصطکی بیست درم

روغن بادام چرب کرده مجموعه اجزا را کوفته بیخته بسرشند جوارش

جوارش نیز از قرابادین ... نفع و ... نافع است صفت آن

سقمونیا

شیشیت مویی و انکی زرنبیف یکدرم مصطکی دانکی زنجبیل دار چینی دار

فلفل از هر یک نیم دانک با قند سرشند مجموع یک شربت باشد

جوارش لولو جوارش لولویی معده را قوت دهد و اشتها دهد

و اشتها پیدا کند و خفقان را که از حرکت معده بود نافع است

صفت آن تخم ترنج عشر تخم هندوانه عشر تخم خربزه

عشر تخم خیار و تخم بادرنگ تخم سفید خشخاش حب بلسان عود قسط

شیرین ورق گل یک یکدرم مرجان سفید کاهربا یک درم سه درواز

ناسفته حب دو درم باریک بسایند و در قند قوام آمده بیامیزند

شربت از یکدرم تا دو درم جوارش سفرجل نافع ضعف معده

و اسهال را نافع بود صفت آن به تر سفیده دو من کوفته داخل خمر

بگذارند چنانچه مهرا شود پس صافی کنند و با یکمن قند بقوام

آورند زنجبیل قاقله دار فلفل هر یک حب دو درم تخم کرفس نانخواه

هر یک درمی زعفران دو درم بکوبند و بان بیامیزند چنانچه گفته

سوده و ترتیب شده و شربتی مثقالی باشد جوارشن دیگر قوی

مقوی معده و قولنج بگشاید و بادها بشکند صفت آن به زیره سوده

یک رطل پاره کنند و در دو من سرکه خمیر ناب بجوشانند و بعد از آن

بکوبند و بصافی کنند و پالایند و با دو رطل عسل بقوام آرند آنگاه زرنب

سه درم و مصطکی پنج درم و سقمونیا ده درم و ترید سفید سی درم

بکوبند و در آن میانه ریزند با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بسیار بکوبند

که برای این کار باشد بهم کرده بعد از آن اندر جرب کرده باشند

و بگذارند تا خشک شود پس یک رد پاره کنند و شربتی پنج مثقال باشد

جوارشن دیگر قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت آن بیاورد

از ترتی زیره کرمانی قطراسالیون زنجبیل فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیا بریان

کرده پنج درم سعتر بادام برگ سداب هر یک ده درم بکوبند و خرما بستانند

دانه بیرون کرده سی درم شبانروزی در خل خمیر بکوبند تا حل شود

پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه بدان برسند شربتی پنج مثقال

جوارش

جوارش [illegible] از هضم طعام کند و رنگ روی و بویای دهن خوش کند
صفت آن پوست اترج سه درم قرنفل جوزبوا دارچینی خولنجان زنجبیل
از هر یک یک درم مشک دانگی بکوبند و بعسل سرشند و جوارش سازند
جوارش مقلیثا تو اسیر و بعضی در جگر را نفع دهند صفت آن حرف
بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده زرشک مصطکی ۳ درم
پوست هلیله کابلی بروغن گاو تر کرده و بریان کنند نیم درم بکوبند و بگلاب
سرشند جوارش مشک خفقان و ضعف دل و معده را مفید
بود صفت آن مشک نیم مثقال قاقله جوزا قرنفل زنجبیل دارفلفل عود
هر یک ... درم قند سفید جمع آن بکوبند و بعسل سرشند جوارش سقنقور
مقوی باه و کلیه بود صفت آن تخم انیسون و بباز و شلغم و تخم گندنا
و جرجیر و انجره و زردک هر یک ۳ درم حبة الخضرا لسان العصافیر کنجد حلبه
حب الرشاد [illegible] بریان کرده هر یک ۳ زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل
هر یک یک درم جوزبوا بهمن دارچینی هر یک دو درم سقنقور یک درم فانید بوزن

بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل سرشند و شربتی دو درم باشد جوارش

کندر و جمیع برودت و ضعف معده را مفید بود صفت آن فلفل دراز

فلفل قرنفل جوزبوا هر یک ۳ درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان هر یک

دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند بعسل سرشند باب پنجم

حرف حا مشتمل بر ۳ فصل فصل اول در حبوبات فصل دویم

در حلوا فصل سیوم در حقنه فصل اول در حبوبات حب

شف مسهل سریع الاثر است جهت تحلیل ریاح و تقویت معده

و قولنج و در معده که زور حس طبع باشد بغایت مجرب یکعدد پس

یکبار اسهال می کند صفت آن مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل

دار فلفل بارنگ از هر یک مثقال و یکدانگ سقمونیا مشوی هفت مثقال

شکر طبرزد و هفت مثقال کوفته بیخته حب سازد و بکار برند حب انکوزه

مستعمل حکیم مصری جهت تشنج و باد فرنگ و برکان و ضعف معده نافع

است یکماه یا بیشتر بان مداومت نمایند صفت آن انکوزه انیسون قرنفل

مصطکی

مصطکی کندر فلفل چینی زنجبیل پوست ناگوره رازیانه نمک دو توله با هشت توله
مویز منقا و آب لیمو و ادرک صلایه نموده هشتاد حب زنند یکی صبح و یکی
شام بخورند و اگر دو هفته این حب بخورند و بعد از آن برگ سوده روغن
زرد دو هفته بر بدن بمالند باد فرنگ زود دفع شود **حب طلا** که
تقرب خان بجهت حضرت اعلی ساخته باشند **صفت آن**
ورق طلا سیصد و شصت اوراق مصطکی سه توله زعفران یک و نیم
توله قرنفل سه توله هر سه اجزا را کوفته بیخته با عسل آتش دیده بسرشند
بعد از آن ورق طلا یک یک داخل نمایند و بدست بمالند تا که ورق حل
شود بسی و هفت حب زنند و هر صبح حبی و شام حبی
تناول کنند بگلاب و بالای آن پیاله چای خطائی بخورند حکیماً ورق [illegible]
باشند **حب [illegible]** خواص بیشمار دارد اگر یک هفته این حب
ناشتا بخورند و بالای آن شوربای گوشت گوسفند شیر گرم تناول نمایند روز
[illegible] صحت کنند قوت باه بیفزاید و بلغم که در سینه و معده و غیره لزج باشد

خشکیده باشد مداومت این حب دفع شود صفت آن سیماب

کبریت گانه سرخ قرنفل هرکدام پنج تانک کبریت سیماب و کبریت

را کجلی نمایند بعده باقی ادویه کوفته بیخته داخل کرده با زرده تخم مرغ صلایه

بلیغ نمایند و مقدار فلفل حب سازند حب بادنجان جهت قوت باه

بی نظیر است صفت آن درخت بادنجان با گل و میوه و بیخ و شاخ

و برگ درسایه خشک نموده هر قدر که خواهند از آن اختیار کنند و برابر آن

مرچ سیاه و سیوم حصه هر دو شکر سرخ و ربع هر سه بنگ داشتهم

حصه هر چهار را آهن کشته پس همه را با بهم کرده دو روز صلایه نمایند و مقدار

نخود حبها سازند و صبح و شام بخورند و سه ماه مداومت میکنند

سستی قضیب زایل بدن قوی گردد و عنین صاحب قدرت شود حب

چشم چون با آب لیمو ترنج در چشم کشند پرده و تاریکی را زایل کنند

و زرد چشم و آب ریختن دفع نماید و فضول از دماغ بکشد و سبل [illegible]

دور کند و اگر در شیر عورت سوده در چشم کشند گل چشم را دفع کند

صفت آن

صفت آن کف دریا فلفل دراز فلفل گرد زرد چوبه زاج توتیای هندی ا
سوخته هر ده سفید توتیای هرمزی هلیله بلیله آمله سنگ بصری جواکهار
کات سفید هر یک یکماشه جاکسو نیم ماشه باب آهکتره سحق بلیغ کرده مقدار
نخود حبها سازند بکار دارند قوت این ششماه بماند حب دیگر
جهت آب آوردن و سپیده و پیچ چشم مجروح بسرخ نود
چون اندک روغن صلایه کرده بطریق سرمه در چشم کشند و سایغشی
چشم یکشب بند نفع عظیم بخشد و مجرب مؤلف است صفت
آن بول توتیای هندی زاج سفید مغز جاکسو همه مساوی الوزن دوده چراغ
ربع وزن یکی از آن ادویه مذکوره باب خوب سحق کرده حب سازند
واگر شوق دوده سرمه داخل کنند نیز نافع است حب توتیای
چون یک حب با تشنه باب لیمو حل کرده بخورند تا بیانی قی آورد
ضیق النفس را مفید بود بلغم حنجره و فم معده زایل میسازد
صفت آن توتیای ده توله سیاه که یکتوله نرم کرده باب برگ ترب

سحق بلیغ نمایند و بمقدار نخود حب زنند و نگاه دارند بوقت ضرورت
حب قابض جهت اسهال اطفال که به اسهال دائم مبتلا شود این حب بخورد
به شود صفت آن مغز تخم انار انبه غنچه گل انار ریزه سفید بریان کرده
هر سه برابر اس کرده حب یک یک تو به بندند تا سه روز بخورد اسهال
بسته شود حب جهت استسقا مجرب است بامار العسل و امثال آن بنوشند
صفت آن پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون
ملح هندی با عرق بید حب زنند شربت یک مثقال این حب از لازم
وادرار است جهت استسقا نافع است مجرب ریوند چینی دو درم گل سرخ
افیون سنبل و زرنخوش ملد یکدرم بادام تلخ نیم درم کوفته بیخته شربت و رد
حب زنند شربت یکدرم تا دو درم مجرب است حب محلل مجرب
ریوند چینی زرد چوب صبر سقوطری و سرخ ملد یکدرم در مغز کهاور حب
ب زنند بقدر فلفل کرد برای طفل دو برای کلان چهار حب حب مغل
جهت صاحب دردی که از احتقان طبعت ادرار داشته باشد مجرب
است

حبّ دیگر اهلیلهٔ زرد اهلیلهٔ کابلی اهلیلهٔ سیاه بلیله آمله آقمونیا تخم گشنیز
ملین هر یک پنج درم غاریقون چهار جزو مقل ارزق چهار جزو مقل را بنبیذ مُنحل کرده دواها را کوفته بآن
حب سازند و هر روز دیگر در هاون بکوبند بهمین طریق و از آنچه ساخته شده باشد دو روز ادویه را
خرد کرده حبها بمقدار نخود سازند و هر روز ناشتا بمقدار نه عدد
یا پانزده عدد بخورند و از مولدات سودا پرهیز کنند حب القابض مولف
والد مرحوم جهت کسی که در جانب راست او قابض بود و قابضی و
بلغم میباشد در بالش نقل بهمرسانیده باشد مجرب است
زنجبیل سفید شش مثقال تربد کرمانی حب النیل هر یک سه مثقال
اسارون فیقرا چهار مثقال شحم حنظل شش مثقال سقمونیا شش مثقال
قرفه غاریقون دار فلفل هر یک یک و نیم مثقال سکنجبین جاوشیر مقل
ارزق قسط شیطرج سنبل هر یک نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته
مجموعه را برات کنند تا حل شود ادویه را بسرشند و حبها سازند
شربت سه درم با آب گرم حب دیگر خفیف تجربه نموده

و بسیار موثر یافته و درازی بکشد که در ساعت فسخ می کند و چند
نفر از بیماران که یک مثقال این ارزیز داشته اند و تحمّل همه را
ایشان را از جای بجای گردیدن بااین حب معالجه نمودم پنج شش
بار اطلاق می فرماید و مجربه بکرات است **صفت آن** صبر
لوبیت هلیله زرد سورنجان یک یکدرم حبهای بسته زند **حب**
[illegible] **صفت** مستعمل در سرکار نواب صاحب مرحوم
ال[illegible] صبر دو درم هلیله زرد یکدرم گل سرخ دانگ مصطکی دانگ
سقمونیا یک و نیم دانگ همه را کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند
حب مسهل نافع نسخه فرنگی صبر سقوطری زرسوده فرو(?) دقه گرد یک
اوس(?) غاریقون دو درم ریوند چینی کوفته با شراب تر نموده یکدرم
جوز بوا سنبل یک دو سه درم مصطکی دارچینی یک درم ایسکره(?) با و باشیره
ورد حب بندد و زیت یکدرم یکپاس از طعام پس فرمایند
حب سرخ صندل ثلاثه طباشیر یک یکدرم کاسنی دو درم
کافور

کافور بهم سرشته نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول حب

و درست به خشخاش سازد حب بنج خشخاش گل ارمنی

مغز تخم کدو و تخم تربوز گل نیلوفر کشنیز خشک صمغ عربی طباشیر یکدرم

درم مغز تخم کدو و تخم تربوز گل نیلوفر کشنیز خشک صمغ عربی طباشیر یکدرم

سه درم مغز تخم خیارین خرفه یکدرم دو درم بزرالبنج کافور زعفران

یکدرم افیون نیم درم باب حب سازد حب زرنیخ کوفته

شده برای زکام سردی مجربست از خوردان تخم

دانه سیاه و فلفل گرد و از هر یک چند عدد در شیره ادرک

بسته تا دو سه شیره در خورد پس بمقدار حبه گولی ها بندد و جوراک

یک گولی جهت انواع سردی و تب سرد اینزلکه بر بند حب حل

برای گرانی و قبض شکم و تب و گرانکه باذی نافع است انقت ان

قطعا و احیال را ماده ای گرفته در شیره ... ساعت روز بسته

و برابر نخود حبها بندد و یک گولی با آب جو بخورد و غذای کره موتک

کنند و اگر تب باشد خشکه و حرارت بخورند حب مروارید جهت تب

جرب و حکه مجربست صفت آن اهلیله زرد و اهلیله سیاه

بلیله بهر یک درم صبر اسقندرم سقمونیا بهر یک درم بکوبند همه اجزا را سحق کنند سقمونیا

را رب به سرشت هر ده باره سه بار و خشک سازد حب بسازند

شربت دو درم حب الشفاء منقول و معروف از شیخ بهاء الدین

نوربخش در جمیع امراض بارده و حاره توان داد خصوصاً در تب‌ها

نایبه و قرتیه باید که پیش از نوبت تب بخورد و درد سر کهنه و نوزد

خواه از سردی ماده باشد از گرمی سود بسیار بود و جمیع قولنج

را تسکین دهد و مرا و سستی این العمر طبعی رساند حفظ صحه کامل بند

و تشنج بدن دور کند و جوانی بخشد و اگر ایتونیا ترکیب اقرن

نخواهد استعمال این حب بمرور ترکیب تواند کرد و نگارنده این

مرقوم بارها تجربه این حب کرده صفت آن تخم جوز مائل سه سیر

ریوند چینی دو سیر زنجبیل یک سیر این هر سه ادویه را گرفته کوفته بیخته

در آب

در آب صمغ عربی حل نموده حب بندد بقدر نخود بندد حب ...
صبر سقوطری چهار جزو هلیله زنگی دو جزو سنبل الطیب زعفران بخیه کهور
کهربی بند و ملک یک جزو حب بقدر نخود حب ... حب سلاطین
سیماب فلفل اسود سهاکه بریان کرده املاس ... و اجزا ... حب
السلاطین سیماب فلفل اسود سهاکه را مقشر نموده زر و ... بیزند
دیگر تب ... سیماب کجی نمایند پس همه اجزا را سحق کرده بقدر
نخود و ما قدری سیشره ... مکرر سحق کرده بقدر نخود حب ها
بندد شربت یک حب ... توتیا یکتوله هرتال دو توله
چونه کلی شش توله اول توتیا را حک ... بندد بعد ازان
هرتال و توتیا ئی را حک ... بندد بعد ازان هر سه را یکی کرده
حک ... بندد پس بآب ... یعنی لعاب ... کنند و بقدر
نیم کف دست قرص بندد و در دو سفال بگذارند و کوپا بقدر نیم کر بکنند و
با خاک دشتی دران چیده سفال مذکور بران بگذارند و بالائی ان ...

بقدر نیم گز با چلک و ستی کند و چهار پاس اتش کند پس برارد و لعاب حب
یت بگیرد و دو ترو نگار زنی و خوراکی سه سرخ یا سه ماشه شکر حقی
هر روز متواتر علی الصباح بخورد و بعد از ده گهری لعاب بشوید و بخورند
تا زوال بو نکند و بشکر ان البته بخوراند و از خوردن این دوا اگر اطلاق بشود
باقی اید پاک بشت حب کهوار پاچید اگر انجهاک زر بشر چوب بنده
دو پاره کند یک و هر پاره بیدرجی زنجبیل و فلفل دراز و فلفل گرد ابلیه
باسیه املة و تنکار از هر یک سه درم احسال نه درم جبال را در چهره بصورت
نان کرده بالای ان سیب سرکین دهد و در اتش برد تا سیر گین
بسوزد پس برارد و همه ادویه بساید و یکی کند و هفت پاس از ابیزه
بجگره بدهد و سه شب از شیره ادرک دهند و همچنین از هر یک
دو بار زهمین ترتیب بعده بقدر حب بندد و بکار برد خواص
حب کهوار چوند اگر این حب را همراه شیر بشیرها لو بخورد باد بزرگ
شود با شیر و دوده بای کوه شکم و … شب و … عمل بکار

دوازده

و با زیره تب و با سیره اسکره پیه زروک و با سیره ورحمت پنبه دانه

دم و با موصلی کستی و ضعف باه و با آب لیمو و با شیر گا

کنجشک در شلغم و با سیره ملک هاره بر میوه قند دم و با لالچی

بر میوه لالیه و با سیره جرجره تب اکره و با سیره کوار جکند ابرو

با سیره جی اهل دسکراهتی و با پلاس ما پره کرم شلغم و با پاتال مدبر

دمیو و با سیره زنجبیل نبات و با سیره زرد چوبه لوی دهن

و با سیره اجواین خارش و با سیره کاوی تب مرمنه و با کافور

و زنجبیل نبات و درد کهنه و با زنجبیل و فلفل کهی روک بر طرف

و دفع شود و اگر با بچه هلکنی باش دهد زرد سر و اگر صد و اشتب کولا

بخورد کند زران شهر دیو و پری و بهوت لوس اهوانند

کرد و اگر با سرخ کویا ساییده و بخ کند گفتار دیو پری تسمه دفع شود

و اگر با سیره جران بخورد زکام دفع شود و اگر با سیره رس بخورد

قوت بسیار شود غرض که یکی از مرکب احیه اهل هند است در خواص

بسیار دارد قایم مقام تریاق فاروق توان گفت و در تقویت

و خاصیت دارایی والله اعلم بالصواب حب محبوب که

نگاریافته از المیرزا بیگی جیو جهت امساک و لذت و قوت باه و

سستی صفت آن حب بخد زیره تیلیا پنج کنبز سفید مثال

مرده کافور اهم سستی ثوک خلک تاکچهکنی مشک عنبر سرهویلا

زرانب و دال شیشی ادویه باریک سیاری لرانب دوا انشنی حب

سازد بمقدار از مویز و قت حاجت پیش از جماع یک پاس

نیم حب بشراب کوده بر قضیب لیپ کنند و برگ پان بخند و هم

لذت شود و بهم امساک مجربست حب اشت ز دروده

درویش محمد خرما نارجیل ثلقل گرد هر یک بکدام حباب

سه عدد همه را سائیده چهار حب سازد اول یکحب بخورد

و سه حب بعد از تقاوت یک یک پاس دیگر روز جلاب

خواهد شد و غذا جغرات برنج بخورد و این دارو یک خوراک

ازموده

از موره است حب زرد مسهل الاخلاط البلغمیة الصفراویة
وینفع الدماغ والمعده وینفع الطحال والحمی واللحم العتیقه
وورم الکبد والمعده والطحال وانواع الشود القروح
والحکه وسعال الحنزیر والبواسیر سیح تلیه من وبن النور
الحلوم شربته حقان ایارج فیقرا ۲۳ دام هلیله اصفر
هلیله السود ملک شش دام و ورد احمر دام مصطکی ایسون عصاره
غافث ملک ده درم بحب الماء و یجفف فی الظل الشربت منه من
درهم حب المولف برای هر شمه مهوره مجرب است هلیله هلیله
تهه زرد خوب کهنه کهنه یا پر به متساوی الوزن گرفته با زیک نسوده
بمقدار نخود حب بندد و بوقت حاجت در روغن مادده و کاو
سوده طلا کنند حب جت انک از حمد معو گرفته
شد بابت میرزا محمد باشه حقان بهلا توه اجوان
ملک یکدام هلیله جواین خراسانی اسیماب عاقرقرحا ملک نیم درم قند

سیاه کهته نیم پاو اجزا را باریک سحق کرده در قند سیاه آمیخته

باریک کرده حب بندد و هر روز یک حب در جراحت تو بستند

نبات نشسته فرو برد بقسمی که دندان را نرسد مجربست غلام حسین

خواهد بخورد **حب الخبث** مجرب و نیز نظر عنایت خان صاحب

صفت آن نبات اتهوانه هلیله زرد هر یک شش توله کموحب ریخته

سه توله با آب لیمو دوازده پاس کهرل سازد و برابر کنار دشتی جهربیا

بندد و یکی صبح و یکی شام بخورد پرهیز از ماهی و نان و قند سیاه

حب الخبث هوتهه حمال گوتهه قند سیاه باریک ساییده

۱۲ دانه ۷ دانه ۳ دام

از قند آمیخته چهار ده حب بندد و یک صبح و یکی شام بخورد

و بعد دو گهری یک پیاله جغرات نبات بخورد و اگر طاقت دو

حب باشد یکجا کفایت کند مجربست **حب الخبث** رود را

جهته که هنود لران بالائی سر زند دارچینی قرنفل فافله خورد

این هر چهار ادویه متساوی الوزن بگیرند و حب بندند بقدر

کم غار زرشتی هر صبح یک بخورد حب آتشک با آب ... به

صاحب رائی مجرب قرقه خورد قرنفل بیس تهوتهه مکد یکدام در ظرف

آهن از چوب ببت تر زده باشن با آب لیمو کهرل کنند برابر کنار

دشتی جبها بندد یکی صبح و یکی شام بخورد در شش و هفت

روز به شود غذا هرچه خواهد بخورد حب آتشک ارد بخود بریان بقر

از شیر تهوهر پهلی و دارسه حب بندد یک یک تا سه روز

ناهار بخورد غذا جز شیر و برنج هیچ بخورد حب آتشک از

مرده است بهوا پیدا است و بارها در تجربه آمده حب عفنات

قرنفل سپاه سنگرف توتیا سبز کالیته مکد و بادام باب

بجغد ر لیمون در ظرف آهنی از دسته آهن کهرل کرده برابر کنار دوندوی

خرزو جیرها بندد یک حب صبح و یک حب شام در برگ تنبول بخورد

و اگر زخم باشد بر برگ تنبول و دندان زده از آب لیمون طلا کرده تمام

بالای زخم بچسباند پرهیز از شیر و شیرینی حب السم الفار

یکدرم کهنه سه دام کافور بهم سستی برابر چهار نخود مجموعه را خمیر

ساز و باب جیهامی ببندد بقدر نخود هر روز یک حب

صبح و یک حب شام بخورد و بخورند دم بهر قسم تواند چیزی دیگر نخورد

و از روغن و سم پرهیز کند تا بعد هفت روز ادرک

نخورد مجرب است حب آتشک مجرب میرزا درویش نایب

جیوه مردار سنگ سیرده هر یک قند سیاه ۲ فلوس ادویه

اول سلامار یک لوله بیخته با قند امیخته چهارده حب زده هر روز

یکی صبح و یکی شام باب بخورد و دوغ را ترم سبز خفه چند دقه

تواند نوشیده باشد در هفته فرصت شود پرهیز از دوکان

حب آتشک مجرب است سم الفار سه درم در سبزه ادرک

با ماش سه روز گل کرده برابر موریه حب های سبز زده میخورده

باشد روز تا هفت روز غذای کچری با نمک حب مشک

مجرب حکیم ولی چون برای سرعته انزال که سبب برودت و رطوبت است

بود.

بود استعمال این حب نافع است صفت آن عاقرقرحه

خوزبوا بسباسه دار چینی قرنفل اسپند مکد هفت درم کندر سیاه

شش درم افیون هفت درم کوفته بیخته در شیر خشت زده هر حب

بوزن دو درم زبیب یک حب بشیر ماده گاو تا سه روز روز چهارم دو حب

یکی صبح دیگری شام بشیر خورده با بشنید تا که حبها تمام شود از تشنگی و بادی

پرهیز کنند مجرب است حب افیون برای نزلت اسهال که

سبب حرارت و حرارت سمی بود استعمال این حب نافع است

صفت آن افیون در خوزبوا تخم تاتوره پخته بذرالبنج هر یک درم

جنس مکد یک جزو صمغ عربی و سپند و تال مکهاره مکد دو جزو

کتیرا و خار خسک بسباسه مکد سه جزو با حب بندد زبیب

حد پس طریق پختن افیون خوزبوا را خالی کرده افیون خوزبوا خالی

کرده افیون پر کنند و تخم تاتوره را از بالا بر آسیده و آنچه در دوا است

سبب خنده خوزبوا دران داخل نمایند و سر را بهمان قطعه بر آسیده

بیار کنند و در خمیر گرفته در تنور تافته بنهند تا که پخته شود برآرند چنانچه

و بانوره را به بیندازند و افیون را یک ردارند حب شیخ حسین جهت

بنفرات صفات سپید کلیسر در هم بن پنیر جوشند

هند تا تمام شیر در خورد و بعد از آن در شب به خشک ساخته سپیده کرده

خوربوا انسیابه یک پا و کوفته بیخته بیامیزند و حب سه بقدر فراخ داخل

کنند و در شش قوام ادویه اولی بندد و حب خوراک خود هر روز یکی

از آن بخورد و در باره عیب بیابت بشدره کنند حب سنبل الطیب قرنفل

پدرود و ... باه بخورانید و بسیار فواید دارد صفت انار

مقشر تخم اوشکین تخم کاهو ره ملک یکسیر درده انار شیر گاو

بجوشانند که تمام شیر در خورد و بعد از آن خشک ساخته مرصع سیاه و سفید

و زرکتی و فلفل و دار فلفل و خوربوا و اسکند و تخم اجمود و تخم گزر و تخم ریب

و تره تیزک و اجواین از هر یک نیم سیر عاقرقرحا قرنفل از هر یک دو دام

دانه حسنی‌تش مسکها ره مکدیکسیر یکشکری و نبات از هر یک نیم سیر ادویه را

کوفته بیخته بسرشند بروغن که در شیر جوش داده باشند حب ها بندند

و بقدر کهنه با عسل مخلوط کرده بقدر نخود هندی حبهای بندند و هر روز

یکی بهار و یکی شام حب سیماب مدام کوکرد دو درم روغن بیضه

دو درم زرد روغن تخم [illegible] کهربا کرده برابر نخود حب بندند و حب

حب [illegible] از مجربات حکیم علی گیلانی اجزا کبریکه را [illegible] صبح

و هر یک کوفته بقدر شش ماشه سبزه او کرفته و در سایه خشک نمایند

پس تخم اجود اجبون قرنفل جائفل [illegible] بذر البنج از هر یک دو ماشه

ورق الماس چار ماشه سندی سه ماشه تخم سیاه تخم کشنیز دو ماشه

قند سیاه کهنه پنج ماشه همه را کوفته بیخته بقدر نیم ماشه حب

سازند وقت حاجت بقدر برداشت طبیعت بخورند

بالایش پان بخورد اگر [illegible] و چیز بخورد

[illegible]

لغایت نافع و ضیق النفس [illegible]

خفقان ملک رومی مصطکی یکدرم قرنفل سه درم زرنیخ

هیلدرم نمک یکدرم و نیم جدوار ربع درم و زعفران همه را کوفته

بیخته با اندک شیره نبات با گلاب مروارید داده حب زنند و وقت

حب لیسیدن اندک صمغ عربی تر کرده بدست مالند بمقدار شربت حب زنند

این حب بوزن سه نخود است خواه حب مساوی القدر شربت زنند

خواه کوچک از آن خوراک سه نخود حب لک و مسقطات را از آن

استعمالش خاصیتی تمام دارد خفقان گل باورد سیاه دربیه

خشک کرده بپزند و برابر آن فلفل دراز گرفته سائیده باهم مخلوط

نموده بقدر نخود حبها بسازند و بقدر برداشت طبیعت

تابع بخورند حب نافع خفقان خفقان فلفل طباشیر

[illegible] دارچینی با گلسرخ هر یک جهت یک مثقال مصطکی اکبر

بیت اشت مثقال قند سفید برابر ادویه عسل مصفی برابر دو کوفته بیخته

سرشته بقدر دو مثقال حب زنند و با ناشتا بخورند

سح

شیخ زین الدین جرجانی معجونی بسیار مجرب برای سلطان فیروز
شاه ساخته واکثری از نفع آن بسته آزموده اند و اسرارها مشاهده
نموده از همه بادهای و نسیانهای از بدن دفع شود و موی سفید سیاه
گرداند و قوت باه بکمال رسیده که جمیع آن را خشنود تواند کرد و حافظه
زیاده شود فراموشی برود و روشنی تمام بچشم حاصل آید صفت آن
هلیله بلیله آمله تخم بنوار آهنکره سیاه فولاد کشته موصلی سیاه
از هر یک دام بود درم زنجبیل فلفل موته قرنفل ناگوری از هر یک سه ماشه
و نیم درم دار چینی سندی سمع برگ الاچی مال کنگنی جوز بوا
مازو عاقر قرحا بسباسه بذر البنج سمندر سوکهه کلونجی محمهه افیون خالص
قنفد ازار اسکنده از هر یک بیست دو درم قند کهنه چهار و نیم سیر شیر با
خشخاش سیح حبه از هر یک بیست درم هر کدام ازین ادویه را خشک درست سیه
کرده بیده باید ساخت قندرا در آب آهنکره سفید یا سیاه حل
کرده تا بقوام آید ادویه قند مخلوط بسازند و ابزارا راجب کیرد

از مجموعه سرشته و شصت حب بندد و هر روز بناشتا یک

حب بخورد و پرهیز لازم نیست و تحقیق نزبنی بروح حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و سلم بخش کند بعد از آن شروع در خوردن کند

و در خوردن با کسی سخن نگوید حب غراب مذکور که رنج معده

و امعاء و اقسام قولنج و طاووسی و باد کوله و بول بالعلل برطرف که مکرر نمود

بکنند صفت آن مغز تخم که نج و انگوزه هر کدام نصف بیان کرده

و نصف خام بوزان برابر گرفته با هم بکایند و بقدر مغز تخم مذکور از آن شراب

حب بندند و ماشه یک حب سال در پیاله گذاشته نصف لیمون

بر سرش بفشانند و حل کرده بخورند و اگر حب خشک شده باشد

گوشه آب لیمو بر و بکشانند و درین وقت اگر شراب بعد و فندق

نیز میخورند بسیار مجرب است حب لولو مجرب مقصر

برای قولنج هر قسمی که باشد مجرب است صفت آن شیرم

تخم مالبویه سکنج را در آب حل کنند و جمع کنند با شیرم و قدری

آشفتران

زعفران اضافه کرده حب سازند قدر شربت از یکدرم تا یکدرم

و طفلان را دو دانگ و بعضی گویند که دران مصطکی قدری اضافه می کنند

دا کرفی کنند عیل این حب را پس دیکر و اهد با قبول کنند حب

دیکر برای قولنج مجرب است صفة ان شیرم و شحم حنظل یکدرم

یک یک و نیم جزو بانقل و بشند مهوتنر و فلفل و سقمونیا و نمک نفط

ویزد کوفته بیخته حب سازند قدر شربت دو درم حب قوی

است که عالم است نفع ان جمیع انواع قولنج باز دارد صفة ان

صبر سقوطری ده درم شیرم مشله سقمونیا دو درم و رطفف یک لوزان مثقال

یکدرم تخم حنظل سه درم کوفته حبها خرد بندد و شربتی از یک مثقال

تا دو مثقال حب اعراقیا ارآن حب شحم حنظل ده درم

سقمونیا سه درم و نیت و شکنج ده درم کوفته حب سازند شربت

یک مثقال است حب عجیب که ساکن درد قولنج قبل از آن

نماید صفة ان ریوند چینی بادام سرین مقشر هلیله زرد یکدرم

دانه زروند صمغ هر یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته حب بندند
و شربت بقدر نخود حب ایارج اصحاب طبایع غلیظ را
مفید است صفت آن سورنجان سقمونیا هلیله زرد ایرسا زروند مقل اجزا
برابر حب بندند و خوراک بقدر نخود حب نافع سکبینج قولنج
را و اکثر امراض دیگر را براند شکم را برفق صفت آن هلیله سیاه
هلیله ابله مقل مکی چهار درم تخم کرفس و زرنباد و انیسون و کرویا و نانخواه
و صعتر و سنبطرح و حرمل و سورنجان و مویز لفلفی و مصطکی و اشق مکی یکدرم زرکش
دارصینی قاقله و ج سنبل زعفران سلیخه مکی نیم درم سکبینج سه درم
ماهی تخم حنظل درم و صمغ مانند تربد سفید زعفران سلیخه مکی نیم درم
سکبینج سه درم با تخم حنظل درم و صمغ مانند تربد سفید یکدرم شت
ورق صبر سقوطری دوازده درم کوبند ادویه و صمغ را در آب حل نموده
و اجزا را در آن آمیخته حب زنند و بقدر مثقال شربت دو مثقال
است حب ... قاقرحا جوزبوا بسباسه فلفل اجزا بسیند

دار

دارچینی از هر یک سه درم کندر سیاه دانه شش درم افیون نیم درم همه را

کوفته بیخته در عسل حبها بسته زند و قدر شربت یکدرم تا یک مثقال

برای سرفه بلغمی شدید و ضیق النفس حکم تمام دارد

زرد سه معه برگ و چوب و گل بیخ انار عالمگیری

آب چاه یکمن عالمگیری ادویه را ریزه ریزه نموده در دیگ انداخته بجو

شانند تا که آب ده آثار بماند آب را صاف کرده و ثفل را بیرون

انداخته باز بجوشانند و کفچه زنند چون آب غلیظ شود قرنفل فلفل گرد

ملک نیم درم اضافه نموده حبها ببندند بمقدار نخود کابلی خوراک

دو حب تا سه حب مجربست و در تجربه چانجد آمده حب

از تالیف محرم ابوی مسهی و هاضم و مقوی بدن صفت حب

عود صندل دارچینی زرنباد قرنفل صمغ عربی زرونج فلفل گرد ملک

دو مثقال عاقرقرحا مشک ملک نیم مثقال تا بیست حب

واگر افیون مثقالی اضافه نمایند نشید اما در وقت باه ضعیف

دل می شود حب ... از تصنیف این نادان است جهت
تقویت باه و هاضمه و ضعف معده بسیار نافع است صفت
حب مروارید مروارید ناسفته دار فلفل تخم بادرنجبویه از هر یک مثقال
تخم بالنگو عود قماری کبابه قرفه از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب شقاقل
از هر یک سه مثقال زعفران نیم مثقال صلابه نموده قند سفید
ده مثقال بقوام آورده حب سازند قدر شربت نیم مثقال
حب ... از تألیف میر عطاء الله محمد حسینی جهت سرفه
رطب و ضیق النفس بغایت نافع است صفت علک البطم
کتیرا صمغ عربی ریوند از هر یک سه مثقال افیون یک مثقال سعد
سه مثقال کوفته بیخته حب سازند از دانگی تا نیم مثقال تناول
نمایند با شربت موافق سریع الاثر است حب ... از تألیف
محمد حسام الدین جرجانی صفت ... رازیانه تخم کرفس اصل السوس
پرسیاوشان مقدار دو مثقال با مطبوخ مناسب بدهند
ایضاً

آهسته بسمک یعنی لعوبیت مجربست صفت دانه تخم حمقا را سه

روز در آب خیسانیده پوست او گرفته بگیرد و مغز او را با دو جزو

قند کوبیده حب زنند و عدد که بقدر نخود باشد استعمال

نمایند گفته اند رفع ازار درا خوردل آب لیمون میکنند حب ممسک

که امساک منی کند بقوت تمام و قوی النشاط و مسکر و منوم و

مشتهی و جقر بنویر عمرست خنه و مجربست صفت آن اینست

صد دانه منبح شوکران سه مثقال بزر البنج سه مثقال گرفته در بیت

رایان مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا که آب

را به تمام جذب کنند و در وقت حاجت بقدر حبه ساعتی نمایند

و اگر کیفیت او را قویتر خواهند با برگ بشرازی که ورق الخیال است

بجوشانند حب دافع منی است بقدر نخودی زند باده ازان

قبل از نزال ساول کنند مست نباشد صفت ان صندل ابیض

سفید تخم کاسنی تخم کاهو گلسرخ تخم کربت از هر یک سه مثقال

کافور و ابکی با گلاب حب زند حب بدل فنی جهت دفع
درد سر مزمن و ضعف معده و جگر و نافع و قاطع عادت
افیون است صفت ان ناگوره سیاه یکدرم زنجبیل دو
درم ریوند سه درم بقدر نخود حب زند از یکی تا سه بقدر
مزاج هر کسی بدهند حب بیت بیرزا غلام شیخ بیت ثابت
دار چینی قسم نقل قاقله مروارید ناسفته سیاه حزبوا یکد ودونیم
ماشه همه سا کوفته و بیخته حب زند بوزن یک ونیم ماشه
هر روز سه وقت صبح و دو پهر و شام بخورند از شیر گاو
و غذا شیر و کندم بانمک از ترشی و بادی پرهیز لازم حب النقا
رس کپور در شراب انداخته بسوزد بست یک ناشش پس بوزن
بیخته دانه گندم از جی رس کپور و یکدام صبر سقوطری و یکدام بان
سوخته کوفته بیخته سه حب با شراب بندد هر روز یک حب بخورد
حب النقا تو تیا بیتر مردار سنگ بلیله زرد حب دار شکار
از یک بلیله

زاهنت بادام توتیا و سرماله بریان کنند و آب لیمون اهل کرده بمقدار
کنار چینکی حب ها بندند حب سیماب با پانزده مثقال
چهار مثقال [illegible] مثقال [illegible]
قند سیاه پانزده مثقال آرد سفید و روغن گاو ارم
شش مثقال همه را بهم آمیزند و حب بندند تا سیماب
کشته شود پس چهار روده کش سازند هر روز یک کش را غلوله
های کرده یک کش صبح و یک شام اجرا در فرو برند و جو را با عسل
جوشانند تا وقتی صحت شود نشبه در نیج سفید سفید با نبات و نان
خایه دار و بارچه سه باو عاله همه بی نمک خورند
حب [illegible] چوبچینی دو درم عالم گیری دو رشته کهنه
سه ساله دو دوام چوبچینی را باریک کوفته در قند سیاه
و شش با هفت حب بندند و یک صبح و یکی شام بخورد و بالا اگر
آن چند نان بخورد مرد غن بی نمک بخورد حب ناسیبان ایلیون

برای آنکه عفقان فرزار سنک کلونجی یکدیکوله جهت کویند
شش دانه بسته مقدار کنار چنانکه حب بندد یک حب کورد
حب مسهل بهروان یعنی حب السرار را حب کویند جهت بیماری
حصیه بارده مجرب است لکن در ورق صفراوی احتیاب از چنین
چیزها احتیاب است لکن تب از صفرا و بلغم که غالب در آن بلغم
بود در هاکم بلغم دارد [illegible] بجهاک در فلفل کرد فلفل دراز
سنکار شنجرف همه ادویه برابر کوفته بیخته یک پس آن را باب لیمون
صلایه بلیغ نموده بمقدار دانه جوار حبهای بندد ادویه حاره معاد بود
توان داد اگر در طبیعت قبض باشد اول مسهل دهند بعد برای حب
استعمال کنند و احتیاطی از جهت بقیه حب اکبر جهری سید مند
مراعات حرارت مزاج و بهائی اهمیه جا شرط است و ادویه
مذکور می شود تا که زرانب افلاس روز تکرده باشد دادن
نمی باید حب [illegible] روز [illegible] حب اسهوردن
است

است جهت تبخیر و اسهال نیز نافع است صفت سیماب

مصفی که او را معمول بجهاک و تخم بانوره هلیله زرد بلیله املج کل خشک

فلفل دراز از هریک وافی همه برابر بگیرند اول سیماب را و کندمک را کلی

بسازند و دیگر ادویه کوفته بیخته امیزند و با آب بهکتره تا دو روز صلایه

نمایند و مقدار فلفل حب های بسازند و یک حب یا زیاده موافق مزاج

بدهند جهت تب با شکر سفید نرم کرده و جهت تبخیر شکم و اسهال با عسل

بدهند تجربیت حب سام بن جهت تب لرزه که از تازه شود و شانه

نیز حد یک است و له اسمی به صفت سم الفار خواه سفید باشد

خواه زرد بگیرند و سنگ ریحی در عبارت از نوتیا و هر مرسنت و دیگر

هر دو معمول بسازند کوفته بیخته و در روز بات یک کرده صلایه بلیغ

کنند و مقدار ماش حبها بسازند صفت استعمال این حب

پیران و مرطوب مزاج را یک یا دو حب با شکر و آب بدهند و اگر

روز اول مرض زایل شود فبها و الا دو روز دیگر بدهند مزاج را کامل بیابند

وبعد از آن این حب گرمی کند قدری سپیده فرقه یا نبات

و گلاب توان داد سپیده گاو ماست نیز بدل گرمی وی است غذا

ماش مقشر نخود بهی مرکب و خشکه با روغن چیزی دیگر نباید داد

مطلقا از چیزها روغن پرهیز کنند و گوشت اصلا نخورند و الا تسم حرارت شد

و اگر مریض سینه و حرارت باشد این به دو به دهش باید داد و اگر تسکین

نکند و قدری بطفل مشیه دهند و اگر طبع قبض باشد گشت مسهل باید

داد بعد از این حب بیمار باشد که بهمین حب بلین حاصل شود

باقی افتد مستوصل گردد با تقدم منضج مسهل دیگر حب شکل نواره

و نفعش الجنب لهو و حرقی با نفس صلو این حب معمول جوکیان است

در سفر و حضر همراه دارند و اگر علل ذات معالجه کنند صفت آن

سپید از اسبید نرگل فاعل قفل گرد سبز طرح بقدر ازان مروبه

زیبد سفیداب نند جنس ی قرقره ی کجاک مدر ما و رسد تها مسد

زرنیخ از هر یک تکوله سیماب مصفی کند مغسول از

اعمال مدبر است نوره سیماب و کند [illegible] گلی کنند و باب

اجزا ارکوفته بیخته بمی کنند سه روز با باب انگور [illegible] حل کنند مقدار

فلفل حبها بسازند جهت مرض ما الوبان او که عبارت

از مصلح است بدهد طریق استعمال [illegible] برای تبهای

ماسوف قرنفل تخم کشنیز و امثال آن بدهد برای حبس البول و صعان

و سیلان منی با شیره حیارین و خربزه و بر ستان و حلیشیر

و خار خسک و با ماسوف تر بدهند و با کهان هند و سل حسیت و کاسنی

استعمال کنند و برای هر روزه نوع تب یعنی مرض همراه طبیخ از بسته

بعمل آرد و هرگاه خواهد دشام برود و سعده را از فضول پاک سازد

باشد و در البرم گرام بدهند و هر بار که استسقی باید قدری آب

گرم بنوشند و هرگاه که خواهد دشام بنوکند آب سرد بنوشند

و برنج کنه با ماست افکنده بخورد و بعضی جهت اکثر امراض باشکر [illegible] گرم

و بعضی اسهال که هست عبارت از سنگرهای الت سیدات و انواع

معالجه می کردند نفع نمی شد طبع او را بسه روز این حب داد با چیزهای [illegible]

کاو هر روز زیاده از معتاد شکم را بدو بعده تحقیق یافته که دفع

فرض شد بمقتضای قسطار معالیج الاطبا بالاسهال [illegible]

حب همه نوع تب گرم و سرد و تب کهنه و تب لرزه و [illegible] بستانند

و درد سر و دمه و سرفه و غثی طعام را نافع است صفت

ان سیماب گوگرد بجای عاقرقرحا زنجفر فلفلین زنجبیل

از هر یک شش درم همه را باریک کرده در حوض بنده چینه بزند

سفید و سیره برنج و سیره ابهاک لیسیره کته از هر یک اسفت

شفه دهد با خار خشک کشته و ب بد و بعده بیشتره سنبل حب بندد

لف زر فلفل کرده و در برگ پان نهاده مصلحه یک حب تر زده حب

معجون [illegible] از قرابادین حکیم عسکری صاحب معفوز

[illegible] چون شیر در آتش بریان کنند چنانکه صلابه توان کرد و وزن

دو درم قرنفل عنبر اشهب هر یک یکدرم مشک یکدانگ مجموعه را صلابه

کرده

کوفته و به روغن ارزن جرب نموده حب سازند وقت حاجت

در دهن نگاه دارند حکیم الملک فرموده است حب مسکن دیگر

زعفران قرنفل اسپند هر یک یکدرم بنج سیاه جندبیدستر افیون مصری

هر یک نیم درم در شیر سرشته حب بندند بمقدار فلفل حب جرب

از جرابادین بجهت امراض چشم و دیگر بدن را نافع است و رطوبات

زیاده کند زعفران زرد چوب برگ بید فلفل گرد سفید کوفته

زنگ کابلی زنجبیل ابلج نمک سنگ اصل السوس سنگ بصری وزن برابر

سائیده زر فاسه بیخته در شیر کوبند بمقدار حبه حب بندند و در سایه

خشک کنند اگر چشم کسی زرد و بر روغن کوسپند در چشم کشند شب کوری

را نافع و کل چشم بشیر عورت و بشوهران را کلو یکی سوده در چشم

کشند و بجهت گرانی شکم را یک حب خورده بعد استفراغ یعنی

ماسکی بهات ده حب و موش گزیده را سه حب و سیاتیده را

چهار حب و مار گزیده را ده حب خوکی حب بروت

وسنبلت واهیضه را امراض بارده بسیار مجرب صفت

معجون ده درم دارکرد انیسون عاقرقرحا زهر تلیه سیاحی

نسرهانه جوالهار فلفل دراز از هر یک دو ده درم کوفته بیخته و فلفل

صفت پنج درم اضافه کنند و بسیار اکحل نمایند در الطلاب

کتانی با دراب لیمون چرها بیند بمقدار نیم تمه عا اگر در اب ادراک

غب بشد بهتر از همه رسن کیک توقیت حاجت بیم هد بباید

که از روغن بسیار مالای ان به بخورند تا از برشتی و بادی بپرهیز کنند

صفت ترکیب غریب از حکیم غنی بلای مقوی باه و مهیجات

تا اشتها اورد و روی را سرخ گرداند و فربهی اورد صفت

ان زعفران بنگ فشر نفل فلفل کرد عاقرقرحا دانه الاکی جوزه

از هر یک ماشه جوز بوا یکعدد دار چینی دو ماشه افیون چهار ماشه

همه را کوفته بیخته جرها بیارد و شلغم کیکنک پاک کرده در تکمش جهار ام

برگردها بروزد و تعقیب مصری مصطکی دارچینی قرنفل دانه الاکجی جوزه

ابنذک

از هریک یکدام زعفران نیمدام افیون نیمدام هریک را کوفته بیخته در عسل
حب کرده و گنجشک مذکور لت بسازد و هر شب یک حب بخورد کند و دیگر باید
روغن گاو گنجشک را بریان کرده برآرد و در آب دو اشنه یک انار
در دیگچه خورد انداخته و هم گنجشک را داخل کند و دهن آنرا استوار بندد کند
و در زیر آن آتش نرم کند تا که خشک شود و آن دیگچه را از آتش برآورده
سر دیگچه بند و گنجشک را برآرد و در آن روغن باقی بریان کند و باریک
بسایند و حبهای بمقدار نخود بندد و بوقت صبح و شام یکی همراه
پان میخورده باشند و ترشی و بادی پرهیز واجب دانند و غذا نان
گندم و بیضه مرغ و ماهی تازه گوشت کبوتر و تیهو و نوع بسیار
مرغن بخورد حب مرتب که قوت معده دهد و معده قابل
را از خشک نرج باک زرد صفت اهلیله زرد اهلیله کابلی
زنگی یک درم شیح مصطکی دو درم قاقله کبار لبابه عود صندل
زرد یک درم ریوند خطائی نیم درم اوس نیم درم صبر سقوطری

قسم چند ادویه باب فشان حب بندند و ترب از آن یک درم و نیم جهار درم

حب نافع نفث الدم هر قسم که باشند نافع است صفت ان

نشاسته کتیرا کهربا مصطکی یک درم لعوب صمغ عربی و لعاب کتیرا

دو درم در گلقند حب بندند و در دهن نگاه دارد و آهسته آهسته فرو برد

حب ضیق النفس و سعال مزمن ضیق النفس و ذات

الصدر و سینه را نافع است صفت ان عاقرقرحا عنب الثعلب

بکوبند و در قند حب زنند و در دهن نگاه دارند حب ...

احقر جهة ضیق النفس و ذات الصدر و رطوبت سینه و ربو مجرب

است صفت گل بوبان گل لوگر دار چینی مشک خالص زعفران

مروارید ناسفته صلایه نموده اجزای دوای کوفته بهم امیخته بقدر فلفل کرده

حب بندند از یک حب تا سه حب می توان داد حب ...

همین خاصیت دارد صفت ان قسط نقل مریم باد یکدرم صبر سقوطری

نیم درم تبتابی سیزده درم کوفته بقدر فلفل حب زنند حوراک

یکی

یک حب صفت حب برای دفع آبله اطفال معمول حضرت حافظ

صاحب مرحوم صفت آن تنکار بریان مرمکی صبر سقوطری مساوی

الوزن باریک سائیده حبها بسته بندی موافق عمر بدهند کسی را بقدر

عدس اگر هر روز بقدر یا جره متشابه طفل کنند بهتر است حب

دیگر دفع آبله بنظر گذشت صفت آن سیماب کشته یک

زر سفید حاجت کهنه هر یک یکدام مغز تخم ارزن دو دام همه را خوب

صلایه نموده که همچون مرهم شود بلعاب هزارند طفل یکماهه را بقدر

نیم فرچه حب بسته در آب حل کرده بدهند شش ماهه را یک و یکونیم

ساله را خوب صلایه نموده که همچون مرهم شود بلعاب هزارند طفل

یکماهه را بقدر نیم فرچه حب بسته در آب حل کرده بدهند و شش ماهه

یک و یکونیم ساله را یکنیم فرچه حب بسته در آب حل کرده بدهند

و سه چهار ساله را دو فرچه و مردم کلان را سه فرچه زیاده نباید داد

حب دیگر چو آهک بیماشه کیترا یک مرچه در آب شیره حب زنند

بندند بقدر نخودی مرصه حب مجرب برای سرفه که از تب

زده باشد و بلغمی بود مجرب و ضیق النفس را انفع بود صفت ان

فلفل دراز ده درم قاقله صغار زرنباد دار فلفل قرنفل کابهل هریک

سیاه از هر یک یکدرم پوست مغیلان مقشر سه درم انار اول

پوست مغیلان قطعه قطعه کرده در چهار انار آب بجوشانند تا نیمی

بسوزد پس صاف کرده باز آب آن بجوشانند چون بقوام

اید از آتش فرود آورده و ادویه مذکور کوفته بیخته و بر قوام امیخته حب سازند

بقدر نخود و یک هر روز بخورند حب برای سرفه و سعال و ضیق النفس

سود بخشد بود صفت ان صمغ عربی کتیرا خشخاش بقدر رب

السوس تخم خطمی مغز تخم خیار هر یک یکدرم نبات یک تولچه کوفته بیخته حب سازند

مجرب است حب تنبیه که باه را قوت دهد و امساک آرد

و بقاط بیفزاید نشاط آورد صفت ان عاقر قرحا قرنفل

هر یک . . خسته و نمک خالص یکجزو همه را یکجا کرده کوفته بیخته با آب آدرک

یا باب

بیاتاننت اصابع الرصوص حب زند بقدر نخود حب [illegible] برای

تنزل عورت سیماب خالص را باب کوزهی سبز بن و برگ تنبول

بسیار ستی سوده هر سه چیز را یکی کرده بسیار بیند و حب سازد

بکجب در برگ تنبول عورت را بخوراند منزل شود حب بقدر نخود

حب دیگر جهت بائی از نسخه حکیم سکندر صفت آن سیماب

یک تانک بذر البنج تانگوان ملک بکیم دام تابادر با پسیر قند سیاه

آهنه سه ماشه باو سیر سیماب و بذر البنج را هشت پاس ستی سوده

بعد از آن تانگواه انداخته چهار پاس کهرل کنند بعد از آن سیر طلا در

دور کرده کهرل نمایند تا چهار پاس پس در قند سیاه آمیخته [illegible]

حب زنند و حبی صبح و حبی شام در خلوت کاه هیچ که ترشی بود

بخورد تا پانزده روز در هوای گرم سیوم روز دو سر و چهارم روز دهن

مسهوش شود بوی چهر بیری حربند داده غرغره کنند صحت یابد و اگر هنوز

چون شش باقی ماند یک لبله بخورد و باید که درین از ترشی و شیرینی پرهیز لازم

حب حکیم یوسف [illegible] و دوای هر قدر که تواند بخورد زود صحت یابد

[illegible] جهت آتشک و دوائی زعفران سم الفار کشته یک درم بادام

مغز بشیره گشنیزی؛ لیمون یکمن آب آن را مستحق کنند تا که شیره ها بصلابه

صرف شود؛ بمقدار نخود حب زنند و هر روزی یکبار بزنند از آب و غذا

تا هفت روز پرهیز کنند دم به نمک و بی روغن هیچ نخورد و بعد از آن

شوربائی کبوتر فقط به نمک بخورد و وقت این حبوب هر چند که نه تر

شود بیشتر کرد و حب دیگر سم الفار یکدرم آهک چهار دام کافور

آهم سپیده بوزن نخود آب مستحق نموده بمقدار فلفل حبها

بندند یکی صبح یکی شام با آب بخورد تا چهارده روز غذا

بجز نان گندم یا نخود به نمک چیزی دیگر نخورد اگر آتشک صد ساله

باشد دفع شود حب دیگر بابت حکیم [illegible] سم الفار در آب

لیمون و شیره برگ گشنیزی یک هفته کهرل نموده بمقدار نخود حبها

بندد یکی ناشتا بخورد تا سه روز غذا جز نان [illegible]

حام

حب ام غلغل سیاه یکدام کوفته در قند سیاه شانزده حب
سازد هر روزی یک تا بخورد برتشنی وماهی هر قدر خواهد
بخورد انشاء الله تعالی در هفت روز نهایت ده روز صحت
یابد حب برای اتشک اسد خان نوشته صفت آن
افیون شنگرف عاقرقرحا بقدار نیج کنیز حنظل خشک کرده
یک یکدام کوفته بیخته بمقدار کنار چیطع حب هائی ببندد
و در حلیم تاکو خشک گذاشته بالای آن یک حب ببندد در
تنبول خورده او کال آن زیر لب وزبان داشته باشد چون
کنار صفته یک روز ار ترشنی و شیرینی و نمک و گوشت پیش هر چه
خواهد بخورد هیچ پرهیز نیست حب غیر فرع اخر جهت
القاع اخر جهت بعد از شش ساعت تغوطی اورد تا
دوازده ساعت و چون ناب سرد خورد اسهال بند شود
ز طرف می شود و چون درد هن نگاه دارند بسیار منتظر سازد

و بسیار خوش مزه است جمعی کثیر از اطبا بجهت نواب
خاقان خلد آشیان صاحب قران حب ترتیب نموده
بودند هیچ یکی بی علت نبوده بعضی زود آب می‌شود و بعضی
باندک وقتی نرم میشد و این حب در عرض شبان روزی
آب نمی‌شود و بعد بتحقیق طبع شد و فی الواقعه بعدیت
صفت پنیر مایه شتر اعرابی سه مثقال عنبر اشهب خولنجان
خصیة الثعلب از هر یک ده مثقال جوزبوا قرنفل بنگ از هر یک
یکمثقال بقدر مغز فندق حب سازند روزی یکعدد میل
کنند و از عقب آن ترنجبین شیره با آب زردک
یا آن نخود خام حب بپزند و بخورند و از این حب تا نیم مثقال
می‌توان خورد و مرطوب زیاده هم حب مقوی اعلی
جهت تقویت باه صفت خصیة الثعلب خولنجان پنیر مایه شتر اعرابی
زنجبیل جوزبوا سرخ کشته قرص افعی باگلاب حب سازند
حب

حب بواسیر را [illegible] مجرب

اهلیله سیاه و بلیله و امله تخم گندنا از هر یک [illegible] مثقال

جفت بلوط و اقاقیا کلنار از هر یک دو درم مصطکی جوزبوا

سنبل الطیب و مقل از هر یک یک مثقال کنند تا مقل

خبث الحدید از هر یک دو درم اهلیلج و تخم گندنا

را در روغن زیتون بکوبند بسرشند و مقل را در آب برگ سیر حل کنند

و ادویه را بان بسرشند و حب سازند و دو مثقال با آب گرم

بنوشند حب الورک بواسیر کیته جداً حب الوضع سورنجان

و وجع الورک و مفاصل را مجرب احقر صفت ان سورنجان بصری

صبر سقوطری پوست هلیله زرد بقدر هم جمیع بکوبند حب اسب درهم

هفت روز با عرق بادیان بنیم گرم کرده بخورند حب صبر [illegible]

برای وجع قولنج و شقیقه و زکام [illegible] بیست صفت حب

زند سفید الوس صبر سه روز صفت ان حب [illegible]

گلاب و عرق باسنی و بادیان حب بندند ادویه را کوفته بیخته بمقدار

نخود حب سازند و شربت مثقالی بوقت خواب حب دیگر

صبر سقوطری دو درم هلیله زرد یکدرم گل سرخ مصطکی یکدانگی کتیرا نیم دانگ

سقمونیا یکدانگ باب کرفس حبها سازند حب بهمان مجرب

مصطکی قرنفل لسان ثور با قند سیاه آمیخته یکدرم کوفته بیخته بمقدار نخود

حبها سازند هر روز یکی بر ناشتا بخورند تا چهل روز از زیرشکی و بادی

و جماع پرهیز کنند مجرب حب جهت قولنج و باد گول و برای

استسقا مجرب صفت سنبل طیب ده درم فلفل گرد عاقرقرحا

هر یک یکدرم با پلکوت سعه سقمونیا و لوبیت و بابا و سیرین دو درم چهار

عدد و قند سیاه آمیخته برابر همه ادویه کوفته بیخته در آمیخته حب بندند

از شربت یک توله حب جدوار برای سرفه و ضیق نفس کنند

از حکیم صاحب عسکری صوص حب حب جدوار افیون بذر البنج گل سرخ

از هر یک دو دانگ نوبت هلیله زرد ملح جدوار سعه ب به تخم کرفس

قاقله

قاقله کبار از هر یک یکدانگ کوفته بیخته از آب حب سازند حب [illegible]

برای سرفه گرم نسخه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز بزر کدو اصل

السوس کتیرا انیسون پسته صمغ عربی کافور یکدانگ دو دانگ کوفته بیخته حب

سازند حب [illegible] منقی دماغ و معده و چشم بس مجرب

اجزا و اجزائه صبر سقوطری دوازده درم پوست هلیله زرد چهار دانگ

مصطکی سه درم کتیرا دو دانگ کشمش افتیمون زعفران از هر یک یکدانگ کوفته بیخته

با آب شکر سرشته حبهائی سازند خوراک دو دانگ

برای سرفه و ضیق نفس بسیار مجربست اجزا صبر سقوطری یکنیم درم

زعفران عاقرقرحا فلفل کرد ریوند فلفل یکدانگ نیم مقل هلیله کابلی

هر یک چهار دانگ ریوند چینی شش دانگ کوفته بیخته با آب ادرک

خمیر کرده بقدر نخود حب سازند خوراک حب مردم کلان

و برای طفل یک حب [illegible] در دهن نهد نقل زبان بسیار نافع

است اجزا رب السوس یکدرم و نیم خسته [illegible] صبر یکدرم

جوز بوا و سنبل ملکا است کوفته بیخته بشیره کرنب یک حب از

حب مفتح قولنج ازو بسازند هر دو را بشیره و بیاشامند

حب بسته که اهل دارند وقت حاجت بیش از چهار هیچ [illegible] کهل زر [illegible] کرد

بسیار نفع دهد و بیکن هر روز نوبت خشه باشند عنایت

دارد صاحب **حب دیگر** اکثر امراض اطفال چنانکه ادرار

طعام زیره القنبه صعتر [illegible] و دیگر امراض بسیار خوب است

حب سفوجان شنبه درم منقی کرده دوازده درم بسباسه که ربانه درم

بزر البنج نیم درم همه را کوفته بیخته با شیر کیوار بقدر فلفل کرده حب

بندند برای طفل یک حب برای کلان دو حب **حب دیگر**

که طفلان را [illegible] مجرب است [illegible] همه کوفته بیخته با حب بندند

[illegible] از یک حب تا سه حب است **حب دیگر** طفلان

مجرب است **اجزا** [illegible] برای یکی [illegible] حماض کوفته مدبر دو جزو دوازده

کوفته هر دو را در [illegible] شیر [illegible] بقدر [illegible] حب بندند

خوراک

بخورانند طفل یک ساله را دو حب دو ساله را چهار حب و سه ساله

شش حب بدهند [illegible] و دیگر به طفلان

دوای مجرب است [illegible] کافور دو دانگ چهار دانه حب هندی شش

مکیانه و نفقی دو دانه زعفران شش برنج نمک خالص چهار نخود

جگر خرگوش یکتوله استخوان پهلوی گربه سفید شش دانه کوفته بیخته در خون

خرگوش حب بندند بقدر نخود و نیم حب طفل را بخورانند

و نیم حب را ساییده در دام الصبیان بر تارک سر و در دو بر اضلاع

بگذارند و اگر طفل صغیر باشد حب بقدر دانه ماش کافی است

و حقیر اکثر این حب را بدون استخوان ساخته هرگز در خواص تخلف

ندیده و بارها در تجربه رسیده و امتحان کرده [illegible]

حب کوفته ده فلفل سیاه ده هر یک وزن ده عدد

و نمک سنگ بقدر دانه یک ساییده در رس لیمون حب‌ها سازند

بقدر نخود و یک عدد بدهند تنبکه زیادتی زهر مار باشد چهارم حصه

حب و ارس لیمون سائیده ... چشم بکشند

... فالج و [illegible] پوست اهلیله زرد

ده درم صبر سقوطری ... ده درم نمک هندی ده درم شیطرج ده درم

زنجبیل ده درم شحم حنظل ده درم دار فلفل فلفل هر یک یکدرم خردل

نیم درم ... هر کدام ادویه را باریک سائیده از آب کرفس حب

بندند هر یک از کدام تا یک مثقال مجرب حکیم صاحب

حب ... حکیم جوان ... کشنیز اهلیله کابلی ... دانه

یک از ادویه هر کدام یکدرم باریک کوفته حب بندند

هر روز یکی بخورد ... ده درم تربد ... قبل

دار فلفل نیم حب البلسان سه درم از هر یک ... اجزا

کوفته با زیت زیتون سازند که بود از حب ... مفید

باشد از تجربات شده ... ساخته که البته

زیاده شود تکرار کنند نفع عظیم دارد ... مربی ... سائیده

کند را

کندر از هر یک دو درم رب السوس یک درم افیون دانگی با آب

حب سازند بقدر نخود بوقت خواب دو حب در دهان

دارند حب دیگر سرفه ضعیف ساله را در شب بقرار کند

سفید بوده اجزا صمغ و کندر رب السوس مر مکی هر یک دو درم افیون

دو دانگ صمغ عربی بادام کوفته بیخته حب سازند و شب در دهان

گیرند حب دیگر برای سرفه که بوقت شب زیاده باشد

عربی صفت رب السوس سه درم کثیرا قدری مغز بادام تلخ فلفل

سبعه از هر یک نیم درم صمغ یک درم کوفته بیخته بماء العسل سرشند

و حب سازند حب دیگر نافع است بجهت طفلان که از بیماری

سرفه فی گشته حلقش که مانع خواب باشد و در شب بود اول حالت

را دفع کند اجزا نسخه صمغ عربی رب السوس خشخاش

سفید و افیون مساوی گرفته کوفته بیخته بلعاب بهدانه حب سازند

بمقدار نخود خوراک دو حب حب از برای بادی

شده از زرائد تالیف محمد زکریا رازی جهت صداع و امراض بلغمیه
دماغی مفید بود صفت صبر یکدرم تربد سفید سقمونیا اسطو
خودوس نیم نیمدرم شحم حنظل ثلث درم کوفته بیخته حب زنند
جمله یک شربت است حب جالینوس مسهل اخلاط تقیف
صفت صبر زرد یکدرم غاریقون نیمدرم شحم حنظل ربع درم سقمونیا
دانگ کوفته بیخته حب زنند برای قوت داران یک شربت
است و ضعیفان را دو خوراک حب برای تب کرم
ورت الکثانات الربه تجربت صفت غاریقون یک نیم
دانگ کثیرا نیم دانگ بنفشه دانگ رب السوس یکدرم مجموعه کوفته
بیخته حب زنند مجرب است حب حکیم مد حب غیرالی
مجرب برای نزله قدیمی حکم تام دارد صفت آن بیخ لفاح
بزرالبنج تخم کاهو صمغ عربی نشاسته افیون رب السوس زعفران
اول بیخ لفاح و بزرالبنج را یک شب در شیرگاو ترکرده نگاهدارند تا الصباح
بیشته

نفشته خشک ساخته باهمه اجزاء سب وی گرفته کوفته بیخته حب سازند
بقدر فلفل و حب جواب نابسته بهری یکی بقدر برداشت طبیعت
بخورند **حب البرص** برای سرعت انزال کند بسبب حدت و حرارت
نتیج بود استعمال این حب انفع است **صفت** ایقون
در جوزبوا و بذرالبنج مدبر در آب خشک نکرده بیجز من جمع عرق و سپید تال
ملکهاره مکه دو جزو کیرا حار خشک بکد سه جزو سیاه بستر جزو
ریشته چهار جزو جوزبوا همانقدر که دران ایقون کنده باشند
کبند سیاه شش جزو ناب حب بسازند شربت یک حب خاک ش
طبیعت گلی کش ایقون جوزبوا را خالی ساخته ایقون پر بستند
و ثمر با توزه را از بالا برابسته ازانکه در اوست خالی ساخته
جوزبوا را اندران داخل نمایند و سر انرا بهمان قطعه برابسته کنند
زر خمیر و باتوزه را گرفته در تنور نافته بنهند تا که پخته شود برارند خمیر و باتوزه
را بیندازند و ایقون را الگ بدارند **حب [illegible]** که در برودت در طوب باشد

محرب است منقول از رموز کیات اما اینه صفت کندر سعونیه سایه
دو صاف یکدرم افیون ربع درم حب ها سازند بقدر ریک دانک
حب دیگر فلفل دراز و فلفل زنجبیل عاقرقرحا سماقه میوی افیون
ازهر یک شش مت وی ازفه کوفته بیخته باب کوبها بندو برای مرد
کلان بقدر هرکک و برای خورد بدانه باجره حب نافع تجربه
افیون خرنق سیاه یکدرم دودرم بسفایج غاریقون یکدرم ده درم
اسطوخودوس یکدرم فیقرا یکدرم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته حب
سازند سه درم خوراک تا چهار درم حب داد برای قوبا
و الکوبه صفت زال کند مک اوله سر کند مک توتیا هر یک
چهار جزو در ظرف آهنی و دسته آهنی اما زیر خشک بندیاب لیمون
حب میزند طریق استعمال غسل بی سلابه با چک و بستن ازان ب دوانند ده
ماب لیمون مالیده بالای ان دوانی بندد حب از برد از
خوردن ان از زیر فرجوان شوند وبس حیو و دردونت درراندن

در تب

مدتی تب دفع شود اما زود ست مزاج نزد است صفت
ازراقی یعنی کچله فلفل کرد ست وی کوفته بیخته با دو دانگ پس تا چهار
باس انزل کنند و باب چرب زنند مقدار چهار دانگ به خشک
کنند اول یک حب بخورد و هر روز یکی افزایند تا روز نهم نه حب رسد
و تا یکماه هر روز همان کنند حب بابا کیکی که از نشر
تو جوانی آرد چندانکه یکماه بخورد صبح پیر نشود و اگر دو ماه بخورد حافظ افزاید
و اگر چهار ماه بخورد موی سفید سیاه شوند و اگر شش ماه بخورد طاوس دیدها من
قسم تا یکسال و اگر یکسال بلا نفع صحه بدان دوست گیرند فواید
بسیار چند مجرب است صفتش هلیله بلیله آمله از یکی سی
مثقال ادام کنجد شونیز جنبه کاوی هر یک دوام کرفته بیخته در قند سیاه
زرت به بوام آرده مجدد کرده از مجموعه سر صدد شش حب میدهد
هر روز با سته تا یک بخورد حب بابا جابر خرطوب شده
موی جس خارجی اندر جوشیدن کل داده بیغر میل اگر موتها کیراند ازرهر

از هر یک ده درم قند سیاه سه ساله این همه را کوفته بیخته و زر میان نبات

بدو کار حب سازند بمقدار کنار و شش عدد حب بیکدام و زر میان حجرات ماده

کاو داخل شده بخورد و بیابی حجرات باد زر میان برنج سیاهی

بخورد و برای بواسیر خونی و ربت حب بواسیر بجهت بواسیر

ظفر خان پسر نواب امیر الامرا که از رفتن خون بواسیر حالتی داشتند

مراطبا دست از علاج برداشتند از هر بیق دوا صحت شد کامل

و استفراغها تمام از رد خونت که بالکل زایل شده بود زیاده از هزار حلق

حاصل شد و چاویده این حب بخورد و بدان را التوار کند صفت

ان تا به آهنی که بسیار کوفته باشد بعد از هم بوست هلیله کلان یک

درم و نیم بلیله سیاه نیم درم اصل السوس سه ماشه در آب لیمون

حل و احد اسکیل کند و حب بندد هر یک بوزن چهار ماشه

هر روز یک حب بخورد و نیم حب با آب پیاده بر مقعد طلا کند

تا چهل روز دفع شود مجرب است صفت نقل با ثبت شده من نسخه قرابادین

برای

برای نور بصر بازی مجرب صفت اهلیله کابلی پانزده درم زنجبیل سفید
ده درم سکبینج پنج درم خردل سفید دو درم مقل و سکبینج در آب
حل نموده و ادویه دیگر بران سرشته حبهای سازند شربت دو درم
تا سه درم حب بواسیر مقل دوازده درم ماکواه سه درم
اهلیلجات اربعه کهربا از هر یک ده نیم درم از برگ گولرها نیز ده
از نیم درم تا یکدرم می توان خورد حب [illegible] که حیض را بند کند
صفت مقل ازرق یکدرم قرص کهربا با گل مختوم یکدرم شکر و پیش قبل
از طعام و بعد از طعام بخورد حب [illegible] رافع سوزاک
و حرقة البول سالها مفید است صفت آن پاکهان بید فلفل
دراز قاقله صغار [illegible] هلیله زرد و بلیله و املج پنجدرم [illegible]
سه درم همه را کوفته بیخته باب [illegible] [illegible] برگ [illegible]
بلغ نموده حبهای سازند یکدرم هر روز بخورند و بعد از
ده و سه روز [illegible] هر گاه از [illegible] [illegible] بیرون آید [illegible]

زلالاهم جوا حبت حب سیماب از گنج باد اور عمل حکیم فرهنگ
اگر کسی را النگ بهم زمویی و مویی اوزیکش کرد و درست زیاد کمر
ابزار کار رشته باشد زیر کام و قضیب او سوراخ شده باشد
صفت آن سیماب عاقرقرحا مصطفکی مکند و بشقاقت سم القار
یکدانک سیماب را ابدک اب لیمون ابزاخته صلایه کند
تا سیماب کشته شود پس دیگر ادویه کوفته بیخته بب بسرند بقدر
فلفل حب زند هیچ حب صباح و سه حب شام اول قیمه
گوشت را شوربابی چرب با توامل کرم بخورد بعد از ان حب بخورد
از زشتی و بادی بر اپر کند از سر جوان شود حب غار
از جالینوس جاست صداع زدرد چشم را سود دهند
بود اخلاط زفضلات غلیظ از جمیع بدن پاک کنند و قوت
بصره بدهد صفت آن صبر سقوطری عصاره غافت و فسنتین
و مصطکی از هر یک جزوی سقمونیا سوی تخم حنظل از هر یک نیم جزو
کوفته

کوفته بیخته باب کرفس حب زند ترتیب یکمثقال حب دیگر
نافع صداع شقیقه و صداع بارورا نافع باشد
و رطوبات دماغ و فضول برارد دماغ پاک سازد صفت آن
ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم دو دانگ اسطوخودوس
عصاره افسنتین از هر یک یکدرم سقمونیا دو درم و نیم سنبل
سرشته حب زند ترتیب دو نیم درم
حرف البقی تره تیز که در هندوی تخم سگاو
سنه زرد حب و حز ا بانی خوب بیده همه
سامی کرفته کوفته بیخته در قدر سیاه کهنه در برابر وزن
همه ادویه باشد ابیخته بمقدار کنار حیکلی حبها سازد و
عند الضرورت حبی از آب ... مکان حرب کند
و از بالای آتش کرفته تا در سنک نماید در عرصه سه چهار روز
که بروز عمل کند شفاء کامل شود مجرب شده از زرا

شقاق و استرخاء زبان اگر رطوبت بود تنقیه کنند از آن

حب مجرب صفت صبر سقوطری اسطوخودوس ترید و

غاریقون اما درم سقمونیا سوی یکدرم زنجبیل و قرنفل و فلفل اما نیم

و شکر و بلور زرد سیب و نمک اما بوزن هفت کنند درم

کوفته بیخته با آب برگ ریحان حب زنند شربت از نیم درم تا

یکدرم دو یا سه شب عقب قبل از طعام حب مجرب

جهت کنند بغل و بد بوی بغل صفت مشک بمالد بر بغل آن

سه توله مشک نیم توله عنبر یا دو توله اگر اضافه کنند بگلاب

حب زنند برابر فندق و اکثر در بعض بگلاب لطافت شوند

و زاک کفچه برها اسم سفید است حب بوی بغل

کی زایل فاسد را زایل کنند صفت مرداسنگ

چهار توله مشک یکتوله عنبر نیم توله صندل گلاب عنبر مایه

نمک ربع توله کوفته و بیخته بگلاب با آب صلابه کرده در بغل

مالند

مالیند و اگر موی بغل کنده طلا کنند بهتر بود : ادویه را حل
سائیده هم نگاه میدارند و در بغل اول گلاب مالیده این خاصیت دارد
برای بالیدن بهر طوریکه باشد انفع الدوائیست حب سرخ
برای اسهال مزمن هر قسم باشد مجرب است صفت آن
افیون بیست درم عطر جوز بوا یعنی سه ماشه بزبان ترش حب سازند و شکرف
ده حب سازند و اگر بوقت شب زیاده باشد با آب حب زنند بمقدار
ماشه و اگر بروز زیاده کنند با لیمون حب زنند یکی بمقدار
ماشه و اگر بروز زیاده کنند با لیمون حب زنند یکی
صبح و یک شام برابر حب ... برای ضیق النفس مجرب است
صفت فلفل سیاه تخم مرخار دارچینی زرد پیل ادرک
سائیده حب زنند حب دیگر برای اسهال هر قسمی
که باشد نافع است از میرزا ف صاحب صفت افیون یک ماشه
اجوان یک عدد ... دو ماشه با حب بسته

خشخاش خوراک سه حب است حب برای نزله و زکام

مریکا کندر سلارس رب السوس مکید یکدرم افیون سپیده

را کوفته بیخته حب زند مجرب است حب اخراج

بلغم کهنه اجزا صبر سقوطری مصطکی رب السوس

بادیان کوفته بیخته حب زند یکقدر کلان و دشتی زنجبیل

حب جهت برای تنقیه دماغ تالیف نواز صاحب و

قبله صفت آن اهلیله کابلی سنای مکی سقمونیا تربد خشت

زنجبین از هر یک شش ماشه کتیرا ریوند چینی صبر سقوطری از

هر یک سه ماشه شحم حنظل بیخ [illegible] از هر یک ماشه تربد

سفید تا دو ماشه مغز فلوس را در عرق بادیان و کاسنی

حل کرده و ادویه را کوفته بیخته در عرق مذکور حب زند ثبت

دو توله تا دو نیم توله بخورد لایق اوراض عشره حب برای

سرفه بلغمی از [illegible] نسخه صفت قسم نقل [illegible]

بیان

زیان نکند کرده سلیقی ز نخل شب بمانه کوفته بیخته حب زنند

حب نافع بالتحلیل صفقه افتیمون خربق سیاه

هر یک دو درم بسفایج غاریقون هر یک ده درم نمک

هندی ملیتقات اسطوخودوس شش درم ایارج فیقرا هفت درم

خوراک سه درم تا چهار درم حب خبث الحدید

الحدید ساییده و صد بار از آب شسته و خشک نموده

بوزن یکمنیم پاو روغن ماده گاو و قند سیاه ارده سیده یک

یکمنیم پاو روغن و قند سیاه و سیده را حلوا کرده و بعد از آن

خبث الحدید را انداخته پخته زنند تا که یکذات شود بقدر

سه ماشه [illegible] نام غلوله بسته نگاه دارند و هر روز وقت صبح یکعدد

غلوله فرو برده بعد از آن نان گندم و روغن زرد سیاه

بخورد و بجای آب دوغ گاو بنوشند همین شان تا سیزده

روز بعمل آرد صفره لون و لاغری بدن و درد همه اعضا که سبب باد

باشد بر طرف سازد و بعضی بر کحل چهار دام اضافه کرده اند
همین فایده بخشیده میشوند حب [illegible] بیست عدد هلیله
سیاه شش عدد برنج برابر ادویه زرد رس لیمون کاغذی
بدل کرده حب بمقدار نخود بندند شربت یک حب [illegible]
[illegible] از میرزا محمد حیات [illegible] نقل کرده
نیم دام صبر سقوطری بعضی تخم لف بن یکدام حب سازند بقدر
طاقت بخورد [illegible] از ریان بوبش برای انگشت محبت
[illegible] نقل کرد یکدرم ماکواه یکدرم کرکره نه عدد مروارید
سنگ چهار ماشه مجموعه بمقدار اوقیه بیخته هفت حب سازد
هر روز یکی صبح بخورد غذای شیر کند و گوشت [illegible]
دیگر نخورد [illegible]
[illegible] هلیله سیاه کابلی امله مصطکی هر یک سه درم
ترنجبین سه درم نقل ارزق [illegible] سه درم مقل زرد

کی باشد از ادویه دیگر اگر تجربه داران نوشته اند و حب زنده ح
شه وحیاذ برای قوت باه و امساک و سرعت انزال که تجربه
حکیم صاحب حبوب آمده برابر این هیچ دوا درین ماده نیست گر اسپان
دو چندان کنند و قوت باه برانگیزد صفت ال
شنجرف بوزن ده درم کشته در خانه زیرین ظرف گلی
که شکل آن نوشته می شود بکنند و شیر ادمی یا هفتا ده در
ظرف مذکور پر کنند و در دیکدان گذاشته باتش چراغ
از پنبه دانه روغن کنند تر کرده روز و شب بلا فاصله بریزند
تا که تمام رس جاذب گردند پس وقتی که سرد شود شنجرف را
بگیرد و باید که نزدیک گیلی کشته باشند و میان شنجرف
و شیره چیزی حایل نباشد حب سرخ بابت شیخ مینا
در اهوت لطف نظر است صفت سیماب سرخ کرده در روغن گوگرد
اسم چندان بابسم کهرل کنند تا سیماب سرخ شود

پس بگیرند دارچینی و قرنفل جوزبوا کبابه قاقله صغار و کبار

زعفران فلفل الکوه ابریشم خام وزن سیماب با ریگ بیست ده

ورتال مده گولی ببندند بقدر کنار بشستی تربت یکی

سرهورت بخ بست پیدا می‌کند مجرب و آزموده است

حب برای قوت باه و بندگشای حکم تمام دارد با بیت با درستی

ستخرج چنین صفت بهروزه ترصاف نموده است دایم

عنبر مشک و زر باب دارچینی ثعلب مصری از هر یک یکدرم

همه را کوفته بیخته حبها ببندند خوراک یکم ماشه حب

غذا شنگرف مده دارچینی قرنفل قاقله صغار عاقرقرحا

کبابه جوزبوا کبابه مده یکتوله ببرس تیال مده که دریاره گرفته

افسرده باشند گل کل کنند با نخود حب ببندند جوان

یکحب از نشستی با دی پرهیز کنند صورت ظرف بر جهار نوشته

نوشته است حب برای دوق خشخاش کل از تینی

مغز

بزر تخم کدو و بعضی تخم تربوز گل نیلوفر کشنیز صمغ عربی
طباشیر یکدست درم مقشر تخم خیارین خرفه یکی دو درم بذر البنج
کافور زعفران یکی یک درم افیون یک درم باب حب بندد
حب ... تالیف شیخ الرئیس حسین بن عبدالله بن
سینا جهت تنقیه بدن و ازاله اخلاط ثلاثه و حفظ صحت و تفتیح
سده و عسر نفس و درد پهلو و بادی پشت و باصره را قوت
دهد و برای نزول مائی مجرب است و ادرار بول و رفع کزاز
کند و مداومت او مستغنی دارد از جمیع ادویه است صفت
آن حب مقوی ایست شقاقل هلیله کابلی ده مثقال دارچین
پنج مثقال کتیرا مصطکی زعفران سقمونیا یکی سه مثقال
عنبر ورق طلا یکی چهار قراط مرجان و یاقوت سرخ
مروارید یکی سه قراط مولف تذکره جهت مسمنین نیز و سنبل
و اسارون یکی چهار مثقال در اصل نسخه زیاده کرده

جهت سودا اهلیله زرد و بنفشه مکی نیم مثقال افزوده شود جهت
وجع مفاصل مانند آن اشق و غاریقون
بزر و دانه زردک و عاقر قرحا و سورنجان مکی نیم مثقال
اضافه نمود جهت ادرار حیض تخم کرفس پوست بیخ مکی نیم مثقال
ضم ساخته و جهت ضعف جگر طباشیر بدل تخم کرفس
پوست بیخ زیاده کرده کوفته و بیخته بگلاب و عرق بید مشک
و آبرا نخود حبها سازند **حب الذهب** درد چشم
و صداع را نافع باشد و نور بصره بیفزاید و نزول ماء را
مجرب است **صفت آن** صبر سقوطری بیست درم اهلیله
ده درم کتیرا مصطکی و زعفران و سقمونیا مشوی از هر یک سه درم
گل سرخ پنج درم کوفته بیخته با گلاب سرشته حب سازند
بقدر نخود **حب قیصر** و حب ایارج نیز گویند برای معده
معده از رطوبات تقویت آن کند چون تناول کنند

بعد

لابد بعد طعام هر روز یکبار رطوبت لزجه اخراج کند
و معده را ضعف نمی کند نان خواه ریزه انیسون مثله
سنباح هیچ ملیه یکدرم مصطکی ۳ درم صبر ملتهم بآب برگ
اترج حمیر کرده حب زند شربت یک دانگ تا دو حب
مقدار کرمبیح ازه درد معده و شکم بگداند بطال و نفع
ساز و صبر ۱ فلفل مقدار ۲ زیره سبزه کوار
بقدر نخود حب ها سازد جهت تحلیل ده ماشه و برای
رفع قبض زیاده مدا و مت او با و مطلق در شکم گداز و دیرزی
شکم فرونشند تجربست مقدار شربت دو درم باشد
حب منقول از کامل الصناعت در دسر و درد چشم
نافع باشد و فضول دماغ پاک کند و نور بصر زیاده
گرداند صفت آن مصطکی اوقی عصاره افسنتین صبر
سقوطری شحم حنظل تربت بلیله زرد سقمونیا ائی مشوی از هر

جزوی گل سرخ نیم حبه و زعفران ربع یک مثقال

حب صبر ازیوسفی بدن را از اخلاط غلیظه لزجه فاسده

پاک گرداند و امراض عصابی مفید باشد صفت حب

سقوطری یک مثقال تربد یکدرم حب النیل و افسنتین یکدرم

سه درم شحم حنظل و نمک هندی دو دانگ مقل ازرق

و کثیرا دو دانگ غاریقون دو درم با آب کرفس حب ها بسته

در عسل یا چیزی دیگر بغرغره کنند و فرو برند فصل دویم

در حلوائی که از دواها شکوفهای کتب های معتبره نوشته

شد حلوائی ترکستانی قند نیم سیر نقل ام از عناب

چهل درم زعفران یک مثقال گلاب ۱۵ پانزده درم همه را

در دیگ کرده بپخته زنند تا که گشته شود پس سی درم روغن

زرد بریزند و ده درم مغز پسته مقشر داخل ساخته بهم زنند

مانند خانه زنبور شود حلوائی رماح ارد نیم سیر با آماج مالیده

دیگ

ونیم سیر شیره قند با یک سیر آب زرد و یک کروه زعفران
یک مثقال گلاب سی درم حل کرده بریزند و داغ کنند
و روغن صد و پنجاه درم داغ کرده با جاوران بریان سازند
و شیره مذکور نصف دران بریزند و باقی را قریب بریزند یا روغن
اندر آتش فرو گیرند سی سنغر پسته کوفته بروی پاشند حلوای
شکوی سفید نیم آثار شیره کی پشتی ریسیده یکدار زنند تا خشک
شود پس سفیدی تخم مرغ بیست عدد و بیست و پنج درم گلاب
مخلوط ساخته داخل نموده بسوزانند تا وقتیکه از زمه دیگ جدا
شود بعد از آن از آتش فرو گیرند که خشک شود با مصالحه
بیست درم مغز پسته یا بادام کوفته اضافه نمایند و برآورند و در ظرفی پهن
کرده بپزند حلوای تخم مرغ صد درم آرد و در نیم آثار روغن زرد
بریان ساخته از دیگ فرو گرفته سرد سازند و در زردی تخم
مرغ سی عدد و در سه صد درم شیره و پنجاه درم گلاب

آمیخته بیک بر دیگدان نهاده و بآتش آهسته کفچه زنند تا بقوام
بازده یکنیم دانگ مشک اضافه نمایند و بیکه خوب پخته شود از تغچه
جدا کرده فرو گیرند **حلوای سفیدی بیضه مرغ** سپیده
بیضه بیست عدد در کاسه کرده لت کنند و نشاسته
با آب حل کرده بسپیداده با سرشند و می سوزانند تا آنکه کف
کند بعد ازان در روغن گاو بپزند و در جلاب شکر و عسل
فرو آرند **حلوای بیضه مرغ** مستعمل مؤلف از پنج عدد بیضه
زرده و سفیده هر دو کوفته در پاره آتابه روغن آرد بادام بسیار نهایت
کوفته با سیم آمیخته مدت سوزانند تا همه یکذات شود پس در پاتیله
نقره یا قلعی دار بآتش نرم بپزند و بقاشق می گردانیده باشند
تا سرخ شود و همین که روغن بدهد اندکی مشک و گلاب و زعفران اضافه
کرده فرود آرند و بکار برند که حلوای مفید و لذیذ است **حلوای**
حامض لیمون نیم آثار نشاسته و قند صاف کرده بقوام آرند که ازنشه

بل

یک من خاک پخته سفیده مرده و نیم تخم مرغ در وی ریزند و بکشند
و در آن آب تیز بریزند تا سفید شود پس بر دیگدان نهاده و تیر زده
بیست و پنج درم آب لیمون بجوشانند و بر آتش گذارند تا
گردان شود و بر روی سنگ چرب انداخته بشکنند حنای جمرات
مکلس تیزه قند یا صد درم عسل بجوشانند تا آب پخته شد
یک ماشه مشک با پنج درم گلاب اضافه نموده بار جوش
دهد که یک ریشه دیگر گشته فرو گیرند و خمیر آتش قدری در آب
حل کرده صد درم نشاسته و پنج درم آرد و سیصد درم جمرات
چکه و قدری نمک در آن آب ریزند تا نشاسته چون
حل شود سی درم روغن بادام یا روغن گاو داخل کرده
در جای گرم گذارند و خانه ها شود یک اثار روغن بادام یا روغن
کنجد در ظرف کرده بر آتش گذارند تا نیک داغ شود و از
خمیر اندک اندک در روغن بپزند پس از ریشه مذکور کرده

پنجاه درم مغز پسته بریان کرده کوفته دران کنند حلوای
زرده تخم انار شیره بقوام دوریشه آورده سرد نمایند
زرده بیضه مرغ پانزده در رو ریخته نیز برزنند تا سفید شود و بیست درم
گلاب اضافه کرده دیگر روز باز قدری بر آتش گذاشته سرد نمایند
وارد میده صد و پنجاه درم در طاسی بر آتش گذاشته
بریان کنند و شیره مذکوره در رو ریخته بدست بهم مالند
حلوای برنج شیره یک آثار و دیگ [illegible] و گلاب بیست
درم در دیگ کنند تا داغ شود آرد برنج صد درم در صد
پنجاه درم روغن بریان کرده شیره بر زنند و کفچه برهم زنند
تا روغن باز دهد و برشته شود مغز پسته سی درم کوفته بر رویش
ریزند حلوای مغز نبات دو آثار عسل یک نیم آثار
بریان کرده اضافه نموده برهم زنند اقراص کنند حلوائی
کنجدی نیز بدین طریق است که بجای مغز کنجد میکنند حلوای بادام
مغز بادام

مغز بادام مقشر باریک کوفته نیم آثار نبات دو آثار
سفید و نبات صاف گرفته بقوام آورد فرو گرفته گلاب
اضافه نموده کفچه زنند تا سرد شود مغز بادام داخل کنند
و قرص سازند و در زر چینی گذارند حلوای [illegible]
ریشه های پسته مغز مقشر را بدین طریق رشته کنند
و پیشه قدری آرد ماسبون گندم انداخته پسته ها با وی مخلوط ساخته
به پارچه می گردانند تا رشته شود و داغ بگیرد و نبات سفید
ست ای روغن زرد داخل ساخته بقوام آورند که بدست نگاه
دارند و رو به بستگی گراید بعد از آن طبقی باندک روغن
چرب کرده پسته های بر آن یک سیر و جلاب بقوام آورده
بالایش ریزد چنانکه بالای پسته ها همه جا برسد پس باعتدال
بدست تنها که چرب باشد با هم مالیده اقراص طولانی مانند
شمع باریک سازند حلوای مغز طریق دویم نبات سفید

یک سیر عسل سفید مصفا میان پاتیله انداخته حل نموده بقدر
یک دو سیر یا دو آب داخل نموده بر آتش ملایم نهند که تمام
حل شود بعده سفیده تخم مرغ میان آب انداخته با آتش
دهد که کف کند اندک اندک می داده باشند تا که کف
دور شود بعده که صاف شود از صافی صاف کرده
میان پاتیله انداخته بر دیگدان گذاشته آتش کنند تا که بقوام
آید که کیاسی شود فرود آورده خوب آتش دهد تا که سرد
خوب شود بعده سفیده یک تخم مرغ داده خوب لت
دهد تا که سفید شود همین دستور یک یک سفیده مرغ بدهد تا شش
بگزرد سه یک آثار جنابت یک آثار بیست هشت هفت
سفیده تخم مرغ بدهد معمول است چهار سفیده بدون آتش بدهد دو
سفیده دیگر بر روی آتش دهد بدین قسم که اول پاتیله را بر دیگدان
گذاشته آتش انگشت ملایم کنند تا که گرم شود یک سفیده دهد
و با آتش

زیاده آتش جوش کنند بعد از آن تخم دیگر سفیده و هم باید آتش از قدر
اگر بیش بهتر خواهد بود بعده ببینند که چاشنی خوب
پیدا شده فرود آرد طریق پیدا شدن چاشنی اینست که قدری
از آن بر کهربا گرفته بهم کشند هرگاه سفید شود از انگشت
بریزند اگر بریزند ریزه شود تیار شده والا باز بر همان ابای
آتش گرم گذاشته لت دهند تا وقتیکه چاشنی تیار شود
بریزد بدان شکسته باشد هر بقوام آید میوه برشته
کرده داخل نمایند و فرود آرند خواه نور خواه کلیچه بندند
حلوای گندم گرد صاف یا آن اول گندم را پاک نموده جوش دهد
که خوب پخته شود بعده در میان پاتیله انداخته کوب
بکوبند تا حل شود دیگر دستهد نیم پاو پاک کرده صاف نموده
داخل نیم آثار شیره نمایند بعد از آن میان گندم مذکور
اندازند و بر دیگدان گذاشته زیر آن زغال روشن کنند

زبان آهسته آهسته سیر داده باشند که اندک بقوام آید بعد از
پاره ای روغن داده باشند بعد از آنکه خوب بقوام آید روغن
زیادتی برآورده سپرده دهند حلوای کدو و زردک و تربز
و مثل سیب و به و خیار و مانند به همین طریق آید حلوای سنگی
طریق دوم اول از برنج روغن کم برشته کنند آب
گرم خالص اندازد بعد یک جوش پخته شود هر گاه آب خشک
شود شیر اندازد و حرکت بسیار داده باشد که داغ
نگیرد بعده اگر طلب روغن دیگر دهد و میوه داده برآرد
اگر خواهد که نورس زد قدری شهد اندازد و الا فلا حلوای
ترکاری سبزه نیز تیار و بسیار نیک است حلوای سماروغ
یعنی فوفل پیت لود کهن بسیار سودمند بود تا پاک و نرف
چون را از هر موضع که باشد نفع کند و جنس نماید
و قوت فربه آید صفات فوفل ... دوم

اوّل قند پخته برنج پنج سیر شیر گاو با تش نرم بجوشانند تا همه
شیر در خورد پس نیم سیر روغن سه تو بریان کنند چنانکه
بوی خوش دهد پس بقوام پانصد درم نبات یا شکر چاشنی
کنند و این دوا اضافه کنند زنجبیل قرنفل دار فلفل کشنیز قرفه
قرنفل مکید دو درم اوّل قند پخته بپزند و بقدر برداشت
طبقه بحر زد و بالای آن شیر بنوشد بسیار بهی است فوفل
دوم سیاری دهلی صد درم اوّل قند پخته زرد و سیر شیر گاو
بجوشانند تا که جمله جذب شود بعده در یک آثار
روغن بریان کنند و سه صد درم شکر سفید بقوام القصه حلوای
بپزند و این ادویه اضافه کنند بازنگ سعد صندل فلفل
زنجبیل پخته بترحه زیره سیاه و سفید دانه قاقله خورد تنبول حق
سنگهاره چهار مغز مغز تخم کنار مغز تخم امله مکید سه درم حلوائی

ماهیچه نخسته صد و پنجاه درم روغن و نیم سیر بادام ارده

شصت درم بر بشتند با یکدیگر و مقداری زرده تخم مرغ خمیر مایه
بر آن نهند تا صباح بعد از آن آب گرم از آن نرم کنند
و نیم من عسل در دیگ کنند و بر هم بریزند و آتش نرم در زیر آن
می کنند تا وقتیکه فتیله فتیله کرده و بدست بکشند بیرون
آورد و حلقه کنند و با روغن شیره بریان کرده و بیرون آورده
و در عسل گرم اندازند و از آن بیرون حلوای شکر پاره نیم سیر
قند صاف و دو من آرد میده و نیم من روغن شیره یکمن قند را
بجوش آورند تا چندانکه بگاه شکستنی رسد چنانچه بر انگشت
بر آن زنند و بر هم آید زنند هیچ ریشه در میان انگشتان پیدا
نشود پس آرد در زیر و همچه روغن در میریزد و آتش را روان
می زنند تا روغن را تمام در و ریزد. تا گاهی که حلوائی خوش می‌رود پس در طبق

اندازد

اندازند و طبق را در روی زمین نگردانند تا حلوا خود پهن شود حلوای
مشکل پاره زرد بزعفران را در آب حل کنند و در شیره ریزند
بعد از آن آرد بریزند و بهمان طریق که سابق گفته شد کار
کنند مشکل پاره سبز آب پستانند و آب پستانه افزون را چنانکه یک
قول باشد در شیره ریزند و بهمان نوع که در اول گفته شد کار
کنند و رنگ سبز را نیز بهمین نوع کار کنند حلوای پسته مغز گردو
قند دو من مغز بادام نیم من کوفته بیخته در وی ریزند پس مغز گردو روغن
کنجد یک من و بهمان طریق که گفته شد بکار برند و به طبق زنند و بادام
بریزند و اگر زرد خواهند تار زعفران در وی ریزند و اگر سبز خواهند
بعوض بادام مغز پسته در وی ریزند و بهمان نوع کار کنند حلوای
عنبری قند دو من مغز بادام مغز پسته در وی ریزند و بهمان طریق
تمام کنند بعد [illegible] عود قماری [illegible]
[illegible]

پس شیره را به آتش در غایت آهستگی بپزند تا بچسپد

ایدون پس پاره از آن سماک زنند اگر جدا شود عنبر را در دیگ

کنند چنانچه در قرص عنبر گفته خواهد شد بعد از آن فرود

آورده و مغز بادام در روی ریزند و شیره حل کنند و به طبق

ریزند و پاره بندند و بعد از آن بپزند **حلوای برنج** قند ده من

برنج صد و بیست درم روغن شیره نیم من برنج را

بکوبند شیره از آن بگیرند و بهمان طریق که در حلوای پالوده گفته شد

کار کنند و در طبق اندازند و گلوله کنند هر یک بعد از آن در آلو

دهند تا روغن از وی به تمامی برآید بعد و بر آن جلاب اندازند

و چمچه در وی نهند و نگاه دارند و آتش آهسته در زیر آن می سوزد تا خود

رنگ گیرد پس دوغن مغز پسته بریان کرده گرم در روی ریزند و بهم

برآورده و فرود آورده آورند **حلوای [illegible]** جلاب قند سفید

من عسل صاف کرده نیم من تخم مرغ هشت عدد و جلاب و عسل را

برآ...

بهم پسته آورند و تخم مرغ را دست زده در روی ابرند و هموار
سازند و بیرون آورند کلاج نشد سفیده یکمن تخم مرغ
بهم زده و گلاب قدری بآن بریزند و بتابه کلاج بریزند و
بریان کنند و از تابه بر دارند و بروغن بادام چرب کنند و برق ورق
چینند و قند و مغز بادام کوفته بر روی آن بیزند و دیگر ورق
می نهند بدین طور و چهار پاره می سازند و جلاب و قند
در روی می ریزند نوع دیگر آرد نیم من نشاسته نیم من تخم مرغ بهم زده
و گلاب قدری چنانچه گفته شد بریزند و بریزند بهمان دستور
که گفته شد بپزند و جلاب بر روی آن ریزند نوع دیگر نشاسته نیم من
سفیده تخم مرغ بیست و بهم زده و باید که نشاسته این روان
نباشد چنانچه نه کلاج بیست در هم نباشد و بهمان
دستور که گفته شد تمام کنند و جلاب بر رو برند حلوای
زردک آرد یکمن نشاسته یکمن روغن گوسفند سیصد درم

اردو و روغن را با یکدیگر بریان کنند و حرکت کرده اند و قند را که
اورده به ترتیب اورند پس با یکدیگر بیامیزند و اگر خواهند بریت
بپزند تا ریزه شود و اگر خواهند کنجد کنند حلوای برکت شده سوم
قند یمنی اب نیم من شکر نیم من زعفران قدری گلاب صد درم در دیگ بر
دیگ جوش بر بندند پس ارده صد و پنجاه درم روغن نیم من و در روغن
بریان کنند بعد از آن قند خوب شده را در وی ریزند و هم
اورند تا هموار شود پس فرو اورند و اگر زرد خواهند قدری زعفران
در اول با گلاب بیامیزند و کار تمام کنند و فرو گیرند
برکت شده معزم قند یمنی خشک شده سغو زعفران پنج درم برکت شده
پنج ده درم در اب کنند و ابی نیک زرد با قوت و اگر کرده شده
بدان نوع ... زده و چون رنگ گرفته شود صد درم روغن
صاف در وی کنند و بهم بیامیزند تا بسته شود پس فرو گیرند
و در طبق نهند حلوای گوز قند ... من گوز چهار من و نیم من ...

نیم آب

[illegible]

و در جلاب قند زنند و گلاب اضافه کنند و بپزند تا بیک

پخته شود و بعد از آن فرو گیرد حلوای [illegible] و قند سفید کوبیده

نرا شسته آن مقدار که گذر گفته شد بادام را به آب بجوشانند

پس بیرون آورند و به آب سرد بشویند و به جلاب قند اندازند

و قدری گلاب اضافه کنند و یک جوش کنند و فرو گیرد حلوای

قند دو من سیب دو من پوست باز کرده تخم آن

بیرون آورند پس بکوبند و گلاب بزنند تا نرم شود و بعد از آن

با جلاب قند بهم بیامیزند و نشاسته صد درم در آن حل کنند

و همچنین بپزند گاهی که به انگشت بگیرد و همین بتدریج بجوشد و آن

فرو گیرد حلوائی به شیر است طریق است که ذکر کرده شد حلوای

[illegible]

بکوبند مقدار دو من بعد از آن قند سفید کم قند را

کی پشتی آورند و دنبهٔ گوشته را زردی ریخته با یکدیگر بیامیزند

کنند جهت تقویت معده بغایت نافع است

شکر یک من روغن گوسفند یک من آرد یک من و نیم آرد را با روغن

بریان کنند و فرود آورند و شکر گرد کنند بزرگ و زردهٔ تخم افکنند

وصل کنند اما نوعی کنند که بسیار گرم نباشد تا روغن باز دهد

حلوای نیم شیشه شیره قند یک من دارچینی صد درم روغن خالص

صد و پنجاه درم آرد بیست و پنج درم گلاب بیست و پنج درم زعفران شسته

پسته دوازده و نیم درم اول شیره را بزنند و بجوشانند و آرد

در روغن بریان کنند و شیره در میان آرد و روغن بریزند

بیکبار بهم زنند و فستق و گلاب زنند حلوای قند یک من آرد برنج صد درم

روغن نیم من دارچینی کوفته پنجاه درم گلاب صد و پنجاه درم

زعفران شسته پنجاه درم پسته شکسته بریان کرده دوازده و نیم درم

زعفران اِم مثقال حسب ما را با هم بنه و قیمتی نیکو بکشند زر گلاب

کی ریزند

بیخته دارد و را در روغن بریان کرده خرما را در میان آرد

و روغن ریزند و آتش آهسته کنند تا پخته شود دار چینی و مغز پسته

و حلوا پش کش در میان آرد و بریزند و کفچه بزنند تا پاشیده شود بعد از آن

فرو گیرند **حلوای ترب** زنجبیل ده درم گلاب صد درم شیره

قند صد و پنجاه درم ارده میده دوازده نیم درم از روغن ارده سی

درم زنجبیل را نرم بکوبند با شیره صاف کرده با [illegible] درم یک

کنند تا بجوش آید دار در روغن بریان کنند و بسر زنجبیل

جوشیده در آرد و روغن بریزند و کفچه بزنند تا روغن آید و درشته

شود **حلوای گوز** نخود بریان کرده و پسته پاشیده پنج سیر دار و روغن

گاو بریان کنند و سه سیر شکر در وا فکنند و بوقت فرود

آوردن دار چینی و قند نقل و قاقله و مصطکی از هر یک

سه درم سوده کرده در وی افکنند دیگر خلغوزه نیم سیر چغز

هندی از پوست پاک کرده هر یکی را جدا جدا بکوبند و در وی افکنند

قوت باه اسب که قوت باه بخورد هر روز پنج درم هر روز شود تا پی کنند و

حلوای بیمار جهت مقوی باه و نقرس عسل خالص پنج سیر آب

نبات سفید پنج سیر حل کرده با آتش نرم پزند تا قوام گیرد هر روز

سه درم بخورد و اگر دارچینی و قاقله و خولنجان و زنجبیل هر یک سه درم کوفته

بیخته اضافه کنند بهتر شود حلوای مقوی باه دیگر آرد نخود سفید

رطلی با روغن گاو بریان و بران ریزند و بریان کنند پس

خشخاش مغز پسته بران ریخته فرود آرند حلوای ترنجبین ترنجبین

سفید پنج سیر زرده تخم مرغ پنجاه عدد و شیر گاو نیم من

بطریق متعارف بپزند و سه درم بخورند گرم مزاج را نکوست حلوای

سنگک حلاو و عسل پنجاه درم روغن گاو سی درم سیر قند

نیم من سفیده تخم مرغ بریزند و آتش نرم کنند تا خشک شود

و روغن ده مثقال بعد از آن در ظرف چرب کنند و بطرب

آن

و پوست ... شدن ارند تا سفید شود و باز آرد و در روغن در کاسه نهند و دوس

برابر بالای ... بنشتسند و دوست کش نمایند تا باریک شود اوزینه

رنگ حمیر ... بنان که ... حلوای خمیر که یاد کرده شد

در میان آن نهند و روغن بادام چرب کنند و حلوای از نبات

به پزند با گلاب بر روی اوزینه ریزند و قند و مغز بادام

و پسته ریز کنند ... [illegible]

قدری از خمیر ... [illegible] پس از آتش ...

کرده در تابه کلاج اندازد و بریان می کنند بعد از آن ابرا

کوفته در میان چاشنی اندازند و بچوب ... تا با هم آمیخته شود

فصل ... حقنه که قولنج بلغمی و ریحی را نافع باشد

حقنه ... [illegible]

از هر یک ده درسته سکبینج و مقل و جاوشیر هر یک ۳ درم مغز حب

القرطم کوفته بیست ۲۰ درم مجموعه را به پزند و صاف کنند

و مقل و جاوشیر و نمک هندی هر یک دو دانگ الکاینه جلیرح

هر یک بیست درم اضافه زنند و استعمال نمایند حقنه

ملایم حمیات حاره و اورام حاره را نافع باشد انجیر ده

عدد و اصل السوس ده درم سپستان سی عدد و کل گاوزبان

یک کف بنفشه و شاهتره و بابونه هر یک یک جمله را در سه

من آب بجوشانند تا یکمن باقی ماند صاف کنند و ده درم

لعاب بزرقطونا بیست درم روغن بادام و ده درم الکاینه و ده درم

بوره ارمنی و نمک هندی اضافه نموده و شکر را در ان حل زنند

و جمله را بسرشند و درسه دقیقه استعمال نمایند حقنه نرم

حبه برگ انجیر و عناب و بنفشه و سپستان و خطمی بابونه

و اکلیل الملک و حلبه و شبت بسبس گشنیز هر یک کفی

چنانکه رسم است و بپالایند و ده درم فانید و ده درم بوره

ارمنی و نمک هندی و دری روغن کنجد هفت درم اضافه

کنند

بیامیزند نیم گرم استعمال کنند حقنه دیگر ... روغن نارنج

با زرده خایه مرغ ... حقنه لینه چغندر بنفشه نیلوفر

از هر یک اشیاء عناب بیست دانه عدد سپستان سی عدد

بابونه ده درم همه را در ده من آب کوفته بجوشانند تا بنصف آب باز آید

بپالایند و یک سیر شکر سرخ و روغن بنفشه بقدر حاجت

استعمال نمایند از اول نرم‌تر حقنه دیگر سپاخ ...

گرم با نارنج است شقاق ... زرده ...

درم روغن ... تخم مرغ خام ... با هم بیامیزند ...

بزنند بروغن بزرگ که خداوند سکته و صرع و تشنج بلغمی

و فالج را سود دارد حب سنجم حنظل قنطوریون زرشک و بانکوی ...

و جدیده ... از هر یک ... سکنجبین ده درم بوره ارمنی بقدر درم

و غیشا ... تلخ یک اوقیه ابکاس ده درم زهره گاو ده درم محموده

ادویه سه درم ... آب بپزند تا بنصف آید بپالایند و روغن الکمس

و سکنبج و زهره گاو ترکیب کنند چنانکه رسم است

اوجاع مفاصل را سود کند بود صفت حقنه و نوره

بزر الکتان من کل واحد مقدار الکف بابونه

و شبت و حب الغار از هر یک ده درم قسط پنج درم

سکبینج و اشق و جاوشیر حنظل از هر یک سه درم بزر سنداب

ب و بزر الکرفس از هر یک ده درم عقاب ده عدد

رتیلا چهل عدد و کرنجان و مقل یهود از هر یک ده درم

آنچه کوفتنی باشد نیم کوب کنند و بقیه عدد مشهور

بپزند و جمع را در آن حل کنند و مجموعه را مکرر صاف

کرده مقدار ده وقیه از این طبیخ با اوقیه روغن

گاو بطریق معمول استعمال نمایند صفت حقنه که قولنج بگشاید

ب صفت حقنه بابونه و اکلیل الملک و خبازی

و شبت و ... بابونه کرفس انیسون و ناخواه و بزر کرفس و ورق خطمی

حبه

حلبه و روغن کرنب و روغن سداب از هر یک بقدر کفاف
انجیر زرد اصل السوس به پختن همه را بقدر حاجت بجوشانند
و صاف کنند و سکنجبین و بوره ارمنی و روغن کنجد و شکر بقدر
کفاف اضافه کنند و استعمال نمایند صفت دیگر که
قولنج را فایده عجیب دهد در رفع آن کوشیده صفت ورق
سداب تر آنچه خواهند بکوبند و آب آن بگیرند
و روغن زیت بقدر آن آب داخل نموده
بجوشانند تا آنکه صرف آب شود و روغن بماند پس از آتش
فرود گیرند و صاف کنند و سکنجبین و مقل و جند بیدستر و جاوشیر
بقدر حاجت در همان روغن بزنند چنانکه اثری از مجموع
در روغن نماند و دو سه بار مکرر باین روغن حقنه کنند که نافع است
... از ضعف اراده و ... و ضعف باه را سود
دارد لعوق ... و چقندر از هر یک ده درم حلبه کفی

و پیه گرده بز و مغز سر بز و خصیه بز از هر کدام بمقدار کف دست

در اسهم مالیده سه رطل شیر گاو که گرم جوشیده باشند

بجوشانند و در آتش نرم تا خوب جوشیده شود هر روز

یک رطل ازین آب استعمال کنند صفت دیگر زرنیخ

زحیر و استطلاق شکم را سود دهد صفت سریه صفت حقنه

سوخته ده درم زرنیخ زرد و سرخ و کاس سوخته

بنج بابلی و انکشته از هر یک ده درم افیون یکدرم

اقاقیا و بلوط صمغ عربی دم الاخوین از هر یک چهار درم

کوفته بیخته در آب حب الآس سرشته قرص سازند و در

سایه خشک کنند وقت حاجت یک مثقال ازین

قرص با بشره برنج سرخ که خوب پخته باشند چهار وقیه

در روغن گل کوفته بطریق حقنه استعمال نمایند صفت حقنه

ملک آتش آرده و تسحج را فایده دهد صفت برنج ماشی

بیت

گلنار فارسی [illegible] ده درم عدس مقشر ده درم [illegible] پانزده درم [illegible]

بیست درم همه را در ده رطل آب بپزند تا بجا آید پس صاف کنند

د چهار و نیم ازین مطبوخ و سفیدآب ارزیز و طین [illegible]

نیم درم صلابه کرده با زرده تخم مرغ در هاون همراه یک وقیه

روغن گل بمالند تا مرهم شود و در مطبوخ بیالایند و نیم گرم

حقنه کنند حقنه دیگر که قروح را اصلاح [illegible] و بهبود را فایده

دهد صمغ کتیرا جو لعاب [illegible] کرده از هر یکی [illegible] مثقال

بیالایند و سفیدآب شسته و اقاقیا و گل انار از هر یک نیم درم

زعفران و شیاف ابیض از هر یک درمی با زرده تخم مرغ

سحق کنند و همه را با ده درم روغن گل در هاون بمالند

در مرهم نمایند و در لعاب [illegible] و [illegible] جو ممزوج کرده استعمال

کنند [illegible] ریش روده را مفید بود

[illegible] هر یک ده درم [illegible] دانه مورد [illegible]

هریک نیم درم عاقرقرحا نوره دوازده درم کبریت نابسوده

واشنان الحل پانزده درم زرد و تخم قرع بریان کرده ده

درم روغن گل ده درم سبد و کاغذ سوخته هریک زری

نشسته بریان کرده دم الاخوین و عصاره لحیة التیس هریک

نیم درم بدستور متعارف ترتیب داده استعمال کنند

حقنه نافع سحج و قروح امعا از شیخ درم شعیر مقشر

بتان و خطمی ده درم شحم کرده زیرنک از دنب

درم دو سه رطل آب به پزند تا که مهرا شود ازو شعیر صاف

کنند و بسپارند ازان یک رطل ازو استعمال نمایند

واگر دران معصیت بود پس هم روقبه روغن گل دران

بیفزایند باب ششم در حروف خاشتیه سه فصل

فصل اول در خمرات فصل دویم خضابات فصل

سیوم در خل فصل اول در خمره ابریشم عرقیت

بیجام

[illegible] از نسخه [illegible]

ابریشم مقرض گل گاوزبان کهربا طباشیر گل سرخ عود صندل
مروارید سنگ از هر یک دو ماشه مصطکی مرجان ورق نقره [illegible]
از هر یک یکماشه عنبر چهار ماشه ورق طلا سه ماشه نبات یک آثار
عسل مصفا ده درم باید عنبر را با نبات بکوبند گلاب و عرق
بید مشک خمیر کرده و عسل را کف بقوام آورده [illegible] و عنبر و طلا
و مروارید داخل نموده خمیره سازند شربت از یک الی سه [illegible]

[illegible] خمیره [illegible] سفید تخم بادرنجبویه بالنگو تخم
فرنجمشک از هر یک سه مثقال گاوزبان گل گاوزبان از
از هر یک چهار مثقال [illegible] نیم توله عنبر اشهب نه ماشه ورق
نقره یک توله ورق طلا نیم توله عرق بید مشک سه [illegible] گلاب یک [illegible]
و عرق گاوزبان پنجاه مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال

خمیره صندل [illegible] از حکیم [illegible]

صندل سفید چهار اونس دواء المسک بارده معجون فرازبرک ازین شربت

سیب شربت انار شربت به دو دو اونس و اگر قبض باشد کافور اضافه کنند

ازین شربت دو درم با عرق گاوزبان و گلاب ایضاً طباشیر

تخم خرفه مقشر گل پنج توله شربت ورک سیب شکر چهار توله

کافور ریاحی دو ماشه سرخ با گلاب خمیر زنند خوراک دو درم

شربت مروارید مروارید و مرجان هر کدام را که خواهند کوفته در آب

لیمون ماسه که مقطر القدر که زیر انگشت بالا آید هفت روز بگذارند

و کف بر دارند و دیگر جوشی ندهند تا که حل شود و بر سنگ سماق

حل کنند پس گلاب یک سیر و عرق بید مشک نیم سیر و قند سفید

یک سیر و عنبر اشهب یکتوله و ورق طلا یکتوله و مروارید محلول

هشت درم و مرجان محلول دو توله خمیر زنند شربت دو درم با گلاب

و بید مشک بخورند خمیره صندل ساده صندل سفید هفت توله

در هفت توله گلاب بسیده با قند سفید بیست و یکتوله بقوام آورده

چهار ماشه

بهم باید زد کافور یکماشه اگر رقاقه نمایند بهتر بود [illegible]

اسبغول نیز سازند نافع صفت مرجان سه درم درشت ده درم

آب لیمون بخیسانند تا هشت روز حل کنند پس صاف کرده

هشت اوقیه یعنی دوازده دام قند خالص بقوام آرند و حب سازند

خمیره ابریشم دل و روح را از هر جهت تقویت کند نسخه

ریاض عالمگیری صفت آن ابریشم خام پنجاه مثقال [illegible] گلاب بید

چهار رطل عرق بید مشک دو رطل ابریشم را در عرق مذکور سه شبانه روز

بگذارند بعد از آن بر آتش ملایم بجوشانند تا قوت ابریشم را عرق بگیرد

و صاف نمایند و در دو رطل نبات و یک رطل عسل خالص گرفته

بقوام آورند و از آتش برداشته چهار مثقال عنبر و سه مثقال طلا

و یک مثقال ورق نقره در آن حل کنند و ابریشم مقرض ده

مثقال گل گاوزبان دو مثقال مصطکی یک مثقال طباشیر [illegible]

عود هندی هر دو [illegible] صندل سفید جداجدا کرده هر یک دو مثقال کهربای جلا

کرده با گلاب مرجان و مشک خالص صلابه کرده و بعد از آن تمام

ادویه با آب سماق خوب ممزوج کرده در بیابانی روغن بقوام آورده

و بیزند

فصل دویم در حفظ بیت خضاب روایت شده

نسخه‌ای مازو ده عدد قرنفل معه نکمه چهار عدد و سنگ رانسج چهار

سیر نمک سنگ مازو را در خاکستر گرم بریان کرده تا که شگفته

شود و بعده اجزای را در هاون از هسته آهنی با آب آمله بسایند

و بر موهای بمالند و برگ تنبول بسته بعد سه چهار گهری بشویند

خضاب شوره قلمی ده درم شب یمانی هفده درم توتیای سبز

سنگ بصری نمک ده نیم درم ورق نقره ده درم همه را جو کوب

نموده در شیشه عرق بکشند در یک توله عرق یک بشه ورق

نقره و دوازده توله گلاب آمیخته بعمل آرند از موده حمام کوا بیابد

خضاب مازو ماشه سنگ رانسج توتیای سبز نمک

لاهوری نمک یک ماشه قرنفل یازده عدد اول مازو را در روغن بریان کنند

بریان

پیاپی کنند و در سایه خشک نموده و در آب پوست کهول نمایند تا باش
و به بندند **خضاب** مازو یکتوله سنگ سالسنج یکماشه توتیای
نیم تولشه در هر یک چهار سرخ امله یکدام امله را در ظرف آهنی تر
نمایند و آب زیاده از قدر حاجت باید انداخت و مازو را بریان سازند
بقسمی که خام نماند و سوخته هم نشود و بعد از آن در هاون و دسته
آهنی باریک بیده همان سنگ سالسنج را جدا کوفته بعد از آن
توتیای کوفته در هر دو دوای مذکور را در یکجا انداخته آب امله
یکپاس ساییده بر موی طلا باید یک کهل نماید تکف اندازند اصلا تازه کنند
خضاب آهمل شیر از ... نشده ... [illegible] مذکور
عوض گرفته ... سنگ سالسنج امله در ظرف آهنی تر
ساییده جابه پر کرده حب یکتوله کاسته تکیه اندازند در آب
امله بعل ازو **خضاب** صابون ولایتی یکتوله مردار سنگ
ساییده ... آهک یکماشه گل ... هیچ ... اجزای ساییده بندند

رابست گیرد و همه سال چون شب سیاه بود بر کافه بیت گوئی رده
چهار انگشت ازیر سفید آمد خضاب دیگر زرده مرداسنگ
بربرد و شش چند آن اب بزنند در شیشه سه روز صاف کنند اب را
چندانکه هیچ ثقل با او نماند ترکنند دران صدف را اگر سیاه
شود بهی سود والا سه پس آن مرداسنگ و زرده دیگر دران
اب زرد و یک سه روز در آفتاب بنهند و باز صاف کنند صدف را
دران ترکنند چون سیاه شود دربن خم کنند خضاب
نیل را و خضاب کنند ازان فی الفور سیاه می کنند موی را خضاب
بگیرند شقایق النعمان رطل شب او قیه او سبج او قیه بزنند در شیشه
سر او محکم کنند دفن کنند در زیر زبل تا که اب ازو جدا شود
بر موی طلا کنند عجایب دیده شود خضاب نصف ر وزه
مازو بر یک پیه بگیرد و سنگ سبنج و و ماشه و و سو د و دیگر بکمانی
فرنفل دست یکصد و اول مازو را بریان کنید و بهمه را باریک سازند
زراب

در آب حل کنند بعد از آن ریش را از آرد نخود بشویند بعده
خضاب نمایند تا چهار پنج بهی ریش را از آب گرم بشویند بعد از
بیست روز عمل بار نمایند **خضاب** بگیرند انار تازه و سر پوشش بردارند
و خالی کنند و سیماب دران پر کنند سر آن باز گذاشته
در زمین نهند هفته روز جایی گرم نگاه دارند تا که انار پوسیده شود در
ظرف آهنی و دسته آهنی حل نماید در روغن خوشبو با کنجد مخلوط
نموده بر موی مالند که سیاه شود **خضاب** موی را سیاه
کند بگیرند جوز هندی سر آن دور کنند و مغز آن بیرون
بدارند و هر ده درم از آن مغز تا ده درم و آمله و ده درم
براده آهن و یکدرم بوره ارمنی بسایند و در میان آن جوز پر کنند
و سر آن محکم بند کنند و تمام آن گل حکمت بگیرند در میان
آتش نهند تا یک ساعت پس از آتش برآرند روغن که از آن
برآید بر موی بمالند سیاه شود **خضاب** بگیرند پنج درخت

کبوره انرا درانذرون خالی کرده براده اهن دران بریزند و سر
همان پارچه پیچ بند کرده بیست ویکروز نگه مدارد برآورده بیخ کبوره
دیر انداز و دفن کنند بهمین دستور تا سه مرتبه الربا ده
کنند بهتر برجی اید آهنی ارو بسته نگه مدارد و روغن خوشبو
بوده برموهای مالند سیاه بود فصل سوم در خضاب یعنی رنگه
نیشتر و خضاب العفص نیز انسخهای خضاب از کتب یاد
کرده [illegible] اشکوی نیز و خضاب نیشتر یعنی سیره
نیشتر نیشتره نیشکر سیاه و دهن باتش نهانه بجوشانند
که اشتن بازاید و در سبوهای نو کرده در افتاب بدارند تا
مدت چهل روز و در هر هفت روز ان راازپارچه صاف
میکرده باشند و در یکی سرکه یا کیره اعلا شود خضاب [illegible]
یعنی سرکه انگوری [illegible] سیره انگور چهار من باتش
نرم بجوشانند چندانکه سه من ماند ازپارچه صاف کرده
سبوی

وجه الحصل [illegible]

سبوئی نو کنند و سر سبو بگل حکمت محکم کنند و تا سه هفته

و در هر دو روز حرکت نموده باشند که سرکه اعلی شود خل

الرمان یعنی سرکه انار ترش حقیقتش انار دانه ترش

مرغوب بسیار که جوانه بسته شده باشد و در ظرف آبگینه

کرده در آفتاب بدارند تا مدت چهل روز هر روز آنها را حرکت

نمایند خل التمر یعنی سرکه خرما حقیقتش شیره خرما از درخت

یعنی شیره ای در سبوئی نو کنند و سر بسته در آفتاب

تا چهل روز بنهند و بعد از دو روز جای به نیز کرده باشند که سرکه اعلی

و خوب می شود خل العنصل حقیقتش [illegible] و مقشر نموده

یک رده خوبی بار خاج قبله گاهی حزر و کرده باندازند و در آن

سرکه تند و صاف بقدر سه انار بریزند چهل روز آفتاب

گرم بدارند خل القند حقیقتش قند سیاه ده انار و در یک

آب شیره کرده [illegible] جوش دهند و در ظرف سبو که زرنیه

و روغن چرب کرده و در آن اندازند و در سرکه کهنه و نفت کهنه

تا که جوشش آید و شده کرده طریق چرب کردن سبو آنست که بگیرند

پنبه نیز و روغن کهنه چند بار آنار هر دو گرم نموده و در اندرون ظرف

مذکور باندازند چرب هر چهار ظرف باشد و چند روز در آفتاب

گرم بنهند تا چرب چرب شود **خل العنصل** آن سرکه ایست

که در آن پیاز عنصل میاندازند و عنصل را در سرکه بپزند لعاب

فایده بسیار است و عرق النسا و ضیق النفس و ربو را سود دارد و دور

یک [illegible] شره صاف و دور و معده و جدا و صرع را نافع باشد

و آواز و سینه و قصبه شش را از بلغم غلیظ لزج بیرون آید و اگر

مضمضه کنند و دندان محکم سازد و بوی دهان خوش سازد

و اگر در گوش از چکیده باشد گرانی رود چوب پاره کنند و در آفتاب

گذارند تا خشک شود بنوعی که از سفیدی جدا باشد چهار روز در سایه

بیاویزند بعد از آن بمقدار یکمن ازین [illegible] سرکه انگوری کهنه

اندازند

آنقدر آرند پس بمقام ضرورت از دو درم شروع کنند و هر روز قدری بیفزایند تا هشت درم برسد باب هشتم در حروف دال و اما ایجاد دواء المسک حاره لطیف حقیر چند بیدستر قسط شیرین مرمکی دارچینی جفت بوا غافت قسط جاوشیر قرمز معرف بهمنین سفید زنجبیل سنبل قاقله قرنفل زعفران اشنه زنجبیل دار فلفل صندل سفید و سرخ درونج زرنباد و بسنج از هر یک چهار جزو کهربا مروارید مشک مرجان از هر یک جزو و تمامی چندان عسل آتش نادیده با این بسرشند شربت از یک درم تا دو درم دوا نافع باشد ضعف دل و معده و خفقان و ضیق النفس و صرع و فالج و لقوه و تب ربع را که دوا رد و بار ها در زمان آن را نفع کند رنگ نیکو کند ضعف زرنباد و درونج مکه مثقال مروارید کهربا ابریشم مقرض مکه نیم مثقال بهمن بساذج سنبل الطیب قاقله قرنفل چند بیدستر مکه چهار دانگ زنجبیل دار فلفل

یکدره ره ره الک شش یکدانک نیم کوفته بیخته [illegible]

[illegible] از [illegible] زیاده [illegible]

یکدام تا دو دام زود [illegible] انک بارد که حکمت [illegible] جالیسم

[illegible] ساخته بود مروارید [illegible]

مثقال کهربا طباشیر کشنیز خشک یکد هفت مثقال

گل سرخ چهار مثقال [illegible] گاوزبان گیلانی شش مثقال

گل گاوزبان گیلانی [illegible] مثقال نشاسته خرفه یکد یازده

مثقال [illegible] ابریشم مقرض یکد [illegible] مثقال [illegible]

دوازده مثقال تخم کاهو سه مثقال صندل سفید ورق نقره

دو مثقال صندل سرخ سه مثقال [illegible] مثقال منقی [illegible]

[illegible] دوازده مثقال زعفران دو مثقال دارچینی

دو مثقال [illegible] بادرنجبویه [illegible] نیم مثقال [illegible]

عرق بید مشک صد و بیست مثقال [illegible] چهل مثقال عسل

سفید

بر سفید و مصری سه چندان ادویه بدستور معمول سازند دوا
المسک بارد ملکی صندل سفید تخم کاهو یکدو نیم مثقال مروارید کهربا
طباشیر گل سرخ گشنیز خشک تخم خرفه گاوزبان یکدو ما
مثقال بنگ یک مثقال ابریشم و قند سه چندان
از ادویه دوا المسک زر شوم کهربا طباشیر گل سرخ ابریشم
جزو یکدو نیم مثقال گاوزبان بادام سفید مروارید صندل سفید یکدو دو مثقال
ابریشم مقرض سه مثقال گشنیز خشک چهار مثقال بنگ
یک مثقال امله مقشر هفت مثقال دارچینی دو مثقال
زعفران یکمثقال عسل سه چندان از ادویه بدستور معمول سازند
دوا المسک معتدل مروارید کهربا بسد زرونبخ ابریشم مقرض
زرنباد بهمن از هر یک دو درم قرنفل اشنه سنبل الطیب
قاقله جوزبوا بسباسه فنج هندی دارچینی زعفران مصطکی
طباشیر صندلین هر یک نیم درم عنبر اشهب یکدام مشک نیم درم

کوفته بیخته با شیره نبات و عسل بسرشتند دوای دیگر

مروارید ناسفته بسد از هر یک سه درم کهربا صندل

بهمن یاقوت رمانی عقیق یمنی لاجورد مغسول از هر یک یکدرم

ابریشم مقرض ساذج هندی بنفشه گل ارمنی بسباسه کشنیز خشک

فرنجمشک تخم بادرنجبویه تخم خشخاش از هر یک دو درم گاوزبان

پنجدرم امله منقا هشتدرم ورق گل سرخ و طباشیر تخم کاهو

[illegible] سرطان نهری محرق و مرجان هر یک سه درم زعفران

درونج از هر یک یکدرم خرفه چهار درم عنبر اشهب چهار دانگ

کافور دو دانگ عود شش دانگ مشک یکدانگ شیره

نبات یک رطل سیب شیرین نیم رطل ادویه کوفته بیخته بسرشته

مقدار شربت یک مثقال بود بعد از چهل روز استعمال

نمایند دوای [illegible] معده را از رطوبت پاک سازد

و اماس حنجره و خفقان و سودا [illegible] دفع نماید و طبع را

نرم

ده درم قوام آرند **صفت [illegible]** رومی صبر سقوطری زنج ریوند

چینی هر یک شش درم نانخواه اجواین زعفران تخم کرفس

از هر یک چهار درم مشک ترکی بادیان بسفایج ایدری

فرملی از هر یک دو درم جند بیدستر یک نیم درم اجزا

کوفته بیخته با عسل سرشند **دوای المسک [؟]** قسمین

رومی صبر زرد ریوند چینی شش درم جندبیدستر نانخواه تخم

کرفس هر یک چهار درم مشک دو درم با سه چندان

عسل سرشند **دوای المسک بارد** طباشیر گل سرخ کشنیز

خشک گاوزبان سپید از هر یک دو درم مروارید یک مثقال

کهربا دو مثقال مشک خالص نیم درم با شربت [illegible] ترکیب نمایند

دوای المسک بارد منقول از قرابادین نافع خفقان که

حدوث آن از حرارت مقوی است **وصفت آن** ورد احمر

طباشیر کشنیز خشک گاوزبان کهربا سپید یک یک درم مروارید نیم درم

مشک یکدانگ شکر طبرزد هفت درم خام مزاج این معجون

مایل به برودت و خشک در اول درجه دوم دواء المسک

از فرسیل او طباشیر سه درم گل سرخ گل گاوزبان

بسد کهربا فرنجمشک صمغ عربی بهمن کشنیز خشک صندل سفید از

هریک دو درم کافور مروارید ملکد یکدرم مشک سه دانگ مصطکی

سه درم نبات پانزده درم خام گلاب پنجاه درم شربت دو درم

دواء المسک شیرازی و ما بولس دوسم نام فرنجمشک هول

دل و طپش دل و غشی و جمیع برودت دماغ و دوران

سر و خواب پریشان مفید است صرع و جمیع امراض دماغ

را نافع است و درلوسکی نفس و نقاهت را نافع است

نسخه زعفران قلقاس زراوند مدحرج عود بلسان از هریک

دو درم مروارید ناسفته افیون داکی ابریشم خام مقرض

نمره دو بریان کرده کهربا مرجان از هریک دو نیم درم سقاقل کهم

دارک

ارزک هر یک یکدرم زنجبیل کبابه چینی قرنفل دراز تخم ری
هر یک نیم درم ریوند تنبول خشک کرده یا بجای این دار
دارچینی سنبل الطیب تسرنقل از هر یک درم تنگ
همه ادویه را کوفته بیخته سفوف کنند و سه چند عسل
قوام آورده معجون سازند ... الملک تنج وبا سکوار
انام قرابادی نفع این بر منافع دواء المسک باب هشتم
در حروف دال مشتمل بر یک فصل در ذرورات ذرور
برای بواسیر خونی مجرب است پر مرغ که بر مرغ بار
و خاکستر سر کلان از دم مرغ غرهره رزد سوخته یک
بیانی سوخته در سکوره نیمه هو تهه سوخته در آتش
همه را علاحده علاحده بسایند و برابر گرفته باهم
بیامیزند بلنی باریک بسایند نگاه دارند بعده ربش
جایی ضرور بمقعد بواسیر مالند بسیار سوزش و درد

خواهد شد و سیلان و رطوبت بواسیر خواهد رفت تا بدین
که این دوا را تا وقتی که استعمال کنند اگر مالیده سوزش بکند و تا استعمال آن
رطوبت باز ماند از چیزهای که این بواسیر زیاده می شود
هماره تا نخورده باشد هر روز برگ گنگا بقدر یک دام
یا نیم دام با آب و یا شیره برآورده نهار خورده باشد
الیف سنگه اهوتهه سوخته کهپره زرد سوخته مردار
سنگ کیشته بوزن برابر باریک سوده لیک مدارد
بعد فراغ در جای ضرور بقدر یک برنج بر بواسیر مالید
پاره کهری یا نیم کهری سوزش خواهد ماند بفضل الهی یک هفته
بواسیر خونی بادی رفع خواهد شد زرد مضیق فرح
افزا کف دریا مغز تخم الیه زرد سوده باید
عورت در فرج خود در کند بسیار تنگ می شود
چنانچه نیز مجرب است زرد [illegible] پسته بپهنا بوده

صحیح

بلغمی کوفته هر دو را با هم با زوبست وی کرفته استعمال کند
فروری برای بواسیر خونی و بادی مجرب است **صفت**
هلیله کلان ده جزو نمک سنگ یک جزو نیم سوده با آب بعد طهارت
بر علامت بواسیر بپاشند **ایضا** بکار بردن کرده کوده
قدری بعد آب و یا نمک ترکیبند **ذرور** جهت قطع
نزف الدم جراحات **صفت** چنین یعنی کچه یک مثقال
ابک شسته دو مثقال زاج سفید یک مثقال حاق دم الاخوین
یک مثقال کندر نیم مثقال صبر زرد نیم مثقال
همه را مانند غبار سوده استعمال نمایند و مفرد ایز
ازین اجزا همین اثر دارد **ذرور** از ذرور الاطباء برای قلاع
اطفال مجرب **صفت** کهته بابریه طباشیر یعنی بنس لوچن
گل سپید قاشقه کلیه بذر الورد ز گور از هر یک نیم دو کانرز
قدری همه را کوفته بیخته بکار برند ص ... خشه لکنا هدار...

تا وقت حاجت خشک ساییده بر قلاع بپاشند

مجربست و از تجربه رسیده ذرور کافوریه درم کافور

نیم درم تویتا درحشت بریده درم اقاقیا دو درم همه را

در دوا ساخته بر قلاع بپاشند ذرور دیگر برگ و تخم

الخزه جهت قروح متاکله و سرطان متقرح بعدیل

است و بدیع است قدر دو دانک افیون مخلوط

کرده با سفیدی تخم مرغ شته ساخته فتیله سازند و مجرای بول گذارند

بغایت مسکن درد و رفع سوزاک بعدیل است ذرور

جهت اکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف

و بواسیر مجرب حقنه است ذرور جراد استخوان ریم یعنی

کهنه سوخته صبر زرد برابر گرفته ذرور سازند و هم چنان

برگ عدس خشک سا ذرور نمایند جهة الامید بلیت ذرور

جهت قروح حار الفراه بغایت نافعست و در عجایب این

ضعیف

شقیقه است صفت پشت انار و عفص سبز یمانی سعد
کاغذ کبود سوخته از زروت هر یک ده مثقال کندس
محرق بخمیقال و ریا کندر دم الاخوین هر یک دو مثقال
بسیار سحق کرده در زوراب زنبر ذرور جهت اکله و قروح
خبیثه دهان و گلو و قضیب و سایر اعضا مجربست
و در تالیف حقیر است عدیل برادر و از جمله اسرار است و دار
قطع خون جراحت و رویانیدن گوشت و منع ورم قروح
و الرصاص مراد از موده است ذرور موی سوخته کلمات
شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برگ
عناب گل ارمنی هر یک سه جز و کندر سفیداب قلعی
تیابی کرمانی سنته هر یک یکجزو از حریر گذرانیده باریک
نموده استعمال نمایند و گاه در غیر دهان و گلو استعمال
نمایند صبر زرد یکجزو مردارسنگ بالش مکرر سرخ نموده دو

درسر که انداخته و معمول بوده و چیز و اضافه نمایند
و گاه خواهند که فتیله سخت خشک در سوراخ استعمال نمایند
قدری افیون مخلوط کرده با سفیدی تخم مرغ سرشته فتیله سازند
و در مجرای بول بگذارانند بغایت مسکن درد و رفع سوزاک
نظیر ندارد دیگر دوای عجیب برای تیر و سنان و شمشیر
بی نظیر است از جمله تحفه صاحب حبیب سلمه الله تعالی نوشته
شده صفت کاتیه با پره سیاه پاری جهالیه پنبه آهو امه
سرماکه تلیه استخوان سر آدمی محرق در چوب کماز
باحتیاط آسیب شده هرکدام سه روی گرفته باریک سحق کرده
نگاه دارد وقت حاجت در زخم تازه پر کند دیگر روز التیام
گیرد و زخم کهنه در سه روز اندمال پذیرد گل مقار جان عمرای
تمام اول غنی پسر ملا درجان مسکفت که مکرر بتجربه رسیده است

باب نهم فی حروف الهجاء شین فصل اول

درد

در ربوبات فصل دویم در ربوب رب به معده را
قوت دهد و اشتها باز آورد **صفت** به صفهانی رسیده
از پوست و دانه پاک کنند و در هاون سنگین یا چوبین
بکوبند و آب آن بگیرند و صاف کنند و در دیگ سنگین
چندان بجوشانند که بقوام بند بیاید و در ظرف شیشه
یا چینی نگاه دارند و هر وقت که خواهند استعمال کنند

رب غوره صفرا بنشاند و تشنگی بنشاند و طبع
ببندد و **صفت** غوره مقداری که خواهند دانه آن بردارند
در هاون سنگین بکوبند یا بدست بمالند و آب آن را بردارند
صاف کنند بدستور رب به در دیگ سنگین با آتش
نرم بجوشانند تا آنکه بقوام آید در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند

رب ریواج صفرا بنشاند و تسکین کند و دفع
مضرت سموم کند خصوصاً که از پس غوره است رب

رب به و معده را قوت دهد و تشنج و سعال را نافع و

نفث الدم و سرفه را سود دارد صفت آن بگیرند مورد

دانه رسیده تازه مقداری که خواهند و [illegible] را بجوشانند

و بقوام بیاورند رب آلو حمیات صفراوی را نافع بود

و طبع را نرم دارد صفت آلوی سیاه رسیده در آب گرم بمالند

و صاف نمایند و بقوام آورند و در زمان حاجت استعمال

کنند رب انار معده را قوت دهد و اشتها بیفزاید

و اسهال صفراوی و قی را نافع باشد صفت انار میخوش

رسیده در پوست بمالند و آب بگیرند و صاف کنند و در

دیگ سنگین با آتش نرم بقوام آورند رب ریباس

التهاب صفراوی را ساکن کند و اسهال صفراوی باز

دارد و تشنگی ساکن کند و اشتها آورد صفت ثمره ریباس

پرورده رسیده هرچه خواهد و در دیگ سنگین با آتش نرم بقوام

آورند

آب زرشک معده و جگر را سودمند بود و
باز دارد اسهال صفراوی و تشنگی بنشاند و سپرز را
سودمند بود و بلغم ببندد صنعت زرشک تازه آب
آب آن بگیرند و بدستور دیگر آب در دیگ سنگین بجوشانند
و بقوام بیارند و بکار برند رب شاه توت اوجاع
حلق و خناق و بثور را نافع است صنعت توت سیاه
رسیده آنچه که خواهند آب آن بگیرند و در دیگ سنگین
نرم بجوشانند و غیر خاوند خناق را سود دارد
بگیرند عصاره توت شامی و بپالایند و باتش آهسته جوش
دهند تا به نیمه باز آید پس پنج رطل این آب با ثلث رطل
جوش دهند تا ستبر گردند بعد از آن نبات بجانی و فرود
زعفران زرشک کدام دو ربع کوفته بیخته ممزوج نمایند رب انار
بیهی و اسهال را باز دارد و معده ضعیف را نافع باشد

بگیرند خرما بهم رسیده دانه وی برارند و بکوبند و بنفث رر
و صاف نمایند با نمش نرم بجوشانند تا رنگها براید بکار برارند

فصل دویم در روغنهای فرنگ ؛ دیگر روغن طلا مجرب
نو بغایت مجرب بگیرند ورق طلا یکدرم و بیامیزند در شش درم
روغن مصطکی که از زرتورت کشیده باشند و در ظرف
شیشه نموده و در سرگین اسب ؛ دفن کنند تا چهل روز
بعد ازان روغن را باب گرم شسته از حب جدا جدا
کنند و آنکه ته نشین بود در ماهتو ما زیا انداخته کشند که روغن
براید **دیگر** بگیرند ورق طلا که اندکی سبز بود یکدرام یا نیم او
پس به روغن بسپرند که از زور رفت روکرباشند و بیامیزند
و در ظرف شیشه کرده به کی لستر گرم به زنند تا یکماه بعد ازان
روغن را باب گرم شسته جدا کنند ؛ طلا ته نشین شده را
در شیشه مصفی نموده بکار برارند بجهت طلاهای منقوش‌های

بهبود و روغن طلا بسیار است و فواید بیشمار جمیع قوا حیوانی
و نفسانی و روحی افزاید و زنده کانی را زیاده کند و رنگ
رو سرخ گرداند و صفت دیگر روغن طلا [illegible]
سیماب چینی بگیرند تیزاب پانزده توله نمک کشته چهار توله
یا کم اول نمک را در شیشه اندازند و ورق روزه کنند و
قاروره را از موم بند کنند و چهار روز در سایه نگاه دارند
تا که نمک در آن حل شود و بعد از آن چهار توله یا کم ورق طلا
در آن اندازند و باز دهان قاروره را بند کرده چهار روز دیگر در
سایه نگاه دارند تا که اوراق همه حل شود از آن زمان ازق روغنرا
برآورده در کاسه چینی اندازند و کاسه را در دیگ سفالین
که پر از آب باشد نهند بطریقی آب دیگ از ته کاسه
قدر یک انگشت فروتر شود باید که کنارهای کاسه و دیگ ملاق
بود و هر دو کنارهای آنرا بگیرند با رو و خشک کنند و بر آتش کنند

تا که تراب دروماند بود باز بر آتش نهند تا که همه خشک بود

طلا خشک شود نافع است رز روغن طلا غبرت زرت زخم ناسور

و زخم تازه و کهنه را نافع بود و طریقه استعمال او آنست که گرده

زخم خشک کشند و با زرون زخم بر نشیند روغن که بر

آن زار بر کثرت فواید این قدس گویند در امراض دماغی اثر

عظیم دارد و سعوط و طلا و در تسکین اوجاع رگی خاصیت

تمام دارد و اگر در طاعون اندرون بینی بمالند از هوای فاسد

حفظ کند و اورام در خسم کلا و فایده تمام دارد صفت

آن آب آرد ریزه کهنه ما که خورده نباشند از آب شسته

و لکلاب در تورت نکنند تا خفت آن بعد از آن

آنچه زاروت را بیشتر اثر خفت کرده باشند

بر آتش نهند باید که اول آتش نرم دهند بعد از آن آتش

تیز کنند تا آن عرق برمی آید با جهد اکثر بعد

اواخ

که روغن جدا شود آن وقت برآمدن شروع شود آنچه صاف و زرد بود

آن قسم اول است آن را جدا بکنند و بعد از آن پس سرخ رنگ

خواهد برآید و این را جدا بگیرند و هر گاه نشان تنک چیزی برآمدن

گیرد و عمل تمام کنند و آن تنک زیرا در ادرار بول فایده تمام دارد

روغن گوگرد و از منهاج آنکه چون نوشته شده بگیرند گوگرد زرد

لیسیده است بشیشه نیم آبگینه و نوشادر کاغذ نحب [illegible]

بهم ممزوج [illegible] روز تمام بگشند الا جمیع [illegible]

فرمن نافع است روغن موم بگیرند موم سفید بگذارد بر آتش

گذاشته تا که بجوش آید پس وزن آن نمک طباعی محرق

آمیخته در تنور تا بگشند که از رنگ بیرون موم و آنچه از آن

روغن برمی آید نافع است جهته دمل و ورم شقاق لب

زنان را نافع است و تسکین درد نماید و زخم تا ملتحم نشود

و بازده کنجد و مرغ یکجا حلی سا نود هد روغن کافور بگیرند دو دانگ

کلالان یکقدست هر سه دورا باریک بیخته

بکشند دفع اقسام حرارت نماید جهت تب

مصطکی اجزاء او بگیرند روغن لیبره مصطکی سه اوقیه اب

رسچایله جب را اوقیه مجموعه را به پزند تا که شراب برود و روغن

بماند صاف کنند نافع است رای درمعده وضعف

وغثیان وقی را باز دارد و زخم دهان تا لقلاب لشو را دفع

کنند و چون بروی نماید صفائی رنگ دهد مجربست روغن

کشنیز اجزاء او کشنیز خشک جو کوب نموده یک لیبره آب

جویی یا آب چشمه ده لیبره هر دو را در شیشه کرده سر شیشه را گل

اندوده یعنی در جایی لصق تش سرگین و مانندان تا نه روز بعد

ازان نمک هندی کرده بر سر آن کنند و در تنور تا با قرع

انبیق بکشند و روغن را از آب جدا کنند روغن ریزه و بادیان

وکرفس وغیره سه هم بر شرایط کشند روغن بادیان جهه سرهه

ازخمهای

رحمهای دارد آنکه را باید مالیدن برذیل عبارت از بهمن است

صفت روغن دیگر از روغن کتان ده حبه و ببر ورده ترتیب چهار

حبه و بزورده جند حلف مصطفی انزروت لیسیایه زعفران از هر یک

دو حبه و مجموعه را باریک سائیده در شیشه بگشند و نگاه دارند

روغن اربعه برای التیام جراحات نگاه باید داشت که در لب دور

متحمل رسانند و اگر تا صور با رحم ما به استخوان نشسته باشد اول

از ورم ماساکن کنند و بعد از آن این روغن نگاه دارد که اهتمام

کند در سر و رفع او سالم است و اگر به اطفال مالند

اخراج دندان نماید صفت آن هر یک صفت سه مثقال نیز

هندی دوازده حبه سقوطری هزده مجموعه را کوفته در شیشه اندا خته بگشند

افتاب خواهد لکهدر الا احبرا نگاه دارند و نگاه دارند که اثر های

باقی الف [illegible] دارد و بعد از آن درین روغن که برابد انداز در شیشه

کرده نگاه دارد که قوی الاثر و سریع الفعل است روغن قبطی

بگیرند تو تیا سبز خوشرنگ هر قدر که خواهند

و قدر دوات شه بران ریزند بعد از آن ریگ طبق

سفالین که بگل حکمت گرفته باشند بر سه آتش نهند و قرت

سیاه زده باشند تا که زرد شود بعد از آن در دو تو تیا بکنند

و اگر تو تیا کاشی باشد بهتر بود بر آتش نهند خشک اول آتش نرم

باشد بعد از آن آهسته آهسته زیاده کنند و قابله را لور باز نشسته

صاف بود و سپید باشد هر وقت که دود سیاه بر آید

کبود قابله را بردارند و قابله دیگر بند کنند و چون دود سفید بر آید

کبود که دود در روغن خواهد شد روغن از چوب از فرمات

حکیم علی گیلانی که بجهة حضرت عرش آشیانی که در راه کابل

از فیل افتاده بودند شکسته بود اعضای مبارک و درد بند شکسته

بود بعد مالیدنش در عرض سه روز سه [illegible] صحت کامل

و تن خسته حال گردید حکیم مذکور و عنایت به سه هزار [illegible]

صلیبه

حلیه فرمودند این روغن لای زخم نیز مکرر بتجربه رسیده
این را پیله تیل باسم گویند بحر بری و در هوای گرم چسبیده استعمال
کنند که بغایت گرم است صفت ان زرد چوب زرا[illegible]
زرد چوبه اصل السوس دیوار از هر یک پاو روغن کنجد تلخ سیر آب
مقارض پانزده سیر مجموعه را کوفته باید بجوشانند چون نصف
ماند مدت مالیده صاف نموده روغن اندازند و باتش نرم
بجوشانند تا آب خشک شود و روغن ماند و احتیاط از سوختن
ملاحظه باید نمود یعنی آتش را ملایم باید ساخت تا نسوزد و چون
پخته شود پس از آتش برگیرند و نگاه دارند و وقت حاجت بکار دارند
روغن [illegible] برای جراحت و باصدور برکت هست پاو سیر
سیپاره قرص بسازند و روغن تلخ یک سیر و آب هشت سیر
بریزند تا آب بسوزد و روغن ماند روغن اسگند اسگند یک سیر
در آب [illegible] سیر بجوشانند چون یک سیر بماند صاف کرده نگاه دارند

پس روغن مانده کاو یکسیر و زرشیر دوازده سیر حو

شیر صاف شود اسکنه اندازند و بجوشانند تا آب برود

و روغن بماند صاف بیرون کرده نگاه دارند هر روز یکسیر شاهی بخورند

روغن شونیز که شونیز جالینوس که ملک روم ساخته بود

بر سر و مواضعی که ریش شده باشد موی برو ماند و شقیقه و فرق

سا اسایل کنند و نیز سرهلاست و داء الثعلب

دواء الحیه سا اسایل کنند و کلف و برص و بهق بروزند چون

طلا کنند رفع تاکل دندان بماند و حدت ذهن بهرسد بند

چون بیاشند چند روز هر روز یکدام بیرب ببرد و موی سیاه

ب زند و ادرار بول و حیض نماید بارد بد شهوت باردهد

چنانکه اگر عنین بود مرد گردد و مقوی ذکر گردد و بهتر است چون

بر و طلا کنند و بصارت افزاید و سیم بردن تحلیل برد

و فعل این روغن و زیت و روغن برد **اجزا** را بو بز

بريت صدردرم جنبت ده درم شکر سرخ بیدرم
بوست در یکدرم بکوبند همه را بهم بکما بنند بقرع انبیق بکذارند
دارند در ظرف شیشه استعمال کنند بریت حجب روغن
شبث تخم شبت ده درم روغن شیرین با هم بکذارند
کرده چهل روز در آفتاب دارند یا دره بک برآب اوکنند با آتش
نجبشانند و فواید بسیار است دهن المفاصل تحلیل کند
ورمها خشک کنند خصوص درمفاصل و دیکر ورم تحلیل کند
مارسیاه با افعی سر و دم او افکنند و شکم پاک
کنند و پاره پاره کرده در روغن شبت اندازند و در آفتاب
تابستان چهل روز بپرورند و لکد برند و اکر شب اندران بجوشانند
وشانند و بیالایند و روغن کنند اندا خته زنم بکوشانند
تا آب برود و روغن بماند دهن قرنفل خوب نیک تمکن
سنده او بن سال هر دو ولایت دل غور کوییند هر نوع جراحت را

سودمند بود زهر قسم تا صورسابید

ان سوخته بدبا را سودمند بود و هر قسم تب

يكتوله هليله بليله دارهلد كرده بوده هر يك پنجدرم را ده
باب بسيكره درانت چندان اب قندري روغن كنجد
بپزند چون اب برود در روغن بماند فرو دارند روغن سپند
براي دردگوش نافع بتجربه رسيده باب بسيار درانت
چندان و قدري روغن كنجد بپزند چون آب برود
صفت ... سه ماكه بسپدان سوخته وزنجبيل هر يك
ده درم باب بسياره قرص ميزده و در روغن تلخ نيم سير بپزند
روغني كه بماند صاف كرده نگاه دارند هر روز صد قطره تا يك هفته
در گوش چكانند بسيار نافع است روغن قابس
خواص ان بسيار و فوايد ان بيشمار اگر موي كسي ريزاده باشد
ازان ده كنندم بمرانند و براي جرب مالند براي زردركي و در
الهاي

زر اسم که دروبا شته باشند و برای هر قسم که اهر
خورده باشد بوزن ده گندم بخورانند نفی اخراج
سم کنند جهت زرد هاجاده که زر باشته باشند و برای هفته
یعنی باسبی بهابت بخورانند دراهوری کور فواید عجیب دارد
صفت آن روغن کنند با سیر دانه فاوس یکعید و چهار
پارچه کرده در روغن کوبت کشند تا که سوخته شود پس آنقدر صاف
کرده در شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت نگاه ربند مجرب
روغن بو از بیاض شیخ لعل محمد مرحوم نوشته عود غرق
رال خالص از هر یک سیزده توله حسن صندل سفید هر یک
ششماشه لوبان کوزبه روغن خسخ هر یک ته درم همه را
کوفته بیخته در روغن مذکور تیز کرده نگاه دارند دراوند کلی مشک گلاب
روغن یک شیشه ترکیب دلیرنه حسن نیم سیر رال با وسیر پان
چهار دام حسن سا بیزه ریزه کرده دراوند کلی یکسر اندازند و دادویه

و دیگر ساییده بالای جنس گسترده و بر دهن آوند ظرف دیگر دفع

کنند که در آن سوراخ کرده و نیم در آن چسبانند و بگل حکمت

بندند و در آتش نرم زیر وی افشره در ته چوه زر بالای خواهد چکید

و این را در نسخه فرنگی مکرر نوشته و فواید این بالای نوشته

شده **روغن نفت سیاه** اوجاع و اورام و دردها الم مرض

بارده را نافع است **جز او** برگ آلچه برگ بقاین برگ

زرد آلو برگ و ناشپاتی برگ سیب تاکو برگ سپیده برگ

بید انجیر از هر یک یک دام با یک اثار ... قدری که خواهند بزند

کوفته در روغن کنجد اندازند و بجوشانند چندانکه آب

برود و روغن بماند صاف کرده نگاه دارند **روغن برگ تاکو**

کمر را سوده دهد و بخیش اورام و درد مفاصل و در آن نور سودمند باشد

صفت آن آب برگ تاکو سبز بگیرند و روغن کنجد تیم جز و آمیخته

بر آتش بگذارند تا آب برود و روغن بماند صاف کرده نگاه دارند

الفا

دیگر را با حکه و جرب نماید بسیار سود دارد حف
برگ تاک چند دانه مثقل کرده در روغن شیر بها بپزند و بر جرب
بمالند روغن اجر که مصروع در جمیع امراض بارده دماغ را
نافع است و مالیدن آن فالج و استرخا و مانند آن فایده
دهد و اگر چهار قطره از آن در عرق دارچینی بخورند
اسقاط نماید و اگر بر شکم مالند درد دور کند و اگر در گوش
بعط کنند درد گرانی را برطرف زند و جهت سعه
بمالند کیمیا مجربست حف حنظانه صد عدد را
ریزه ریزه کرده در اخکر بسرخ کنند و در روغن زیت شیره
نمایند و از ز تورت بکشند و در شیشه نگاه دارند روغن قایم النار
که هرگز کم نشود اگر در چراغ بسوزند و عرق النار
رابه ازین جراحی نیست جمیع زخمهای عفنه و الکله و داء
الحیه و داء ثعلب ورد کل السمی حل النفع است دوای این خواص

بسیار دارد که باعث حیرت ناظرین شود و از

اطبا است شنیده که این روغن را داده علاج امراض مینمود

اهل الوجب مستعجب میشدند بیسی نسخه بغداد بعد ترک

او یافتند صفت آن صابون ولایتی و سفیداب قلعی آ

ب ذی الوزن در ریزترت یعنی شیشه بکشند و بدائره

وسیع گذارند که تمامی گرفته شود اول آتش نرم کنند بآخر

آتش قوی کنند پس از آن از آتش جدا سازند روغن

یا بکار

عظیم و اکثر الفواید است همراه برگ تنبول بخورند یا حب

ساخته فرو برند از ماکی فقط بطریق جوه بکف بخورند

خوراک یکبار است و آنچه بنظر مولف رسیده که بکجو زرات

ایضا

یا برای روغن مال کنگنی اضافه نمایند نفع عظیم کنند

نسخه دودای دو سیر گهوتهنی مال کنگنی جوزبوا جوز مازو بلادس

پاپره سیندر سوکهه ملکه یا دو سیر لهای سیاه و مال کنگنی ادویه دیگر

آب پخته بطریق سابق بکار برند که خوردن آن بسیار
است روغن بید انجیر دفع بادهای اعضای کند
و شش توله بجوشاند و آب گرم بالای آن نوشند براند و از
علتهای باد دفع کند روغن بادام دفع [illegible] و نفس
و بادهای و وجع مفاصل و شقاق پا [illegible] نوشند
روغن کهونگی نافع جمیع امراض [illegible] والقوه و درد
گوشت و [illegible] حلقی [illegible] خربزه است صفت کهونگی سرخ
یک اثار جو کوفته کرده پوست دور کنند و یک
[illegible] در آب به جوش بدهد در دو نیم اثار روغن
[illegible] بریزد تا که آب برود و کهونگی سیاه شود صاف
نموده نگاه دارند روغن تخم کرنج جهت گر و خارش
و منی و [illegible] و اصلاح نافع آید و بادهای را بشکند
تا سر این کالا کلب باشد در آتش حکانند درد گوش

را به کنند روغن سداب نفع میدهد بدرد سرد

کرده و بست نه و درد پشت و حکات و رحم و سستی عصب

را سکن می کنند و جمیع مفاصل فرزبا را تحلیل می کنند

و نفع میدهد لرزیدن اعضای را چون بر بدن بمالند

نفع کند صفت آن ورق سداب چهار وقیه روغن

کنجد چهار وقیه و نیم رطل آب شیرین یک نیم رطل بر آتش با آب

بجوشانند تا نیمه آید پس روغن مذکور با روغن زیت

اضافه کنند و طبخ دهند تا روغن بماند و آب رود روغن

دیگر دفع رنج بادی و ریق کند ویرقان و بند رود

و اماس را دفع نماید و مالیخولیا و دیوانگی و دق را نافع

آید و اگر در روغن مذکور فوفل بریان کرده و زیره همه جوته

بکوزد نیز بعضهای مذکور نافع است صفت [illegible] ده سته

در بر و در حقت بچه ها بشند که [illegible] و سه روز در سایه خشک

سحقه

بپخته از میان دو کاسه که بطبع لبهائی انها استوار
نموده باشند و در کاسه زیرین سوراخی باریک باشد
بگذارند و لب بالائی بگل استوار سازند و آویزند چرب
و در زمین کنند چنانکه لبش از زمین بلند باشد و آن
اهرز و کاسه را بالای ان بگذارند و با هم بپیمانند و بگل
زنجیر طرف محکم کنند و بالای ان کنج نبت زالف
نهند روغن در طرف زیرین خواهد چکید باید که در روغن
کنجد پرورده روغن بکشند

روغن قاربوزه دانه

بعوز لوات پسته مال کنکنی مازو تاپس بایره همه اجزا
ساوی جوز مازو و تاپس بایره را با رچه ها که از و امن بسته
مرد و کرده پس در آب یا شراب انگوری که قوت
تیز کند بخیسانند و با بکر ادویه شسته کرده ان
شسته سا وارکوان نموده مثل جوره روغن بکشند اما جوه

را در آب بجوشانند و این روغن را در آب [illegible] حقنه کنند
و بعضی تخم سپندان گویند اضافه نیکو شربت از تخم
شبیات روغن تاتوره تخم تاتوره و تخم بنگ
و بادام کوهی و گنجه هر یک سه دانگ کشیده الفت
بیت تر آب بپزند و خشک نموده به بتال خیز روغن
باکشیده لقمه گی بسوزد ترتیب کیفی سالکانش وقت حقن
با پان بخورد و صحت سالها برود عیش پیش از جماع بر قضیب
بمالند هم قوت بخشد و هم امساک ارد
قدری هر شب و با بمالند گل داتوره ایضاً الرسیده
بشند بجز در شب به خشک کرده بگیرند و در روغن الیته
یکسر انداخته چهل روز در آفتاب بگذارند روغن خوده
تخم جوز ماثل نیم سیر نیم کوفته در پنج قرص آسیر بجو
شانند و صاف نموده حقرات ببندند و بپشیده

غ ۳۰۳

[illegible] نیز روغن عقیقی جهت قوبای شدید مجرب
حکیم کمال الدین حسین شیرازی مصنف مازو سبز کلان
مثقوب ساخته با اخگر کرده در [illegible] محصوره جوزی
ملعب در آن کنند کلان به پوشند و روغن [illegible]
و دهان [illegible] بجوشد و بر قوبا طلا کنند مدت
ده یوم بعد از آنکه قوبا را خراشیده باشند روغن
نرگس مطابق دیگر در روغن نرگس در شیشه کنند و
در روغن کنجد در شیشه ریزند و چهل روز در آفتاب
بیاویزند روغن بنفشه [illegible] سرد است و منافع آن
منافع روغن بنفشه است بجز آنکه او [illegible] در [illegible] صفرا
[illegible] دیگر روغن کنجد بنفشه دیگر داخل کنند در میان
بنفشه و زهر آن که تر باشد در جا در کنار چهل شبانه
روز تا زمانه که کنند [illegible] ترکیب [illegible] سفوف [illegible]

ورده کرده

پس قشر ازان باز کنند و از کنجد روغن گیرند

روغن مغز بادام معتدل است و سودمند بود و

حرارت دماغ را و ابتدای ظهور ورم را و قوت

دماغ زیاده کند و فهم بعضی از ابدو آنست لاغری

باز دارد و درد سر گرم را سودمند بود و چون آب

نرمند اندک سرکه داخل کنند و بر بدن مالند

خارش را زایل کند بنفشه بادام بنفشه

و بنفشه تنصیف سوده در روغن گل تازه چنانکه در بنفشه عمل

روز به بریزند خشک سوده از غن کنجد و دیگر روغن گل

تازه در شیشه کنند در روغن کنجد بریش سر را ببرد

و جهی در آفتاب دارند بعد ازان استعمال کنند

از یاسمین چیزی سوسن و زنبق نسترن و سفالین بدین

نوع مطیب زند روغن بابونه بابونه در سایه خشک کنند

وباروغن

و یا روغن در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بنهند و بعضی
حلیه بت و ورم در روغن ذکر کرده نایاب اضافه کنند
و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن ...
... از پشم نیم و پشم ... وره چند اجزا را در
یک شند و بسیماب ساییده در زمین کنند مدت
پانزده روز در زیر زمین دفن کنند بعد از آن ... اندا
بر هر دو کف پا بمالند و بعد از زمانی که زه دهن
برآید مشغول شود مجربست روغن نارجیل برای انبات
موی سر و ریش که از بیماری و سوختگی رفته باشد مجرب
اول قسم یک است در ده پانزده روز برمی‌آید ... نارجیل
صفت نارجیل پیشه بر بالا ... هر دو را بجوشانند تا
... روغن بماند روغن ... برای درد اعضای
مجرب است صفت ... ... بگیرد روغن کنند

و دیگر سیر بکوبند تا پوست دور شود یک شبانه روز
در آب نگاه دارند و در روغن بریزند تا روغن بماند و آب
برود و هر موی که سیاه شود صاف نموده نگاه دارند

برای دراز کردن موی سر روغن کنجد کهنه یک من انار ترش
سر و مغز هر دو انار در کنند و تخم که سبز و سپید باشد
خلال نموده بکشند و بند نموده در زیر زمین نمناک دفن کنند
یک هفته بعد بر آورده نگاه دارند و در سر انداخته
باشند و بعد چهار روز به حجرات جمله پیش از
نشسته باشند با بارو چربی و دوغ آب نشسته باشند
به تجربه رسیده موی دراز شود روغن جهت سپید شدن را
پاک نشر انداخته چندان چندان بکوبند که از
حجرات توان بست پس افشرده و هرجا که در ساخته حجرات
ببندد و طریق معروف سکه بر آورده بر آتش داغ نمایند

و بنا اثر

حاصل شیر در هیچ باشد دو بار روغن اگر نماند مشتعل نیاز

انداخته باتش نرم بالقدر بجوشانند ریشه نسوزد و روغن

بماند بعد از ان نیز با زعفران و قرنفل یکدیگر سیرهای

خوردبوا حب جنبه دانه الایچی از هر یک نیم سیرهای دارچینی

دو سیرهای سفیده ایضا هیچ سیرهای کشنیز قرنفل و بنار

نیم نیم سیرهای سفیده اب کرده در روغن اندازند و جمله ادویه

باید با اسم سفیده قرص ساخته در ان روغن کنند

و بجوشانند تا قرص سوخته شود که بوئی این ادویه لیکن اصلی

نمی‌ماند و بوئی خوشبو و اعلی میشود و بعد از ان روغن

صاف کرده بکار برند روغن خردل تخم خیره قاتل بقدر نیم

سیر کوفته در نیم من بسیر بجوشانند چون خوب بجوشد

صاف نمایند حرارت بشکنند و ... کشند و روغن را نیز

بکار برند روغن عنب ... خراطین بستانند یکمر آینه سر

دیگ های مصطکی رومی چهار مثقال افیون مصری انگوزه چند بیدستر
مویزج تخم زردک تخم ترب عاقرقرحا دارصینی فرفیون
زنجبیل اشق تخم الجزر اشنه قسط مقل یکدرم پیاز نرگس ده
عدد روغن آتشی سی درم روغن بالسیون بکدام سراب
بند بقدر ضرور در تنور تا مقصود زند **روغن [illegible]**
روغن مجرب جهت جذام و دافع **داغ سفید و برص صفت**
آن سنبل الفار یکدام موی آدم ده آثار غابیط خنثی ده آثار
در بتال جبنیر روغن گشته و برمحل داغ سفید مالید با آب گرم
بشویید و بمالید **روغن عجیب النفع** و بسیار الاثر جهت
بادی و دردهای که از باد و سرما شود اثر عجیب دارد **صفت**
ارای احمد و کوبیده گور های برنگ ماهی سرهای ادویه همه
ادویه ساب وی گرفته چوبه کرده در عرق بیخ کبر
بسته در پیش کی کنند حب شد هند و لک مدارد و پیش سا و ریدن

بایمایی

تا جایی که مطلوب باشد ورد سه روز چهار دفعه مالش کنند

مجربست **روغن ازرق معمول** موی را سیاه کند

دارد و بجای خود نگاه میدارد و نمیگذارد که زود سفید شود و اگر ریخته باشد

زود زود برویاند و موی نرم و ملایم دارد **صفت** آب آمله و آب

برگ حنا و آب برگ وسمه یعنی نیل از هر یک یک رطل و آب

بلیله و آب پوست گردکان هر یک نیم رطل روغن لاله و روغن

مورد هر یک نیم رطل با آتش نرم در دیگ آهنی بجوشانند که

آب بسوزد و روغن بماند پس یکبار دیگر روغن را همان چهار

آبهای مذکور بجوشانند و روغن را صاف کنند نگاه دارند سیوم بار

مکرر با آبهای مذکور بجوشانند و روغن را نگاه دارند پس براده

آهن و خبث الحدید و لادن و مازو شسته بریان کرده و زاج

سفید و صمغ عربی هر یک بیست درم پوست انار و پوست گردکان

تازه جوز السرو و پوست درخت گل شقایق و وسمه برگ حنا و لاله

هر یک ده درم نمک اندرانی سه درم کوفته و نرم بیخته با روغن
ممزوج کرده در مرتبان آهنی چهل روز در آفتاب بگذارند بعده
از آن صاف نموده نگاه دارند و شب‌ها مدت بر موی ورش
بمالند و بخوابانند روغن روباه جهت وجع مفاصل و فالج و
عرق النسا مجرب است صفت روباه بگیرند و آب
سیر زن و تلخ از هر یک شش حصه و سه دام روغن بید انجیر
هفتاد و دو دام نمک سه اوس اول آب هر دو روغن و نمک
در دیگچه قلعی دار انداخته روباه مذکور را در آن به اندازد و بر آتش
بگذارند تا که در و آثار آب خشک شود بعد از آن این ادویه
حاشا و تخم شبت و زهرمهره و جدوار و قرنفل و تخم
تره در آن که نیم کوفت شده اند بر اندازند تا که مایی آب
خشک شود و در پارچه بگذارند و صاف نموده نگاه دارند روغن
صفت که فالج و استرخاء و رعشه و لقوه و تشنج و مد را
نافع

نافع است صفت رنگ حنا سرخ رنگ حنا سه روز بتنه دارند وهیچ بکور دنش بیندازند پس خفه کرده بکشند وپارچه
نموده کوفته در روغن اندازند وعرب صدعدد وزعفران
یک اوقیه ونیم قرمز ونیم خوک کیه نیم سیر وروغن گل
نخودرم ومصطکی دوا وقیه ونیم یک اوقیه وموم شش کفر
نیم همراه آن کنند وقتیکه حرب پایان شود صاف کرده
بردارند واگر پارچه های رنگ حنا در روغن پایان کرده صاف
نموده اجزا را کوفته وبیخته دران اندازند بسیار بهتر بود
دیگر دهن الکلب نسخه دیگر اقوی از اول بهتر است
خونچه سنجی را از نازده سال نشنج در دست بوداد کرده
خشک شده بود که پوست باستخوان چسپیده بود در استعمال
دو ماه اثر فرهی دران ظاهر شد و در پانزده روز سیاه شدی
زشت دیگر شد مجرب است صفت رنگ سرخ رنگ

چون صبح را چنانچه مذکور شد عمل کرده باشند پس روغن زیتون
کنند و آب به پزند و چون آب خشک شود آب دیگر در ریزند
تا روغن بسوزد و قشنگه خوب ظاهر شود کژدم زنده صد عدد
در ظرف مسی انداخته بر آتش نهند که از آنها چشم بگردد از آن
روغن اندازند و چهل روز در پیش دیگدان پس برابر تیقه یک
سیر خراطین در زیر آب شسته بریزش گشته و برگ
و برگ سبز فاریقون و برگ خطمی و برگ اروسه مکدیک
قبضه زعفران یک اوس اضافه نمایند و بپزند تا که اینها همه
اینها خوب پخته و ظاهر شود پس سر دیگ را صاف سازند زیت
و آب را از آن جدا سازند و روغن را صاف کنند باز پاره
که در زیر آب و در شیشه تر کرده باشند پس مرهم اسفیداج الکرنات
اوس نرم سبق چوک و مرکد الیبری روغن زیتون
تا نرم زرم و در نسخه دیگر با وصله تار و منعه شایله بحد درم وسه درم

وبه

پنبه قاره پنبه مرغ هر یک بقدر هم آسه زده برآتش کنند
چون در جوشش آید چهار اوس مصطکی و سه اوس
علک الانباط و پنج اوس موم سرخ که ربع آن شنگرف
باشد و در آن انداخته نیم ساعت بپزند و سرد کنند
و چند روز در آفتاب بنهند و بعد بردارند روغن سپید
از حکیم یعقوبیکان برای فالج و استرخای و لقوه نافع
است صفت آن اسپند نیم کوفته نیم آثار در آب
و دو شب با نروز یکجا بدارند و بعده بجوشانند تا که ثلث
آید صاف کرده یک آثار روغن زیت با روغن کنند و بپزند
تا که آب برود و روغن بماند صاف کرده بردارند اگر گاهی استعمال کنند
تریاق آخشینه اندازد قوی شود روغن عجیب در دل مجربه جهت
درد دندان اثری دارد صفت آن روغن کنند بیست و پنج
مثقال زنجبیل ماهی رنگ قسط لوبیا اجواین انگوزه ملک یک

سبزه سرها لو چهار و نیم دانگ مجموعه ادویه کوفته بیخته در
روغن انداخته بجوش نشده و بعد نفات سبزه سرها لو را انداخته
تا بپزند و چندان بجوش بنشند که اثری از آب نماند پس
نگاه دارند و بوقت حاجت در گوشش می‌چکانند جانب
دیگران موالم بچکانند پس عجیبه روغن برای الکونه
مجرب است صفت آن تودری تانج سعد مغز و تخم و پوست
و فلفل کرده را جزو اینها بوزن برابر گرفته در روغن
آتشی بسوزد و همه اجزا را سوخته شود در همان روغن
حل کرده نگاه دارد اول بر محل مرض حرارت انداخته یک ساعت
بگذارند تا یک موضع مرض را بر آن تب بر آمده دوائی بد کوررا
نکنند روغن تخم سیاه مجرب میرزا ابو علی
کیلانی که پسر حکیم ابو الفتح بود صفت آن تخم شاه
مجرب است از تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم تا توره گرمی
سفید

سفید و سرخ و عاقرقرحا مال کنکنی قسط تخم پنبه یکدانه و انار
سخت بپزند
همه را جوکوب کرده در بیست ۲ انار آب بعفت و بر
پس آتش نهند تا که چهارم حصه آب بماند صاف کنند و
بسیم چندان روغن زیت با روغن کنجد درو آمیخته بر
آتش نهند تا که آب برود و روغن بماند نگاه دارند روغن
سبع جهت دادکینه و برای ضربه و موجه و جمیع اوجاع
بارده را مجرب است صفت الف دارچینی کنند و مکه
ملتوله صبر سقوطری است ماشه دریالنش ماشه مومیائی دو ماشه
زرد چوب یک مثقال روغن کنجد یک و نیم پاو همه
ادویه سائیده اندک اندک در روغن که آتش باشد
به بریزند تا پخته روغن سرخ رنگ شود پس از آتش
فرود آورده زرد چوب مذکور سائیده بیامیزند و بعد
ساعتی صاف کرده در شیشه نگاه دارند روغن

حنظل که در منبت بزرده اند در جمیع فصل در مرض

بارد نظر ندارد جزاو حنظل کلان دو عدد بسا

در هم سیراب به پزند تا که آب به نصف باید پس صاف

کرده با روغن انیسون یا روغن کنجد بیست بتدریج گرم گوسپند

تا که نیمه اید بعده حب الغار سه مثقال سحق کرده

بپا بیزند و مادام بکوب بشقه تا که آب همه خشک شود

در روغن بماند پس برگ کات و بیخ بنفشه و صبر زرد اصد

سه مثقال کوفته بیخته داخل نمایند و بر محل در جمیع

بیم گرم مالش نمایند مجرب روغن از حکیم عبدالعلی

حکیم صاحب برای برآوردن موی ریش و بردو قرب

نه از موها امتی نیک است حکیم صاحب صفت آن

چهار بیخ بهت مجهی ساده روغن کنجد بیان کرده

ریخته سیاه گردد صاف ساخته در شیشه کرده نگاه دارد سر

زهیج دهم

دهد و منفعت بسیار ببیند بمالد روغن برای قروح وسعفه مجرب
است و برای گوشش نیز کمیله یعنی کمد کات سپید روی
حب امله سوخته فلفل گرد سوخته توتیای هندی یعنی نیله تهوتره
برابر نموده از غن کنجد همه را کوفته بیخته در روغن گل
نیمه بعمل آرند روغن تخم کوبچه برای التیام جراحت
مجربست تخم کوبچه چهار درم روغن کنجد هشت درم
تخم مذکور را در روغن جوش نموده تا که سوخته شود تخم را از روغن
دور کرده روغن صاف نموده نگاه دارد روغن عقرب
سیاه برای قوت باه بمجرد طلا کردن همان وقت
اثر کند صفت مغز عقرب سیاه کنند یک [illegible]
چهار دام سیماب دو دام همه را یکی کرده کهرل کنند
تا نوزده ساعت بعد از آن در شیشه گنج کردن
آتش بکشد بر پان طلا کرده بر قضیب به بندد

روغن جبسای عنبر حمال کوته بگویند و درد و دیگر ...

طریق عسرق روغن بگشند هر گاه هلیله بابن

به پرورند جمیع علتهای شکم را نافع بود و دلاری را

خورده و استسقا و مار گزیده و در چشم کشند تا ما... شد

سود کند بود روغن حسیره قوم را

مالیده شوند بسیار نافع است عقعق روغن کنند

و زنبق مقید جمیع سرد روغن بلسان را در دیگ

کرده جوش دهند تا روغن سرخ شود زرنیخ سا ...

بیخ انگک ادراب در روغن ... از زیر و بالا

خوب ... بهن باشد بر هم زنند آهسته ...

... شود تا روغن ... شود آتش روغن

بر گیرند و سر دیگ را بر روغن بپزند تا آتش ...

شود ... بار بار جمیل ... دیگ را

... آتش

[illegible] آتش [illegible] فسرد و بگیرند و بگذارند تا

سرد شود صاف کرده در شیشه نگاه دارند و وقت

که خواهند در ضرب و قوبا بمالند و همان عضو را

در آفتاب عرق [illegible] بدارند پس با آب گرم بشویند

روغن [illegible] نافع است

[illegible]

پیاز نرگس و پاره کرباس در این روغن چرب کنند

فتیله کنند و فتیله را روشن کنند و سر [illegible]

دارند در روغن که فتیله چکد در ظرفی بگیرند و نگاه دارند

[illegible]

نافع است صفت آن گوشت دال [illegible] پشت بیک [illegible]

با یک رطل روغن بپزند بجوشانند چندانکه گوشت نهرا

شود و روغن صاف کنند و بر شیشه نگاه دارند هر که خواهند بر پشت

و پای مالند روغن زرنیخ خنازیر بحلیل برد و نافع

آزموده است و اگر بر سر کل مالند یا بر داء الثعلب مالیدن

موی را برویاند صفت آن نیم درم [illegible] درم روغن کنجد

با آتش نرم بجوشانند تا بصمغ گردد الف [illegible] درم [illegible]

سیم ماده [illegible] و دران بیامیزند و در کلای داء الثعلب

لادن دران بگدازند و در شیشه نگاه دارند هر وقت که خواهند

استعمال کنند روغن تخم مرغ شقاق و خشکی

دست و پا را نافع باشد صفت آن بیست عدد

زرده تخم مرغ پخته [illegible] مالیده و قدری [illegible]

سوده دران بیامیزند و در دهان شیشه کنند و [illegible]

در کل

در گل حکمت بگیرند و در دهان شیشه بوی مال را بالیف

خرما به بندند و بدستوری که در روغن افرفیت روغن بگیرند

روغن عقرب اگر با ان در روغن شیشه و در کهنه اوده

و در اواخر بهار روز بسیار با تیغ ... عقرب زنده فربه ده عدد

یا بیشتر در قنینه که سه چهار ماه باقی باشد در شیشه کنند

و روغن بر سر ان کنند و سر شیشه محکم ببندند و در آفتاب

بگذارند تا چهل روز انگاه استعمال نمایند روغن عفص

نافع و لقوه و تشنج را نافع بود صفت بیاورند عفص چهار

وقیه نرم کوفته و لعف زنند و اب ان در یک وقیه

روغن زیت بجوشانند و دو قیراط و چند بیدستر

و خردل و قسط از هر یک دو مثقال کوفته با روغن

بجوشانند و صاف کنند و مشک و فرفیون از هر

بقدر دم نرم سوده در ان بیامیزند و استعمال کنند

روغن کرات خوردن و مالیدن بواسیر را فایده دارد

صفت آن گندنا بکوبند روغن کنجد نیم من مقل پانزده

مثقال مقل را در آب کنند تا حل شود و با هم بجوش

دهند تا روغن بماند روغن استخوان شفتالو بواسیر را

مالیدن فایده دهد و درد بواسیر را ساکن کند

صفت آن استخوان شفتالو ده درم الوا هر یک ده درم

مقل دو درم میعه سائله یک درم بدستور در هم آمیخته

بکوبند و صاف نموده در مقعده چرب کنند

روغن سورنجان وجع مفاصل و نقرس و درد اعصاب

را نافع است صفت آن سورنجان مصری در آب گرم خیس

کنند و صاف کنند و پانصد درم روغن کنجد صاف

بجوشانند و بردارند و تدهین کنند که نافع است

روغن سوسن

کند درد گوش که از سردی بود زایل کند

صفت آن

صفت روغن کندر کندر درم جبر عقوبی و مکی مصطکی

هند بیدستر و حضض زهره گاو از هر یک درم

روغن بادام تلخ بیست درم شراب کهنه چهل درم اجزا را

کوفته بیخته در شراب و روغن طبخ نمایند و بپالایند

و قدری نیم گرم وقت حاجت در گوش چکانند

روغن زعفران اماس رحم و تشنج بلغمی را

سود دارد و جمیع امراض بلغمی را نافع بود و حرارت

غریزی را افروزد صفت آن زعفران

شش درم مرمکی سه درم قصب الذریره از هر یک

سه درم را بیدانیشش روز در سرکه کهنه ترکند

در روز هفتم فردا باز او را سرکه ترکند و روز هشتم

مجموعه را با پنج استار روغن کنجد با تش تر جوشانند

تا که سرکه کهنه برود و روغن بماند در شیشه نگاه دارند

روغن مصطکی دیگر چنانست که مصطکی و روغن کنجد بسایند
و در شیشه کرده و یکی برابر آب کنند و شیشه را در میانه
آب و دیگ تعبیه کنند و آب بجوش آرند تا مصطکی
در روغن گداخته شود روغن کندر دیگر بجهة نشستن
لاجوردیک رایه صفت ده استار روغن کنجد پنج
استار کندر را کوفته در روغن داخل کنند و بآتش
نرم جوش دهند و بعد از آن آتش محکم کنند تا تمام کندر
آب گردد و با روغن آمیخته شود روغن بنفشه گرده
و مثانه و زخم را الم کنند و درد مفاصل و دردهای
سینه را نافع است صفت روغن کنجد یک من
سیقه خشک چهار سیر سعد بسا بآتش نرم اندر روغن
بگذارند و صاف کنند و نگاه دارند روغن زیت
شبیه بروغن زیت کهنه است و از روغن بید انجیر گرم

گرم

کرم نزدیست و در گوش چکانیدن بادها را و دردها را
سست کن کند و در حوالی گرده و کمرگاه و پشت و زهار
مالیدن و ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند صفت آب برگ گلاب سه جزو روغن کنجد
یکجزو بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن
دارشیشعان ضعف معده و امعا و معدی را نافع
بود صفت دارشیشعان یعنی اصل آن شش وقیه بشکنند و در
قنینه نهند و قسط تلخ چهار وقیه اجزا نیم کوفته یک
بجهت بنهند پس جوشانیده بندند و کف بازگیرند و صاف
سازند و با نیم رطل روغن کنجد بجوشانند هنگام
حاجت استعمال کنند روغن شبت سستی اعضای
را از برودت بود نافع باشد و بادها را تحلیل کند
و دردها که از سردی بود سست کن نماید و بر سر مالیدن

خواب اورد صفت برگ و تخم شبت باز ده نیم من

درشته کنند و روغن کنجد بر بالای ان بریزند و در آفتاب

بگذارند تا انکه عرق شبت یا تخم گل در اب بجوشانند

تا اب رفته روغن بماند روغن سداب برودت

گرده و مثانه و رحم و استرخا و اعصاب و درد

کمر را نافع بود و درد قولنج بکشاید و بادها و نفخها به تحلیل

و هر دو گرده و مثانه بریزاند و ادرار بول کنند و حیض را

براند صفت ان برگ سداب تازه کوفته و فشرده

اب صاف ان با لیف رد بگیرند چهار یک اب

برگ سداب و روغن کنجد اضافه کنند و بدستور

معهود جوشانند تا اب سوخته شود و روغن بماند

کمر و امکاه را بدین کنند روغن حنا معده سرد را

گرم کند و در حوالی گرده و کمرگاه و بر موی مالند موی را

سیاه

بجنبانند گرداند و عرق النسا و اوجاع مفاصل را

نافع باشد صفت روغن حبت ده درم در آب بکوبانند

و صاف کنند و یک رطل روغن کنجد اضافه کرده باز

بجوشانند تا آب سوخته شود و روغن بماند صاف

کرده در شیشه نگاه دارند مجرب صفت روغن ترمس ترمس را

و صداع بلغمی را نافع بود و اورام صلب را تحلیل کند

صفت شیر تازه بکوبند و آب آن را صاف کرده بگیرند

و هموزن آب روغن گل داخل کرده بجوشانند

تا روغن خالص بماند و استعمال کنند صفت روغن خربزه

موی را سیاه و دراز گرداند و از ریختن نگاه دارد بگیرند

بلیله و سر آن را سوراخ کنند و تخم آن را بیرون آرند

پس پر از روی سیر که در روغن بریان کرده باشند برگ

مورد کوفته و براده آهن صلایه کرده از هر یک ده درم

همه را در سیم آمیخته در میان خربزه پر کنند و گران
را محکم ببندند و در گل حکمت بگیرند و شب در تنور بگذارند
و روز برآورند گل را از آن جدا کنند و در دو رطل
روغن زیت بمالند و بجوشانند و صاف نموده نگاه دارند
و شب بر موی مالند **روغن بادنجان** هر چه را باریک
مدل گردانند اگر بدین مداومت کنند هر چه را زایل کنند
مجربست **صفت** آب بادنجان سیاه سه رطل روغن
کنجد یک رطل با هم بجوشانند تا آب سوخته شود
و روغن خالص بماند الفاه بطریال و زهلکره و شیطرج هندی
و بیخ بادنجان و فوه و گل شقایق و تخم ترب و عاقرقرحا
و حب دل و شونیز و حنا و دارسوخته و حب ... سیاه
از هر یک ده درم نیم کوفته در این روغن بیامیزند و ده روز
در آفتاب بگذارند بعد از آن استعمال کنند **روغن**
شقایق

الشقیقه تألیف جعفر امراض دماغ مثل فالج و لقوه و رعشه

و سستی جانها را نافع است و اورام بارده و ریحی و بلغمی را

تحلیل کند صفت سنبل الطیب بسفایج خربق ابیض قسط تلخ

و دارچینی قسط نقل سپید آب افسنتین مرزنجوش فودنج

نخود سفید طرح سیاه دانه تخم دوا تره تیزک شهدانه

بادرنجبویه فرنجمشک کشنیز نانخواه زیره سپید خردل انیسون

حلبه بادیان تخم شبت ابهل حبه بابونه اکلیل الملک عود

بیخ بنفشه هر یک یک جزو میعه سایله بارزد و مقل ازرق سکبینج

اشق هر یک چهار جزو و شیره ابهل شیره تخمک شیره

سندی شیره بادیان شیره کمافیطوس هر یک بیست جزو و روغن

کنجد روغن سداب الخبر روغن بادام تلخ روغن نارجیل روغن زیت

هر یک ده جزو حشیشها را جوکوب کرده با شیرهجات

و روغنها به پزند تا که شیرها برود و روغن بماند صاف کنند

و جمیع را درو داخل کرده شراب بشیره را هموزن ادهان
بوده بپزند تا که شراب برود و صاف نموده نگاه دارند

روغن مسهل مغز تخم حب السلاطین تبریزی درون دوار
سب حبه بوزن جهل ماشه در پنج اثار شیر گاو که نیم اثار
آب بران افزوده باشند نرم بجوشانند القدر
که نیم اثار ازان مجموعه کم شود بوسته کفچه بسیار گردانیده
باشند بعد ازان قدری باشت دران انداخته جغرات
بندند و دران مسکه براورده روغن بسازند قدری
ازین روغن در ناشته خوردن دهند اسهال بی یبوس
و بسهولت کند و اگر اسهال زیاده خواهند دو روز بدهند
و جهت بند کردن نان در روغن خوب چرب کرده با قیمه
و خشکه بخورند بعد ازینکه دو سه روز بران بخورند درین
حرارت و غریزیت

روغن داوودی بجهت زخم آتش
مجربست

مجربست صفت سیماب دار اشکنه ملکمیشقات
بسا بون صینی که او روغن زیت سپید زند یک قسط اول
سیماب و دار اشکنه را در کهرل خوب بساینده
تا مرهم شود اندک آب و دهن خم نمایند پس صابون را
مثل کاغذ ورق ورق آمیخته در ظرف مسی یاب
دهن حرب حل باید کرد چون خوب در مرهم شود
بکار برند باید که هر روز زیاده از نصف و کمتر از ربع نباید
ملکه ادویه شش جزو و روغن پنج جزو و موم ربع جزو
باشد خاکه زرغنم از مرهم است و مرهم مخصوص
است جراحت و آنچه در دت جراحات باشد خنته
مرده بین روغن انیسون رسیده کنند و در غیر آن روغن
زنیون یا نرسن مرزیت اتفاق یا نمند و در مواد یابسه
روغن کنند کنند پس ادویه سحوقه را مخلوط سازد و طریق

حل عنبر مصطکی و علک البطم موم سیاه و سکبینج و اسمات الست

حیوانیت از روغن ورد قدر مضاعف باشد یعنی

ظرفی آب دارند کرده بر آتش گذارند تا بجوشد آنگاه ظرفی

کوچک روغن مخصوص بر آن کرده در میان آب ظرف

اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر

و شمع و اسمات الا در روغن ریزند تا حل شود بعد از آن

پس از ادویه را مخلوط کرده نگه دارند مرهم استخوان

سیوان و جا در مجمع [illegible] تحریک هوا و بجهت دفع از [illegible]

خایه از پرو بروزن [illegible] هر یک [illegible] حصه [illegible]

حرانید یعنی [illegible] عظام [illegible] گشنیز [illegible]

بالیف جالینوس عظیم النفع است و بجهت جبر و کسر و اصلاح

عصب و کوفتگی اعضاء و استخوان و التیام جراحات

و تحلیل اورام و رفع جرب متقرح و حکه در طلیه و نملة

حمیره

و خمیره را که معروفست صفت مرداسنگ [illegible] نقرس

سپیده شود بسایند و در آفتاب گذارند تا وقیه

چرب در آب سیر که جذب کنند پس بده وقیه

روغن زیتون تصفیه کنند و دو وقیه پیه گاو و ربع وقیه

قیقوطرا اضافه نموده بر روی آتش نرم برهم زنند

تا منعقد گردد مرهم حواریون مرهم الرسل

و مرهم رسل سبتی نامند جهت تنقیه و تحلیل و نضج و

قروح و داو حام و جراحات و اندمال شقاق

و رفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه و کرم

نافع است صفت مرهم [illegible] زرده مثقال

هفت مثقال مقل ازرق مرداسنگ هر چهار مثقال

زراوند طویل کندر هر یک سه مثقال جاوشیر زنگار رومی

صاف قنه هر دو مثقال سکبینج یک مثقال راسق

ریش بود در پای او صد جای بلکه زیاده با صورت

از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و جمع عظیم داشت

و مدت این از چهار سال بوده از این مرهم شفا یافت

که از مرده و کافور و سفیده سازم شده داخل کنند

و حوب

دخوبنتلک کرده بعده زرنیخ کرمی سفیده تخم رکیه

خوب بر استمم آب و بر پارچه کهنه طریق متعارف

عمل ایلدیله بغایت الی زجحف ی کهنه واکله صورسلا

[illegible]

بغایت محبت و بجهه فروع انک

ضعیف عضو [illegible]

وطامرا عدیل بر اشته باشه و حقیر مکرر تجربه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ودر فروح فرنه قدیمه تاته روزتا قدیری

زر نوقل یعنی سیاهی سوخته استعمال نمایند

و بعد از ان شربها یکبار برنج مجرب است

ذرور مجرب اکسیر است در یک شبانه روز رفع

و التهاب زخم بکند مطبقه توتیای هندی

درم شنجرف ده درم چوب چینی بیست درم و اگر

میسر نشد بازه مویز است یا زردی تخم مرغ که زیر

خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته استعمال

نمایند و اگر بجای گرد پور زیبق را زگیر یا سیس بگذارند تا

زیبق از ان ناپدید شود و سپس گیر یا سیس را بسوزانند و از خاکستر

او نیم مثقال داخل کنند در تاثیر بعید است

علاج البثور گرد و حب ز جبار ... روزی قدری

حصر عفن کلاخ استعمال نمایند و در کنج یا خن

و بقران و شقاق لب و اطراف حلقه و جرب و زخم آرزنگ

و شقاق

و شقاق حمض ریاپان ازموده است مرهم احمر جدید

جهت جراحات احتراقات و ریش و قروح و اورام بارده

ازموده است صفت سید الطب جماعة فرموده اند

قفل سلیخه قطع بلیغ عاقرقرحا کمابه مصطکی و بقلی

صاف مریکی حبت ان انق صبر سقوطری میعه سائله

سنبل لیون زراوند طویل و مدحرج اکلیل الملک

فرنقی ابرت روغن زیتون کهنه بلد بکوبند لاازان دو

مثقال زعفران نیم وقیه علک الانباط موم از هریک

سه رطل روغن ناردین شش جمیع اجزا او مرهم

سازند مرهم سیاه معمول اطبا در کتب ایت

از نوع ماکه فاسد و خام را بالفتح و تحلیل دهد صفته

روغن [illegible] دو دانگ بالام

صحت دهد صفت روغن زیت بکند چند

و سفیده ارزیز بگیرند و روغن بلادر ظرف آهنی انداخته
بحدی گرم کنند که احتراق دران بهم رسد
پس چیز و بایله بر سر تفته اندک اندک ریخته کوب
ست سحق کنند تا سیاه شود و بقوام دلخواه رسد
و قطره دران ریخته حب سازند بر دست بمالانید
سرمه که مانده ورم اگر بسیار باشد او را کنند بسر دو
و اگر کم باشد از و به تحلیل برود و قسمت چه با کسید
و گوشت تازه برویاند و گوشت مرده بخورد و درین همه امور
اکثر بیک مرهمانه کفایت کند صفت ان مرهم کافوری
یکنوبه ابروزه شربت سفیده یک دو ماشه زنگار یک ماشه تو
تیای سبز جهت زرسرخ فلفل کرده غسل داده مستور
معمول مرهم کنند زرنیخ دیگر مرهم سپیت باشد زهر وزره
دوازده ماشه است مرهم ... اوغن کلمن

سفیده

سفیده کاشغری معمول ده دام بهروزه تر یکدام لوبان کوزه

ده دام موم کافوری ده دام گندهٔ زرپائی یکدام

چرپا کرده و خوک پاو سیر اول روغن در کلای گرم

کنند و بعده دو سه جوش موم اندازد چون گداخته

شود بهروزه اندازد پس زرپاچه تنک صاف نقصه

کنند در لوبان و سفیده باریک نقصه بچنه بیاندازند

بعده چرپا گداخته صاف کرده اندازند و یکفچه کیته

و با آتش نرم بپزند تا بپزد پس هر روزه چند مقرر

کنند چون تیار شود در ظرف چوبی نگاهدارند مرهم سیاه

سیوم حکیم فتح الله اعظم شاهی کیلای نا صدر مجربست

صفت موم یکتوله روغن کنجد چهار توله بود ازو خشکیده

سوخته کرده استعمال [illegible] مرهم [illegible] روز مرهم سیاه

صفت حکیم نذکر برای خشک کردن زخمهای مجربست

آبی

زنگار سوخته شش ماشه سنگ جراحت چهار ماشه

کبود دو ماشه سرخ موم سفید شش ماشه روغن کنجد چهار درم

حل کرده مرهم سازند مرهم سبز و مرهم گشنیز جا

گویند برای صاف کردن جراحت نافع است صفت

روغن کنجد نیم سیر موم سفید شش درم زنگار بوره چهار درم

کنده بهر روزه شش درم اول روغن گرم نموده چون جوش

خورد موم اندازند و بعده حل کرده در ظرف زنگار اندازند مرهم

برای سرطان ... طباشیر هفت ماشه

مازو خام چهار ماشه مازو سوخته چهار ماشه کهته دو ال

ملک دو ماشه صدف چهارده ماشه و ... چهار ماشه

سیماب مرداسنگ ملک یکتوله بدستور معمول مرهم

کنند و بکار برند مرهم سیاه جهت جراحت

روزی ... مجرب است صفت روغن کنجد بیست درم

موم

موم سفید آنست تا نمک سپید و رکماشه شیشه آموته نیم ماشه
روغن گرم نموده موم اندازند چون گداز شود نیشه آموته باریک
نموده اندازند بعده سپیدرو باریک نموده اندازند
و حل کنند زرد و نیست کش هر دوازده قطره سبزه
رگ بنم اندازند و بچوب اسم حل کرده مرهم سازد
بسیار خوبست مرهم سفید زخم زود فراهم
آرد و درد و سوزش را ساکن کند صفت روغن
گل با روغن کنند نه دام سفیده کاشغری زرشته با و گلاب
شسته جهت ده دام کافور اسفنج بتی دو دام لوبان
کوزه یکدام موم سفید دو دام اول روغن را گرم کرده پس
دران گداخته صاف ساخته ادویه دیگر باریک ساخته
اندازند و حل کرده بدارند مرهم سفید روغن ده دام
موم سفید دو دام کافور یکدام سفیدی بیضه دو عدد ویترا

معمول مرهم سازند مرهم سفید روغن کنجد ده درم
موم سفید ده درم کافور یکدرم سفیدی بیضه ده عدد
بدستور معمول مرهم سازند مرهم [illegible] زعفران
[illegible] ده درم موم سفید پنجدرم اهروزه [illegible]
زردچوب یکدرم زردی بیضه دو عدد بدستور
مرهم کنند مرهم عنبر روغن کنجد ده
جزو موم سفید چهار جزو اهروزه پنج جزو
صبر سقوطری نیم جزو [illegible] ربع جزو
زنگار پنج جزو بطریق مرهم سازند مرهم
سرخ روغن سرخ بالنجد ده جزو
موم سفید چهار جزو اهروزه تر پنج جزو دم الا
خوین یکجزو بول سرخ یکجزو صبر با دو جزو
بدستور معمول مرهم سازند مرهم مجرب

برای

صفت جوهر

برای سوختگی آتش هر قدر باشد نفع دهد

خلف حب رشتگی یا روغن کنجد دوازده درم

برگ تنبول بیست عدد موم سفید چهار مثقال روغن

و موم را گداخته برگ مذکور اندازند تا که سرخ شود

چونه باریک سوده دران اندازند و حل کنند

مرهم مستعمل

برای زخمهای کهنه و دمامیل و زخمهای ملعمی و زرکی

و خارش و سوختگی آتش و زخمهای که از اندرون چرک کش

میکند و گزیدگی سگ دیوانه و سقطه و ضربه و چوب

بندها و گزیدگی جانوران سمی و زخمهای شمشیر و نیزه و غیره

و برای زخم آبی که در گلو رسیده باشد و برای

جهار زیر و سلعه و غیره مجرب است و جزو این از نسخه‌ها

است صفت شمع چهار عدد و پوست آنرا دور کرده

باریک تراشیده در روغن گل یا روغن کنجد که یک سیره

باشد یعنی بیست دام باتش نرم به پزند تا که رطوبت پیه

جذب شود و روغنی بماند بستد در بیهم سرشیده اضافه

کنند و باز بر آتش نهاده آهسته باز آتش نرم به پزند

چون نزدیک بقوام رسد موم ده دام و کافور یکنیم دام

اضافه نموده به پزند چون بقوام انجامد رسد از آتش

فرود آورده سرد کنند و بکار برند **مرهم [illegible]**

برای انقطاعات و قروح رطبه و یابسه مجرب صفته

هر موش موم سفید مردارسنگ بصری یکی یکدام روغن

گاو دوازده دام همه سائیده روغن گرم کرده سخته

تا که سوخته شود پس موم اندازند و مرهم سازند **مرهم**

برای قروح فرمنه مجربست پیه خوک بیشتر ده دام

باگوگرد آب شده شنجرفی هر یک نیم اثار موم سفید شش دام

زراوند طویل سائیده هر یک یکدام پیه و بیشتره را

امیخته

امیخته بر آتش نهند و بعد از آن که در جوش آید برات
روا حل کنند و بپزند تا که شراب جذب نمود
پس گرده هم را داخل کنند و آتش فرود آورده
اندک سرد کرده زرا ونه سرمه است نمود و دا حق
نمایند سفید و زر را انداخته حل کنند تا که بقوام
رسد و قسم دیگر رفع برص که از خبث شده
مجرب است صفت اول سیماب را گرد صاف سیاه
نرم سائیده و در قدح مرطین کرده بر روی آتش
نرم گذاشته بشیر تازه تنقیه کنند تا دو چندان
یا سه چندان او را جذب کند پس در کفچه آهنی
نوله دار کرده بر آتش نهند اندک گنج لقمه بدارند تا روغن
از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد باید که بعد از
افروختن آلکل کفچه را بر روی شعله بدارند تا آسمان

بچکد روغن مسح جهة رعشه بادی و بلغمی مثل فالج

و حمولة و درد اعضا و مفاصل و غیره مجرب است

نمک سنگ یک پاو و انار و زریشم انار جغرات حنل کرنا

بچی مه تخته یکر نعب زاران سه پاو و روغن سیرم بحکر

و آب جاه یاو ضم ساخته بر زبر چون جغرات

و آب سوخته شود و روغن بماند در شیشه نگاه دارند

روغن دیگر نمک سنگ جمب رد ام روغن کنجد

سیاه بیست درم و درم در آب جاه جهل بیست

دام همه را در شیشه نموده در ظرف آهنی یا سنگی نرم

بجوشانند تا آب نمک و جغرات سوخته شود

و روغن بماند در شیشه نگاه دارند هر روز در آفتاب

با نمک سوخته بمالند روغن سیرم روغن کنجد

و آب سیاه و نمک سنگ همه وزن برابر گرفته باهم

آمیخته

آمیخته باتش نرم چه شد هند و احتیاط کنند
که روغن بسوزد چون آب در روغن نماند در شیشه
نگاه دارند وقت حاجت استعمال نمایند مجربست
روغن سبز نافع برای همه زخم ها نیک را آید اجزاء
روغن کتان ی مار زنگار کندر مرمکی صبر سقوطری مصطکی انزروت
سیاه زعفران مکدب کوفته در تنور روغن بکشند
و اگر قدری روغن بآن اضافه کنند بهتر باشد
روغن مشک سفید برای جراحات هر قسم که باشد
نافع است اجزاء زرد چوبه سه اثار وزن ثابلکر
دار هلد و لوار هر چوبه از هر یک نیم اثار روز جهر قند
سیاه اصل السوس برگ حنا یک اثار لوبت
مغیلان نیم اثار جوز بوا اسکرف برنگ کیت
اسپندی از هر یک سه دام حب دار یکدام موم کافور

و دو دام آب برگ سنب پنج اثار روغن کنجد نیم من
بلغار نیم دام طرقت حاش انیسون رشته جز و اول
سالینم کوب کرده بایب و نیم من آب بجوشانند
تا ربع بماند باتش نرم پس صاف کرده بگذارند
بعد ازان باقی اجزا را کوفته با روغن کنجد
و آب برگ بنفشه بازبر آتش نهند تا آب بسوزد
و روغن بماند یا اول آب ممزوج شده صاف
نموده بگذارند و بر خمره بگذارند بگرم هوا شش باید
روغن
جهت زرد سبزی مزمن که آب بغارت
از سبب شده ان خشک شود [illegible] روغن
یا دوام گل جهار دام آب پنج کوس اسما کو یله دو
جندان از روغن یعنی اشت دام محفوظ کرده به تیز
چون آب بماند و روغن بنفشه بگیرند بعد ازان با هم
جندان

چندان روغن و آب برگ مرزنگوش در هندی زوفا
تر و اکوپیند آمیخته بپزند چون آب نماند و روغن ماند
روغن حاجت نیست و در سیاه دانه از هر
یک دو سرخ برگه آس کرده روغن مذکور ضم
نشته دو قطره در هر منخر بچکانند
برای بیماری دکهروک یعنی ضیق النفس دمامه یعنی جنون
دو بعه و صرع دگویند را اسپ زنده دری روغن اسم
نفع می شود برای زن حامله نیز مفید است صفت
آن روغن عقید و شیره لاکهه یا اشار لاکهه بیار
در یک اثار را آب خوش دهد تا وقتی که آب سرخ
شود آنرا دو سیر بی کرفته چهار چند از روغن جغرات
یکی کنند بعد ازان سحیق آمیزند و زره حربه
دار هلد زرمغاک یعنی تخم سرنهالو راکویند قطره بعد آن کشت

چندان وردی کنکی یعنی خیرلق در آسمان باب

[illegible]

روغن خشت جهت رنگین و دفع جمیع دردهای مفاصل
اجزاء

روغن با نوره یکسیر روغن کنجد بر خشت
آتش کرده و تا دوام کنند یک جوش بعد از آن

[illegible]

وقتیکه را واین خشت را که آتش کرده سفال سمی از

[illegible]

درون سفال چک بستی با [illegible] اندازند و آتش
کنند

ده آتش گرم کنند چونکه پاچال شتری سوخته گردد دیگر اندازند
تا از رفته آبه لکا بسته خواهد حک بسته تا شیشه و بکار برند
روغنی ده‌ها نوره گیشند همین است اگر روغن اول خالکه
کفشه بسته در آتش سخت گرم کنند بعد ده این روغن
بریزند بر خشت چنانکه پیک نه شود بعد ده آن خشت را

[illegible]

سه دشود روغن درو یک جمع شده باشد
بگیرند و در هر عضوی که ربا بشد طلا کنند و از آتش
گرم کنند نفع شود مجرب است **روغن سرطان** برای
در سه مجرب است **منفعت** سرطان را اطراف

اطراف در بموده و حب پاک کرده با آب نمک
بشویند و همچنین روغن کنجد و آب بهتر چون آب کم
شود صاف نموده نگاه دارند و وقت حاجت بر سر
بمالند و سعوط کنند روغن جهت صداع درد سر
که احساس سردی باشد و سببش تری بود یا غیر آن
این روغن بکار دارند اجزاء افیون یکدانگ زیره سیر کمی آب
حب ه حل کرده نگاه دارند و یک آثار روغن کنجد
زرا و بدا اینی گرم نمایند و آب و افیون با شاخ بنفشه
تر کرده را آب که به بر آبهای بر آید و روغن بریزد چنانچه آب تمام
تمام سوخته شود بعد از آن صاف کرده نگاه دارد و بر سر
بمالد و سعوط کند روغن جوز بابت بیرون از آن شکر صاحب
جهت قوت باه و سستی قضیب و اگر عنبی باشد و آب نمک
هفته فرو شود شقاقل جوز بادشیر حبه لک خولنجان

نگره

بکوه کوهه کشمش جوز قسه نقل چرپا حیه با چرپا شده
بچرپا غوک هر یک ده حبه و چوب بلعد وزعفران
با ادام سه فندری گو پخی سفید پنج کتیر سفید ماهی شور
منز البنج پنج مثقال و عسل از هر یک ده جبه همه
ادویه را حشک پیده در شیره تر کرده یک شب نگاه دارند
بعد ازان در شیشه کرده چوبه بکشند و این همه را
یکی کرده طلا نمایند روغن همین خصیت دارد
پنج نرگس پنج کنیز سفید و سرخ پنج دها ثرنا پنج کلی
کلان هر یک یک دام کجنه روغن کنجد یا و انار
این همه ادویه را کوفته یکی کرده در شیشه چوبه کشند
و وقت حاجت بر قضیب نمایند روغن برای
قوت باه سستی قضیب فربهیت عصفوران غوک
خشکی را نده هر یک بلعد و دو پست پنج کنیز سفید

پوست بیخ حنظل حبه سیفه حبه خراطین و سپر انهونیز جنطیت
هر یک دو درم روغن کنجد سه درم این همه ادویه را
کوفته چونه بکشند و بکار دارند دهن مغوتی با ده دنیا
استر ما اورد و رگی را سرخ گرداند و قضیب را سخت
کند و نغوظ آورد صفته زحل خرد اوا جوز کی و غیره
پانزده و ع قسط ح اس ناپره تخم گوکنار از هر یک پانزده
حبه و صنوبر خراطین و به کا و سمندر اصل معیز بادام
کرمه اسیند مل کیکه از هر یک بیست حبه و اعروق
بیست حبه و روغن کنجوده گوسه و کوکل قرنفل حبه
هر یک بیست حبه و بستان بیخ حبه و کل لیکر پانزده
حبه و تیح موالیه اصل حبه و زرد مهیمه چار حبه و
سنبل پانزده حبه و این همه ادویه را کوفته یکی کرده در رشته
چوبه بکار بند بمقدار یک سرخ در ریک قبول بخورد و اگر طلا نماید

بچا تر

صفت روغن چوبه تعصیب القضیب و تقویت باه

شعبه سفید مع القشر اوراقی عاقرقرحا شیح کبیر سفید
بهمه منکنه مغز حب الملوک مکد و دودام سوای زهر و مغز
جماحب کوفته همه ادویه را کوفته یک هدارته و پیش و غیره
آن ابسه و ورا در شیر بزکه یک ساله باشد جوش بسته
دو سه جوش داده بر آرد و در سرگین گاو و میش
هم دو سه جوش بدهند بعده ادویه را جمع نموده
با بیسه نیم انار شیر بز اول نمایند تا که تمام شیر جذب گردد
بعده گلوله های کوچک بسته در سایه خشک
کنند و در شیشه از ناچک نستی جو بکشند
بقدر دو سه خ حقنه گذاشته طلا کنند و برگ
پان بالای آن بمنده چهار پاس لک ندارند
و مغشوق مجرب است ایضاً عاقرقرحا اسکند مال

کیمخت قسم نقش دار جهت سیاه سبز رهونا حرابطین از
مغزه برات بسته خوک به شیر زرد چوبه شیر الکه
اول پارچه را در آب زرد چوبه رنگ نموده خشک
ساخته باز در شیر الکه خوب تر نمایند و خشک ساخته
بعد از آن همه ادویه را کوفته بیخته در برات بسته
انداخته جوشانده آن پارچه را در آن شراب
تر کنند تا که تمام آب جذب شود بعد از روز
چرب شیر د خوک موم جا به جا خشک نگاه دارد
نسخه شیخ بیت شاه نور الله که همراه ایمن الله
خان متولی کعبه شریفه در نوروز آمده بودند برای
مخلوق و شیره مجرب است [illegible] سه پارچه
یافته بگیرند اول در شیر الکه تر کرده خشک ساخته
بعده در سعفدی مبصه فرغ برده خشک ساخته

پیدا

مهرا کنند همین قسم سه بار کنند بعده اگر کت گرفته
باشد پنیم پاره ریسمان سوخته در روغن گاو بریان کنند چون
سوخته گردد بر آورده سینه یا ساکه در روغن مادر کور سرخ
بسوخته و سپس خشفه یا کنه آغشته ببندد و تار
خام بالای او ببندد و سه شب عمل کنند اگر پوست
کنده شود روغن گاو صاریار شسته بمالد صحت شود
نسخه مشایخ حکیم فخر جهان منقول چون نزار پریشان
غلام سرخ رسیده تجربه نقشه بارچه سفید باشد
و سه روز در شیر اشتر که یکساله باشد خشک
کنند باز در شیر گاو که نصف شیر اشتر باشد
سه روز ترکنند و خشک کنند و باز در شیر
جان که نصف شیر گاو باشد تر و خشک کنند
پس نگاه دارد چون خواهد بعمل آرد اول هفت روز

در روغن کنجد تر کرده بعد از آن بر ذکر بچسپد و دو و
گهری نگاه دارد و عجب بس عجیب است نسخه دیگر
سعد قرنفل زعفران دارچینی کنجد سفید حب و شیر
گل آهن و شیر هر دو را باریک سحق کرده تا که یکذات
شود و در دیگی سوراخ بسیار خورد از سوزن درزیه آن یکجا
کرده بگذارد و بسر دیو الغم نموده به منقل خیر حره
از مجموعه آن ادویه وزن مذکور بقدر یکتوله با نوزن
فانوس چه خواهد بر آمد و پارچه بسیار باریک
سنل وداجی که کلب نداشته باشد بقدر رسته
بیتی در آن محفوظ نموده نگاه دارند در بستن یک الکرخی
باشد هر دو کرده بهتر از این سعی نیست بیتی الکرخی
باشد هر دو کرده اخذار مورچه کلان بسیار
بسیار فراهم آرد و هر یک را از نصف کمر مقراض دو پاره
کرده

کرده ظرف سر را ببندند در ظرف پائین همه را

پاره پاره پارچه مجموری دو ته کرفته هر دو دست بمالند

تا همه پارچه مالیده شود بعده این پارچه را همه

گرد و در زرد و حلبت یا طرقی دیگر گذاشته روغن گاو

ده الفقدر به پوشد انداخته نگاه دارد و اگر

عمل باشد بز ما در راز به نشستن این پارچه سه روز

مرد لنگ شد پس پارچه پارک پارچه را در پیشاب اهل الفعت

کرت تر و خشک کنند و باز در پیشاب آهو هر سه کرت بار

تر و خشک نمایند بعده به ۱۲ ماه جمع کرده نگاه دارد

و بعد چهل روز برآورده در روغن بریان کند حالق

و ضعف الاعضای خفه را گذاشته به بندد و در چند

مدت درست گردد بسیار مرتبه در تجربه آمده باب

و اسم فی جراحت الزان زرته یعنی کیکاری را امراض

نسخه وجهت حرقة البول که از بیاض حکیم [illegible]

موی سوخته گل سرخ آزرن سوخته رب نبات
گل ارمنی و مردار سنگ یک درم و درم کنند در سفیده
قلعی سوخته توتیای کرمانی سوخته صبر سقوطری یک یک درم
مردار سنگ سائیده با آتش سرخ کرده در سرکه
سرد کنند بعد از آن سه بار پیکاری کنند
دیگر پیکاری جهت قروح آلات بول بابت حکیم
محمد ع صفت گل سرخ پوست انار گل زعل حاقض
یک دو توله گلاب سیستن با شیره تخم خیار شیره تخم خربزه یک توان
تخم و عشبه از نیم کوفته و شش ماهه باریک سائیده
با گلاب فی اخل آب مذکور بزد و سه روز در شبنم
نگاه دارد بعد از آن بکار برد هر روز سه بار و در هفت
روز شفا یابد مجرب است باب نوزدهم در وجع ف

سین

سیم مشتمل بر سه فصل فصل اول در سکنجبین
فصل دوم در لعوقات فصل سیوم در سفوفات
فصل اول در سکنجبین

ساده که بهتر از سایر ترکیبات است جهة حمیّات
حاره و تشنگی و معده را سودمند بود و قطع صفرا
و بلغم بکند و جگر را قوت دهد و لیکن باه را
نقصان کند صفت قند ناصاف کنند و سرکه را
ثلث آنوزن مقدار که ترشی و شیرینی در مذاقه برابر بود
و در دیگ سنگین با آتش نرم آهسته بجوشانند تا بقوام
بیاید و سرکه در اول نه بریزند که سرکه خام بماند
و بعد از قوام فرود گیرند و در ظرف لایق نگاه دارند
و در وقت حاجت استعمال کنند اشربه واضع
او بیشتر نموده شد است بهتر از سایر ترکیبات

درویش را اعتقاد آنست که زود فاسد می‌شود و سریع
الاستحاله است و قول هر دو کتاب امرضه و افراط
مختلفه حق است و بگویند که سکنجبین اقدم است و شیخ
الرئیس میفرماید که از حکمای فرس است و بیونانیان رسیده
و صراحی اشربه ربانیه از یک سال تا پنج سال می‌ماند و شرط هر شربت
آنست که هرچه از فواکه حلیه باشد مثل سیب و به بعد پاک
کردنش از پوست و تخم کوبیده آن با دو وزن آب بجوشانند
تا به نصف آید پس صاف نمایند و هرچه غیر حلیه باشد
مثل ترنج و لیمون افشرده آب آن را بگیرند و گیاه و برگ
حشیش را یک شبانه روز و بعضی‌ها چند روز زیاده از آن
تر کنند بعد از آن بجوشانند و گل و برگ و شاخ تازه
را کوبیده آب آن بگیرند و با شکر و عسل آورده از آتش پاک
کنند و در شربت فواکه سه وزن بقدر ثقل آب فواکه
باشد

بسبزی معنی جاذب و مشتاق بالطبع جگر گفته قدما و باشد

است پس اگر زیاده باشد بیشتر جذب می‌کنند و باز

طبیعت می‌شود و اگر کمتر باشد جذب او حسب الواقع

نمی‌شود و ادخال عسل و شکر و غیره در اشربه باید درجه فراخ

هر یک را از سکنجبین و یا دیگر شربت سبب زود ملاحظه نموده

موافق مرض محفوظ کرده و هر گاه المی در اعضای نفس باشد

یا مریض مستعد سعال بود اشربه حامضه را استعمال

جایز نیست و اگر در اشربهات لابد باشد با صمغ عربی و کتیرا

و غیره مغریات استعمال نمایند **سکنجبین ساده** بنبات

از قند و سرکه است مفتح سده رافع عطش صفرا و

در حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده مفید است

هر گاه ابتدا از سبب وی باشد مایل بسردی خواهد بود

سکنجبین بزوری سده و جگر و معده نیک شاید

و معده را زرنگ کند و بول براند و استسقا و لقوه

را سود دهد بود. حقنه‌ای تخم کاسنی و رازیانه و کرفس
از هر یک و تخم کشوث و انیسون از هر یک سه درم پوست
بیخ رازیانه و پوست بیخ کرفس از هر یک هفت درم غا
غافث و ریوند چینی از هر یک دو درم مجموعه نیم کوفته در سه
رطل سرکه یک شب خیسانیده باشند و بجوشانند
و دو ثلث بماند صاف کرده یک من قند اضافه کرده
بقوام آورند. سکنجبین بزوری ادویه‌ای سده جگر
و یرقان و استسقاء حار کبد را نافع بود طبع را نرم دارد
صفت آن تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم خیارین از هر یک
ده درم تخم کشوث مقشر از هر یک ده درم ریوند
چینی سه درم مجموعه نیم کوفته یک من در آب و یک من از
سرکه بخیسانند و ریوند در کیسه کرده مجموعه را در یک شب سکنجبین
و بجوشانند و هر لحظه کیسه ریوند را بدست بمالند تا تمام
قوت ریوند برآید فرو گیرند و بمالند و صاف کنند و با یک من قند
بقوام

بقوام ایرشدیره سکنجبین سفرجل قوت ویرر و اشتها آورد

و تشنه‌لکی کیدریر و تاقتیزا سودمندیر بو صفت

آب صاف کرده یکرمی سرکه بیک چهاریک قند

یکرمی مجموعه دردیک سکنجبین طبخ ایتدیره تا که بقوامه

ایره اگر در عوض سرکه آب لیمون داخل ایدرسه زیبا

سکنجبین نسخهٔ دیگر سده‌ی کیدریر اندرون جگر

احتراقی یعنی سوداوی و صفراوی نفع ویره و ادرار بول

ایلیه و تشنه‌لکی تسکین ایده و تب صفراویه نفع

ویره و عفونت تبه نافع اوله و قوت باه

ویرن کم ایده صفت آن سرکه انوزی مقطر خوب

سه لیره قند سفید یا شکر چینی پنج لیره و آب سه

لیوره ابتدا آب و قند قوام غلیظ نمودو بعده سرکه

مذکور انداخته سکنجبین سازند سکنجبین رمانی بتهای

برنمای محرقه و جلی و سعده کرم لا نافع نشده

بجوشانده تا انکه بقوام اید قبره و کرنز و بردارند

صفت افثیمون

را نافع طبع نرم وارد وقط

و تر و بت اتکه بقوام اید افثیمون سا و حرقه

و تر و بت اتکه بقوا اید بقوام او رند فر و کبر ند بقا بمدار

[illegible]

بنیم من کنجد بشته تا بقوام اید و قدری گرم کرده و یک ... نیز

[illegible]

تا یک رطل بماند بقوام اورده فصل نهم در سعوطات

سعوط صداع و قطورات برای صفراوی صفت آن

آب لیمون کاغذی گرم کرده قطره در گوش چکانند

[illegible]

خشک ... شیره برنج بیخته ده قطره بکار برند

وقت سعوط آنکه ... باشد سعوط برای درد سر

قوی روغن را ... بکار برند ... صفت

روغن بادام با روغن گل چهار درم آب بیخ سوسن آسمانگون
کوبیده و چند از روغن مخلوط کرده به نرمی بپزند چون آب بماند
روغن همچنین بگیرند و یا همچندان روغن آب برگ مرزنگوش
در روغن بادام کرده آب آمیخته بنرمی بپزند چون آب سوخته گردد روغن
صاف نموده بگیرند وقت حاجت بوئند در دو سه بار دو دانه
از هر یک دو سرخ برگ آس کرده در روغن مذکور خم سائیده
ده قطره زرآب مجرب یکجا کنند سعوط برای صداع
و شقیقه ضعف سرطان با اطراف آخر پاک
کرده با آب بشویند و یا همچندان روغن کنند و آب بنرمی
چون آب سوخته شود صاف نموده نگاه دارند وقت حاجت
برینی مالند و سعوط کنند سعوط برای ورم سر که از سردی احداث
کند خواه بینش زکام باشد یا غیر آن این روغن بکار دارند
صفت آن اعیان خالص بزدن [illegible] زنجبیل و دیگ آن

چاه حل نموده بکف هر دار زیر ؛ روغن کنجد پس در او زهره ابلی گرم کنند
و شاخ شبت با افیون تر کرده در آب و در آنجا بر آید در روغن
بریزند تا که تمام آب افیون سوخته شود پس صاف کرده بکف بدار زیر
بریزند بمالند و سعوط کنند نیز سعوط از مجربات جالینوس گفت
حکیم احمد خان سعوط جهت نزول ماء و حمرت عین که سبب
آن نزله بارده باشد و برای دمعه و صداع و شقیقه بارد
مکرر بتجربه آمده و زیرین امور از جمله عجب است صفت آن
زرد سنبل یعنی کابلی بقوله بنداال و زیره و بادیان و نمک جامل
و زعفران هر یک ماشه کوفته بیخته و وزن کرده با مروح سازند
بقدر ماشه از آن سعوط کنند سعوط از للشیخ از صداع
الشقیقه صفت آن گندم را آب که نموده چند روز در آب
در همان آب بشر سر گذارند بعد چون بقدر روغن سعوط
صداع را نافع است نسخه ... مغرب ...

نشگ آب برگ ایرسا و تخم ایرسا بآب بسایند و سعوط کنند

سعوط جهت صداع حار افیون و کافور بروغن گاو سعوط

کند سعوط جهت اقسام صداع نافع است شیر دختران

دو درم روغن گاو سه درم شکر تری یکدرم سعوط مجرب شقیقه

صفت قرنفل دو نیم عدد و فلفل ریخ برگ نیم بآب بسایند و

گرم نموده سعوط کنند سعوط شقیقه را نافع است پس انگنده

مکس بقدر فلفل بآب بیده سعوط کنند سعوط فلفل با زیره

سبزه خشکه سعوط ودر کاغذ است برای صداع حار

مجربات است شیراز طباشیر و شکر یکدو درم افیون

نشسته یکدرم خشت زهر بقدر عدس با روغن بنفشه

باشیر دختران سعوط کنند سعوط کف لوبت بندق

هندی در بهشته است سعوط کردن مجرب است اشیاء منقر مانه

در درد های شقیقه هر کدام را بدهد دفع شود هر با شد چون

بسیار

تسمیه را از آن کرده داغ کنند بعد از آن اگر بلغم رباها

بود به ازمار حاجت سر اصل بر بر بمیند و بر طرس مداومت

کنند و یا دیگر ان ماده را هم برسند و اگر صفرا بود مداومت

اطریفل کشنیزی نمایند و از رب قیقال چون هر بر نافع است سعوط

برای شقیقه مجرب صاحب دار الشکوه است پس فلفل یک

دوازده عدد سایند و با لخته کاغذ سوخته در بینی بکند سعوطا

مجرب برای شقیقه زعفران پنج سیر اکر برابر [illegible]

در بینی چکانند سعوط فلفل با [illegible] سایند و سعوط کنند

اقسام شقیقه را عاجل النفع است سعوط برای صرع علاج

ماده این اگر در نفس و دندانهای نمایند در حال صرع چند

میدستر در آب حل نموده اندرون بینی و بر سرها و دندانها مالند

در حالت صرع [illegible] با سعوط کردن مجرب است و اگر روغن قرنفل

در آن داخل کنند [illegible] سعوط کنند

و جگر خرگوش خشک کوفته سعوط کنند کرم ببرد جهت ارمه

ر نقطهای نیز دارد جادم بخون ترکرده سعوط کنند سعوط

نوشت دار سیاه دانه از هر یک باب یک مثقال روغن گاو یا منیحه

سعوط اکثر بر همین نفع تجربه رسیده مجرب سعوط جهت

شقیقه مجرب است زرد چوب قرنفل گاو زبان هریک

یکی نه با روغن ستور سعوط است زنر سعوط برگ نیم فلفل

بنج قرنفل هرسه بیماری دو نیم عارد در آب بسیار ه در بینی چکانند

سعوط برای صداع صفراوی تریاک مجرب صفت کنج فلفل

زنجبیل مساوی کوفته بیخته در آب جوشانیده چند قطره در بینی

سعوط کنند بسیار مجرب است نسخه از بیاض حکیم صاحب

برای شقیقه حکم تام دارد که امتحان شد و مجرب صفت

تریاک یک درم زعفران دو درم سنبل ملکی سه درم نبات کاسنی

چهار درم نیم بنه سه درم افیون مصری شش درم زنجبیل سه درم

عنبر

خیری زرد افسنتین رومی همه را باریک صلایه کرده بقدر فلفل کلان
حب بسته یک حب را در آب حل ساخته سعوط کنند سعوط برای
سوراخ کام که از ریش آتشک یعنی آتشک افتد مجربست استخوان
سپید سوخته درمنی که جهره گویند باریک کوفته بیخته پس گوگرد
که یک رنگ سیاه یا سرخ باشد آمیخته بوقت صبح ناشتا
بگیرد مجربست اگر جادر باقی ماند از بول شتر سعوط کرده سعوط
جهت قطع رعاف مجربست حضض هندی سوخته را با آب
بادروج سعوط کنند بد بند سعوط عصاره برگ خرفه و شفلوخ برگ کنار
محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف یا برگ آب
کشنیز نافع است از تحفة المومنین سعوط برای زکام و بلغم
دور کند مجربست صفت آن بو توله خاکستر ایله حنظل
در نیم پاو شیر الیه انداخته چون خشک شود سوده از یک تا دو جو
بقدر نخودی از هر دو سوراخ دماغ با نفس گرفته بالا کشند

عطسه ها آید و بلغم از دماغ رفع شود مجرب است اگر عطسه
بسیار آید باید سر در آب سماق تر کنند یا سعوط نماید گوگرد [illegible] سعوط
برای شقیقه مجرب کف لوبت سنبل هند ریزه کوبند سعوط
نمودن مجرب است سعوط جهت قطع رعاف مجرب [illegible]
صفت آن چند سوراخ سفید آهک و دم الاخوین مازو کاغذ
سوخته با النویه روغن زیتون سعوط کنند سعوط همین نفع دارد
بغایت مفید بود صفت مازو سوخته در سرکه انداخته زاج
سفید قلقطار محرق کنند با وی گرفته نرم سائیده
بقوت و سعوط نمایند سعوط برای رعاف مجربات لاذر
ورویه اجزا [illegible] زرشیره گلنار نیم درم کافور دو درم
در آب حل نموده سعوط کنند و آنچه باب سائیده بر تارک زنند
مجرب فصل دوم در سنون نافع [illegible] حکیم گیلانی
غایت خاص حب جهت تقویت دندان و استحکام

بن دندان و بوی دهان و وجع نوازل بسوی آسمان نظر اندازد
اگر با سرکه مخلوط کرده بر دندان بمالند از زوال کل و قی
نگه دارد و اگر مضمضه کنند سستی نسبه بنجیه برود اگر روغن
زیت خمیر کرده بر بن دندان گذارند دفع نزلات کند
صفت عاقرقرحا دیج کرمازج سعد ملک ششنه رم قشر انار
پوست مازو و گلنار زرد احمر ملک ۳ سه درم زبد السنگ
سنگ یشب یمانی ذوع سوخته مقل سفید مصطکی عود بلسان
طباشیر شسته کتیرا ارعدس خاکستر سنیر هر کدام مقدار درم
رحسنزرا دو مرتبه با ریک بیخته و هر مرتبه از پارچه حریر
گذرانیده و بعد از آن قدری کافور داخل کرده و بار سود
باحتیاط نگاه دارند **سنون مجرب** برای استحکام دندان
و گوشت آوردن **صفت زاج سفید سوخته یک توله** مازو و نمک
سوخته دو توله کشنیز نقف داده دو توله نا کر موتهه یک توله

گل مورسری مجموعه را کوفته بیخته سنون سازند صبح و شام
مالیده باشند **سنون دافع درد دندان** و
جنبیدن آن و حابس خون که از لثه برآید **صفت** کاتهه
پنج جزو فلفل دراز پنج جزو سپاری چهالیه پنج جزو
نیله تهوتهه یکجزو کحبنی کاتهه و سپاری را در آتش
بسوزد و نیله تهوتهه را بریان کنند که بوی او نماند بعد از آن
هر چهار ادویه را یکجا کرده سایند و هر روز یکباره بدندان
مالد مجرب **سنون جهت** درد دندان و جنبیدن آن
مجرب سید اسد الله خان صاحب **صفت** نیله تهوتهه
زاج فلفل گرد فوفل بریان هر یک بریان کرده هیل خورد
هیل کلان ابراسیس مصطکی رومی نمک لاهوری یکتوله
تخم ونبی نیم قرد اول برابر نصف ادویه فلفل دراز
همه ادویه را برابر کوفته بیخته سنون داخل کرده صبح و شام

...م بوقت خفتن بمالند و تا مقدار اب [illegible]

سنون که بسی سفید نمایند جهة درد دندان بمالند و ریک
بر دندان نشود مجرب براده اهن و کسیس نمک سنگ زنجبیل
فلفل دراز توتیا و مکی همه وزن برابر گرفته خوب بسایند بر
دندان بمالند سنون جهة اعراض حادث منقول از کامل
شامل و حاوی کبیر و تذکره یافته رویانیدن گوشت
لثه و بعض آن و حرکت دندان به تجربه رسیده است
صفت آن طباشیر گلسرخ هر یک نیم درم مروارید
گل ارمنی رسته دم الاخوین هر یک دو درم مرجان
سوخته صندل سرخ و صاف حب الکلکنج کزمازج
سنون
با میزان هریک دو درم بدستور سنون بسازند
مجرب جهة اوائل پاره صفت آن عاقرقرحا شیطرج قرنفل
زنجبیل بوره ارمنی بالسویه برابر با قطران یا طبیخ زیره بسرشند

سنون جرب درد دندان و جنبیدن آن مجرب است

سکر الله خان صاحب صفته نیله تهوته زاج فوفل هلیلها
هریک بریان کرده اصل حوز و کلان میر اکسیس مصطکی
رومی فلفل گرد نمک لاهوری کپور کهری کیرو بیته سوخته فرد اول
برابر نصف ادویه اصل و ازار همه ادویه سا برابر کوفته بیخته
مسی داخل کرده صبح و وقت خفتن بمالند تا بمقدار آب
ترشح کند سنون نور جهانی صفت توتیائی سبز شب کانی
فوفل هریک بریان کرده قاقله کبار مازو کاتهه سیندی
نمک برابر کرفته بیخته سنون سازند سنون حکیم صاحب
بجهة استحکام لثه دندان صفت شب یمانی مصطکی فوفل
مازو بریان پخته ماه کسیس دانه الاچی خورد مایان خورد مایین
کلان از هریک ده ماشه توتیائی سبز پنج ماشه کوفته بیخته
سنون سازند سنون ایضا بجهة درد دندان مجرب است

که چهار

که حضرت علی کرم الله وجهه میکرد صفت حب الهیه بسر بکند
سفیده هر یک اشنت درم قرنفل کرد اسپه زرد از هر یک
چهار درم این همه ادویه را نیکو کرده در کوزه گل حکمت گرفته دو من
کوزه ام تمام شب در آتش نهد بر آرد وقت الصباح را در ده
صاف به پخته سفوف نیز هر صباح دندان ازان بشوید
که نفع عظیم دارد سفوف درد دندان ترکیب سی در زنان
در دندان مالند اجزا قرنفل قاقله صفر توتیا هشت ماشه
کارتبه مازو بیان یکی یکدام کوفته بیخته استعمال نمایند سفوف مجرب
از خیر التجارب در اوراض دندان استحکام ان اکبر ولی
خان بسیار بود بسیار منفعت میکرد صفت بجرد نیتی پوست
بسر رهویه قسط کارته توتیای بریان نمک سنگ ارزه بریان
زنگل منقدرار اصطلاح کیور گهدی شیر بریان همه مساوی الوزن
گرفته اتش کت ازنارجه نمدزاند و مالند و بالای ان رگ بریان کوزید

خون از بالای درد دندان مجربست بکار آید نسخه از نوشته‌های

جهالیه هر سه بریان عفص کهنه با بزیه الالکی الجرانة مصطکی

موازی سه وی کوفته و بیخته سنون زند و بر دندان بمالند

و بعد از آن پیره بان خورد و آب هم بر دندان زند

فصل پنجم در سفوفات سفوف اقلام را الیت و بعد

از آن معجون ترکیب یافته و مخترع او بقراط شاگرد اسقلیبوس است

نه بقراط طبیب و استعمال او را با ضعف معده و سدد است

امتلا جایز نداشته اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ است

و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود ضعیف گردد و سفوف ارکه

جهة اسکندر ترکیب داده لهذا سفوف اسکندریه تیز نامند

معده را قوت دهد و گونه سرخ دارد و وسواس و فراموش

کاری ببرد طعام هضم کند بوی دهن خوش گرداند و در تفریح

دل نظیر ندارد و بجهة بخار و قطع خون و عرق فاسد و بدبوی ان

نافع

صفت نافع و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو مثقال

فرفیون دج مار قیصر که آن مغز بادام تلخ است و قسمی از

هو فاریقون است عود بلسان روغن مصطکی هلیله کابلی

قرنفل دار فلفل زنجبیل زیره کرمانی دار چینی اشنه فلفل دار فلفل

انار دانه جوز بوا کاکوله قاقله هر یک جزئی و یک جزء عنبر هر یک

نیم جزو شکر بستش چندان بیش از طعام و بعد از یکدرم تا

درم تناول نمایند سفوف کرفس جهت مفاصل و عرق النسا

مجرب است صفت سورنجان مصری ده مثقال سنا مکی هفت

مثقال تربد هلیله زرد و سه مثقال هلیله بادام دو مثقال

زعفران نیم مثقال قند سفید سه مثقال سقمونیا نیم مثقال

و در ماده بلغمی بدل سقمونیا تربد یکدرم کند شربتش دو درم

سفوف سورنجان صغیر جهت نقرس و عرق النسا مجرب است

صفت سورنجان ده درم شکر سلیمانی یکدرم زعفران دانگ نیم

تابه سره و استعمال کننده عوده نقرشی تعلیم

استعمال ایده ر ابتدای ... تا وسط بهار

بحکم کرفتش ... دو درم نا کجاه کنده ... درم

و ارلاحینی دو درم شکر طبرزد بیر رطل کوفته ... نفوف ایله

ا تبله

رقیمه حضرت طبیب ... جهت ازاله ... مجربات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نمایند پس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غذا [illegible] شوربای گوشت مرغ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای جذام در ابتدای ثمرات در تجربه آمده

مسهل ابتدا که گره آن مدور بود اجود تخم بادیان رب سوس بهی زیره
درست یه حسک کرده هر چهار بوزن برابر کرفته سفوف سازند
هر روز کف دست ناهار با قدری آب فاتر و بردی زود اتر
ده وقت عمل ارد **سفوف ضیق النفس** و سرفه و باد قوله
و جمیع امراض شکم و سینه دور کند و فواید بسیار دارد تجربت
مفید است **صفت** عنجه اکه درست یه حسک کرده تخم انار
ناخواه و قند سیاه هر یک با و اثار کوفته بیخته هر روز کف دست
در ناهار بخورند و از ترشی و بادی پرهیز کنند **سفوف**
برای ضیق النفس و سرفه کهنه مجربست **صفت آن** شحم
حنظل فلفل کرد کو کرد معسول زنجبیل و نوار ره نکره برابر کوفته بیخته
سفوف سازند بادام نهار العسل بدهند **سفوف**
برای ضیق النفس قوی و سرفه بدهند بلغمی را سود دهد
و ماده کشد از سینه سرفه بیرارد **صفت** برشکاری یکتوله مرسفال
گرم زنند

اگر هم زنند تا جوش زند و فلفل دراز یکتوله همچنان تا ثابت دار
زنگاری گداز زنند تا این نیز برامده شود و چون زنگاری از جوش
باز ایستد فرود اورده تا زیت بنشیند و بشقاب نه تا ریا دارد
بحسب حاجت او زی بندند یا بگوارذن و بنهند این دوا را
در سینه جنت نباید داد در ممکن است بقرحه الکی مد سفوف
برای سرفه مجرب است صفت پوست انار ۳ درم
زنجبیل ۵ درم نمک سنگ یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند
اندک اندک در حلق ریزند و پوست انار کوفته و نمک
دران امیخته در دهن داشتن نیز نافع است سفوف دیگر
برای ضیق النفس و سرفه و دمه و تب و امراض بارده
نافع است صفت آن وسته سفید یکدرام کشته قرنفل دو درام
فلفل گرد چهار درام کشته سنگ حارش دو تا نه اول بهتره
فلفل گرد را در کبراب انداخته چهار پاس خشک سازند بعده

قرنفل و نمک انداخته آن را نمایند تا هنگام مدت سحق منعقد

باشد تا تمام رسد خوراک دو برنج در برگ پان

سفوف [illegible] جهت وارد مرتبه یکی و سیماب

دو جزو قرنفل گرد اول مرتبه و سیماب را چهار پاس

سحق کنند بعده قرنفل انداخته چهار پاس دیگر کهرل کنند

خوراک یک برنج اول بار هفته سه بار در شیر گاو [illegible] حل کرده

اصلاح داده سفوف [illegible] و [illegible] اول

هر قسم [illegible] النفع سحق کنند و امساک آرد صفت

پوست بیخ سنبل و بیخ انگور دشتی پوست بیخ کهرنی

و [illegible] خورد و [illegible] را است دو گرفته

[illegible] حب کنند و کوفته بیخته هم وزن او شکر [illegible]

آمیخته [illegible] هر روز کف دست در [illegible] بخورد ایضاً

[illegible] سینه [illegible] رسیده [illegible] دو درم با یک سیر [illegible] گاو ماده

صبح

صبح بخورد استسقا را ببرد و سستی ببرد و قوت باه

دهد جهت ازوال را چندان نفع کند که تعریف نتوان کرد

سفوف عجیب معمول حکیم گویا نام نسخه نزد حکیم عطاء الله

برای رفع قبض یک درم بوقت خفتن با آب گرم برای

اسهال یکدفعه و وقت چاشت خورده بخوراند و صبح نه

ناشته دیگر با آب گرم چون سه اسهال شود بیست دو درم

و استسقا دارد و قولنج را نافع کند صفت آن پوست

هلیله زرد بلیله امله سنامکی بقدر از جیت یک هندی

ادویه کوفته بیخته نگاه دارند خوراک مقوله سفوف مسهل

مجرب مولف صفت تربد سفید یک درم هلیله کلان سه

درم زنجبیل نیم درم کتیرا یک درم شکر تری شش درم کوفته

صفت سفوف سازد خوراک سیزده ماشه ما بین بخورند

زرد چوب و فلفل گرد هر یک دو ماشه گرفته کوفته با آب

گرم بخورند برای هوک و درد پهلو مجرب است سفوف برای
هضم طعام مجرب است زنجبیل فلفل گرد بادیان از هر یک
سه درم کجری نه درم نمک چهار درم کوفته بیخته در یک پاو آب
لیمون تر بهوده خشک سازند چورن باگهاد املوزه صعتر
هلیله کشنیز انار دانه قرنفل دار فلفل اجمود زنجبیل فلفل گرد بادیه
هو بیر اصل پیدستری پهلکه مول تخم چاب جواکهار نمک
لاهوری زیره سیاه سهاکه سمندر سوکهه پهل کچ
لون سب بهم اجزا برابر وی کوفته چورن سازند خو
راک سه ماشه تا شش ماشه چورن زیرکاو زیره سفید
زیره سیاه تالیس تج جواکهار یک یک جزو حب کج پیپل فلفل
زرد فلفل شتر سه جیتاد دو دو جزو موتهه هو بیر کشنیز اسپند ریگی
اجمود اصل سند زنجبیل سه سه جزو سهاکه بریان ساچی
نون نمک لاهوری نمک سیاه یک جزو ادویه کوفته

بیخته

نیمه خوردن بسیار زود خوراک سه ماشه یا شش ماشه سفوف

مجرب برای درد شکم از حرارت و ریح باشد اجمود احراین

یک دسته ماشه شکر شش ماشه با آب گرم بنوشند سفوف

نمک سنگ نوشت در کلانه یک مثقال کنیده

ملح سلیمانی مجرب

ده مثقال تخم کرفس پنج مثقال فلفل سیاه چهار

مثقال فلفل سفید سه مثقال تفاح اذخر دو مثقال

افتیمون سنبل خاوشیر کمون یک یک و نیم مثقال دارچینی

انگدان مغز تخم عصفر زنجبیل انیسون اصل السوس یک یک مثقال

نمک طعام نیل کشتی کبیره یا رطل طریق کاشی نمک اول نمک را

در چهار چندان آب حل کنند و در دیگ سفال نو بر آتش

نهند تا که ربع آب برود پس بر عمان و بیدان تیج گذاشته

از قشر منبه تقطیر کنند و هر گردی ز بالای نمک در دیگ

مانده باشد انرا دور کنند زاب مقطر را باز در دیگ

کنند و بار تقطیر نمایند پس بر آتش کنند تا که همه آب

برود و در یک رطوبت باشد پس بر آرند و در دیگ سفال نو نهند

به گل حکمت گرفته بگیرند و در تنور تا ده آثار همه تمام روز بگذارند

و بر آرند و بکار برند شربت بکشد صبح به یک ماشه

شام و مربی را دو ماشه شام اول آب اسالا در دهن گیرند

پس در دهن ریگ فرو برند و بجای چاو شیر اگر حلیب

طیب بیابد نیست و الا هیر ایلک داخل کند یک نیم مثقال

سفوف باب حکیم عبدالرحیم جهت مغص و رحه

و امعاهای تجربت صفت طباشیر رال کت هندی هر کدام

سه ماشه مصطکی سعد هر کدام دو ماشه رسوت یکماشه

موچرس چهار ماشه کشنیز خشک شش ماشه اهلیله سیاه بکوبد

تمام اجزا را نرم کوده چهار روز بکهاید تمت سفوف گردد

مجرب سفوف جهت قوت باه باب حکیم الملک محمد شاهی

صفت

صفت کوندوماک اکوند سنبل کل سماری بیک
تخم اوبجه هیج بیدنال مکرماند تخم او عمکن ترهالی خارخسک
موصلی سیاه موصلی سفید انار حوسترن لوذری سفید
بسرخ بهمن سرخ وسفید شقاقل بابه ستر اغر المی قیه
صغار حصته العنب حب ام با تخم کندر تخم کندم ساز مکد دو درم
دارچینی قصب کا و لوهان کرده زنجبیل عود غرقی جوز بوا مکد یکدرم
کوفته بیخته سفوف خته زعفران نبات فی اخل کرده یکتوله
یا کم موافق زد است طبیعت باشیر بخورند واز ترشی وبادی پرهیز
کنند سفوف برای اشتهای طعام بسیار مجرب است دارچینی
قاقله صغار ماکب زیره سیاه مکد یکدرم بادیان قرنقل
نمک نکته امله بقشر پوست بلیله زرد وبلیله کابلی خرد کشنیز
خشک مکد دودرم انار دانه دو توله لیمون چهار عدد کوفته بیخته
سفوف سازند حرالک بقدر حاجت بخورند سفوف

برای ضیق النفس و جلندر و کهنی روکی و باد تشنج تعبیر

صفت مغز تخم قوم خاردار چهار دانگ مغز پنبه خردار کنوار چهار

دانگ زرد چوب انیسی یکدانگ ناگوزه یکدانگ نمک سیندو سه

دانگ کوبجه سه دانگ نمک نیهر سه دانگ ادویه کوفته

باریک بیخته و در مغز قوم و پهنه کنوار بیخته کوبا

بسته در ظرف گلی آب نا رسیده انداخته و دهن نیز

مهر کرده گل کرده آتش گیت دهند بوقت سرد شدن

برآورده بیخته یک هزار کند صاحب مرض را بوقت صبح

دو ماشه و همین قدر دو پهر و همین قیاس شام بفضل

الهی شفا یافته با آرام و از زر شده و با وی پرهیز لازم معروف

سفوف بیضه زرد تربد سفید ریوند سفید سنامکی

زنجبیل فلفلدراز از هر یک نیم دانگ نمک سیاه نمک لاهوری

ملد یکدام آرد بیخته سفوف سازند اگر برای استسقای و رفع

قبض

عیتی بیس ماشه بوقت خواب تا ب بسپرد: اگر مسهل مطلوب باشد

بوقت صبح نه ماشه تاب گرم بخورد جهت اخلاط بلغم

و صفرا مجرب است سفوف بند شدن دست که بیماره نشسته

اکوند ناکوری سنبل الطیب گوید و اکر زنجبیل هر یک سه درم

بخورد بریان کشنیز درم کزنازج نه دانه الائچی خورد تلعی نشسته

هر یک دو درم شکر تری اسفندام بخته خوراک نیم توله سفوف

موصلی سفید پنج بید شکر چی مکرر دو درم آمه را کوفته بیخته

سفوف سازد دو درم سیره بیز چکیده حب است خته

بخورد از بادی و ترشی پرهیز نمایند سفوف

مسهل بلغم و صفرا و اخلاط تنشه را راند معمول چند القارن

صفحه حب النیل ده ماشه سنبل الطیب سه ماشه سنامکی

نیم توله مصطکی نیم توله گلسرخ سه ماشه خوراک یک درم

حاجت، سفوف عجیب مجرب دارچینی منگ ایک

ماهی ملکه یکدانگ ورق نقره هفت سرخ کابهل شش سرخ
ورق طلا قرنفل شنگرف مازو ملید چهار سرخ
عملک سه سرخ زعفران یک سرخ افیون شش سرخ
این جمله یک خوراک است سفوف ساخته با یک
قدح شیر فرو برد و بعد چندی بشربت مشغول
مشغول شود قوت باه بسیار و امساک نیز خواهد بود
و اگر عند الجماع بوزن شش سینه احمر سه یک نیم که شیر
بخورد همچنین در هر گاه بوزن شش سینه بود
قدحی شیر بخورد و در تمام شب همین قسم است
چهارده انار بیشتر خورده میشود و همه هضم می شود
نفرت بیداری می باشد مجرب سفوف دیگر
جدوار کهور یک حکمای هندی برای هر قسم
حمی یعنی تب مجرب داشته اند بشربت کامل یعنی خوراک

کامان

جوارشیه صفت آن گرم بنم بات آب خ ماده اق کایان
اهلیله کابلی مربیه کشنیز زنجبیل شقاقل مربیه بسباسه مربیه کلوبی
سکنکا کاکرا ایمان ترنگ برنج قند زرد فلفل نیول رهاکر
کجور نخ کتان همه بیخ ناسه دوات تبوزن برابر باید
گرفت کوفته بیخته خوردن باید حب سفوف
عصب و دوایی برای سرخ باده عایط نشاشتن
طفل مجرب صفت رگ بیست تک تکاور رگ خ
هر کدام وزن به حب کرده دار هند زیره سفید جاکسو نفر
همه ادویه را بوزن برابر کوفته بیخته بعضی طفل را بقدر حاجت
مقدار نخود بعضی را برابر کند رخیخلی با آب خمیر کرده در
حلق اندازند بر هند وا حب ده اند از ترشی و بادی سفوف
خوردن رخسلم علیکان برای خوشحال چند نجز کرده
بود بسیار برا خاصیت نمود معده را قوت بیند طعام

هضم میکند و اشتها افزاید و میر محمد حسین برای
حضرت خان ساخته بودند نیز موافق آمد **صفت آن** بیضه
بیضه سیاه ابله بادیان نانخواه کمون سیاه زنجبیل دار
فلفل فلفل گرد فلفلموته پوست چوب شیطرج انار دانه دارچینی
سنباذج نمک سیاه نمک سنگ نمک شور هم هر یک
باین قسم که در قدری آب حل نموده بجز علقه صاف
ساخته بقسمی که شوره را نیز بگیرد بعد از آن در ظرف
گلی سفید ساخته در یا چکد بشیشه آتش دهد بعد از شدن
آتش را آنقدر بر جا که مطلوب باشد بکار برند **سفوف جذام**
یادگار میر عبد الباری برای جذام در ابتدای کرات
در تجربه آمده **صفت آن** موی آهری کرده دارا حمود تخم
بانجی برگ نیب زرنیخ هر یک قدری اب قشر و برده در
آشتادره و وقت لعل ارد حریب فرار اکثر از بادیی ورش

برابر

بپزند واخذ **سفوف الحب** فلفل زرد سنا
مکی هلیله زرد هر یک چهار ماشه نمک سفید چهار ماشه کوفته
بیخته سفوف سازند نیم ماشه وقت خفقان با آب سرد
بخورند اگر اسهال خواهد تمام بخته صبح با آب گرم بخورند
سفوف مجرب حکیم نور محمد جیو برای باد گوله و قولنج
نافع است **صفت آن** مغز کرنجوه بریان کرده ده عدد فلفل دراز
پنج عدد اسپرایک دو ماشه زنجبیل چهار ماشه نمک سیاه
دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند با آب گرم بخورند
برای مرض گلان یک چیز است **سفوف** ز اهندی
چون زن اکل هو که به او بند کرسکے دفع مرض و علت شکم
نماید و بسیار ازو **صفت آن** زرا سنتغال یکهی کلینی ملک
بخدام چونه کلا هفت فی ام مثقل کرد نیجدرم عاقرقرحا وتم زرم
جنبا زهون نیجدرم خاکستر با جلد شتی ده درم کوفته بیخته حوران

ب آنرا بکدرم و نخته طعام موجود کرده باشند

صفت

صفت

و رنگ چهره و بشره سرخ گشته

صفت

این همه ادویه را کوفته بیخته در شیر گوسفند سیاه بوان

نیم

نیم ابهاولی بحوز و نعوف شهی طعام ازمیان ترآب

[illegible]

رز ابریک سه ماشه سنا یکتوله انار دانه بیتم یاوه لوت

اهلیله زنگی تولہ همه ادویه را کوفته بیخته سفوف سازند

سفوف برای هضم طعام مجرب صفته سونه یکدام

مرچه نیمدام سل زد دام پوست هلیله برزد سه دام کوت

سه دام کشنیز خشک نمک نیم توله بادیان یکدام نمک

سنگ جهه دام املہ نیم دام تخم الائچی کلان یکدام

همه ادویه را کوفته بیخته سفوف سازند بمقدار برداشت

طاقت بخورند سفوف برای رفع قبض هلیله زرد ورق

سنا مکی آمله زیره سفید پودینه اما زانه نمک سیاه

نمک لاهوری از هر یک یکدام کوفته بیخته سفوف سازند

بقدر نیت کف دست سفوف رهیدن سالانغر کند

صفته لک مغسول ده درم نانخواه سداب زیره کرمانی از هر یک

چهار درم فرنجمشک بوره ارمنی از هر یک یکدرم کوفته بیخته سفوف

سازد خوراک یکدرم با قند بدهد سفوف رهیدن سالانغر کند

صفته

صفتان مرزنجوش و بوره ارمنی از هر یک یکدرم کوفته بیخته
سفوف سازد خوراک یکدرم باشد بدهد سفوف که
بدین سان اغرکند صفتان مرزنجوش نیم درم مر صبر
زراوند مدحرج حنظل از هر یک یکدانگ سعول سندروس
از هر یک چهار درم کوفته بیخته سفوف سازند بیشتر یکی دوا
بود سفوف صاحب اسباب ملابات ورق ابادین
خورد اورده از سنج و خیر در بیسر را سود و بند بود صفت بزر
قطونا بیست درم تخم ریحان تخم بارتنگ تخم خشخاش
ملکه هفت درم گل ارمنی پانزده درم تخم مرزنگوش تخم فرز ریکان
و بزر قطونا و بارتنگ این چهار تخم را نباید کوفته و مجموعه کوفته
بیخته بعد از این چهار تخم بیامیزند الکاه سه درم با آب سرد
سفوف بخورند سفوف بجهته حلویے و بدرار و زرد خرب
حرنق بو بست ترنج پنج نیم بجه خراتین تربهله از هر یک

نیم باو همه ادویه کوفته بیخته سفوف سازد و قدر ربع دانگ
نکته در سته باو ان ثقبه تر کنند و صباح بکوبند نیم
تا نیم باو بماند دو دوام شهر اسبغیه بخورند همان قسم شام غذا
دال هونک بقشر وخشکه که تا گهری سفوف قابض برای ضعف
معده و بسیح بعض و دو حیز و اسهال حقیقیه
بیان خالص چهار ماشک مصطکی یک نیم تک انار دانه یک نیم گوکتار
نیم ریشته و نیم خام یک نیم ماشک انجل نیم ریشته یک نیم ماشک
صمغ عربی ربع ماشک میل یک ماشک کشنیز خشک یک ماشک همه را
کوفته بیخته سفوف سازند هر روز ناشتا بقدر یک ماشک
به اب ثقبه بخورد سفوف بای سیلان منی و رقت
منی ازرمی بات شیخ صاحب شیخ الدهنجو سلمه الله تعالی صمغ
اتبه صمغ نعیلان صمغ ... به پوست بستان سیلی
از هر یک یکدام تال مرها ته دو دوام شکر سپید مقدار همه را کوفته بیخته

سفوف

سفوف سازند زیر خوراک کنند و زر نهار شیر گاو بخورد مجربست

سفوف قابض برای اسهال مزمنه و ضعف معده

و تسحج امعا و دفع زحیر مجربست صفت آن انار دانه چهار

مثقال سماق حب الاس هر یک دو مثقال تخم حماض

زرشک طباشیر سوده منقی از هر یک یکدرم کشنیز خشک بریان کرده

سه درم بلوط و ورد احمر توت از هر یک یکدرم همه را بکوبند

کوفته و بیخته سفوف سازند زیر یکدرم آن بسیار مجربست

سفوف عجیب برای اسهال و بستیات و سستی پای و شهوت

باه افزاید و اشتهای طعام آورد صفت آن سیماب پاکیزه

یکدرم پوست بیضه مرغ و بالا ارنه دو درم هر دو را در شیره

بلیمکی چنان سحق کنند که هم چون سرمه شود

نقده و نگیرد تا نوره بر کرده هفت نوبت ملح نموده در

جغری لفیدر را بجوشه و بالا اوره و اوده آتش و مدکک ده اکسیر کرده

بیرون آورده نگاه دارند حب ایضاً اگر بیهوش باشد بقدار

دو برنج بر نبض هر دو دست بمالد بهوش آید بعد از ان

بقدر یک برنج در برگ پان بدهند که لت اصلی صحت یابد

و جمیع امراض بلغمی را نافع چند روز اوزن دو برنج در برگ

پان بخورد فایده عظیم دهد سفوف بهندی جوران انهالسکر

گویند باب حکیم جوان جو برای اشتهاء طعام و درد شکم

و معده صفت آن سمندر لون چهار تولچه دو نیم

مدلون دو نیم سیندها لون دو نیم جواکهار دو نیم بیل جوزه

یک و نیم بلیله یک زیره سیاه یک بترج یک انکنیسر

یک املبید یک التس یک فلفل کرد نیم رکل اهم زیره سفید

اهم انار دانه دو تکه الایچی خرد نیم کوفته بیخته سفوف سازند

و بیست دو ستة ماشه تا شش ماشه گرم شکم و بواسیر و سرفه و همه

جمیع زحمت سینه در از نعیم باشد همه قطع کند باب گرم

یا دو ع

یا وجع ریش پائی سنکر بیشی میخورند اما شکر معتی اثبات است
چنانکه ان ظلمت سایی برد و ازین نسخه این ادویه بیفت نشیزد
وتال پیراید دارچینی نیم اگر زیاده کنند بهتر است سفوف تورانی
مشتهی طعام و دافع زرد شکم و نفخ و مقطع ریح غلیظ و ملین
طبع است میان اوبرا آب صفت ان قرنفل قاقله صغار
دارچینی زنجبیل فلفل دراز فلفل گرد مرجه بسفایج تخم کرفس زیره
سیاه و سفید بادیان هلیله زرد و سنا مکی تربد سفید سماق یک
چهارکهار یک مسکه شکر سیاه بدلوت هر کدام یکتوله انار دانه برش
ده توله کوفته بیخته سفوف کنند قدر شربت یکتوله با آب نیم گرم
صفت سفوف از نسخه اکبر جهت نفخ شده و قراقر شکم
هلیله زرد بلیله املیه زنجبیل فلفل دراز فلفل گرد کمون زرا زیانه
بادیان زارچینی قرنفل قاقله بسفایج فلفل موته کعقدر یک
نخود نمک طعام شکر سیاه اجزا مساوی الوزن کوفته

بیخته سفوف سازند و رسبت مي‌کيرم تا بمشستهات پس از طعام
خورد و تخمه را بوشت دهد و کورا لمضم را ببرد و قولنج رکی ببار
بکسیده سفوف مخصوص جهت حقر برای نزحیرو اسهال کهنه را
باز دارد و مجرب اطفال است صفت آن کل ارمنی کل مختوم مازوها
جبز دو طباشیر صمغ عربی کثیرا طین مختوم یکدیگ دو جز و تخم
خرفه حماض سماق یکدیگ سه جزو کلنار کشیزی بفته
یکدیگر چهل و چهار جبز و مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خشخاش یکدیگر
پنج جزو کوفته بیخته سفوف سازند شربت سه درم سفوف
خاص برای سیلان بینی ارزلوت و رطوبت باشد
و این نسخه بتجربه رسیده و چیز نیز آمده مجربست صفت آن
برگ اکسه کفه نیاه عدد و روغن گاو یک مثقال ناکواه ایش
قدر روغن بر برکها مالیده و ناکواه را بر برکها پاشیده
در میان و تیری بخته در جهته جیده کر بت آتش قمه و بعد سرد شد
براوردند

نزاوزده از نیم توله تا یکتوله ان خاکستر در بهار میخورده باشند سفوف

مجرب برای قولنج از حرز الاطباء احتراز کند و صغار را اخت

نموده سفوف سازند و بخورند و مغص شدید را نافع است

سفوف لقطع الدم البواسیر مجرب از معالجات بقراطی

عجیب الفعل است جوز محرق لوزاده کنند ۳ جزو و زرده تخم

مرغ یکجزو مجموعه را سائیده دو مثقال با شراب سیب

یا ریباس بهاشتا استعمال نمایند سفوف سقلیا نارز

تا کف والدم حوم حبه زن الامعا مجرب صفت ان

اهلیله سیاه بلیله امله مقشر با روغن زیت برشته

هر یک هشت درم ریزه کرده با یک شبانه روز در سرکه خیسانیده

خشک کرده حب الرشاد بریان کرده هفت درم تخم کرفس انیسون

زیره که خیسانیده خشک شده بوداده هر یک چهار درم

مصطکی قاقله قسط نفقی عود هندی سنبل الطیب هر یک دو درم

سفوف سه درم صبح شام دو درم استعمال باید
صفة مجرب از منصوری جهت تقطیر البول وسلس البول مجرب
بلوط ان
بلوط مقشر بوداده پنج درم کندر سه درم کزبره یابسه
ده درم گل ارمنی صمغ عربی از هر کدام ده درم سفوف
ساخته بقدر دو درم صبح شام بخورند اگر با تقطیر
البول وسلس البول تشنگی باشد هرچه در ریق بیاشامد
روز وقوع شود باید که ماء الشعیر بذر قطونا بیاشامد غذا آب
غوره و سماق مثل آن بریشته دهند سفوف دیگر جهت
اسهال مراری مزمنه و بواسیر و بواسیر حاره را لعاب مجربست
صفة گل ارمنی نار دانه بوداده دانه انگور که از شیره که بیرون اورده
باشند و بوداده نمک پنج مثقال سماق بیدانه گلسرخ
صمغ عربی بوداده هر یک سه مثقال طباشیر گل مختوم عسل
هر یک دو مثقال مصطکی عود قماری هر یک یک مثقال
فرابرشت

قدر شربت دو مثقال با ربوب مناسبه **سفوف زرشک**
تقویت معده و جگر حبس شکم کند **صفته آن** بانخواه سماق
زنجبیل حب الرمان بو داده اردبیق هر یک دو درم کوفته سفوف
سازند **سفوف بزرور** جهته بادها و تفتیح معده و گرده
صفت ان انیسون زیره سیاه قاقله کبار قرفه بانخواه تخم
کرفس هر یک دو درم زنجبیل فلفل هر یک درم و دو انگی قاقله
صعتر [illegible] شکر سپید درم شربت دو درم **صفت ان**
وج بادیان انیسون هر کدام نیم درم تخم کرفس دو نیم درم
سنا مکی هفت درم کوفته بیخته برابر همه نبات امیخته
دو درم با آب گرم وقت خواب میل نمایند **سفوف سنا**
جهته عرق النسا [illegible] و [illegible] **صفت ان**
سنا مکی سورنجان [illegible] ده درم و در بعضی نسخه سورنجان نیم درم
است شیطرج هندی سه درم زعفران نیم درم قدر شربت تا سه درم

شکر سرخ نمایند سفوف جهت دفع ذخیره و اسهال اطفال بغیر صفر
الس خاصه نمیشود حرارت بسیار مجربست صفت آن باید که
زرور عفص کالو بریان کرده ساییده سفوف ساخته بخورانند
مجرب از موده است سفوف عجیب برای حبس طمث
مفرط به ازین دوای قوی کم دیده شده عجیب بر آنکه بقدر
نیم مثقال برای طفل تغلیظ منی بکار برده اند و نفع تمام یافته اند
بارها بتجربه رسیده مجرب صفت آن لک سفید خوش
باریک ساییده نبات برابر وزن آن آمیخته چهار ماشه
باب سرد بخورانند و نیم ماشه برای تغلیظ منی بخورانند مجرب
سفوف جهت نفث الدم اخضر طباشیر سنبل با خاک
ساخته سفوف نموده استعمال کنند مجربست بهتر از نسخ
است سفوف برای ذیابیطس نیز نافع است صفت آن
صمغ عربی گل ارمنی کهنه سماق از هر یک یک نیم درم صندل سفید
سه درم و نیم ماشه

نیم درم خوراک زده سفوف سازد بیخته کوفته باشد و نیم بیخته

لسان خارخسک موصلیان بادیان بود سفوف بهمنین زاده انگور واته

ادویه همه مرچ سن کن اوّل تخم شبه شیخ مقشر لوگخم سخم فیر العصافیر

دست کف اذار هر جنته سفوف همه برابر سفید شکر برابر

سبخ و زخیر برای صادق حکیم سفوف بکوزد بهار در و دار فا تنبیر

ندام بپرت زار انار بوست وه ها کل سن مرچ زار حب

سفوف بکوزند ندام بسته خورات با زده سفوف بیخته کوفته

بکوزد و زده سفوف کوفته عرعر صمغ بیابان بادبان ماشه سن مرچ

بهتر ماشه آ تّه

سبخ و زحیر برای زند حکیم سفوف است خوراک یک

ارزبرگ خشخاش بوست سل بنفس زال بیان دیبان از حب

الکرنل ماشه خشخاش خوراک زده سفوف بیخته کوفته همه یکنوبه

ضمر دای برای ال دیبان هر سفوف بشود بهتر نماشه اضافه نماشه

باب ندام بیخته اسپغول ار ندام ازهرک اینه جنته سل نفرسل زال

باب بخورند مجرب سفوف اسهال را از سبب خوردن میوه‌دار سک

باشد مجرب تخم ریحان مقشر یکدام گل بنفشه سه درام

یعنی بهنگ نیم‌دام کوفته بیخته سفوف سازند وقت خواب

بخورند خوراک سه روزه است غذا تخم مرغ نیم برشت سفوف

مجرب برای اسهال زنانگی مجرب صفت کوزکان سه اشره

کشنیز بادام بادیان شکر سفید هر یک چهار درام سفوف سازند سفوف

مجرب برای درد سر بکار چشم صفت هرزهنه نیم‌دام لوت

هلیله زرد کشنیز خشک یکدام شکر سرخ ده نیم‌دام ترنجبین

یکشباش بپاشند تا بخورند سفوف مجرب برای صداع

اسهالهای درد مفاصل مجرب صفت پوست هلیله زرد

هلیله کابلی هلیله سیاه ورق سرخ زنجبیل قرنفل بستانی دار

چینی بوره زرمینی و نمک خوردنی نمک سنگ نمک سیاه پوست

انیسون سرخ یکدام اهلیله دودام بودینه خشک کورکان یکدام نیم‌دام کوفته

بیخته

بیشه سفوف ایده لر خوراکی بقدر حبه سنداده باشنه

سفوف مسهل بلغم و صفرا صفت ان حب النیل ۳ درم

سنبل الطیب یارم درم سنا مکی مصطکی هر دو درم گل سرخ

یکدرم اوفنه بیشه سفوف ایده خوراکی ۳ درم غریب نفعی

هلیله زرد بلیله امله زنجبیل فلفل دارفلفل ناخواه نمک وی

اوزن کره نه کوفنه بیشه بکا بر اردر شربت یا وربع درم دوم

تربهلا تریاکا ترکشی هرکل سوکند ماو ۱۱ یعنی لون سیم جهان

ای حب یهذیب دی کها و دوم سوتره سوالی ستیا کاهرای

سمبه اگر رسن هی کوله باند ای ۱۱ سفوف سماق سماق تشنه درم

انار دانه نه درم مصطکی فلفل کرد تک سمک هر یک جهار درم

بوزینه خشک جهار درم کوفنه بیشه سفوف ایده خوراک

دو درمه نافعتری زیاده سفوف مجرب ...

... صفت ان ...

کوکبه و وضع عیسی بیان کرده یک یکدام کوشه پنجه با و جزایر

سینه از لعل فشم و مالغ ازا خلاط فاسده ویدر حیض

بسلاحیت اعشالی مارکیهان سید وانه الا کحلات

بکد رم اران ماب تریخ کطبی ده زام زرنم با و اب

زر کرد و جهان شد صباح اب باصف خشه از آن

با سبزه بچشم ریحان با خضره به نبات است سبزین کرده

شربت دو مثقال با آب گرم سفوف البسیه مفیده

بای کبته و استسقا را اورد احتراز بوت المثیبه

یکمثقال ملک هندی و دار فلفل هر یک دو دانک مجموعه را

یک شربت با آب گرم بخورند جهت ربع مجرب حکیم صاحب

اینک یکدرم سیحی یکدرم [illegible] یکدرم هر سه را سائیده کرده

بایک ریته و قرص بسته در هوس با کلیه گلی [illegible]

کرده هست کیر نموده در هفت انار با جلد هشتی اتش دهند هرا

یک سرخ با هفت ماشه شکر سفید هم سان تا سه روز

سفوف البسیه مفیده [illegible] نافع باشد و کرم و دار [illegible]

انفع [illegible] ساز و صفته بوت البسیه کابلی املج بنفشه [illegible]

کابلی ملک ده درم ترید سفید سه درم قند برابر همه ادویه هرا

دو درم با آب گرم سفوف مجرب عنایت خان صاحب

حب جهت اسهال [illegible] مجرب صفت [illegible] لیلا [illegible]

یکعدد در روغن ماده گاو بریان کرده بر خوب [illegible]

بیده

سائیده کرده و باریک بیخته و همورن آن سمندر اهل بعه پوست

و بعضی باریک بیخته و بان اسپیج بیتر بیز و همورن توتیا

مصری داخل کنند و از همورن سه خوراک سازد و هر روز

ناشتا یک خوراک بآب سرد بخورد سفوف مسک و فلفل

جرب خورلوا مال لکنکنی زعفران افیون مصری فلفل

بزر البنج اسپند از هر یک یکتوله یک یکتوله یک سوخته سفید

کرداند و کوفته بیخته و امیخته بنگاه دارند خوراک دو ماشه از زرتینی

و بادیا بر این کنند و از بالای این طعام بخورند و از شیر و شیرینی

و از آب بطلقه پرهیزد سفوف شاخ قرحه احلیل مجرب

صفت مسکم ضماد مقشر حشخاش بزر کتان کتیرا اکد بکجزو بث بشته

چران بربت بیخبرم ایضاً زیر شاخ بورسته بیشول بارت

شاخ و هر کس بات بسیار کرده صاف کرده بکیام بخورد در

هفت روز شفا یابد مجرب سفوف ... توتیای مصری

با در آتش سرخ کرده در آب سرد کنند تا آب بسیار زرد شود
نشسته اسفنجه بقدر حاجت دهند مجرب است سفوف برای
مرض ذخیره و سحج مجرب برای غورها است صفدان توتیای مقوی
را باریک سائیده و در بیضه مرغ که جوش نده و در طول دو پاره
کرده زردی را از او دور کنند و بجای زردی توتیای مسحوق را پر کنند
هر دو پاره را بهم آورده بریسمان به پیچند و در گوشت گاو
و آب بپزند چو گوشت نرم شود برآرند بقدر هم از آن بخورانند و اگر بعضی
را بعد غشیان آرد با پودینه و انار دانه و مصطکی بوزن برابر
اسفنجه بوزن یکمثقال دهند بسیار نافع است سفوف برای
برای اسهال کهنه مجرب است صفت تخم حکو تخم ریحان
تخم بارتنگ تخم کتان بوزن مساوی خوراک اسفنجه ماشه
با آب شبانه بخورد سفوف نافع بواسیر نافع است
مجرب قرطه گل ملتانی اصل السوس حرفه کاسنی تخم کاهو

یکترا

کتیرا ریوند خطائی یکتوله شکر سرخ پانزده توله ریزه ریزه یکتوله

کوبیده و آب [illegible] بر یک سیر شیر [illegible] برای

زرد [illegible] هم خوب است سفوف برای سیلان [illegible]

گل بسته تخم تاج خروس سمندر سرکه سنبلها هر یک توله و بیخ

بنداله تمهانه یکدیگر [illegible] نیم جسته و کوفته بیخته سفوف

سازند خوراک یکدست با شیر بخورد سفوف [illegible]

[illegible] عظم الشفع [illegible]

بالمسوره تخم [illegible] رخت سنبل و بیخ کهری ستاول

از هر یک بیست درم شکر تری چند درم همه را سفوف سازند

کنند و بهم آمیخته هر روز بقدر [illegible] انگشت برآید با شیر

بخورد مجرب است سفوف مجرب برای [illegible] از [illegible]

حایض [illegible] صفت [illegible] یکدیگر و کوفته بیخته

سفوف زده هر روز یکتوله با سه دام [illegible] انگوری

بخورد غذا نان و کباب بکنند تا چهار روز و بعد از ان

بخورد علاج سیماب جهة آتشک مجرب و از مولفات

ذات صفدان اهلیله زرد پوست اهلیله زرد کابلی و بلیله

و فلفل سیاه از هر یک دو مثقال سیماب هفت مثقال

شکر سفید شش زده مثقال همه را کوفته بیخته بهم آمیزند

و لعاب کنند تا سیماب کشته شود پس چهار قسم

کنند هر روز دو قسم با لعاب زنند یک قسم صبح و یک

شام بخورد و قدری گلاب از عقب بیاشامند

و حوزرا با غذا ال پوشند تا وقت صحت شود علاج

برای آتشک زخم های دهن صفت رس کبوتر بوزن دو

درم الاچی چهار درم باریک ساییده هفت توری ببندند

پلی با بنزارد و کشش توری شش روز بخورد با آب ان بدندان

زنند و غذا شیر برنج و گندم بخورد علاج برای

سیلان

ب مرباني زرد رعيب هندي محربات شيخ نظام الدين
صفه گوزد انيه گويند سنبال گويند و که ربت سيب ان
کا خورد سپيلي تال نگها نامکد يکتوله شکر سفيد برابر همه ادويه
يعني هفت توله سفوف سازند خوراک بقدر يک فلوس
زرد بها ريا شير گاو بخورد سفوف سيب براي دفع قبض و
بواسير بادي و خوني و اشتهاي و نفخ و تقويت معده ی
کالي خود بيت بود صفت ان پوست هليله زرد پوست هليله کا بلي
هليله سياه سناء مکي ترپد سفيد و بسفايج مد اهله بقشر از هر يک
يکتوله نشاطرج فرنقل ريحان فلفل دراز عود غرقي نمک لاهوري نمک
خوردني نمک سياه همه را کوفته بيخته سفوف سازند شربت
يکتوله تا چهار درم بوقت شب با آب گرم بخورد سفوف نمک
براي امساک و سيلان مني را مفيد باد صفت ان خورد کالي
زعفران بسبابه افيون اسپند بذرالبنج نمک کوفته فلفل ست

بالوزن کوفته بیخته سفوف سازند هر شب یکی به دو درم
و نبات و دو حدس طب چهار گهری پیش از جماع بکار برند و شربت نبات چند
شیر گاو بر سر خورند سفوف جهت قوت و رغبت انزال
و بسیار شدن منی مجرب صفت آن جوز بوا دارچینی قاقله
صعتر زنجبیل ثعلب مصری از هر یک نیم دام اندر مال هر باره کوهرد
موچرس اوند بسباسه کوته حب زنبه مداد نمک موصلی سفید موصلی
سیاه تخم پیاز تخم لوبیه تخم ترب تخم گندنا از هر یک یک دام مروارید
عرق نیم دام این همه را کوفته بیخته سفوف سازند و دام مصری نبات
داخل کرده یک هزار دانه ماشه با شیر گاو بخورد بوقت صبح
چهل روز سفوف برای سیلان منی و بر بستر و رغبت انزال
مجرب از موده حکیم محمد شیرازی صفت آن گوند دهاکه موچرس
تنبول بسیاری اندر جو منک نور کوچه تال مکهانا پنج بند
تخم پیر و از خشک موصلی سفید و سیاه تخم گندنا تخم پیاز
ثعلب

نقلیه مصری جوز کندم شقاقل مایه شتر اعسر الخ فی قبه صعتر
قرصف خشک برگ نوردی فلفلون بهمنین هر یک دو توله وار صینی
کاوزبان خوزبوا عود غریقی از هر یک یکتوله همه را کوفته بیخته سفوف
ثابت زرد جوز ک بیتوله با شکر کما و بوقت صبح بخورد مجرب
ضعف سفوف بیتنه محمد خان کبر الله برای مقوی باه اثر تمام دارد
موصلی سفید اندر جو کوکهر و بهمنها سو جروش ب کلوی سنگستان
سنج عاقرقرحا تخته مکهاره تخم اوشکن تخم کوچه کبابه
صینی لوبان الاچی همه ادویه بوزن کوفته بیخته
با و حیدان شکر سرخ آمیخته سفوف سازند هر روز
کف دست با ناشتا بخورد و ارترشی و سردی پرهیز
کنند فایده بسیار شاهده کنند مجرب سفوف
جهت سوزاک مجرب خشخاش سفید و سیاه یکدو دام کلنار
سماق یکدیدام طباشیر کهربا یکدیدام ریوند خطائی قرطاس

محرق و هم الا چون مکرر و وانکه بذر البنج
کوفته بیخته سفوف سازند شربت یک مثقال با هم آب
با شیره تخم خیارین سفوف برای سوزاک مجرب
بسوده اسفند سوخته صفته شیر گاو پنج سیر القصه
بجوشانند تا غلیظ شود بعد از آن سوخته ده سیر شکر
بیخته بتدریج داخل کنیم تا تنک تا آنکه یک الایچی خورد دو نیم
تا تنک نبات نیم سیر کوفته بیخته در آن شیر انداخته چون
در شیر حل سازند مثل خاکستر خواهد شد شربتی هر صبح
انگشت بران خورد با شیر صفته قند سفید
قند یعنی مکند در چهره بسته یکصد و یکبار با شیر
حل نموده و قند یعنی و جوز بوا هر سه بوزن برابر کوفته بیخته
نصف ماشه و چهار ماشه بخورند و اگر زیاده کند شیره گاو بیرون
کرده بخورند سفوف برای قواق و قلت و اشتهای مجرب
صفته

بیخ کبر کمان و جوز بوا سنبل زنجبیل قرنفل کاکرا سنگی
بوزی اجوائن اجمود وتیز بلک کچه ونرخ زنی خیار ورلیله سیاه
زیره سیاه بلک تو کچ نمک سفید هر اکراب بزیر جوا
ایار سکو حن کمار ده درم املیله زرد سه درم کوفته سفوف
سازد انچه در سه انگشت برداشته شود بار بار چند دفعه
بخورد سفوف برای قبض و تجربه شده پوست
پوست کاره اوت کیف ره بقدر درساییه حشک کرده سفوف
سازد هر روز شش درم با شیر گاو یا تر بهار بخورد و یک بار اگر بخورد
بهتر والا لاهوری کم کم بخورد و آب نیم گرم بخورد چند روز سفوف
سفوف برای هضم طعام ثابت است ابو تراب صفه
قنفل کرد شش درم زنجبیل بادیان شاقه کبیر زنید بکدام کشنیز املیله داوام
سل ده درم املیله زرد تربد بقدر یک سه درم نمک سنگ چهار درم
کوفته بیخته سفوف کنند بقدر کافی بخورند سفوف ... برای

رفیع قبض حب اجزاء اهلیله زرد سنا زنکی املج بزره سیاه
بو زیره انار دانه تنک سیاه تنک سماق وزن اراپرخود
زاتک کفدست سفوف جهة اشتهای طعام اجزاء
زنجبیل نانخواه هر یک سه ماشه ابه چهار ماشه ما یان قنقل کرده
شش ماشه زیره سفید سنا مکی تربد سفید اهلیله سیاه
تنک سنک هر یک تیتوله اهلیله کابلی اهلیله زرد تنک سیاه هر یک
دو تولة انار دانه کوفته بیخته چدان ست زنند نسخه حوران
بخط حکیم صاحب رحمت شیا حق رالت نوشته نخجه
هضم طعام واشتهای حکیم نام دارد اجزاء تنک سیاه
تنک سفید جدا کمار بیکهه اجمود اهلیله زرد از هر یک تیتوله قندراز
سه تولة زنجبیل یکتوله ۰ برنک یکتوله کوفته بیخته حبابه بیرست خته
در اب لیمون کاغذی یا در اب ترنج تر نموده حب بقدر کنار
بسته بیا سفوف ساخته خوراک چهار حب یا هفت حب سفوف

بسم الله

دیگر پوست کندر سپندان بیلا مول مالگیر یک سیاه

زیره شاه سیاه امل بید زیره سفید سرخ فلفل زنجبیل یک یک کنجر

میتی از هر یک چهار درم نمک سیاه انار دانه مالیده

درم دار چینی دو درم الاچی خرد یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند

از یکدرم تا یک مثقال و برای هاضمه یک مثقال رفته باب

سه دو بخورند بعد از طعام چهار گهری و برای اشتهای اول

از طعام بخورند مجرب است سفوف حابس خون بواسیر مجرب است صفت

آن گوره امنس از هر یک یکدرم کهربا دو درم کوفته بیخته سفوف

سازند شربت یکدرم سفوف جهت بستن خون بواسیر

مجرب آزموده است صفت لک مغسول غافث اسبغول

زبان گره ماکیتوله حطب [?] کیتوله عود غرقی اسیله سیاه

دار چینی همه را کوفته بیخته سفوف سازند در روغن زیتون

چرب کنند یا در روغن گاو کنند چندانکه بسته گردد شربت یکدرم

نا شستا جهت اسهال خونی هم مفیدست و بتجربه امده است

برای خونابستن هر قسم از امراض حاقن اسپغول بریان کرده

کتل و نانخواه هر یک تولچه و لاچی خورد ده کتل یک مشت نبات مورس بادیان

یک یک تولچه همه را کوفته بیخته با دو چندان نبات سفید امیخته ماروش

کا و حرب سفوف ساخته سفوف سازند خوراک شش ماشه جرب جهت

بندان اسهال هر قسم سفوف برای استسقا را مفید بود یعنی را ادن

خون سه چهار بار و زخم اسپغول تال مکهانه چهار بارگیرند

او تولچه هر چهار برابر کوفته بیخته بدارند هر صباح موازنه هفت تولچه

تا چهار ماشه شکر امیخته با اب نیم گرم تناول فرمایند سفوف

مشتهی زنجبیل با دیان فلفل کرد سنگ هر چهار برابر گیری برابر مجموعه

زرد الو بلیمو تر کرده سفوف سازند و حب بزای طعام

خورند هضم کنند و در نهار خورند اشتها زیاده کنند و امتلای

بقلیل ارد سفوف اکثر الانواع بیاز البقع است صفت الثانی

فا ئده

قاقله خرد و سعد و سعتر خسته کماز و سعد تخم بنوفر و فلفل دراز
و صندل ابیض و قرنفل بسباسه اسپاری بیست و یکی گرفته کوفته
بیخته سفوف سازند شربت دو ماشه با شیرماشه خورد

سفوف برای ضیق النفس از ابن مسیح صفته ان

اجواین یک شغه با نمک سیه باد رکسانه فلان سبز تباه
بسنغد و اجواین و نمک سانبید و در ظرف گل برگ
ناکوفته بته گذاشته زیر اجگر بسیار آتش نهد بسوخته
نگاهدارد خوراک چهار رتی در برگ پان سفوف معده را
پاک کند و سهل الهضم باشد صفت ان پوست
هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر کدام چهار درم تخم کرفس و رازیانه
از هر کدام سه درم ریوند چینی دو درم کوفته بیخته نبات سه درم
سرشته نگاه دارند سفوف نانخواه معده را پاک کند از اخلاط
غلیظ رفع کند و بادها را بشکند صفت ان نانخواه تخم کرفس

کیله دن ازو یک جهار درم فقط ح او خمسه قیطر

ده درم مازریون سه درم شکر طبرزد جمیل

اعراض گیده و هیچ مقدار استسقا

مصطفی رومی عصاره غافث و افسنتین رومی دیرلر

بحقنی

حلقی از هر یک … درم نعنع خشک … سوس از هر یک

[illegible]

… بگیرند … با آن … بعد از طعام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

… از هر یک … دو درم … مل

[illegible]

باب دوازدهم در حفظ … و آن مشتمل بر دو فصل فصل اول در … فصل دوم در …

در … محرب از بقراط جهت زخم … یعنی گری صعب

[illegible]

… که … کرده باشند …

بندق سه عدد و زهره گاو دو عدد کوبیده آب بیخ سیاه
منقی از پوست زدانه بیعد و عقرب محرق یک دام بیخ مرزنجوش
دو توله سه گرم سه توله بول گاو دو توله عسل سه توله اجزا را
کوبیده با کوفته مجموعه را با لعاب بجوشانند تا رطوبت
یا الکل بسوزد و اجزا از محرق بسوزد پس سیاف نمودار
در پیه منعقد کرد اشتر بقدر دانه حشر یا واستینی یا در
انار یک طعام دو کف در دیک بجوشد سیراب داخل کنند و سر
دیک را مسدود زنند و بر آتش نهند چون دو حصه آب
بسوزد و قدری قدری سر دیک را گشوده کناران گوش در ازند تمام تا ریک گوش
رود تا آنکه کنار تمام شود پس یک شیاف روغن عقرب آلوده
در گوش گذارند تا یک شبانه روز در گوش ماند شیاف
برای سیل مجرب حکیم صاحب المقدار سنگ بصری
زاج سفید کافور توتیا هر یک برابر ملید با التوتیه ماب سایده شیاف
سازند

ـــم زند و اگر اندکی زرد چوب داخل نمایند بهتر خواهد شد
شیاف زرد نیم شبت حقیر است جهت منع نزول
جمرت و چرب حلکه و دمعه و رمد و حفظ صحت چشم
و امراض بیک مجرب است صفة الشیافه کابلی انزروت
پرورده مرغ افیون سنگ بصری سماق بگلاب شیاف سازند
در اوجاع چشم از حکیم صاحب حکیم عبد الحی ماهیرانی سنگ
بصری باده گل خیلی بث پایی کوفته شیاف سازند
شیاف مجرب بجهة نزول ماء فیر فیلسون یک درم
شکنج یک درم اوشق دو درم منعز حنظل یک
مثقال بابت شیاف سازند شیاف توتیایی باب
نارنج پرورده ده دام کتیرا نشسته انزروت کرسرخ
سر سقوطری حضض هر یک درم سفیداب قلعی ملینه زرده کند
دو درم افیون ربع دام کوفته بجهة شیاف سازند شیاف

غرض صد از محمد ذکریا جهته امراض مذکور مجرب حقیر است
صفت آن صبر زرد کندر انزروت گلنار سرمه سیاه
دم الاخوین هریک یکدرم زنگار ربع دام بلی کرده با آب سیر شسته
و شیاف سازند شیاف مستعمل کحالان کشمیر مشهور است
در سرعت فعل و قوت اثر تمام دارد صفت آن اسفیداج چهار نیم
دام توتیای سبز یکدام سنگ بصری قلقلی مغز هلیله اصل السوس
هر یک یکدام نشک خطائی چهار دام مروارید یاقوت مرجان
کهربا یکدیک توله کوفته بدستور شیاف زنند شیاف
ابیض سنگ بصری مغز هلیله یکده و دام توتیای سبز یکدام
سنگ چهار دام قلقل سفید دو دام سرمه سفید ده دام بدستور
شیاف زنند شیاف مجرب برای رمد از حکیم صاحب
حکیم عسکر حبو صفت صندل سرخ شیاف مامیثا
سفیده برگ گل سرخ کافور افیون زعفران از لعاب بزرقطونا
شیاف

سنهای سازند شیاف مقوی مسهل بصر است صفت آن توتیای مغسول مرد روات با دیان سبت متقال عنبر نیم قیراط مشک یک قیراط مجموعه صلابه کرده باید رشتعال حفص یکی از ان حل کرده با بشند خمیر کرده شیاف سازند و در سایه حشک کنند شیاف خفض ... رعرمایی زبد البحر هرکدام درمی سندروس زعفران هر یک نیم درم لوبره ارمنی ربع درم سحق کرده بکلاب شیاف سازند و در بیاض بیضه حل کرده در چشم کشند شیاف زرد نافع است ذوالقر و حارش و سلاق و دیگر امراض چشم نافع است صفت ان زینق و سرب و اثمد و توتیا و روسوت و دارفلفل و مکید لکحز کافور ربع جزو ... حفت کنند و با اجزاء دیگر باب با کلاب تاریک ... ده شیاف تاکی سازند و برای زد ... با بشیر و صنوان ... برکرد و بالای

چشم را طلا کنند مجربست شیاف سفید و افیون با آب
گل سرخ ده درم توتیای سبز و زنگار محرق اقاقیا از هر یک دو درم انزروت
فلفل سه درم قند سفید نیم اوقیه مجموعه را سائیده شیاف
ساخته زیر و در چشم طلا کنند و برای سبل و مانند آن
اندرون پلکها کشند ایضا نافع سبل و عشا و مانند آن
کف دریا عقیق سوخته اثاثیک اسکر و بلیله سفید یک درم
توتیای سبز یک اسکر و پوست توتیائی عروق زرد نیم دانگ باریک سائیده
در چشم کشند شیاف زبرل ایضا غمر صفدان
توتیائی سوخته بیبه لغذ ربا مصه سیاه یک دو جزو
املج مغز جزو و اصل السوس جزو و نیم چهار جزو زعفران
فلفل زراوند زعفران یک یک جزو و سپیده سفید ده جزو باب
سائیده شیاف سازند به آب باران و در چشم طلا
کنند شیاف ایضا مستعمل کی ازان کشند جمیع امراض چشم را

وارادت

حرارت بود نافع است صفت دیگر توتیای مغز خسته

املیه کف دریا اصل السوس فلفل ابیض یکی ده درم ودع

چهار درم سرمه سفید ده درم بعضی توتیای سبز یکدرم داخل

میکنند یا حیاط بگلاب یا باب شسته شیاف زنند

و یا باب یا شیر و زعفران تر کرده بر چشم طلا کنند و در چشم هم

کشند بسبب احتیاج نافع است صفت ایارج توتیای

سبز توتیای غالب فلفل مغز خسته بلیله یکدرم

املیه چهار درم اصل السوس یکدرم شیاف زنند

صفت از کحل ان مذکور شده بیماریهای بارده و خارش چشم

را نافع است صفت شیاف ابیض اثار اصفهانی سبز و زعفران

مامیران اثار یکدرم مشک خطائی چهار درم کهربا یکتوله یاقوت مرجان

اثار نیم یکدرم و احمر مشک یکدرم داخل میکنند بسیار نافع

می شود مجرب گشت شیاف چشم و سبز نافع است

صفت زرد و چوبه کبیره و یکدست شیاف زنند و بر چشم طلا کنند

نافع است شیاف سبکی دردو چشم ا...از شیاف

مامیثا هفت دانگ انزروت چهار دانگ زعفران افیون

سوخته صمغ عربی هرکدام دو دانگ جند بیدستر یکدانگ شیاف

ساخته نگاه دارد و بالای چشم طلا کنند شیاف

دافع سبل رقیق صفت صبر سقوطری زرد و چوب شیاف

ماسیران سرخ معقول همه را برابر وزن گرفته کوفته بیخته باب

باران شیاف سازد شیاف دوشنا یا چرب

و ظفره و ابتدای نزول آب و سبل و ... را باز دارد صفت آن توتیای هندی

اقلیمای ذهب و فضه هرکدام دو درم کافور و نمک هندی هر کدام

دانگی باب باران شیاف سازد شیاف ثمره که زر

ها دن ماند ا زند و یکدام صبر یا که درروی انداخته بدستمه

حل کنند بعد از آن یکدرم روغن بلسان درروی اندازند

و چند آن

وچندان دسته زنند که قابل شیاف گردد ودر آب
ابتدای نزول و انتشار وبیاض وجرب منفعتی عجیب دارد
شیاف جهت برخاستن نزول در چشم اجزا او
اینست هلدی زنجبیل املیه شیاف پوست املیه برزو همه را در آب
برود بسیار حل کرده بر چشم طلا کردن نافع است شیاف
مسکن وجع و مرتند دمعه صفت سفیداب جمع عربیه ملکه جزو
وکتیرا و حضض هندی هر کدام ربع صفت جزو و افیون سدس جزو
وبآب العیل الملک شیاف زده در روزنه بود دیده بود
شیاف برلوما باده رمد را باز دارد وضربان وچسبیدن خاریدن
چشم را باز دارد مجرب وباورا برانگیزد شب زده در
روزی سود بسیار بود صفت شیاف ماهیت انزروت هر یک
هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته
بآب باران شیاف زده در چشم طلا سازد از بیاض

سنوف مجرب برای قوباء ینج سنیاف برای قوباء مجرب از ذخیره الاطباء صفته بورق مقلو و شب یمانی مسحوق کرده و نعل مقصود بیامیزند و سنیاف زده بردارند سنیاف دیگر همین خاصیت دارد صفته بزر کرنب بزر کرفس و حب حر ره و بورق و سکنج تخم حنظل مع الهود اجزاء سواکوفته سنیاف زد سنیاف برلون نسخه دیگر از دستور اجزاء ذرو احمر بابرده درم جمیع عبر کای درم زعفران افیون کتیرا هر یک دو درم با بهار زان سنیاف زد با سفیده بیضه استعمال کنند مجرب سنیاف رفع رمد و حمرت چشم اجزاء سفیدات ارزیر انزروت هر یک سه درم کتیرا نشاسته کمه یک درم افیون نیم درم با شیر دختران یا با بیاض ابیض سنیاف زنند سنیاف از جامع حیلش زنار زار برای بیاض چشم صفته ان طرح جیله ده درم

پیچی

بقدر شش پنج ماه نگاه دارند صفت سرخاب بسازند مامیران چهار سرخ
زردچوبه یک عدد و همه را خوب سحق نماید در شیاف ساخته
بگذارند و بکار برند شیاف برای بیاض العین که از زخم
و غیره مجرب بتجربه آمده صفت زنجار تلج شش یک
همه را کوفته بیخته هر روز دو نوبت در چشم کشند بیاض
چشم را ببرد ایضاً تخم تاغ را در چشم کشیدن جهت دافع
بیاض قدیم است ایضاً اثمد و ریسمان دو قانون نوشته است
شیاف چیز معمول است کار خیر مرز تطاول او در چشم ماده
ربک پنج درم و بیاض صابون ایضاً هنوز پس وی کرفته
زرقند شیاف زده و روغن انداخته نگاه دارد فصل دوم
در سرخاب یعنی امراض استیسقا در مرض ضعف صداع
مزمن و دوار و صرع مجرب ضیق النفس و سرفه رطب و ابرق
مارکه و مانند استسقا و مانند او ماند معتدل است ضعفه النساء

چینه یک رطل کوبیده در سه رطل آب اندازند یکروز بخیسانند تا بیع
بماند و هر روز مالیده و صاف کنند تا سه روز بخورند و چینه و غاوه
حمل یابد در وقت حامله نشود با بشنیده سه روز این شربت
بنوشند کشف در حمل نمیکند **شربت النعناع** جهت گرانی
ز اشتها و هضم بمرتبه موثر است که چیزی نتواند نمود و منع
از ابخارات نفخه و دافع بلغم و سبب اشتهاست و چون بر سر طعام
با اهلیه بنوشند در سرعت از سعدیل است **صفت آن**
آب نعناع اشتنه ده بیست مثقال شکر دل بیست مثقال
به جای یک مثقال تخم سیب کرده و پانزده مثقال جمر با همه
در هزار در بیست مثقال آب کوزه نشنده تا بضعف رسد
پس صاف نموده با ششصد مثقال شکر بقوام آرند **شربت**
مزوره مزور اهل اخلاط محترقه و جهت جرب و حکه و امراض
جگر بنده و سوادی رقیق و ضعف کرده و صفراوی ...
را نافع است

نافع است و سورت تشنگی بنشاند شربت انار تخم کاهو و طباشیر
و مصطکی و گل هر یک مثقال با آن یک رطل شربت ادویه مذکوره را با آن
مذکوره کوفته در میان شربت بیندازند تا بجوشد و طریق اشربت
که آب شش تا ده رطل بجوشش آورده چهار رطل برگ گل رعنا را
یکبار دفعه بریزند دفعه یک رطل آب بسوزد پس آن را صاف
کرده بدستور حصه دیگر را بریزند تا اینکه ربع بماند و اگر قند خواهد
گل را پنج شش رطل میتوان نمود و سکنجبین را بس زیاده پنج و شش
را پنج نموده پس با هم وزن آن آب صاف نموده شکر
بقوام آورند قدر شربت از ده تا سی مثقال و اگر با تحقیق
وزن سکنجبین نوشته جهت صفرا دست شربت غوره
منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین خون
نافعست و ملین طبع است شفتنق تازه سه رطل
را بدستور در دست سه رطل آب چهار دفعه بریزند و بجوش دهند تا ربع رسد

تا سه رطل شکر بقوام اورند و اگر شکر دو رطل کنند بهتر

قوی‌تر شود و اگر بنفشه خشک باشند یک رطل اورا بجوشانند و با دو رطل

شکر سفید بقوام اورند **شربت نیلوفر خاصه مهتابی حاره**

والتهابت عطش و سرفه و تقویت قلب و جگر را قطع و طریق

ساختن ان مثل شربت بنفشه است و بعضی باین طریق میسازند

صفت ان عرق نیلوفر چهار جزو شکر سفید بقوام می ارند

شربت ورد فایق جهت امراض جگر نافع است

صفت ان چهار رطل گل سرخ رقاع اورا بیک دفع در ده

رطل اب بجوشانند تا بربع برسد و صاف نموده باهم

وزن ان شکر سفید یا قند بقوام اورند و اگر قوی‌تر خواهند

مارا بر یک رطل ان یک زر مصطکی و کشمش و ورد و صندل

سفید و زرد کند رو کشنیز خشک طباشیر یک مثقال در پارچه

بسته درو به بندد زیر تا بجوشد و سایر لطف با طیبات

اجزای

اجزای قابض حاره بارده که لازم باشد نیز داخل کنند
شربت بقراطیس جهت ضعف جگر و معده و سپرز
و مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند
جمیع ایام حیات از مرض صفت الثانیخ(؟) سوس آسمانی گوید
نیم مثقال تخم رازیانه شنقل(؟) یک درم سلیخه چهار درم
خوب سائیده باشد صد و شصت و شش مثقال شراب
کهنه صرف(؟) روح(؟) ریز و در ظرفی گذاشته سر ظرف را
گل گرفته چهار روز بگذارند بعد از غذا و قبل از غذا
میل نمایند شربت مسهل ارثالیقی(؟) احقفه(؟) جهت
امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تنقیح سده
و امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهلات
است گل سرخ سنای مکی ده رطل بنفشه تا بیست رطل
تربد سفید غاریقون افتیمون مکی پنج رطل تخم کشوث

ارطل خودوس مصطکی نکدسه رطل سنبل الطیب دو رطل

[illegible]

سی و مثقال ترنجبین [illegible] المائه صفه بقوام

[illegible]

[illegible]

تا دوسه دانه فلفل [illegible] میدهند مجرب است

[illegible]

[illegible]

اجزاء [illegible] پوست [illegible]

دوازده [illegible] آب چاه نیمن دراو [illegible] کرده [illegible] هفته دفن

نماید [illegible] صاف کرده [illegible] طبخ [illegible]

[illegible]

زوفی هریک [illegible] سفیده بکنار مجموعه

زراوند

... آب بجوشانند تا به نیمه آید پس صاف کنند

... هر دو در ظرف شیشه یا چینی کرده از بیست

مستعمل شود در آن ظرف اندازند و بسیار بر هم زنند

است و ... در یا شیشه به تیز تیز و کفچه زنند و محفوظ

زر اندازند و سرخ رنگ شود و از پارچه صاف

نموده نگاه دارند ایضاً [illegible] [illegible] آب

بر صوف سه دورا در میان شیشه کرده تا آفتاب
معمول در آفتاب لگ هدارند تا که سرخ رنگ شود
دران زمان پارچه بنده مخلوط سپ حته رنگ بنند
آب دو آثار شراب صفت شربت دارچینی شراب
تیزاب یک رقیم یا دو ده دام دارچینی چهار رویهم دام گلاب
و نیم مصری یک دیسیر ده دام در ظرف شیشه دارچینی در آب
تا سه روز خیسانند و صاف نموده دران مصری بپزند دو شربت
لیموی حبیب بیرمائی را نفع کند و بعضی اسهال نفع دهد
ریزش ... ازنزول حاره باشد نفع و تصفیه
دم کند و خوراک ... زد جوزالک ازنیم اوقیه
تا یک ... بهم دام بخته صفت آب رگ کوهی است
بسره شکر سفید حاضر پیچ نیم بسره بقوام شربت انها
ت زنم شربت سفید پخته سفید و بیضه آب صاف

شکر بر پاره مصری و بر پاره کثیرا و دارو و شاه پس بقوام شربت
بیشوره بر پارچه صاف نموده عجیب الاثر ایت برای
رطوبات نایه بدن حکمی ادرار و دوره سینه برقه لورا و دور
می سازد و اخلاط نزل سالار نسبته و دیرر سازد
و سته قه اهه سا دافع است خوراک یک اوتش تا یک درهم
اوتش شربت چوکه بجهت دفع ماده‌های و بیمار یک
بالای سینه نافع حرکت است دل را قوت می بخشد
خون را صاف سازد و حرارت زائی را جریان بیل
اتش مثه گرم باشد دفع کند و برهای بیماری کند دفع
صفت آن اب برگ چوکه لیره شکر سفیده و لیره
هر دو را ایجه بجوشانند تا بقوام شربت اید و پارچه
صاف نموده نگاه دارد خوراک از نیم اوتش تا دو اوتش
مجرب شراب گندم بجهت دفع ماده‌های و بیمه بالای

قوت سینه باه قوت دهد صفت کندر مکی زر رسیده

ده درم در چهار من آب بجوشانند پس بپالایند و شکر سفید آمیخته

ده سیر زران قرنفل چهار درم جوزبوا سنبل خولنجان

مکه هر یک دو درم قرنفل سنبل الطیب مکی ده درم برگ تنبول بیست و پنج ۲۵

پنج انداخته در شیشه با تر دور بدارد پس صاف کرده بجوشانند

و بکار بدارند شربت قرنفل دل و دماغ را قوت

دهد و فرح و نشاط آورد و قوت باه بسیار افزاید

و هاضم و دافع درد است صفت آن نبات یکمن قرنفل

هشت سیر خولنجان دو سیر زعفران نیم سیر آب سه من

ادویه را جوکوب کرده یک شب در آب بدارد و روز دوم

نبات اندازد و بعد جوش ده روز مانده زعفران انداخته

بعد از دو روز نبات نشیند سه دو خشک تا طبع صفرا

و قطع بلغم بود و مقوی دل و دماغ و معده و پس حرارت

صفت ادرار

صفراوی و بلغمی موافق بود صفت قند سفید سبزه کرده صفت

مزوره بیک غلیظ گرداند چنانچه بکدر سر رسد

و برابر نیم من قند سفید ده سیر یا پانزده سیر آب لیمون اضافه

نموده بقوام برآرند شراب غوره سرد و خشک بود

برای تپ صفراوی و تیزی طبیعت و تشنگی و حرارت نافع بود

صفت از غوره دانه بیرون کرده آب بگیرند و در ظرفی

اندازند تا دو روز بیته نشیند و صاف بگیرند پس شکر سفید سالا

بقوام آورده آب غوره را بمقداری خواهد

زر زنی و اضافه نمند کنند و کف بگیرند و بقوام آرند شربت

مسهل صندل از سوالحات حکیم حیدر علی برادرزاده حکیم

عین الملک شیرازی مسهل اخلاط ثلثه و نیم و دشنه و قیم

است صفت صندل شده چمن آب صاف طلس بوست

سعیدان نیم من موز ده سیر پنج حبه عباسب حصیة الثعلب

صندل سفید یکدرم دارچینی افیون یکدرم و نیم سنبل ختائی

زرنباد سفید هلیله کابلی هلیله سیاه هلیله اصفر بلیله آمله و بلیله آمله سنبل

اشنه اسپند انیسون تخم کدو ابهل بسفایج شقاقل سادرنج

کابلی اسطوخودوس یکدرم نیم سیر مصطکی رومی قرنفل

زنجبیل تخم کرفس گل نیلوفر قسط شیرین کابلی بادیان ماکو

خالص افسنتین یکدرم نیم یا در خمره اندازند چون بجوش

آید و بنشیند بکف نشد در دست جکابندان از صندل سفید

زعفران دارچینی قسط نقی نو ناریگل هریک یک توله

مشک دو دانگ عنبر اشهب یکدانگ کافور یکدانگ چاشنی

دهند و اگر کسی آب صاف آب ناری زیاده بستد

که آب نار و انجور است یا آب بذرکند در تقویت

باده بی نظیر باشند و چون در خم انداخته شود این گاه

بر بند صاف کرده میتوان خورد که انفع از جمیع

است

اشتهی اما در حلبنده آتش در اندک آن و نفع بسیار است
شراب دارچینی مقوی و مفرح دل است و نیز بغایت بهی
است صفته عرق دارچینی بستانند با هم عرق گل نارنجی
و گلاب یکدو دام بقند بقوام ارند شربت بقدر حاجت
اگر چهار قطره عرق عنبر اضافه نمایند بهتر باشد
شراب گاوزبان عنبری در تقویت قلب بغایت
نیکو است و مقوی معده صفت آن گاوزبان کوفته
در سه رطل آب و یک رطل گلاب مخروج نموده یک شبانه
روز بگذارند و بجوشانند تا ثلث آب بماند و بدست
بمالند و صاف کنند و بگذارند تا ثقل فرو نشیند پس
مروق آن را بگیرند و اگر العلقه روق نمایند بهتر بود
پس با یکمن قند بقوام ارند و اگر یک اوقیه زعفران
و ده مثقال مصطکی بنک کرده در دو اوقیه گلاب عرق

بید مشک یک شبانه روز خیسانیده داخل شربت کنند

قوت وی مضاعف شود و اگر بهتر ازین خواهند این شربت را

بعد ازانکه زعفران و مصطکی بسته یک روز در وی گذاشته

باشند بر خاکستر گرم نهند تا بقوام آید صاف کنند از

زعفران و مصطکی به مقدار دو اوقیه قرص عنبر خالص یک

اوقیه گلاب و دو اوقیه عرق بید مشک حل کرده

بران اضافه کنند و بر خاکستر گرم نهاده نگاه داشته مخلوط

نمایند قوی‌تر شود **شراب زوفا** از حکیم فرانسیسکو برای

سرفه و نزله **صفت آن** زوفا پنج توسن پنج ماهک

بادرنجبویه خشخاش یک یکدام بنفشه گاوزبان مویز منقا

انجیر الوچی زرشک پخته یکدام یک دو درم عناب چار

دام رب السوس دو توله انیسون کرفس حلبه تخم کتان

یک نیم دام شیرخشت سه دام خبازی نیمدام خطمی پرسیاوشان

یکد

ملکند وقوام عسل اول یکبار تا شراب ابریشم جگر و دل را
قوت دهد بشده بکشید جمیع امراض بارده را نافع باشد
و قوت باه زیاده کنند صفت آن ابریشم خام
ده مثقال شبی حبت بشوید و در اپله که آنشان این دراک
بافته باشند جوش کنند شده و در دیگ سنگی خوب جوش شده
صاف بنمایند و جهة بیمان دو جزو مصطکی رومی برابر یک
سه درم زعفران یکدرم صلابه کرده اضافه کنند تا تمام
شد بقوام آورند بهنگام حاجت مقدار شربت چهار درم
بدهند شراب سنبل الطیب درد معده و درد جگر
و درد سینه و تبهای کهنه را نافع باشد صفت سنبل الطیب
چهار درم در سه من آب صاف جوش کرده بجوشانند
تا دو حصه بماند الکاه صاف نمایند تا دو من قند مکرر
خوب شده بقوام آورند مقدار شربتی ده درم باشد شراب

بادرنجبویه دل را قوت دهد و فرحی گرداند و خفقان
سرد را نافع باشد و توحش سوداوی را سود دهد
بود صفت آن بادرنجبویه حکت بر دستور شراب
گاوزبان بریزند و لکن هدارند مقدار شربت سه درم بدهند شراب
گاوزبان در تقویت دل و ازاله غشی و خفقان و سوداوی
مزاج فایده بخشد لغایت مقوی دل و دماغ بود صفت
آن گاوزبان بیست مثقال گل گاوزبان ده مثقال بادرنجبویه
پنج مثقال ابریشم صندل ورق گل سرخ سنبل الطیب اسنته
از هریک سه مثقال مجموعه را در دو رطل آب گلاب
بجوشانند و جوش دهند صاف نموده با یک رطل برداشته
و در آخر یکدرم زعفران نیم درم مشک و دو دانگ کافور
اضافه کنند مقدار شربتی سه درم با گلاب و عرق
بید مشک بدهند شراب انار شیرین قی باز دارد و معده را

قوت دهد

صفت آن آب انار شیرین چندانکه خواهند در دیگ سنگی بجوش نشند و با قند بقوام آورند **شراب انار** قوت دهد

سفید معده را قوت دهد و قی باز دارد و موافق تب باشند

صفت آب انار شیرین با تخم آن بکوبند و آب آنرا بگیرند و صاف کنند و با قند بقوام آورند **شراب انار منعنع**

معده را قوت دهد و قی باز دارد **صفت آن** آب انار ترش و شیرین را با تخم کوفته و فشرده باشند در دیگ سنگی بجوشند تا ثلث بماند با قدری نعناع

و بقدر کفاف قند بقوام آورند **شراب انار منعنع**

قی و غثیان و تهوع را نافع باشد و فواق را ساکن کند و اسهال گرم صفراوی باز دارد **صفت آن** انار شیرین و ترش با تخم بکوبند و نعناع زنند و صاف کنند و بجوش نشند تا نصف بماند الغرض یک رطل آب انار و یک رطل قند و یک

نعناع تازه جوشانید بنزدیک قوام از نعناع صاف نموده
بقوام معتارف برسانند و لعق از آن زنند **شراب سیب** [illegible]
قوت دهد و قی باز دارد و خفقان را سودمند بود **صفت**
آن سیب شامی یا سیب صفهانی از پوست و تخم پاک کنند
و بکوبند و بفشارند دو من آب سیب با نیم من قند بقوام آورند
شراب سفرجل دل را قوت دهد و معده را قوی
گرداند و اشتها طعام بیاورد و شکم ببندد و قی و غثیان
باز دارد **صفت آن به ترش** یا شیرین از هر یک چندان که خواهم
هرچه خواهند از پوست و دانه پاک نموده در هاون سنگ
کوفته آب آن بگیرند و [illegible] به یک من قند اضافه کنند و بقوام
آورند **شراب غوره ترش** سده و ضعف جگر را
نافع باشد معده را قوت دهد و قی باز دارد و حدت
صفرا بشکند و دل اختلاج را مفید بود **صفت آن آب**

به واب

بنبالك نيب واب زرزنك واب سماق واب غوره
واب انار ترش واب زغرور از هر یک بکرواب لیمون
واب حاض نکد نیم جبه و مجموعه را در دیک سنگی بکوشانند
تا انکه نیمه بماند صاف بموده پس القدر قند بقدر که کفایت
باشد اضافه کند و بقوام بیاورند و از اتش فرو گیرند
شراب فواکه شیرین در نفع مساوی به نسخه اول در
در جای که ملاحظه مرشی باشد بهتر بود صفت ان
اب به شیرین رسیده و اب سیب شیرین واب انار شیرین
واب امرود واب زغرور واب انگور شیرین از هر یک
جزوی بدستور با قند بقوام اورند شراب غوره حرارت
معده تشنگی بنشاند و صفرا ساکن کند و مصلح شراب
و طعام گرم و حریف باشد صفت ان اب غوره در پاتیله
سنگی باتش نرم جوش دهند و با قند بقوام اورند و اگر خواهند

انگور بیخوشش همین دستور طبخ نمایند شراب حماض بمعده
را قوت دهد و اشتهاء طعام اورد و حدت صفرا بشکند و قی
باز دارد و ها حمه را قوت دهد و دفع خمار کند صفت آن
اب حماض ده چندانکه خواهند بگیرند و بدستور شراب
ریباس طبخ نمایند شراب زرشک بمعده و جگر را
قوت دهد و تبهای صفراوی را سودمند بود و اشتهاء باورد
صفت آن اب زرشک تازه چندان که خواهند بدستور
باقند طبخ نمایند شراب سماق قی و غثیان باز دارد و معده
را قوت دهد و اندن خون از هر عضو که باشد سود دهد
صفت اب سماق گرفته صاف نموده با قند بجوشانند
و کف بردارند و بقوام اورند شراب بلغبول دماغ را
قوت دهد و فهم تیز کند و بیخ دندان محکم سازد و قوت
باه بیفزاید و خون را خوشبو سازد و جذام و برص و باحفوا
را نیز

را نیز نفع دارد صفت ان برگ کشنیز یان الفقدر کافی چون
مالیده باریک بیزد و در ان شکر تری مالیده و بنگ
در غفران و زنبار و عاقرقرحا بسایید و در ان اندازند و بنوشند
شراب دینار بسیار منفعت کند و سده بسا
کشاید و زبان و حرارت کند بسار مفید بود و ادرار بول
و تابش کند صفت پوست بیخ کاسنی پانزده درم
ورق گل ده درم الو ند چینی سه درم تخم عنب تخم کوفته در
دو من اب بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه بندند
و در دیگ اندازند و تا چهار دانگ اید پس با دو من
قند بقوام ارند شراب نعناع و غیره ان در قی و فواق با
مفید بود اجزا نعناع یک رطل در سه رطل اب
بجوشانند تا به نیمه اید با دو رطل قند بقوام ارند شراب
غوره اب غوره بگیرند و بجوشانند تا چهار دانگ

ایند و دو درم قرنفل دران اندازند و باشند بقوام ارند

[illegible]

صفت [illegible] لیمون [illegible]

ارند و درمان قند و گرفتن اب لیمون چند انکه

[illegible]

صفت ان

سوزاک و قوت باه را اسم نفع دارد

[illegible]

شت هر ده عدد بادام [illegible] نبات مصری بیست و چهار درم خواهد

[illegible]

صاف نموده شربت به بزرگ و نیم باو صبح و نیم باو شام

بخورند

بجوشد و بعد از یک هفته تازه بکار برند همچنین سه بار
غذا عقبه و خشکه بی نمک بخورند و از چیزهای دیگر
پرهیز نمایند و ترش و چرب احتناب کنند از قسم شربتها نسخه باید

[illegible]

[illegible]

حرز و شود تفتیح سده و تقویت معده

[illegible]

[illegible]

وصاف نمایند پس گلاب و عرق گاوزبان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شکر سفید سه رطل در آب حل کرده بجوشانند و
برآرند پس آب کاسنی مروق یک رطل بعد از آن ریزند و بقوام آرند
چون بقوام رسد آب لیمون نیز قدری اضافه

نمایند شربت دیگر در بهاران بجهة تفتیح سده
تفتیح اخلاط غلیظ و تحلیل ریاح سودمند است صفة آن
پوست بیخ کاسنی نیم رطل نیم کوفته بجوشانند
و صاف کنند پس خمیره زرده یکرطل اضافه نموده با یک
نیم رطل قند سفید بقوام معتدل آرند و قریب قوام آب
لیمون بقدر ذایقه بیفزایند شربت عجیب جمیع امراض
بلغم را نافع است صفة آن شیره مغز کنوار شیره
ازرک مادیک اثار عسل مصفی اثار زنبیل جوزدها و اثار حلیمی
نیم ماوه عاقرقرحا چهار دام عالمگیری قرنفل چهار دام عالمگیر
جوز بوا عطلک سه دام هر دو شیره و عسل را باهم آمیخته
قدری جوش دهد و ادویه دیگر آمیخته نگاه دارد و هر روز یکدام
تا دو دام بخورد شربت عنا نوع دیگر را محرکت دررد
و جمیع علل بادی و بلغمی را سودمند باه را قوت بخشد مجرب
صفة آن سعد سه سیر کوفته شیره شیر قند سیاه کهنه

پنج اا

پنج آثار آب شیرین سه آثار در ظرف کرده و هفته در سرگین

دفن کند بعد از آن صاف نموده نگاه دارد و استعمال

نماید [illegible]

سه مثل صفرا و بقم است صفت ورق کاغذ سرخ در آب تر کرده

مرتبه در ورق [illegible] در آب تر کرده باشند همچنین آب زرده

بیضه و [illegible] آمیخته [illegible] باشند تا بقوام

رسد زرنیخ [illegible] اوست [illegible] فرنگ و غبار

اصل نسخه است [illegible] الحروف [illegible] و در صنوعات

[illegible] صفت [illegible] تخم [illegible] شرط

هندی [illegible] جدول از هر یک جز [illegible] کوفته [illegible] آهسته

[illegible] اندک [illegible] گشته [illegible] تا آید بعد از دو ساعت

بشویند صفت [illegible] رنگ کند صفت [illegible]

قلمی [illegible] کوفته [illegible] با [illegible] آب [illegible]

ریش مکرر بمالند صبغی که زاغ سفید را برنگ اصلی آرد بتجربت
صفت صبغ هندی غافث قشر جا عفص حسنه ول کوبیده
گل شقایق هریکی از هلیلج زرد و فوه همه را برابر کوفته بیخته بقدر هزار
و با سرکه یا شراب سرشته بمالند صبغی دراز رنگ نشود
راست سرخ کنند صفت آن مصطکی هریکی کنند شش فوه
غافث قرحا برابر کوفته با آب سوسن سرشته بوقت خفتن
بر جای زده بمالند و صباح بشویند صبغی که شان آمله و جراحت
و ریش ها برطرف سازد و دیدن را برنگ اصلی صفت آن
مرتک شسته و سبح کهنه و آرد نخود و آرد برنج و استخوان گوسپند
سوخته و مغز تخم خربزه و حب الآس و قسط مائی
کوفته کوفته با آب صابون بزر الکتان تر کرده شب بمالند و
صباح بصوس و آب گرم بشویند صبغی که صبغ کرده
ابرت و قطا و وردار سنگ شسته و شاخ گوزن
سوخته

سوخته و بوره ارمنی و اقاقیا برابر کوفته بیخته بآب الشعیر ترکرده [illegible]

باب چهاردهم در حرف ضاد در ضماد و طلی و [illegible]

ضماد عنایت نواب صاحب قبله برای جمیع اورام و افراض

و حصبه ضماد زرد چوبه و باقلا ارد و عدس مقشر ارد

ماش سیاه و طین قره مرکب سوی روغن گل

القدر در سفوف حسب شود و سرکه القدر را فراض

بسته شود و در آب حل کرده بطریق لبخلخه ضماد کنند

واورا با قرص بسته نگاه دارد تا همان سفوف را وقت حاجت

روغن و سرکه آمیخته لبخلخه ضماد کنند ضماد [illegible]

زوال دارد دافع اورام حاره مجرب [illegible]

مرداسنگ صندل صندل سرخ [illegible] از هر یک

جزوی کوفته بیخته نگاه دارد وقت حاجت ضماد کنند

باب ضماد [illegible] برای درد گرده و جمیع دردهای [illegible]

مغز تخم بیدانجیر سورنجان افیون [illegible] روغن کند و بر ورم [illegible]

بکنیم توله اهمه سالی ماب بسیار نشده حل کرده بر محل ورد [illegible]

ان برگ سنبل کنه به بندد [illegible] برای ورم خصیه

نظر است در امتحان امده است خصیه [illegible]

نیم خصیه و جدوار روغن بیان [illegible] قرقره [illegible]

خصیه و اکلیل الملک ازو با قوا انزروت [illegible]

موری بیدانه آمونه تخم شبت حلبه به کرده بر نهد و [illegible]

کور سیاه پوست انار مازوی شتر کشتر [illegible]

به مرغ برانب اهسته کند بسته جرو قصه کبوتر چهار فرد روغن

بیدانجیر روغن زخم کرده خصیه و غسل نشت خصیه و ازاروی

مضه مرغ دو عدد و ادویه بالیسه را گوبیند و سرکه [illegible]

در افتاب بدارند و یک شب در آن اب نخست [illegible] و روغن [illegible]

در و بریزند و باتش نرم بجوشانند [illegible]

بیخ تخم خار خسک از هر یک دو توله حب القلت سرکهن تا هشت

همه دو توله تخم خسک انه دو توله صعصف زرداب سه توله

برای بواسیر خاک اسفیداج نمایند خاک نه شربت بیخته راکوفته

روغن ستنماشه اخبار حقنه مجرب خوانند

صاحل ساحل هر سه دو عدد بیضه مرغ زردی دو توله گل

خاک است مجرب اماله مقعد در خشه برس ازان بیضه

برای قوطی خسر تخم قطع شنگرف دو توله افیون حب

کند خماک صبح همه به ده شیر ساب ساسه یکتوله کار

است مجرب خصیه تقاع و اوزرم خاک زنا مجرب

جزو مکار اهلک ترک الثعلب عنب برگ اخبار

برگ از وده نمو گرم تازه سوده باریک امه بقدری زرد و زرا

شام و صبح جام شوت از خصیه بالای کرده بهم رزیده

بکند داخل اب در ریدن ... در بیارد به الضا

بیخ تر زنجار حک از هر یک دو توله حب القلقل کهنه نا بیش سه توله زرد آب صعصف دو توله زنجار خشک دانه دو توله اسملی را کوفته بیخته بریشه نه خشک نمایند **ضماد استسقاء** برای بواسیر خونی مجرب است **ضماد حقنه** شستن نشاسته روغن گل دو توله زردی بیضه مرغ دو عدد هر سه را حل ساخته بعده از آن بر پارچه آغشته در مقعد نهادن مجرب است **ضماد**
حب افیون دو توله شنگرف قسط تلخ صبر اسقوطری
ملا یکتوله همه را با آب سوده بر همه جا صبح ضماد کنند مجرب است **ضماد دیا** ورم و ارتفاع خصیه مجرب است
ضماد برگ عنب الثعلب برگ اهلک ملا جزو زراوند قدری همه را با آب سوده گرم نموده برگ زر بدهن کرده بالای خصیه از شوت نام صبح و شام به بندد و در نشستن در آب داخل نکند **ایضاً**

بیخ بزر خار خسک از هر یک دو توله حب القلت سه کهن تا مویش

سه توله زرد آب صعصف دو توله تخم خنکرانه دو توله اسپغول

را کوفته بیخته شربت نه خوار نمانید علاج استحاله برای بواسیر

خونی مجرب است اخبار حیض نسخه نسخه [illegible]

گل دو توله زرده بیضه مرغ دو عدد هر سه را حل ساخته

بنه ازان بر سه خشه زر مقعد نهد مجرب است علاج

جرب افیون دو توله شنگرف قسط تلخ صبر سقوطری

ملکادی یک توله همه را باب سوده بر همه جسم طلا کنند

مجرب است علاج دوالی ورم داء القاع خصیه مجرب است

اخبار برگ عنب الثعلب برگ تر اهک ملکا جوز

زراوند قدری همه را باریک سوده گرم نموده برگ

ارند بهن کرده بالای خصیه ازشوت خانم صبح و شام

بپیچد و در بستن بزاب داخل کنند [illegible]

بوک آهک بستر شش دام و ریوند چینی دو ماشه بدستور

سابق بعمل آرند خضاب برای ریش سفید صد بیرم

عاقر قرحا ... سیاه قرنفل ... مازو ...

سوزره یکدام و نیم یک دو دام ... و نیم روغن

کنجد یک ... را در روغن کنجد با آتش بیاپزد و پس

اجزا را باریک ... بپزد و حل می کرده باشند

تا که بقوام نیز رسد خضاب کند مجربست خضاب برای ابروها

در خشم ... باشد صفت ... بیضه مرغ تازه

شش عدد گرفته در طاق ... زده ... صاف یک

اوقیه ... و مصطکی رومی و ... و کندر ... دو ...

گرفته آمیخته گرم کرده در پارچه ... نشسته ... زند

خضاب ... ثابت ... که در ... شده

شده بوده ... بعمل آورند ... شدند

آخر الدم

الا امر بیشتر بهتره این دوا موجب ازان فرصت کلی شد

خضاب گیسو سیاه اجزاین غراب نه ازبندی

موی سر آنان سپید شده لیب و ضماد کنند ضماد

برای بت ربیع مجربست اجزا حب سقوطی را باب

بنشیده قدری کنند مرکرم نفخه بر هر دو کف پای

صاحب ربیع ضماد کنند قبل از رفتن ایدن او این عمل بکند

وزیر و اکرات در امتحان میان محمد افضل و دیگران

آمده است ضماد درص و ناخن ربط فست ز درار معصومی

نوشته شده حقنه آن سقط زر منیح سیب بالا لوکرد

زر ورقت از هر یک جزوی زیت را در سرکه و غسل لوازم

و اجزا الوفه بجنبه بان بسرشند و بر ناخن ضماد کنند

ضماد ناخن سفید شده سفید زرد و ناخن او [illegible] سعف ان

درد سر آب سوخته سه دام و زرانج ده دام موم سه دام

روغن گل چندرم باهم بسرشته ضماد کنند مجربست

ضماد ثالث در ورم طحال مجربست اجزا زرنیخ و کبریت و کبد

بت و یکرم کرده ضماد بر سر زند ضماد جهت صلابت

سفیداب ۲ مرداسنگ قلیمیا جشه ۲ با شراب و روغن

مورد استعمال نمایند و مدبتور انار ترش و یا انار ترشیده

را ظرف مسی یا بتی بکوبند بنشنند تا غلیظ شود و استعمال

کنند ضماد دیگر از برای جهته قاطعه و جرب و مکرر تجربه

رسیده است اجزا [illegible] مغز بادام ۳

تخم خربزه مغز [illegible] طلا نهند تا یک هفته رفع

[illegible] میماند ضماد [illegible] ضماد داء الثعلب از مجربات

محقق معدل است اجزا کندش شطرج از هر یک جزوی

زرنیخ سرخ و زرد حبه و با روغن زیتون طلا کنند

ضماد جهت شقیقه [illegible] که با خارش و سوزش

بدن باشد در دو سه روز رفع زایل میکند و زرنیخ حقیر

مجربست اجزا [illegible] توتیای مغسول [illegible]

بسر شود

با سبزه تازه دو دو شنیده خمار نمایند خمار برای جرب مجرب
جدوار زنجبیل کافور صبر ۴ شوره قلمی ۴ سلارس ۴ آب
لیمون ۴ آب کدو ۴ گوشته از هر یک چهار توله سلارس
دو توله روغن گاو و ماو آنار ادویه پیسیده با سپیده
دار روغن اسپغول مثل ارگجه خواهد شد در طرف چینی
نگاه دارد شب مالیده صبح با آب گرم بشویند روز دیگر
مالیده بقدر بردارد در آفتاب نشسته عمل کند
خمار بابی سوخته آتش که وقت بسیار بران گذشته باشد
احمرا گنبد سیاه با آب سائیده قدری زاک
شسته بان بیامیزند و برسوخته خمار نموده از آتش گرم کند
دریک ساعت صحت یابد خمار قسط ها که بیته خام مثل برابر
سبزه برگ خنظل سیخ بلنغ نموده و بعد بروغن
خنظل که را گرده در اندک آتش پخته در شیشه نگاه دارد

ضماد منقول از امین الدوله جهت سعفه و قوبا و اورام بارده

صداع بلغمی بتجربه آزموده است صفت آن

زرد چوب بادام تلخ هر یک جزوی مقل ازرق دو جزو

مقل را در سرکه شب تر کنند و در سرکه حل شده قرص [illegible]

زنند و با آب کاسنی و روغن گل و سرکه و امثال

آن ضماد بندند ضماد برای قی الدم هر قسم که باشد

مجرب است صفت آن صندل و اقاقیا و مشک و رامک

و گلاب همه ادویه را ضماد سازند بر معده بسته

ضماد برای قولنج مجرب است اجزا شونیز و مویزج

و مراره ثور سحق کنند و بیامیزند و بر ناف ضماد

کنند و چون غسل کنند بردارند ضماد دیگر همین

خاصیت دارد شونیز و ترمس و حب الغار بکوبند و مراره

ثور را بیامیزند و بر ناف ضماد کنند ضماد قولنج دیگر بالان

اثر دارد

اثر دارد احتراز از تخم حنظل بنجدام سقمونیا بکدام و زیف
ماء کراث شب بپزند و بر شکم ضماد سازد ضماد
جهت درد و ابتلا معجزه است صفت آن موی سر
شقرح سوخته صدف سوخته کوکرد بالسویه بروغن
زیتون بسرشند اول موضع را بآب زعفران سیار
مالیده بشویند پس از اجزاء مذکور را ضماد نمایند
ضماد جهت رعاف احتراز عدس مقشر سماق
ماء شب صندل سفید ارد جو افیون کل ارمنی هر یک جزوی
کل نور بیضه حنظل و ماء مورد و اساس آن طلا گیرند
ضماد جهت ادرار حیض از موده است احتراز نورت
انار سقمونیا کمی حفت البلوط زاج کندر ریز و کره
تخم مورد باب ضماد کنند ضماد جهت فتق خشخاش کسی
اول مجرب است اجزاء کل کاخته که عصفر نمایند

سماق

در شیر پخته نیم وزن او بوره اضافه نموده ضماد نمایند

ضماد جهت قطع رعاف بغایت مفید است صفت

آن مازو سوخته در سرکه انداخته زاج سفید منفطر محرق

کنند بر سر وی نفوخ نمایند ضماد برای حبس قی

و رجوع الطعام است اجزاء آن حیوه ارد و مرزنجوش

پوست نارنج کوفته بیخته با آب فودنج ضماد کنند بر

معده ضماد عجیب برای قی و رجوع مجرب صفت

آن و اسقنقور در سرکه گرم کرده بر معده بستن

یا نان در سرکه تر کرده و مصطکی ساییده بران پاشیده

بر معده بستن و خرقه در سرکه و گلاب

تر کرده بر گرد پیچیدن و هر دو دست در آب سرد

داشتن حبس قی نماید و بعد از حبس قی جوارشات

و مقویات معده بکار دارند ضماد دوایی مانع [illegible]

شدن

شدن پستان و خصیه اطفال مجربست [illegible]
زرا بسایده با آب خمیر کرده ضماد نمایند والبته بسیار که
تر کرده بران ببندند تا سه روز بگذارند پس از آن بردارند
زنبق سائیده با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه روز
بگذارند و بکشایند و باز بدستور اول عمل نمایند
تا سه روز سه بار هر روز یک روز میان باده معمول گردد
مجربست ضماد مقوی معده است صفت آن قدری کچوبش
فو و سنبل حماض بکدام [illegible] که بکوبه ضماد کنند ضماد
سفرجل گرفته [illegible] که بپزند و قدری نقل و چیزی از آن
افزوده ضماد نمایند و دو را چهار و چیزهای ترش و در عشق
بیان کنند اجتناب نمایند و [illegible] کرده و آب خام خوردن
زیان دارد دیگر آب آهن تابست نافع است و از آفتاب
و جماع احتراز کنند ضماد عسل که روی [illegible] سرخ

وبراق گرداند و برای زنان بغایت نافع است اجزاء

[illegible]

دافع کند بغل اجزاء تخم سپندان با خون

[illegible]

وباب گرم می شسته باشد حار مردار سنگ سفید را

[illegible]

کوفته بیخته هفت شب بزور ناب طلا کنند وباب

[illegible]

وستو طب مجرب نوشته است اجزاء

وزاب

ویرا آن کنند تا پخته شود و بسیده طلا کنند

برای قطع حیض مجرب صفت حنا با قیدری

حنظل یا با برم سوده چون بکار رود دست بندو بغالی ال

[illegible] حیض [illegible] چون

روانت الربه و چون ماده ازلم کنند وندانسته شود در رحم

[illegible]

کنکیی سه او بس [illegible] غد و کشمش [illegible]

[illegible]

و یا برزد سکه دو دو او بس اضافه نموده ضماد کنند

[illegible]

زنف چون اصبس بر بزد ضماد مجرب برای وضع الوار

سبزه حب تازه بکتوله توتیای سبز دوبات بیت جیلا
از عصاره داخل سائید وصابون ششماهه زم کرده کوفته
ولقدر خرد راب سم اسفنجه بسائیده باهم سرشته
نیم گرم ضماد کنند ضماد احمر از حکیم ارسید جمیع
اوجاع مفاصل رابعینه سودمندست ودرای
دردرانه مجربست وزرد کشف وکرده رانیز ودل
وچون برکر مالند قوت باه ارد صفت ان سبعه ستاله
ربع اوقیه بیه مرغ وقاروم عالی ازهر یک سه درم
روغن گل چهار اوقیه موم سرخ شنگرفه زرنیخ ده درم
روغن کاو نیک وبیدام مجموعه کوفته وموم سا دررروغن
ضماد سازند وپارچه حیت سند باب نوزدهم در حروف
طا وظا معنی لبیب طلا جهت کلف از حکیم شکر
صحب رای خدایار خان کتبه حشمه ابتدا

تم

تخم ترب حرتق سیاه ارزه باقلا هر سه بوزن
برابر سپر که تر کرده و سرشته طلا کنند مجرب
طلا برای اورام و ورمی که بیرونش درد بسیار دارد
و باد لایق کش باشند بی نظیر دارد طلا مقل
ارزق صابون خالص تخم کتان سیر کبن کبوتر چیلکلی
مساوی الوزن گرفته با ریک در آب بپزند نیم
گرم بوده تپیت نمایند و اگر در بول بپزند ه گرم بوده.
خاصیت زیر بسیار بهتر است طلا برای ورم
بالجهت جهت ورم کهنه جاردام سیر ف بهتر کی
هر یک یک دام انگار باد دام با آب سایده طلا کنند
طلا بجهت بادی جهت ورم با مجرب و ازموده است
صفت سفوف برای درد شکم و قولنج و درد کرده
یعنی الغار فلفل صبر سقوطری مریخ کوفته بیخته درروغن

کنند به برنج و روغن از سکنجبین براورده بمالند طلای الی
برک نیم گرم کرده ببندد طلا برای کلف که به هندی
جهائین گویند اجزاء تره کندش شیطرج خردل
تخم ترب تخم حنظل مازریون سقمونیا خربق سفید
خربق سیاه موبزج از هر یک یک درم شقایق ده درم گوگرد
همچنین ورس که بجینند و صباح بیدی طلا کنند
طلا برای زکام صداع اجزاء نخود چند نوبت
کشده با قدری انزروت و صندل سفید بسایند و گرم کرده
بر پیشانی طلا کنند طلا همین خاصیت دارد اجزاء
نوبت پنج از هر جوز بوا افیون شنکو بر سنجی کرده
طلا با نخواه هم همین حکم دارد طلا برای جرب
حکه جرب الرطب اجزاء زنبق منقول اقلیمیا
ورق و حلبه کندش قلی مردارسنگ بوره لسر الکه

انزروتی

الخوزی و در روغن گلاب طلا کنند و بخوابند بعد از آن
بحمام روند و غسل کنند و تمریخ کنند اول خل و اشنان
و بعده بار دیگر بس بهمن و زرد را آید طلا بکلف
حب حب الرطب از اینست اجزا افیون حب
الحدید کندش زراوند طویل و قیصوم کماش محرق زرنیخ مغسول
اشنان قصاری جریر الکلب ابیض مرتک دود و مطبخ
کبریت عفص بخار و سفدیع حب البان متساوی الوزن
بکوبند و در روغن گل بنفشه و روغن غار بیامیزد و طلا سازد
طلا مجرب جهت ثریا نقره نافع است اجزا کندر
زاج کبریت گوگرد صبر بگیرند و صمغ عربی و زرد حبر و با سرکه
استعمال کنند طلا مجرب جهت ثآلیل و خیلان
مجرب است اجزا گوگرد زرد نوشادر زرنیخ زرد خاکستر عفص
با انبوبه بازفت با سرکه طلا کنند طلا بادی ثریا خاکستر نی

طلا با عسل طلا نموده مجرب است برای قوبای اطفال
شکم مروارسنگ زاج زرد با النوبه بسرکه یکهفته در آفتاب
بستحق کنند پس بیاورد و طلا کنند طلا کبریت بسایند
بسرکه و طلا کنند یا نوشادر و نمک و زاج زرد مموی
بیند بسرکه و دهن ورد و طلا کنند طلا یا بسرکه و روغن رز عصاره کرفس طلا کنند یا طلا کنند حضض با گل
یا آرد عدس و مصره بسرکه روغن گل سبب کرده طلا کنند طلا
مجرب احقر برای جرب الرطب یابس مجرب شخصی حالتی
داشت هر روز و شب خانومان او سفال حنی اورا امتحان زدند
تمام جلد داشت شده بود چون در خوارش جراب
بود در حیات القطع نموده بلوکل که جای تیزک نموده است
رفت همین طلا خارش او در چل ایام بر طرف شد منقرشند
بی اکثار و شقار کامل یافت و در او روغن می مالند به سر

باز زن

باذن الله تعالی صفت توتیا مرداسنج و سرب و زرنیخ

سرب و سیماب را باتش حفت بسوخته با اجزاء دیگر سحق

نمایند و بروغن طلا سوخته استعمال نمایند علاج جرب

جفن و اگر حکاک در جفنه بود شیاف [illegible] واقلیا

بگیرند صبر نصف جزو بوره ربع جزو زرنیخ سوخته سل جمیع بیامیزند

و در خل طلا کنند و اگر حکاک ابتدا در قبل و دبر باشد

بشوی و قطران ماهی سحق کرده حمول کنند یک درم

ازین در صوف یا خرقه یا جبه و بذر کتان را در آب و عسل

پخته خرقه در آن تر کنند و بردارد و اگر ابتدا در حسه زرد

و مانع باشد بر نهند بر و بیاض مضروب بخار در روغن نسته و اگر

حکاک ابتدا در انگشتان باشد و این در بره هوای

باشد در ایام خریف و با انفتاح شود پس برز و برادا آب

بالخ گرم و بمرهنند بر آن را در آب سلق و تحلیل مریخ کنند و دهن

بان و مانند اگر زیاده بوده باشد بدرقه با زفت یا رجان او آ
واگر نا باشد حکاک علاج زرد قی زمی باشد بورنت
در حال بیجان بجام او زر طلا کنند بورق بادام شحم حنظل بیدرم
صندل سرخ دو درم سماق بادام کوفته بیامیزند و گل
بنفشه و روغن گل طلا کنند علاج واگر باشد حکاک
با بشره اطفال پس حجامت کنند اگر شش ماهه باشد
پس بشویند اورا با آب نیلوفر و زرد بنفشه و شعیر مقشر و اگر آن
بچه باشند بخورانند صبحی را طبیخ اهلیله و قدری
ارزاز یانه و لعاب کنند سکنجبین و تاکنند و جماع واگر
دو ساله باشد حجامت و آب اهلیله بخورانند و آب رمان
ترش و حب و بقلة الحمقاء و بزر او جرنف و علاج مجرب
احتراق ... زیران سبز ... بچه باشند اران عسل کردن
زان عصور استنشاق عاجل النفع است علاج مجرب

برای

برای داغ سفید از مجربات شیخ غلام حسن ساکن قصبه
زبان **صفت آن** مار سیاه را بیک ضرب کشته از دو
چوب از بالای زبان او در شکمش فرو برند هر قدر که گنجایش
دارد و در اندرون حلقه طور نهاده دهن او بسته و گلخی
یکصد ادم کافته و قن سر زند و بعد از شش ماه بیرون
آورده بدارد و بساییده طلا کند. **طلا برای برص**
داغ سفید در عمل آرد از وضع گویند مجرب **صفت**
آن سرگین کبوتر خشک کرده و نرم کوفته دارد خود هر
دو را در قطران که آن داروی مشهور است داخل نموده
دلک کرده تا که مثل مرهم شود بر پارچه کتان بقدر
موضع برص مثل مرهم طلا کرده بر آن موضع بچسپانند
و تا سه روز آنجا که بندارند روز چهارم بهمین دستور
تکرار عمل کنند و در مداومت چند مدت بهمین دستور

اصلی آن عضو عود کند ایضاً خاکستر کهی تر با قدری
رطب طلائی واقع زاد العقب مجرب طلا برای
زرد چشم دو درم زرد هیره که میان افیون در برابی میان زرو نیک
نوشته بود اجزا حفض سه ماشه سنگ بصری
سفیده کاشغری مرد ارسنگ هر یک شش ماشه افیون یک ماشه
بابونه زرد چوب هر یک دو ماشه زعفران نیم ماشه
طلاب زیر طلا برای درد الوضع مجرب اجزا
افیون دو توله شنگرف قطع تلخ صبر سقوطری هر یک توله در
آب حل کرده طلاب زد بوضع طلا نمایند و در آفتاب
یا بش بدارد تا خشک شود طلا برای الثک مجرب برای
ناخن کلفیتق آب تخمه بر طلا کنند به شود طلا برای ترما
که ابتدی زاد گویند نافع است اجزا مغز دانه بیدانجیر
زرینه بز سائیده بر روغن فرمن وصعب طلا کنند مجرب

الت

است از مباشر خاص زنته **علاج** برای سستی عصب معمول
باشد عطر رسا کن او چنین باید کار شیخ الرضا رالله حو
سلمه الله تعالی **صفت** سبزه است کشائی بسبزه
ده توره یکدست جزو زکیس باید کنندی بهکر مول شش جزو بهانه
بجهاک کوزنه تخم و هتوره باید سه جزو روغن گاو دشت جزو
سیماب دو جزو اول سبزها را با سیماب خوب حل کند
بعد دیگر اجزا را باریک بسایند که بخته با بنزبره کم حل کند
با سه ساینده روز بروز یک مثقال بکار برند و اگر گرمی نماید امله
و امله ۴ برابر و روغن گاو سرشته مالند **علاج برای قوت باه**
و امساک اثر تمام دارد **صفت آن** زعفران چرک یعنی
میل کوش ادی عطر قیت در دوها کوشته بن کنند هر یک
جوی سه کرده خوک سه جزو همه را ستی دو دو ماش ورست سماق
کهرل کرده بکار دارند و هاو نمایند بالای برکی پان بخته برسم

از وجع کسیر اجزا دارد خاصیت طلا باین حمام نبت رسد

بزر اسپغول با روغن گل آمیخته در آب خلط کرده طلا کنند

طلا جهت فتق اجزا سلیخه زرشف شحم حنظل همه را

آس کرده با آب حصبه طلا کنند طلا جهت قشره حه قرحب

یعنی ریش ذکر اجزا موم سفید یک درم و نیم روغن اسفند درم

دو درم سه درم سه که حل کرده دانا روانه بریان کرده مرداسنگ

از هر یک حب درم [illegible] سکره دردی اضافه کرده مالیده

مثل مرهم شود بر قضیب طلا کنند طلا جهت ریش ذکر یعنی

قضیب مجرب است اجزا مرداسنگ دو درم بارود

سوده درمه درم روغن گاو خوب [illegible] حل کرده چندانکه

سیاه شود بعد ازه بر قضیب طلا کنند طلا جهت سستی قضیب

مجرب است اجزا پیاز نرگس را با آب [illegible] یکحصه زیره

دو حصه هر دو را مخلوط ساخته طلا سازند طلا جهت سستی

قضیب

شیب مجرب اجزا زهره ماکیان سیاه یکعدد
مازو یکعدد و قرنفل دو عدد همه را با آب سائیده بر عقب
طلا کنند طلا جهت مصلح حلق زده بسیار مجرب است اجزا
حنا اطلس بیدام زرنیخ دو مثقال سرخ هر دو را صلایه کنند
و در ظرف آهنی بر روغن کنجد با چوب حل کنند تا مثل مرهم شود
حشفه گذاشته باقی را مالیده به بندند سه روز یا هفت روز
شب مالیده صباح با آب گرم بشویند طلا برای عیبی بسیار
سفید است اجزا پنج کنجد سفید حب سرخ حبه سفید
بس بهویلا سبز مده به عوض کاتان از هر یک پنج تا بکشید
همه را بسیار کهرل کنند و بیت نمایند با حریره کشیده بیت و بگذارد
طلا کنند طلا صاحب مرکره مجرب بیمار غشیل را در چار خبدان
روغن زنبق یکچوب بخشند تا گداخته شود بار بران بر روغن کف پا را طلا
کنند و بعد از آن تا صباح با بر زبان نمایند و اثر وه از شوت نماند

طلا زیت بسفا و قیصوم سا ایمنت کند و بغوط بسیار آورد

زیت بسیار مقدار است اجزا سیماب چند بید بستر زعفران

جوز بوا زار چینی عاقرقرحا ریگنه پوست اوبت گشاره افیون

همه اجزا برابر گرفته کوفته بیخته شراب نبید سحق بسیع کرده برابر همه

باشه کرده برقیصوم سا امنت کند و بغوط تمام آورد طلا پیاز

نرگس بخید و روغن یاسمین یعنی چنبیلی وام اول پیاز را کوبند

تا لعاب خود بازد پس در روغن نو کرد با آتش نرم به پزند تا وقتی

در لعاب او کم شود تنیده شد کرده باز روغن را مالیده صاف

کرده بکار برد و چند وار حنظل زیبق از هر یک قدری کوبها

بیخته داخل کند نگاهدارند و وقت حاجت بار او بسا زند

در بیان علاج تنگی فرج را تنگ و خوشبو کند اجزا پوست

بیخ انار و پوست و شاخ و برگ و گل و میوه او هر پنج چیز سا

نساند و تر بروغن تیخ به پزند در فرج طلا کند پیش مرد رفت

سیار رود

طلا دیگر گل حنائی را آس کرده با روغن بنفشه آمیخته در فرج طلا کنند
طلا جهت آماس رحم و ورم گرم اجزاء اسبغول کوفته
با سفیده تخم مرغ و گلاب و آب برگ انگور بسرشند و بر ورم
طلا کنند آماس فرو نشیند و درد و مجرب است طلا جهة
ورم مجرب است اجزاء حلبه و لعاب تخم کتان پیه بط
موم سفید بنفشه خطمی مغز ساق گاو وزن برابر در روغن بابونه ممزوج
کرده طلا کنند طلا جهت جرب الرحم یعنی خارش زهدان
اجزاء گوگرد و زرنیخ و [illegible] برابر با آب سوده طلا کنند
نافع است طلا دیگر آمله خشک سوخته خاکستر آن با روغن
بنفشه کرده طلا کنند طلا دیگر سماق [illegible] با آس کرده طلا کنند
نافع است طلا جهت شقاق الرحم یعنی ترقیدگی زهدان اجزاء
سفیده ارزیز سوده آمله خشکی زرنیخ با و [illegible] انداخته چون
خشک شود سوده بکف هر دو روز بقدر [illegible] و هر دو سوراخ فرج

ماش گرفته نقش بالا کشنده غطه آید و بلغم از ب

و دارد سنگ از بهر بیع همراه او خورد سوده بر سفیده

بیضه مثل [illegible] کشند و طلا کنند طلا بدر آن برص

منقعه جهته [illegible] بسیر خیار اجزاء اینون حاجات لیف

دار آب حل کرده طلا کنند طلا اینسه کلان جرد

و آن سنگ بجزو و [illegible] نمایند بعیده دراث

ر علامت ابرا سیر طلا کنند طلا جهت [illegible] ابرسر

ما زی [illegible] شکسته سفیده و [illegible] آن

[illegible] طلا کنند طلا جهت [illegible] سیر خونی و

منقعه کرد اجزاء اینقل زرنق زردی بیضه وزن

برابر اینون [illegible] بسرخ مرسنه انبه و در منقعه طلا کند

طلا جهته ورم منقعه یعنی [illegible] حار

[illegible] اجزاء اسفیده [illegible] مرغ و روغن ایزلی

ایبرک

افسون [illegible] اسم [illegible] طلاکنند طلا جهت [illegible]

[illegible]

اسیخته بادای با [illegible] طلاکنند و اگر جای فتیله باشد [illegible]

طلا شقاق مقعد بکوبند سفیده اجزا یمو

یکحصه و حنا سه حصه موم سا یده روغن گل باسایه بکدازند

و حنا بوده داخل نمایند و وقت کنند مرهم شود و بر شقاق

طلا کنند طلا دیگر حفظ و هلیله سیاه با شیر

اسپ کرده طلا کنند طلا جهت خروج مقعد یعنی بیرون

آمدن حج بیرون سفره اجزا سریشه سفید از زرنبم الدحین

پیچ تنبول همه سا سوده اول مقعد را روغن چرب کنند

ادویه خشک سیده درون برد دیگر بیه موش مقعد

طلا مجربست طلا جهت وجع المفاصل وجع الورک

اکثر ورم باد زود نافع است اجزا افیون دو توله قسط

صبر سقوطری شنگرف از هر یک یکتوله در آب ادرک

حل نموده طلا کنند در اوقات تر و یک اتش خوب

مذکور را خشک کند هر روز تا سه مرتبه طلا برای ورم در انو

و دیگر است

در زکام است روغن بید انجیر با روغن زنبق طلا کنند
بعده کمی زه گرم کرده بندد دیگر مالیدن پیه زالوی آبی
دافع درد زانو است طلا جهت نقرس و ان زردن
انگشتان پا است مجرب اجزا افیون چهار درم
زعفران دو درم شیره سحق کرده مغز بادام گندم وان
سنگ مالیده نیم گرم طلا کنند برای ورق گاه
بندد عرق النسا را نیز نافع است طلا بیغه سته
و افیون طلا کنند طلا برای یعنی سلا نافع است تخم
حبه السلا چند بقچه سبزه گگر ونیز ده دانه نیم گرم طلا کنند طلا
طلا برای یعنی رگهای ساق تری و سطر گره گره ظاهر
شود و درد کند طلا سفیده تخم مرغ و لعاب تخم
یکی کرده بر ساق طلا کرده و عصابه محکم بندد طلا
جهت فیل یعنی داء الفیل اجزا زنجبیل قرنفل دار فلفل

زرنباد کرفس تخم شبت حب غار بارتنگ شیطرج زنج
حب حدیک زراوند نیز آزمیت زند برابر سوده بعسل
اسفنجه طلا کنند و سفوف همین ادویه کف پشت
بخورد باب تا یکماه طلا جهت عرق مدینی یعنی نارو
ریزند حبتی مقل ازرق حلبه تخم کتان سیر کهن کبوتر
همه سا باب سیده نیم گرم کرده طلا کنند طلا برای
نارو پوست بیخ کبر زنجفیل باب سائیده گرم طلا کنند
طلا دیگر برای نارو کافور فلفل هر دو سائیده پیش ظهور
نارو پوست زرد آلو طلا کنند طلا برای نارو حلبه با روغن
گاو اسفنجه طلا کنند طلا مقل ازرق باب سائیده
بر نارو طلا کنند طلا برای اماس هر قسم که باشد
مجرب است اجزاء زرنیخ و حنظل و نمک سنگ
برابر سوده با روغن تنح طلا کنند طلا برای ورم بلغمی

ایکد

رنگ دیگر سوده طلا در روغن پخته بندق بیک داخل کرده
در ریز زر و شب چند بار رنگ کنند طلا برای اماس مقعد
که باشد احتلام بمثال کنجشک و زرکن کبوتر تازه گرم بر
محل در جائی که خواهد سرکه بگذارند در محل رنگ کند طلا
سلیخه و خسرو ارد جو بخور هر دو را سوده و بپخته بهم آمیخته
باب بر محل طلا کنند طلا بیخ لبلاب تر و تازه کوفته
در روغن زیتش جوشیده بر محل طلا کنند در درد
ورد و پخته شود و به گردد طلا برای رکتن جبرا باب سوده
بر محل طلا کنند و جرت وقت لیره کردن شود بیخ کرنس
بعسل سوده طلا کنند طلا خسته انبه را باب سوده
بر ورم جوشش طلا کنند عمل رشتی نمایند طلا مقل ازرق
کنجد برابر کوفته بر محل طلا کنند طلا برای شیره ریشه هندی
ببت اگر شد جرو پنجه زرد برابر سوده طلا کنند طلا

دیگر برای بثرت اجزا کرسف زرد چوبه
تخم بنوار کشنیز حب الآس باریک کرده بروغن بابونه
آمیخته بمالند. طلا جهت جرب. و آن حکه ای است
مانند آبله آتش اجزا تخم کرفس زرد چوبه زراوند
قسط اصل السوس سنبل الطیب صندل آب روان الراکی بادام همه
برابر باریک کرده بروغن گاو آمیخته بر حکه طلا کنند
طلا جهت حکه اجزا قشر ریبک نوشادر زراوند
زرنیخ برابر باریک کرده عکبر زرد با روغن کنجد بطریق
شعار زفت به بزنه و طلا کنند. طلا جهت پیسه یک
و آن حکه ای است چون جرب هر روز زیاده می شود و یک
جا میماند اجزا صندل سفید تاکی سبز نخی جو لائی
و کتیرا نوشادر سرسن و برگ حنای هر شش ادویه برابر
گرفته با سرکه طلا کنند. طلا دیگر نوشادر

نسبت ق

پستان بآب آس کرده طلا کنند و بجوش آن بشویند
طلا جهت قطع عرق الرسول بحماشه بآب کوره در
خاکستر گرم بخته بیک کوفته بر جای عرق طلا کنند طلا
جهته بغلک آماس پستان آخر ابو بنار شیرخ
کرده در خاکستر گرم بخته بیک کوفته بشیر گرم کرده
ضماد کنند طلا جهت ورم بغل و پستان آخر ابو
بورقه در شیر زن بیک سحق کرده طلا کنند طلا
جهته ورم بغلک و پستان مجرب است آخر ابو قسط
بزره سفید سنج الرسول جند زار بیخ حب سفید برابر
بآب کرده طلا کنند طلا جهته ورم بغل و پستان
مجرب است آخر ابو رسته ابو بکه ورم سنبل بحد ورم بآب
کرده طلا کنند طلا جهته ارح جو هندوی نیم بتقار سنی
ذبول گویند آخر ابو گوگرد سری با بیخ برابر کرده کنز ضماد

تر گرده و تا دو هفته نگاه دارند بار ها بول کاو بر
برا ثو بول طلا کنند طلای دیگر جهت وشحی وزن برابر
کوفته بلعاب دهن طلا کنند دیگر جهت وشحی وزن
برابر کوفته بلعاب دهن طلا کنند طلا جهت
دندان و بهبودی اجزای دندان و جای کوفته برود ه
قند بیندرم الکوزه ربع درم ملی کرده رجابه خاد نموده
بر دندان و طلا کنند طلا برای بهبودی برشانی
بتم گو بیند پیشتر در انگشت نوز بورش بسیار کنند
ورسمیت و حدت زر تمام و لیت ان را بیت گنند برد
بهلاکت رسند از این خوف بعضی برنده العضو
کرده اند علاج چیله در ریبان اول می باشد بر ابراه
موصله کوبیده باب آس کرده طلا کنند مکرر عمل نمایند تجربه
سر هد پوست با ب بید شده طلا کنند طلا زاد

گیترا

طلاچه ارد بعل کندر طلا کنند با ب سوده برابر کنند

برص درخت پیست چیک یعنی خندریا

کوفته برابر سا همه گل نشاستان دروسک سنبل یعنی اران

مرحق طلا کنند دانه های امیخته روغن گاو بیخته

مشهور بادفرنگ طلاچه ابنه دفع شود خارش را

سوده با ب حفص سعد اجزا است نشک با

رنگ چشم زخم طلا برای طلا کنند رنگ زخم را

رنگی اجزا ابیه بر می اید زنبق بیش حاسل بعضی زر را

خواهد هم طور بارد نمک سوده برتابه لیمون اب زرد

طلا مرغ کنند طلا زخم زر صبحی هر روز شده

مصطلح روی اجزا باشد رنگ زرد را استخوان زرد

درم نیم دانک سبز گاو روغن ماشه نیم بسته توتیای درم نیم

دام دو بعده بسته انداخته روغن ماشه نیم چهار اول

دو درم تا تمام در خورد در ظرف نگاه دارد در حمام بدن
طلا کند و باید هفت روز پرهیز از ترش و بادی
و گوشت گاو لازم داند طلای مجرب جهت جرب یعنی
خارش و گر خشک و کهنه مجربست اجزا سیماب
موم سفید چهار درم روغن گاو ده درم موم و روغن گداخته
و سیماب انداخته بر بدن در حمام طلا کند و باید
روز دیگر بعده غسل کند طلای دیگر برای خارش
مجرب اجزا گوگرد دو درم بزر البنج یکدرم هلیله
نیم درم سیماب کشته هر سه ادویه کوفته بیخته سیماب
کهرل نمایند بحدی که سیاه شود بعد از آن
روغن شیح حل نموده طلا کند و باید انشاء الله
فرصت یابد طلا جهت خارش مجرب اجزا
توتیای سبز سوده نیم درم گوگرد آمله سرخ سوده یکدرم

کافور

کافور چینه دو درم هر سه آمیخته در یک دام روغن گاو انداخته سه حصه کنند و بر بدن طلا کنند و در آفتاب نشینند بعده چهار پنج گهری غسل کنند بار دیگر بخوند با گل سه روز طلا جهته قوبا یعنی داد و آن چهار نوع زرست سرخ و سیاه و سفید همه را برابر سوده در روغن گاو انداخته سه روز ...

و گیه داد اخیرا تخم پانی قسط هندی زنگف چینه سرخ و سفید همه را برابر سوده در روغن گاو انداخته سه روز در آفتاب دارد بعده طلا کنند طلا دیگر

قوبا جربت اخیرا توتیای یک توله کافور قدری هر دو سنجیده کرده موم گاو سه توله روغن گاو و ده درم اول موم در روغن در آوند آهنی بر آتش بگدازد تا که موم بگدازد ادویه انداخته نیک حل کنند و چند بار از آب سرد بشوید و هر گاه که درد و خارش کند بر انگشت

گرفته و بر آتش اندک گرم کرده بران بمالد طلا جهت

جهت قوبا شیره برگ حنا چند روز سه چهار مرتبه بمالد

طلا جهت قوبا صندل بسهاکه در شیره لیمون کاغذی

سائیده بمالد طلا جهت کهنه و آن جراحت

در ساق پا و و با خارش و بثور اجزا حنا جو

عدس بیان هر سه برابر با آب بیده طلا کند زر

هفت روز به شود طلا دیگر برای کهنه اجزای کلوکی

کمیله مرج هر یک یکدام روغن چهار دام همه را کوفته

بیخته در روغن مذکور آمیخته بگذارند بوقت حاجت بمالند

اثر بس ساینز نافع طلا برای کهنه اجزا بلغم

بو قلمون کمان را در روغن بید انجیر چنان بریان

کنند که سوخته شود و خاکستر گردد صاف کرده بمالند

طلا در اعلاق جهت تشقق در دست و پا بیدا شود

شربت جذام اجزاء جدید و حنای سیاه دیوی باب بسیار شده

جذام کند باید که از مجذوم دور باشد و هم صحبت او

نباشد و در ظرف کش او بمبالغه نگاه کردن بسیار قبیح است

طلا جهت بهق یعنی جهت مجرب اجزا ارک

کبریت زرد چوبه برابر بوزن هر دو سیرها که آمیخته بسایند

و طلا کنند باز غوره بشکند طلا جهت بهق کهنه

و لو مجرب اجزا تخم ترب قسط رنگ شریف

زرد چوبه با لکیسر لابر کوفته با روغن آمیخته کرده بر بهق طلا

کنند طلا جهت مرض برص با بهق قسم است با بهق مقدمه

برص است چون بوزن کلانتر شد از آن خون برآید بخلاف

برص رطوبتی سفید برآید اجزا اسفیداج زرد چوبه در کرکه

آمیخته کرده طلا کنند مجرب طلا بهق سیاه

دستمه با استخوان سرغل سوخته و در روزی سه مرتبه طلا کنند

طلا سنبطح بگیرد زرد و چوب شبح کشنیز تر و همه سنا
بدی کوفته بیخته با شیر کشنیز و ابهر حب زیر وقت
حاجت با بیمول بر داغ طلا کند طلا دیگر برای
رص مجرب اجزا او ماز سیاه سا ورا وند کی
اندازه خته بر اکند تا دود بیرون برود و بسوزد و خاکستر
شود آنرا بروغن بیبه آمیخته بر داغها طلا کند و روغن
مذکور را اگر خسته بسیار باشد مانند کمی بگیرید و در آن چون
روغن بادام طلا جهت ابرش و حبی یعنی زرد رشت
و با می باشد اجزا اسیب سوخته امله سوخته
هر یک سه درم سماکه بادام قتیله یکدام بروغن منیح
ببندند تا مرهم شود بطریق آمیخته مذکور کالد
سه روز عمل کند و روزی سه مرتبه کند طلا بعده
بادام را آب دیده با یکدام تیز مغش و امله آمیخته بسر گرم
سازد

بپیچند بپارچه نموده گرم باتش با دست طلا کنند و قرحه زده
بطریق میویز با بادام بسایند کوفته طلا مغز بادام
طلا کنند گرم گرم نفع دهد دو سه روز بر نموده طبیخ فاوزه بطریق
عقب شقاق طلا جهت دارد بسته بپارچه ازار بسا دو
زرنیخ مقل ازرق سیاه [illegible] اجزا بسته در پیوند بغی
شده بیک برابر همه سا موم و نمک و عسل و قیر و
در بول گاو بجوشانند و نیم گرم طلا کنند چند روز عمل آرد
طلا صابون تا هموار باب سوده در جای تیز کنند
و مدت بمالند و صباح باب گرم بشویند طلا
زرد ترشیدگی خون باشد و خون آید جزو از سفیده
ارزن با کیان [illegible] مرهم ساخته مدت چندان
بمالند گرم شود طلا جهت ترشیدگی ناخن مجرب جزو
زرد چوب بسته در ظرف آهنی با هینه کلان صلایه

کرده بر ناخن طلا کنند و بگذارند تا خشک شود

[illegible]

طلا کنند طلا شود ادویه کشته ترتیب بلای

[illegible]

و املح و بورت از هر یک جزو همه را برابر نموده در سرکه تیز

آمیخته تا یک هفته مالد بر مس که بته و بوته فعل شود طلا جهت کلف

در مس مجرب است اجزا از خردل در لیمون تخم برآورده

بکنند و بالا سر پوشش از لیمون کرده بیرون نهند تا که خردل

سبز در جوزه و خشک شود برآورده با آب لیمون بسایند

طلا کند

طلا کنند بعد دو دسته کاهی نشویند در روغن دو دسته مرزه

بعمل آرد طلا جهة شور له که [illegible]

و به هندی رماسه گویند اگر در جوانه در و ط [illegible] شود

[illegible]

کرده و در دو دام روغن میش امیخته در اقد ب و اره بعد از ان

[illegible]

بجنوبه حد احد اصلا به کرده در نیم انار روغن کنید [illegible]

کرده بر این موضع طلا کنند و بمالند و بر آتش دارند طلا دیگر برای ارس

مجرب است جهت ارگیس [illegible] بعد از شستن مثل فتیله که گرد آمده شیار

زرنیخ مقل ازرق موم فلفل بارتنگ قسط و نبات سبز زیره سفید سفید

صندل سرخ و سفید سه تا یک حبه را سوده کرده در روغن گاو اندر اخته

اونه بس هر چیزی که درآمیخته باشد بجوش بدید و پست در آن اوید لکها درشته

باز در همراه او بدهی که بخواهد بدارد و در رحم طلا کنند و بمالند و هر چند کهنه

شود بهتر باشد طلا برای سیلان و گرفتن عرق و بد بوی آن

سفیده تخم مرغ و مازو سوده بدی پس سنگ با روغن گل بهم آمیخته بمالند

طلا مجرب رگ سیلان آب آس کرده بر تن بمالند و بالای

آن ابنه آس کرده طلا کنند باز ارد جو را بروغن کنند ابنه

ابنه سی زرو بعد از زینه غسل کنند طلا برای بد بوی عرق

[illegible] بلکی آس کرده اشنه

سی زرد طلا دیگر چونه بان آب غسل طلا کنند طلا برای [illegible]

چون جراحت در هیچ علاج بند نشود اجبر [illegible] آب

برزخم طلا کنند خون بند شود مجرب است طلا برای بند کردن خون مجرب

اجبر برای [illegible] ارزیز جرنط جایی که خون جاری باشد بندند

و [illegible] بران جا بپاشند طلا برای بهبوده اورنگ زمی مجرب است

اجبر [illegible] کات هندی هر دو را برابر با آب بشسته بر پارچه

بمالند و بر بهبوده ها بچسبانند و هر گاه خود بخود جدا شود دیگر بنهند و هر گاه از طرف

دیگر ریم برآید از همان طرف در هم را شکسته ریم را پاک سازند

مجرب است طلا برای بهبوده اورنگ زینج مجرب است طلا چوب دار

رستی و کنه سبزه یا با آب بسته طلا کنند مجرب است طلا برای سوختگی

آتش مدام که هر گاه مردم با آتش یا آب گرم یا روغن گرم سوخته شود جراز

خون آدمی یا تر یا مرغ یا سفیدی بیضه طلا کنند فی الحال و اگر روز گذشته باشد

برگ مغیلان را سوخته خاکستر ان بالای زخم و داغ بپاشند و بالای

تیل السی در روغن جوش داده باشند صبح و شام بکار برند طلا برای

سوختگی آتش مجربست ضماد برگ سیب مکرره طلا کنند گرمی آتش
فرو نشیند و داغ سفیدی نزند علاجی به از این نیست طلا برای
سوختگی آتش مجربست اجزا نمک بصری زرده بیضه باهم مکرره
طلا کنند برای ضربه و سقطه مجربست اجزا سیاه را بطریق دانه
آبست بپزند و بدست مالیده اول در توتیا بسته سبک کنند بعد از آن
قدری ازو گرفته بر این موضع بسته کنند و بالای آن برگ بید اگر نباشد
چون سرد گردد از جا و نگاه داشته بکشید طلا برای سقطه سرشته بید یا شاخی
اندکی چهار دام سیده کنند و سیده چوب هر یک چهار و نیم دانگ
سحق کرده در قدری آرد عش و دو دام نبات سیاه و سفیدی بیضه
داخل کرده سبک گرم کرده در جای درد بست کنند. طلا برای ضربه و نقطه
مجربست اجزا زرد چوب آب است رسیده و سرکه بسته هر
خمیر کنند و حمائل بکنند درد و ورم را دفع کند و استخوان نیمه شکسته را هم
التیام طلا برای زهر عقرب مجربست اجزا پوست و اسهال که

چونه

جربه آب با رسیده مساوی نرم کوفته هر دو دست خود را بمالیده
بوکشد در دو دسته بو ببرد آن امرز زنبور و گزیدن عقرب نفع بود صاحب
مفتاح مجرب مکرر بوشته طلاء دیگر مغز جال گوته نیم سوخته
را بموضع طلا کند طلاء دیگر مجرب سرگین موش با عسل بمالد
با باب سوده طلا کند طلاء زر کی الجواهر مجرب نوشته [illegible]
شی را نرم سوده بعسل آمیخته بر موضع گژدم گزیده باشد
طلا کند فی الحال تسکین درد باید طلاء برای زخم عنکبوت
در زخم مکر گویند و قسمی است زهران علاج کم دارد
[illegible] سوده بمالد و اگر خراطین اهم بر شد مثل پس افکنده
او طلا کند طلاء برای گزیدگی عنکبوت تخم ترش بسیره زقوم آس گزیدگی
بر گزیدگی عقرب طلا کند طلاء برای گزیدگی ماهی [illegible] و مانند آن
[illegible] و کرم کرده طلا کند طلاء برای
[illegible]

درجهت زوده باشد طلا کنند طلا جهت صداع بارد و حار مجرب است

اخری زرد و بکتی زعفران مرمکی صندل سفید افیون کتیرا صمغ عربی

بگلاب سوده صندل آب کرده بر پیشانی طلا نمایند طلا جهت

صداع نزلی مجرب است اخری زرد و بیخ بید انجیر و زنجبیل با یکجا

گرم کرده بر پیشانی طلا کنند مجرب درد شقیقه مجرب اخری

زعفران را با آب زنیان سوده بر درد طلا کنند که نفع حاصل

می شود طلا جهت شقیقه تجربه رسیده اخری زرد ازبروت

یک سرخ صندل سفید چهار سرخ افیون بیست کنند در آب

کاهو حل کرده طلا کنند طلا جهت صداع هر قسم که باشد

چه حار و بارد و چه شقیقه مجرب اخری زرد صندل سفید نیلوفر

و صندل سرخ از هر یک سه ماشه زعفران تفاح اذخر

هر یک یک ماشه تخم کاهو بذر البنج از هر یک دو ماشه افیون

نیم ماشه با گلاب حل کرده طلا کنند طلا برای درد سر حار

دو بارد

یک بار دو مجرب است آزموده حب از مغز بادام دو نوبه خردل کوبیده
در سرکه شده بسته و بر سر طلا کنند طلا جهت سرسام
صفراوی نافع حب از حنظل سفید کافور حبوانه در گلاب و سرکه
سرشته سائیده بر دل و دماغ طلا کنند و سعوط کنند طلا جهت
دوران سر یعنی گردیدن سر را حب از حنظل و کافور و آب
گشنیز و گلاب بوزن یکی بعد طلا جهت تخم کاهو سائیده
و بسته بند و طلا نمودن خوب است طلا جهت یرقان یعنی [illegible]
[illegible] و چهره که
تمام [illegible] باشد و تسبیح [illegible] و عیب [illegible] زرد کننده شدن ورا است
مانده عضو باشد حب از حفض پوست زرد [illegible]
[illegible] آب [illegible] گرده نیم گرم طلا کنند و بالای [illegible]
[illegible] مجرب است طلا برای [illegible] و هرگونه که باشد مجرب
است حب از موم چهار دانگ سنگرف یکدانگ موم [illegible] با روغن

کنند کماحقه و دران شنگرف سوده داخل کرده بر بالای ریه تب
طلا کنند و نیم گرم زیتون در ریبندد طلا جهة نفخ و انثیین و ورم
[illegible] و چشم درد گردد احتراز جرب مبرّد با بیرون آرد
حوبه هر سه برابر و برابر همه زرد آلو نخود و همه وزن همه روغن گیرند
گرفته طلا و لوبیای سرز در روغن بسته بیک کنند طلا جهة سهر
یعنی بیخوابی که از حد اعتدال در گذرد احتراز سبیچه افیون
زعفران ملک بیدزم بکوبند و بر روغن گل آمیخته ادک حوزب
حوانب و ریش یعنی ماشه و طلا کنند طلا جهت حرار یعنی سرسام
سرکه ازرا دفا کوبند احتراز حوانسه بارل ما و کاو بسیار ساده
ربسه طلا کنند برای جرز یعنی دفه احتراز روغن زیف
و تخمه ماو کاو ملکی کرده بچوشش دهند و سرد کرده بر سرما ببندند و ابراز نند
و بعد از یک پاس غسل سر شویند طلا برای سرسام احتراز ملی سوسن اهن
سنگ اطریفل رالت همه ساوی در آب گلو ملی تر کرده و در اسفنجه

برآرد در سر و ریش بالند موی را سیاه کند طلا جهت سعفه
یعنی دمیدگی ریشهای خرد خرد در سر پدید آید طلا حزازه داء الثعلب دارشیشعان
پس بر کف بسته طلا کنند طلا دیگر سعفه گیلا حنا مرداسنگ
تازه پوست انار ترش جوبه از هر یک سه درم مازو یک کرده
و سیندرم موم درشت کرده درم روغن تلخ بگدازند و بسته دارم
سه که ابدا خسته بمالد تا درسم شود بر سر بمالد و طلا کنند
طلا دیگر برای سعفه جهت داء فتیله بگیرد و نمک دینم جزو بسیار سوده
در روغن تلخ خلط کرده طلا می بندد طلا طلا کردن سر کچل تا ناها
کاو ماهیت اسفیل که به هندی کانده گویند در زیر کرده مجرب نوشته
و برای ماده جزره نیز مجرب است طلا جهت دواء الحیه
یعنی ماده جزره و این علت بیشتر در موی ریش افتد و کم در سر حزازه
سر کچل هوش بهاتر الکحل همه را در روغن بسته هم کرده
طلا کنند طلا برای ماده جزره جهت داء الثعلب قیل ربیعطی

بسوزد در روغن پس موی را بدان بمالد و بگذارد چون سفید بگردد حقیقت معلوم بود
و رنگ او را سیاه کرده طلا کنند و اگر بیاید که غلیظ تر بوده
اضافه کنند اقوی است علاج جهة انتثار الشعر علت است
در تمام موی سر و ریش موی ریش ریختن کرد [illegible] جوز و کتیرا
مرهمی قطعا اس و ریش سیب کل بپزد بیوت از هر یک بادام عسل کافی
دو مثقال دواها را با آب سحق کرده بعسل آمیخته بر موی ها بمالند
و بعد از یک ساعت بشویند علاج جهت تشقق الشعر یعنی بر شکافتن موی [illegible]
بیخ نرگس گشنیز سیاه کل منقی کتیرا سرکه [illegible] کرده طلا کنند
علاج دیگر بگیرند امله بلیله سوسن آهن بیخ [illegible] را با سرکه موی
کرده در سر اندازد علاج برای افراط جعودت موی یعنی
پیچ موی را بکشد بکند [illegible] مغز حب [illegible] مستعمل
شد سیاه [illegible] برابر با آب کرده در سر اندازند و بمالند
علاج جهة اشتعال الشعر یعنی روییدن موی [illegible]

بمقه

سپستان ده درم یکدام آب املج برابر روغن همه ادویه را

بپزند چون پخته شود نگاه دارند هر روز دو سه مرتبه بمالند طلا برای

درازی موی مجرب است دیگر کشوث و زنجبیل هر دو را در شیر

میش بسایند و طلا کنند و بعد از دو ساعت با آب املج بشویند

برای اکثر امراض موی را نافع است طلا در موی سیاه کنند

دیگر وسمه چهل درم حنا شش درم کوفته بپزند با روغن گل

مرسا زند و با آب گرم خمیر کرده شب بمالند بالای آن برگ

بید انجیر بسته بگذارند صباح با آب گرم بشویند طلا اطریفل و بنفشج با

پوست بیله هلیله سرکه برابر بیده با کنجد خمیر کنند زیادتی

برازده بار شب بر سر و ریش طلا کنند و برگ بید یا بید انجیر بندند و بشویند

طلا جهت قمل یعنی شپش دیگر سیماب را در روغن

کنند و خاکستر با جلد پشتی چندان بمالند تا ناپدید شود و در سر و ریش بمالند تمام

شپش بمیرد طلا در امراض چشم جهت جمیع امراض چشم در آغاز

جهت روغ مولد اجزاء خرده کوبنده بیخته حضض سعد بی مقشر کلنار
اب برگ لیمون بظرف آهنی بر بسته این چهار کهربی بسایند
در اطراف چشم طلا کنند دو سه نوبت مجرب طلاء دیگر
جهت رمد مزمن نمک سنگ در زهره با حضض کرده و بسایند
یک یکدام با ب بسایند طلا کنند طلا جهة درد چشم
حکم تمام دارد اجزاء اهلیله سیاه نمک هندی
کافور و دو سرخ زعفران کم سرخ با گلاب بسایند گرد چشم طلا کنند
در یک ساعت نفع ظاهر شود طلا جهة درد چشم که از بلغم باشد
اجزاء زرکشل چوب انار قطراسالیون دری با ب بسایند
گرم کرده بالای گرد چشم طلا کنند طلا جهة رمد بلغمی مجرب
اجزاء ذبودار گل مغیلان زرکشل با شیر بز آتش کرده و گرم نموده
طلا کنند طلا جهة رمد مجرب اجزاء صندل سفید
برگ بید سوسن چوب نارنگ نمک با ب بسایند و همه را
گرم کرده طلا کنند طلا برای قرحه عین افیون ریوند اهلیله زرد

لیرو

بکیرد و زرد چوبه ب وی گرفته باب سبز طلاکنند طلا جهه سبلاق

یعنی باء سهبی و آن رگهای بود بر کان احمراد تخم گرفن پرده

سپیدی بیضه مرغ ابیخته بر سبلاق طلا کنند و مغز بادام کوفته شیر

عورت ابیخته طلا کنند طلا جهه بعیل یعنی زیادتی گوشت در گوشه

چشم سوی کنار بیند احمراد زرگنار پوشت ورهرده سالباب کوهها

بروی بگذارد و اگر دفع شود بهتر والا گوشت هر دو سپیدی بیضه برو

برو بمالند طلا جهه سرنق یعنی سندیکه و آن زیادتی پیه در پلک

بالا است احمراد پوشت ورده توتیا و سبز هر دو را باب

سبز کرده بروی طلا کنند طلا جهه بعقره یعنی آماس ورراز

زراز در ورکرانه چشم پدید آید احمراد سسکهبه حضض پیته ترید

سپید همه را بس وی گرفته باب سوده طلا کنند طلا جهه

دانه یعنی بروال احمراد اعیون حاتس با چون با جهه یعنی شک

پشت حل کرده بیک بدارد و موی را کنده بر بیخ طلا کنند

طلا جهت حصف یعنی حنطی پوست چشم اجزا ادرو غن گل سپید غورت
سپیدی بیضه مرغ مست وی بقدری بگلاب حیث ازده بر پشت
چشم طلا کنند مجربست طلا جهت امراض گوش اماس بن گوش
که بهندی کنر نبول گویند اجزا ادمه یکخصه زرد چوبه حصه
آب کرده طلا کنند دیگر از بلغم برد درد تشنجات تخم بزبیز طلهی
زنجبیل وزن سوده باب طلا کنند طلا دیگر بیخ لسکهره و سیخ انیس
ترب سیاه همه سال در آب سبز کرده گرم نموده طلا کنند طلا
جهت جبه دعاف یعنی خون بینی اجزا گل مستاذ ریش
هر دو را برابر سوده بقدری آب انداخته گرم کرده بر پیشانی
و بینی طلا کنند طلا جهت انف یعنی ریش و بینی اجزا
پیه ماکیان و موم و روغن گاو بهم امیخته فتیله ساخته و در بینی
نهند یا بر فتیله طلا کنند طلا جهت ریش یعنی سفید لحال بپیه
ماکیان یا مرغ خم ساخته طلا کنند شقاق یعنی سفیده بزند

طلا طلا

طلا بینی خاصیت دارد اجزا و ورق سیر مرغ سماق

کاه و روغن گل آمیخته طلا کنند یا فتیله در بینی نهند جهت ابا

و بچکانند و دردمندی اجزا بنداق سرگین اسپ از هر یک

یکدرم گلک کرده روغن کنجد نیم دانگ در علک ابدار خته

بجوشانند تا کرخته بشود و صاف نموده را بانس و بچکانند طلا کنند

طلا جهت شکاف لب و دهان اجزا مقل ازرق و چهار ماه

دار فلفل باب سوده بر لب طلا کنند اجزا دیگر بلیله زرد

باب نرم اهلیه سوده بر لب طلا کنند طلا جهت شکاف لب

و دهان مجرب اجزا مازو ریحند بیبه انه از هر یک

یکدرم همه را کوفته بیخته عسل آمیخته بر لب طلا کنند طلا جهت ترشیدگی

لب مجرب نشاسته کثیرا اسفیده ... از هر یک نیم درم

بهدانه یکدرم ادویه را کوفته بیخته در لعاب ... انداخته طلا کنند

طلی جهت ورم اشقه یعنی ... لب مجرب اجزا اسفیده

[illegible] جهت [illegible] هر یک بادام با آب کوره طلا کنند

[illegible]

وصل کنند و طلا نماید جهت ورم لب [illegible]

[illegible]

هر دو را برابر با آب کوره بر زبان بمالد و لعاب اندازد

[illegible]

مجرب جهت [illegible] برگ سوره بیش پیاز

صندل سوده کافور با آب برگ ریحان

اسمه را

همه را آب مقطر کرده بناف طلا کنند طلا جهت بی حس شدن ناف

[illegible]

اس کرده بر شکم طلا کنند طلا جهت قولنج اخذ از

[illegible]

سیر ز اخذ از صندل سفید شیر هندی ... را با سرکه

هندی سوده بر موضع ورم طلا کنند اخذ از صندل سفید

شیر هندی طلا جهت اماس گرده و مثانه تخم خیارین و گل خیری و

تخم کتان همه را اس کرده در پیه ماکیان ممزوج نموده بر موضع

طلا کنند طلا جهت دیابیطس ... شیرین ... بگویند

[illegible]

نظیر ندارد طلا برای فربهی قضیب و قوی گردانیدن ... روز

اجزاء موش بالکسته ازرخت و غیره آنچه در زرنیخ پاک ساخته

بطرف داخل پرچسبه کرم یا پر یا به کیدازرد رطوبتی دراران سبیل

کنند بر ذکر طلا نماید مجرب است طلا بایت حکیم محمد رضا

برای قوت باه مجرب است اجزاء دارچینی جیت

از هر یک دو ماشه خشته خرما بکماشه مابین شده

هر سه را با شراب دوانشه سحق نموده بر ذکر طلا کنند طلا برای

دفع ... سرگین کبوتر بقدر چنگلی و عاقرقرحا

هر دو را جدا جدا سائیده مساوی الوزن بگیرند

بعد در مستی که کفایت باشد سحق مذکور را باهم بقدر کفایت

باشد سحق کرده خشک گذاشته لب بند و برگ پان بالای بندد

و در یک هفته مطلوب حاصل شود مجرب است طلا مجرب

هم مباشرت گاه یا حیوانات در روغن هرا طین حل نموده طلا کنند

و اگر بمشک خوشبو کنند بهتر است مجرب طلا مجرب برای

قوة

قره بابه بجوته خشوق و سینی وقت نظر است بخال کبوتر سیدام

و بخال طاوس ندیدم و ام و تخم تا نزده و دوام عاشق زیا کل و ناره

نسیم سیستره کند کیدام خرغل بیدام و مغز کیخت بیت و بتعد و مصفه

مرغ بیضه دست بنده غورک حبث این همه را کوفته یکجا کرده بیطرالیق

چوره کچک بندیکه ازان هر روز طلائی بیند تا یکم مفته طلاء خنق زیاد

و کار رفته را سود دهد صفت مرغ جوان سیاه رنگ و حقیقت نشاید

باشد بسمل کنند و خون او با بول خر نر جوان که برابر خون مرغ باشد

هر دو مخلوط در اسیا غلطیده بر تقطیب تالیدها باد کنند تا خشک

شود همچنان سه لیب متواتر کنند مرتبه اول سوزش و اماس می کند

و سوزش نکند بار دوم سوزش کم خواهد شد و مرتبه سوم هیچ

سوزش نخواهد شد و هوت غنبه خواهد کرد انزور جماع نکنند

روز دوم مشغول شود همین سه شب کاهیت ازو مجرب ثابت

الکبری نوشته شد این دوا کرده تا صلاح ازد مجرب از مرها

است این لیب بی نظر است طلای جرب مستخی در از کار رفته بود

و هیچ دوا کارگر نشود این دوا کرده با صلاح آرد مجرب آزموده است

این لیپ برای استسقای بی نظیر است صفت آن عاقرقرحا

دار فلفل افیون مصری از هر سه دام تربت سپید کنیز سفید سه دام

هر چهار چیز وزن برابر گرفته در بول خر نر جوان باشد کهل کنند

و از ده پهر تا که سر به سر شود و بر قضیب طلا کنند بالای آن برگ

پان بر بشم خام ببندند باب ترو هم در حروف عین ششم

فصل فصل اول عرق زردک بجهة قوت باه اثر تمام دارد

صفت آن ایب زردک یعنی گاجر سبت من قند سیاه

کهنه نیم من گل دهاولی پنج سیر پوست بیخ مغیلان ده سیر تا کوفته

ابد معطر ب زند ایضا قند سیاه دو من زردک پاک شسته

و ریزه کرده استخوان میوات کرده زردک انداخته بانقدار بیقنه

محفوظ شود بجوشانند و پوست مغیلان و هر ادویه در عرق داخل

میکند

بکنند همراه ساز زند عرق گل گیلان چند برگی بسیار سرد است
و نافع است برای تبهای محرقه صفراوی و تب لرزه عرق بید انجیر
هرکه مداوم ازان بخورد انقدر قوت باه افزاید که اهل عورت
را خشنود کند گرد عرق نشاط الروح سیب معتبر را شکافند و اندرونش
خالی کرده دران قند سیاه اندازند و بعد از چند روز برکوبش
اید و تخمهای او تمام حل کرده و چاشنی عاقرقرحا و خولنجان
و بالنگ سر داده یکجا شده دیگر بار بریزند عرق میوه ان میوه همه است
شل کشمش و درخت ان برابر درخت انبه می باشد تخمش
در خم ده من اب کنند و بهمین بهوه داخل ساخته ده سیر
پوست بیخ مغیلان ریزه ریزه کرده در وی اندازند و از قند
سیاه چاشنی مینهند و چون برسد می چکانند
عرق نشاط الروح بخشش قدری سر جمنه که بهندی سنبه گویند
شگافند و اندرونش خالی کرده دران قند سیاه اندازند و چند از

چند روز در ورز جوش آید و کفها او حل کرده حاشینی عاقر قرحا
و خولنجان با گلیسر داده بکشا بنند و بکار برند عرق زردک
دران حرکت حدوثت و ان عزیمت در عرق ودیا با
بلا تا یکباره ابیخته بتم با کراه کوفته ده سیر سات و دران
انداخته مکرر بکشا بنند عرق بد بوی بقوی باده بود اب زردک
سبب بن در خم کم کنند و بیخ بن قند سیاه یا مهته
داخل نمایند و بیخ گل دهلی و دو سیر لوبت ام ابیغلان
داخل کنند تا کریش آید بقطرست زیر اگر خولنجان و موصلی سیاه
و موصلی سفید و ماسیه زرد و انله و ببیه و کمالکهلی و سعد داخل
کنند بهتر بود از گنج باوردار عرق مسکن ارنده تخم کدخ
تخم برت تخم کذرستمیت با کواه اجمود از هر یک ده دام
و ادال بررنگ و الان خرزه از هر یک دو دام بیخ درخت
سنبل ده سیر گل مید بکیرند ده دام حبه را جر کوب کنند و شب

دراب

در آب تر کرده یک شب بدارند و در روز بطریق شراب بچکانند

بقیاس ده سیر عرق بگیرند مدام ازان هر روز بنوشند

عجب بینند در امساک مجرب **عرق مصطفی حکیم حمید**

عیار شراب چکیده پنج سیر با گلاب زیره سیاه ملکه دو نیم

سیر سیاهی بادیان گشنیز خشک هر یک سه سیر جمله ادویه

را مکوب کرده در شراب بکوزانند نخست باز بچکانند باشد

امسته **عرق گل سنبل تیم مار را مفید بود و مبهی و مقوی باه**

است از گنج باد آورد نوشته صفت آن گل سنبل

تیم مار را مفید بود و مبهی و مقوی باه است از گنج [illegible] سایه

خشک کرده باشند و هم وزن آن گلاب و [illegible] قدر

گل هندی و صفت این گل چنین گرفته با سیم [illegible] شراب

بچکانند بسیار سود مند است و اشتها زیاده کند و قوت

باه بیفزاید و نقوط آورد و در روشنی چشم زیاد کند **عرق بادام**

جهت امراض بارده تریاقیه انبست که تنفس را برد و قوت باه افزاید

و اشتهای طعام پدید آورد و جمیع اعضای را گرم و پر قوت سازد

و جراحت باز دارد صفت آن سیر پاکیزه سیصد پاک کرده بساز زره

و کوبیده و ده سیر آب داخل سازد و شیاری حنا لیه و اسلی یک [illegible]

باو کوفته بپز داخل ساز و در خمیر حرب گرفته در تنور [illegible]

در زمین دفن کند و حل شود و از آن بطریق متعارف عرق کشند

یک شربت او تیم سیر است عرق سیب شوریدا باه را قوت

دهد و منی بسیار آید و رنگ روی نیکو گرداند و اشتها آورد و انواع

سنف و بواسیر و یرقان و سستی و دم زدن و توبیخ و سپرز

و ریح شکم همه را زایل شود صفت کهیلی کرمیان اهو بره هر یک سیر

کهور زمین عبتره گل دهاده نوبت ابیله رزه هر یک تیم سیر کنایه چینی

عاقرقرحا و بوزیدان قنقل کره قنقل دراز قرنفل الایچی هریک دو جزو

و سنبل الطیب ابیله بلیله لنع امله سیاه موی گشیز کلونجی قسط احمود

ترنج

مرقیما باکسیر ماهی ریگ تخم سپستان تخم بنگ تخم شبت جبر بهار ریگ ماهی مصطکی

زعفران موصلی سیاه و سفید اندرجو تخم کوکنه هوفریس مابه

با اشیا پهلتره هر یک ده درم بکوبند خفته در دو من اب

چاه اندازند و یک من قند سیاه باز کنند و همه را در ظرفی

کرده پانزده روز در زیر زبل در سرگین دفن کنند و بعد از

پانزده روز صبح و شام صاف کرده یک قدح بنوشند

تا عجایب بینند عرق چوب چینی جهت تقویت اعضای بدنهای

و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظ کلیه قاعده اینست اورا

با دو مثل او از مجموعه گل گاوزبان و بادرنجبویه و یک قدح دارچینی

در گلاب و اسیاب آن سه وزن در هفت مثل مجموعه خیسانده

عرق و ثقل اورا یک روز در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بکشند

و بدستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار چهار مثل ثقل

باید عرق مجرب در سما باد الکی بسته الم طلب از محمد خان

جغرافت و در جمیع منافع بهتر از شراب است و دیگر شربتها چه در
ترکیب ان مراعات بلیغ شده و مانند شراب بتفریح
و تقویت اعضاء رئیسه و قوت باصره و سایر قوتهای طبیعی
و حیوانی و نفسانی می‌نماید و با قوت تریاقیه مفتّح و منضج و مدرّ و حافظ
و ملطّف و سموم پشتهای دریائی صینیه و در سکر و عطش از جمیع اشربه
است و حرارت و یبوست شراب نیست و رفع اکثر علل
احشاء بی علل کند و قوی التاثیر و برد القعقان امزجه و خواص
ادویه و قدر شیات ان بمقدار شربات افزائی ان و حسن
ترکیب و مسمّه جان ارواح لطیفه عفیفه قرار از حب و کیفیه دوائیات
مصلحات شریفه مراتب اثار مذکوره ان مخفی نخواهد بود صفت
ان سنجد زرک مرکب دو من شاهی بعد از طبخ تا
با عرق و من بهشت و شکر و صندل سفید زنده کرده گل سرخ گاو زبان
با ورنگبویه رازیانه دار چینی کبابه سفید کوبیه بهار نارنج گل سنجد
از هریک

از آن یکصد و بیست و ه مثقال برگ و پوست ترنج اگر جدا شد

بادرنگبویه سبز ازری و الا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال

چوب و ارزیشه و الدم ریک اشعار و سی مثقال بکوب کرده آ خرقه

نمایند سوای برگ نارنج و ترنج روز دیگر عرق بکشند باید که سید

مخلوط نموده و علف هندی را چهل مثقال تا پنجاه و شصت مثقال

مجموعه آب تا شش من باید باشد که در دیگ بریزند تا بر آتش بشید

منعقد شود پس در خمی کرده هر روز مکرر در آن هم زنند تا مایع خود

آن گردد و در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد

تا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد قوی تر می شود پس بدستور

گلاب عرق بکشند و اگر عنبر در آن بسته به بندد بهر یک دو درم

این عرق در غایت خوبی و عطریت مشاهده شد چون بعد از

عرق کشیدن ثفل او را با تخم دنبه شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار

روز با خلقه و پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا بادرنگ بقدر تخم

مارو دیگر عرق نکشند همان آثار بر و صندل است عرق مشک گرم و خشک

و لطیف و ملطف و مجفف رطوبات در رستنی و شدی گشنیز از

عرق گلکرده حایل و مفتح و مداومت آن باعث الاغری بدن است عرق

مشک صفت آن مشک طعام را گوییده در فرع مطلی بقدر مشقق

او کرده با اینق بقیط نمایند به ماء اللحم مقطر در بعضی اعمال آن بطریق

معلوم است جا عرق فشه جهت تحلیل ریاح و تقویت بعض

رئیسه و نفع نافع و از عطریات مشهور است صفت او

نارنج مستقد مثقال بهار سفید ۱۰ مثقال ارکک سیر ازنی

دواله صندل سفید سنبل حتیلی از هر یک مثقال ۵ مثقال لوبان

سنبل الطیب پنج سنبل محمود فماری از هر یک سیی هفت ۳۷

و نیم مثقال مبوس به هفت ۷ نیم مثقال لوبت نافه مشک

بغدادی که مقدور باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل

و انعاش آن بغدادی در چهار انگشت بسر آید چینده و عرق بکشد

دیر دمن

و پرده من به بقچه عنبر اشهب ببندند و بر قاقله بسبک شیرازی
بپاشند عرق برای پهوله چشم پهوله: چابه دو ملکه دو درمند
زرد چوبه اجزا: ابنه مری نیمدرم افیون نیم باو دو درم
چهار ماش در آب انداخته نگاهدارند و بعد از آن آب صاف
بگیرند پوست درخت کبوله سوده در آب اندازند و شش ماش در ظرف
مسی به مبلغی نگاهدارند و بعد از آن در شیشه نگاهدارند دو قطره
در چشم چکانند و برای ناخنه مرجان بگلاب آمیخته
اندازند عرق زیره کرمانی برای لاغر شدن ترکیب برای آب
آبستن نمایند در اندک زمان لاغر می کند از آزموده است
و طریق کشیدن مذکور است بدستور عرق بادیان است عرق برای
صاف کردن ناصور و منجم ساختن صفت آن کافور
محلول سفیده بیزواشه زنگار کبر و ملکه شسته آب صاف یک آثار
همه ادویه را سائیده در آب مذکور اندازند و هفت روز

بکار از زیر تا که درد ته نشین شود آب صاف بگیرند و چند روز در آفتاب حفظ کنند

حفظ کنند مجرب است عرق [illegible] برای رهوله و جابه و دو هند

دو ملکه و بشت و با جلو ر حفظ کنند مجرب است عرق

برای رهوله و جابه و دو هند دو ملکه و بشت و با جلو ر مجرب است

صفت [illegible] بیت هفت دام خام سفیده کاشغری چهار دام

شوره قلمی چهار دام و نیم هلیله کابلی چهار دام و نیم نوشادر دو دام و ربع

همه را بسیار باریک سایند و در سرکه سفیده مقطر بسیار بپزند

در ظرف سفال کنند و بسته درمیان انگشت که بالا باشد از آتش

انگشت بپزند تا که بس که خشک شود فرود گیرند و دو دام و ربع ازین

دارو سایده در بیست و هفت دام آب بپزند و در کاغذ صاف

کرده [illegible] را بعد بکس خشک جمع شود بر زخم بریزند و با آب

[illegible] زخم را بشویند [illegible] که بیرون [illegible] کودی [illegible] باشند

کودی را درین [illegible] آب بدارند [illegible] می اید و دوازده [illegible] فرصت

است

است می‌آید و در اندک فرصت است می‌آید یعنی تجربه پیوسته
دانا مصطلح کیمیاگران ماء الشعر باشد صفت زرده قلمی قلم
قلم باشد پنج جزو پیله یک جزو زاک که اقراسیس گویند سه
جزو بود در رنگ سبز و کبودرنگ و زرد که سیمند بود
بدبول رنگ تمار رنگ و جگر که رنگ سیاه است چاچوان
در رنگ سبز شسته است به غایت پیوسته و جدا کرده از هر کدام که جزو
باید دو جزو رنگ کهار را با پنج جزو زرده و دو جزو زیت
بسایند و سه جزو زاک در جمله بیست جزو میشود یکجا ساخته
مستعمل کنند به تفرع این معهود مرکب گشته مرکب زرد دارچینی
سبز تزینی دارچینی قلمی بید بشیریق خیل و نیم باو دو دام عاقرقرحا
گلاب چاشنی یک و نیم انار و نیم باو و دارچینی در گلاب انداخته
دوازده پاس در جای گرم نگاه دارند بعد از آن در قرع انبیق
انداخته مقطر نمایند و بهمانه عنبر و بهمانه مشک به سحق ساخته

وقت تقطیر بیامیزد عرق دارچینی و بلبلکن از اول تا آخر

و بابا قوت دل و معده بدهد و نشاط افزاید و اشتهای آرد

و اخلاط فاسده از معده دور کند و دواسیر زد و چون حیض

کوفته در شراب و آب شکر در ظرف شیشه یا چینی

اصل السوس و زعفران یکدیگر و نیم توله هر یک یکتوله همه را کوفته

در شش توله عرق انبری اندازند در آفتاب تا دو روز

می نهند در پارچه صاف بیزند عرق بگیرند و درد را دور کنند و عرق

هندی گشت در تعجیب است و قوت باه بیفزاید غریب است

صفت آن بگیرند پنج سیر ... قطعه قطعه کنند و در دیگ انداخته

[illegible]

و بیارند جوجه مرغ در غیط الصوت کشته باشد و بکماشه

[illegible]

چنانچه برخاستن نتوانند و تمام شب همچنان بیدار باشند و صباح

[illegible]

ورقت در نشتاله ... صفت تنهوی ها را در روز

[illegible]

صفت آن چند بستر شستها ... ...

خوب سحق نموده در چهار توله عرق انگوری ... انداخته دو ساعت

بگذارد ... نشستن شود ... بیاید تا کند مقدار

عرق دیگر بیست و پنج قطره از عرق مذکور بدهند بفضل الهی شفا یابد
که قطع تا بیل کنند صفت آن کوزه قلعی و هر اینس خالص بنیادی
با سیم زرد بکلا جنبر ا طریق بیع برف تیزاب کشیده باید
که اینها تا نصف شیشه برسد زرد و در شیشه ارزن از تیزاب
آتش
زر روی خواهد حل کنید پشت لیت بصفت پارچه استوار ساز و آتش
نرم افروزد و شیشه مذکور را تمام در آتش پنهان ساز زرد
چون حاضر شد این دو چیز و شیشه ارزن برآید برادر و ده نگاه دارد
و سر انرا بموم ما لیا که هیچ سند و دو ساز تا بوی آن بدر نرود
از جوارح می افتد و هر گاه که خواهد بعد از آن خلال با چوب
باریک بران بسته یا گوشت فروینه در ان اعضای بهم سر مالید
در رنج بر کنده و در زاج مرحق تیز اندکی می مالد تا سه چهار مرتبه اما
در رستان بر مرتبه سه چهار روز بعد بیله باید نمود تیزاب دیگر
در گنج باد اور جهت جاجی زر داد و جهت حبایلی و شد

صفت آن

صفت آن ریخت از چیل نیم سیر تخم پیاز و گندم و بنفشه و تخم ...

زیت و اهوله و خاکستر درخت برار هر یک دو سیر شاهی زهر منعقد
ماو پیسر ای و اگر زهر مار نباشد بجنس الفار نیم سیر شاهی این اجزا را گرفته چوب کوب
کرده در دیگ کنند و بالای این زهر مار و پیسر ما بجنس الفار نیم سیر کوفته
نکوفته بپاشند دیگر به جز بطریق عرق‌های کشیدن باتش در جوب
مانند بهر آنکه عرق کار آید بیت در جام خواهد چکید فرداورده آن
عرق را در شیشه یا در حقه چینی نگاه دارد هر گاه که خواهند چرب نمایند بالای
آن جراحت بمالند اندک و در آفتاب نشیند آب شده در جراحت
در آید و در تمام روز سه مرتبه همچنان کنند و اگر تابستان باشد
انچه که ادویه مالیده کرم بسیار ظاهر شود و صندل سائیده با گل
ملتانی ضماد نمایند در سه چهار روز بهتر خواهد شد بهوشی از جراحت
حیدرشناها به میشود عرق [illegible] از دواهای کبر النفع است و بسیار
کر [illegible] استرشاهی طعام باز دهد بحق و این را [illegible] در ده باشد

گلاب ممزوج کنند و قدری نبات همراه نموده بنوشند فواید عظیم
مشاهده نماید در تقویت باه و در سنگ مثانه و در هضم طعام و جراحات خصوصا
جمعی را که خون در بدن فاسد شده و گروه باشند و زرد و جذام
داشته باشند و اگر در این عرق قرنفل یا اجواین یا زنجبیل یا فلفل
یا زیره یا دیان یا کشنیز تر کرده و خشک ساخته بقدر حاجت بخورند
منافع مشاهده کنند و بکام طعام افشرده عدیم السهم است و همین
عرق را بگلاب یا آب ممزوج ساخته بر جوهای مزمنه و جدیده
طلا کنند برای ... است و همین سان برکهای سفید برص را که هرگاه
سوزن در آن موضع زنند خون برآید و بسیار کرت طلا کنند
و از یک و دو شیء بر هم زنند اصلاً از تغیری اثری نمانند و رنگ اصلی باز
آید چون بیز آب فوسیت ... چیزی نباشد باید که جدا احتیاط
از دست نگه نمایند و این از اعمال اهل ... است و حریت ... رسد
کرات بعد از حق کشتن ... والله ... باشد بهتر والله اعلم

جرکون

حرکت کرده مشها دارند و فتیلها از ریسمان پنبه تافته و گوگرد مذکور
گداخته فتیلها را در آن باندازند و بقدر چهار انگشت طول بر فتیله گرد
هر چه دارند پس گوگرد مذکور در جام آهنی که لب دار باشد
بریزند چنانچه بقدر انگشت خالی باشد و آن را بر سه پایه آهنی
نهاده و در میان چهنگ چینی سه پایه مذکور به نهند و دو سه فتیله آتش
افروخته در میان جام فرو زنند و کاسه چینی اقلاً ده برابر آن
جام باشد و از گل پخته ملایه آهنی محکم ساخته بار آهنی از کته
و از سه پایه مانند ابریق نسبه مجاری آن جام معمول آن بر آن گذشته که
فاصله پوشش آن جام شود و بقدر یک انگشت از آن جام بالا باشد
از زیر ورش فتیله بخار گوگرد منقبض شده بکاسه از آن صعود نمایند
و از زیرهای آن عرق دار چینی بریزد بگیرد و حاضر وقت باشد هرگاه
روشنی فتیله کم شود فتیله دیگر همان ساعت بر نهند تا دار روی کسر دیگر
بگیرند و اگر جا گرم شده باشد بکسی که بدست مامور باشد بالکل

از لباس و پارچه بتغیر ابار شد که پارچه باتب کاران بدارد چنان که خطه بوشیده
خاکستر میشود عرق لاله کم قوت ولیا اشتها و مزاج روکت و پرهیز شفیع
بدن دفع کند قوت باها و قوت بدن و روشنائی و سبزیوه و عقل
بیفزاید صفت گل ودهاده سه دانه زنجبیل منقل از طباشیر قرنفل
سیاه جوز بوا سعد صندل بربار السکند فاسه قسط عاقرقرحا
کهرد تال ملکها تا ماتیکه بنرج قاقله جوزد بابای ریگ سنبل الطیب حب ملا
سلارس جنس یک چندی از هر یک حب ار دام قند سیاه دو وزن
کس تنول بیت همه ادویه جرکوب سوده باشد و کس ماب بیقدر
در خمی کند بعد از آن کوشت برنج بیر بیندازند تا همه کوشت
آب شود بعد از آن بکشند عرق شراب لادارکه حلایا باشد
جنبه دفع منی و حیض اهل رطوبت و دمع و بواسیر و قولنج و استسقا
و مضه و تنها و نفس و خفقان دست و پای کم داند و بسیار بتغییر داشتند
صفت لادن لادر و سرش جدا باشد در دشتی کناره شد

بوی خشتو

بکوبند تا تمام شیر در خورد پس او را حب سازد و بقوات بشوید

پس چهار حب شد سیاه گشته ده درم ده حب ایت و گل و بابونه و دو سیر

در خم حب کهنه اندازند به زر کامل قرنفل جوز بوا خولنجان دار چینی

بسیار که به چینی الاچی زعفران سوده اضافه کنند و بپزند جمیع مقطر

بیز سب زنند عرق بلیله کابلی برای خون فاسد در بدن کنند

می باشد با صلاح آورد و بواسیر خونی و بادی سود نافع

و باد سلم دور کند و قولنج را نافع و قوت باه را

بسیار قوت دهد که از سر جوان می نماید صفت بلیله کابلی

مغز کنند تا در رزو حب از سر یک دوازده انار زبوت

مغیلان سیر ده انار قند سیاه گشته سه من بخته شل ازان

در خم اندازند وقت برآوردن فاقه خورد کلان قار حفت

نیم پاو بر داده صندل اشنل الطیب یکدیگر دام لونگی بیشه در سکه

به اندازند خوراک چهار دام در بهار بخورد بر تر بزارد و جراحت

واجار و جمیع ترشیهای بخورد و مضایقه ندارد بلکه نافع است

بعد چاروناشته رود نشود و بسیار مرغن بخورد عرق ...

معوی ... است زرد ... در رحم ...

سیاه اگر ... باشد بهتر ... صحیح ...

ده ... معتدلان برافزاید و چون ... مقطر کردانند ...

عرق که استعمال سلاطین هند است و ... مقطر

بخورانند ... و ... نفس خفقان ...

و ... شکم را ... زرد و ... کرده ... معوی

... است ... ق ... اندام ... و ...

... رنگ روی و ... شکم ... اندام ...

... صفت ... خونیمان ... در ...

... قاقله کبار ... مصطکی ... دار چینی

... کالکبیله ... سیاه و ... عود ...

زرد و سیاه ... ...

...

بر زده درم بعضی جوز چهار مغز یکسیر قند سیاه کهنه دو من
زنجبیل دو سیر سپید کوفتنی از تخم کاهوی بری بابی بریک پوست
زر جنت اسپند نوزده درم تخم نیرنگ چهار سیر گل و ها یکی دو سیر
در ظرف آب حیاه کرده همه ادویه کوفته دران انداخته
بعد از هفت روز صاف کرده بنوشند و این سالار
بهره گویند و اگر خواهند بیکا نند لطیف تر شود و بهتر بود و عرق
گویند عرق مستعمل صاحب درا شکوهی که گزیده شیرین
و سوده ریق عرقیات جهت بشاشت و حفظ صحت
صفت آن قند سیاه کهنه تخم نبات تشنیز سیر پوست
خرب تعیلان سعی و شش سیر باید که کفایت در جل کرده
بعد از دوازده روز بواقی نگری و سر دیگ اهدا که کوشند
عرق گیت آنند رسمی که بقدر دو من و بعضی دیر باشد کشیده
صندل سفید نوره با ریزه کرده شاه سیر دار چینی با دانار

و نقل بیدام اگر ادویه بیدام ریزه کرده مجموعه در عرق ریختیم یک آتشه

بر کوره پنج روز حب بندند و دو آتشه مقطر کنند ، در انجام دوا تهیه

تولهٔ عنبر دو نیم سیر نبات گداخته در پارچه بسته در کوزه از ازا

قاحله گویند یک پرتی بسته بیندازند و چیده بشتابند و پرتی بدر کرارا

تا بسته پرتیه باز به پنجه حب بیندند عرق بستانند عرق مستعمل

زعفران فرنگی دیون و فارسی می گویند صفت ان قند

سیاه پنجشنبه پنجاه و آب گرم دوازده من گل و ناکی

پنج سیر پوست درخت مغیلان دوازده سیر ریزه ریزه

کرده در خمی انداخته بعد دوازده روز کف شد و بوقت چیدن

اگر قدری زعفران در پارچه بسته در عرق می اندازند عرق

زعفرانی خواهد شد همچنین اگر رنگ سرخ لاکهه و یا صندل

سرخ افزایند یا ارغوانی مانند صاحب دارا شکوه آشت

عرق عنبر که بار ات عدا زیبان دور کند و اشتهای طعام آرد

محیت

قوت باه اصلی پدید کند و اثر سبه و ارقان هواوت
این کرده بودند در عمر اهتمای سبب ازاله بکارت نمودن
صفت ان عنبر الحب که حار بود مصطکی حصه انخلیت
یکدرم سندرم دار چینی نوبت زرد یکدرم کلفید زرده
درم مسرخ بولادات ناقه جوزو سنبل الطیب بهمن سرخ
و جوز بوا سبب کبابه زعفران خولنجان سعد کوفی تخم شبعم حنفک
ربای گل بستان افروز تخم قثیت یکدبیت درم قرنفل نه درم
نبات سفید غل مصطکی یکدبیت درم عود عرقی حب بان
هر یک ده درم مشک پنجدرم بنر بابه بشتا عرالبی گل منوفر یکدرم و
چهار درم گاو زبان هشت درم طباشیر صندل سفید ابریشم
یکدبندرم گلاب سیصد ادویه را سه روز در گلاب خیسانیده
و هر روز گلاب نو انداخته پس در قرع انبیق عرق بکشند شربت
سه توله یا ده توله بحسب مزاج و بعد از چهار گهری از نوشیدن

آن هفت عدد در زردی بیضه مرغ رشت بجوزد و غذا از خردل

تناول کنند و از ترشی و غرغرها اجتناب نمایند باب

هفدهم در حروف غین مشتمل بر دو فصل فصل اول

در غرغره فصل در غسل غرغره که لکنت زبان ساقط

است اصفر ارنج بوسن کیایه اصل السوس در شراب

و آب یا الف خفه بپزند صاف نموده سکنجبین ایلیک

او بس حل نموده غرغره کنند و اگر چند عدد تر و شاقرقرها

و خردل اما بادام مغز آنها انفع است غرغره که لکنت

زبان ساقط بسیار مجربست اجزا پوست در فلفل زنجبیل

خردل شاقرقرها مویزج بورق صعتر ملح هندی نوشادر فرانکوش

با تش در آب بپزند غرغره نماید و خردل کند که بکلی فرو رود

مجربست غرغره با نعامه و سرکه و خردل در رهنار نافع

است و اگر با تقل نشان تقل اعضای دیگر هم بودند برات

فالج

بنوشانند اصل السوس بجای ... حب و این ... بکار دارند تشنج

غرغره در ثقل اللسان فرمایند ریاضت و حرکت بتکلم و

حرف ... صفت ان گوید ... سخنی ... بیان کرد یعنی

آید ... شناسند ... آب ... گرفته ... ان ... و دوام

غرغره کند گرم ... زبان زبان ... اضافه ... شکر ...

بقدرم جنبه برگ صفت ان همین خاصیت دارد غرغره

... حرمل ... دام ... دوام ... جنبه ... رب

حلق ... غرغره برای غرغره کنند ... جنبه ...

کردند غرغره غرغره ربوب ... عناب از ...

است نافع ... غرغره بتکلم ... دارد نفع تمام

غرغره با دوام ... روغن ... آب ... آب ... از

... غرغره برای ... غرغره کنند نفع عظیم

دارد نفع ... از ... اگر ... نمایند غرغره [illegible]

غرغره که قروح حلق را سود دارد صفت آن زاج سفید
و سیاه و کاغذ سوخته مازو سبز کندر حنا زعفران هر کدام
یک درم با قدری سرکه غرغره کنند. غرغره که قروح حلق
و التهاب را سود دهد صفت آن اصل السوس عربی نبات مازو
سبز کاغذ سوخته از هر یک قدری با سرکه آمیخته غرغره کنند
غرغره که خناق و التهاب زبان که از حرارت باشد
سود دهد صفت آن رب عنب الثعلب عدس مقشر رب کاکنج
رب حصرم رب ... شده رب توت غرغره کنند
و خناق صفراوی : بلغمی را زوفا و سوداوی را مجموعه ها از الصحیح
و درد را مجرب است صفت آن حب الرشاد و تخم کتان
از هر یک پنج درم عناب سپستان بزر قطونا عدس مقشر
بیخ سوسن بابونه از هر یک ده درم گلسرخ بنفشه از هر یک هفت درم
مرزنجوش بوریته صعتر از هر یک دو درم عنب الثعلب ده درم

الکیه

آنچه کوفتنی باشد بکوبند و بجوشانند و صاف نمایند باز با
درم فلوس خیارشنبر هشت درم آب ترتیب داده و از آن اضافه
کرده غرغره کنند غرغره که ماده خناق بلغمی را نفع دهد
صفت آن حبه حب الرشاد تخم کتان [illegible]
[illegible] قدر حاجت همه را
در آب جوش دهند و صاف نموده غرغره کنند. غرغره در نقل
[illegible] صفت آن [illegible] خردل
زنجبیل عاقرقرحا فلفل بوره ارمنی از هر یک مویزکوشش از هر یک
جزوی برابر کوفته با آب گرم جوش دهند و صاف کنند چند روز
نیم‌گرم در آن بیاشامند و غرغره کنند غرغره قلاع
[illegible] صفرا [illegible] صفت آن سماق گل سرخ
گلنار زرشک مجموعه کوفته با آب بجوشانند صاف نموده غرغره
کنند غرغره در سقوط لهات بسبب رطوبت و نزله باشد سود دهد

صفت آن [illegible] حسبت [illegible]

اول [illegible]

[illegible]

منقل ببریده هر بیت حبسه دی [illegible] العسل عشره گیته

[illegible]

گر همیه باک [illegible] رود خویش و کبر داند صفت آن [illegible]

[illegible]

و از هر یک خیره ای کوفته بخته بدست بالیده و نوشته

مسوله که بوره از زمین ببرد صفت آن [illegible] هفرم سیدگل ترنج

ادخ

از خرنوب حب صندل سفید از هر یک جزوی کوفته بیخته با گلاب
بیامیزند و بعد از بوره کشیدن بدن با این اجزا بشویند
عنوانی چون ابیه با اران بشویند صاف و پاکیزه گرداند صفت آن
نشاسته از هر یک ده درم ارد نخود ده درم سفیدی تخم مرغ
بیست عدد و درسم اسفنجه بر روی مالند با آب گرم بشویند

[illegible]

ودهن بادام تلخ بسته [illegible] عنوله [illegible] روی تا زمانی
و بادام گردانند صفت آن لعاب خطمی لعاب اسفغول [illegible]
روغن تخم بادام از هر یک جزوی [illegible] ده درم

آمیخته مویها سر و ریش را بشویند غسولی که موی جعد گرداند صفت آن

مازو کتیرا زرنیخ و برگ سدر و گل خطمی امله مردارسنگ برگ [illegible] از هر

جزوی ازین هر جزو مجموعه با آب برگ چغندر بسایند بیامیزند

و بر موی مالند و بشویند غسولی که موی را سیاه گرداند

صفت آن آب برگ مورد و حنا در هم آمیخته موی را

بان بشویند بعد از آن روغن مورد و قدری لادن در آن گداخته

بر آن موی بمالند غسولی که رنگ روی را سرخ کند

صفت آن سفیداب [illegible] نخود [illegible] حب [illegible] دو درم آرد جو

[illegible] سفیده تخم مرغ آمیخته بر روی مالند و بعد از آن

نخوه بشویند غسولی که رنگ روی را تازه و سفید گرداند صفت آن

اسفیداج [illegible] نشاسته [illegible] مغز بادام [illegible] شیر [illegible]

[illegible] [illegible] آب [illegible] مغز تخم خربزه [illegible]

[illegible] آرد باقلا [illegible] [illegible] [illegible] بشویند

خوبی رنگ [illegible] را روشن گرداند صفت آن عدس زرد و جو به

دقیق

و پنبه حلبه مرداسنگ از هر یک سه درم سقراب ستی ده درم

ریشم یا از هر یک سه درم تر همچند درم کف سنخ بمعصفر ده درم

مجموعه را بسحق نیکو بسرشته طلا کنند بعد از ان باشتی کوبید

باب اثنا عشر در صفت سفاف نسیم ده دو فصل فصل اول

فرزجه فصل دویم قلوتیا فشارزجه در حیض بکشاید واو جاج حم

و راز رود دست بود نافع بود صفته ان کند رقیقل از هر یک

ده درم حب سیر داق و زعفران و چند بید ستر از هر یک

دو درم سلطع دنبه و سایبه و روغن کوسن روغن بونه

رسپی مرغ و پیه بط از هر یک ده درم صعبها حلول سایند

و پیه را گداخته الحنه کوفتنی باشد بر شته و جمع سازم

پاییز تر در ما بر ویشم الوده موده بر دارند حرزجه که اختناق رحم

را مفید بود بود صفته ان پیه مرغ و پیه بط زعفران دکل

وحاما و مصطکی از هر یک درمی سوخته ان روغن سوسن ار

سه درم صمغ سنجد درم بقاعده معمول ترتیب داده استعمال
نمایند فرزجه که افراط خون حیض را مانع باشد صفت آن
اقاقیا و گلنار صدف سوخته شب یمانی از هر یک درمی افیون
دو دانگ کوفته بیخته با آب سرشته و بردارند نوع دیگر آن
نفع دهد صفت آن اقاقیا زراوند و لادن و زعفران و گلنار
و گل ارمنی اجزای مساوی کوبند و با آب لسان الحمل بسرشته
و فرزجه سازند فرزجه ضعف رحم را مفید بود صفت آن
حب البان روغن بادزن هر یک سه درم قرنفل خولنجان سوخته
هر یک درمی جند بیدستر نیم درم فرزجه که ریاح رحم را مفید بود
صفت آن تخم شبت و کرفس و دقیه سلیخه مصطکی و زرنباد
حماما و قسط و میعه سائله سنبل الطیب و علک [illegible]
و جند بیدستر کوفته بیخته با روغن شبت و بابونه سرشته و فرزجه
سازند فرزجه که فرج را تنگ کند و رحم را قوت دهد

صفت آن

صفت آن ... شسته و ... بسیار خوش و ... کنند ...

... و گل ... سرخ ... هر دو ... برابر ... بار ... و ... [illegible]

... با پشم ... زنند ... زعفران ... [illegible]

... و ... نقل ... از ... و ... از ... و تخم گل

... زم ... یکدرم ... و ... عنبر ... و ... [illegible]

املهٔ یکدرم کوفته بیخته با گلاب سرشته و با پاره پشم روا زنند ودر خم

در فرجه رانگ و خشک ... زند پس زخم زایل گشته

صفت آن ... زعفران ... جروی زر پر آب

بجوشانند و پارچه کتان دران الوده ساز زنند و خشک

گردانند و پارچه پارها بوده استعمال کنند

... جسم ... با ... صفت ... و تخم ... [illegible]

... و ... [illegible]

... [illegible]

ادویه بیالایند و استعمال کنند فرزجه حیض آرد

صفت آن مرزنگوش و ابهل هر یک چهار درم سداب

نیم درم مویز منقی دو درم کوفته بیخته بزهره گاو سرشته و فرزجه

سازند نوعی دیگر حیض راند اشنان عاقرقرحا و شیر سداب

از هر یک درمی فربیون نیم درم کوفته بیخته بقطران سرشته

و فرزجه سازند نوعی دیگر حیض بیارند صفت آن ابهل

سداب اشنان مشکطرامشیع هر یک دو درم جاو

شیر زنبه از هر یک نیم درم سه نیز درمی با قطران استعمال

نمایند نوعی دیگر سه مه جنین برآورد صفت آن زراوند مدحرج

و ابهل و مرف هر یک جزوی کوفته بیخته با قطران سرشته

فرزجه نمایند نوعی دیگر بچه زنده و مرده بیندازد صفت آن

اشنان جاوشیر عاقرقرحا و شونیز و سداب و حرمل

از هر یک قدری کوفته بیخته بروغن زیت سرشته استعمال نمایند.

فرزجه

صفت ان مر و جاوشیر فرزجه که بچه مرده بیاندازد

حرمل سفید فرفیون از هر یک یکدرم قدری کوفته بیخته با زهره گاو
انبخته استعمال نمایند فرزجه که استسقا را نیکو بود صفت ان
سرگین بزکوهی و مایه خرگوش از هر یک کوفته بیخته بعسل
گرم انبخته پاره پنبه الوده نمایند و بعد از طهر بردارند نوعی دیگر
در استسقا یاری دهد صفت ان مامیران چینی مرزنجوش و ابریشم
و مایه خرگوش و دارچینی عنبر و زاج و نبات برابر کوفته بیکدیگر
سرشته استعمال کنند نوعی دیگر که همه استسقا مفید است
بشرط انکه بعد از طهر بردارند مایه خرگوش سرگین خرگوش از هر یک
قدری بعسل سرشته بریشم پاره بردارند و تمامه شب انجا
بردارند و بعد از ان شب مهربانی صحبت کنند بار گیرد
نوعی دیگر که نافع استسقا باشد صفت ان حب البلسن پاره
و زاج عجب نیم درم قدری کوفته بیخته با بعسل سرشته فرزجه سازند

و پشم آلوده بعد بردارند فرزجه دیگر که رحم را نافع باشد

صفت آن سداب و نعناع و پوست انار و عدس

مقشر از هر یک درم در قدری گلاب و سرکه بپزند

و به پشم پاره بردارند فرزجه دیگر که نافع استسقا باشد صفت

آن زعفران کافور هر یک دانگی مروارید مشک دو دانگ

حب الغار بادام کوفته بیخته بسفیده تخم در روغن گل آمیخته فرزجه

صبر سقوطری

سازند فرزجه برای اسقاط حمل مجرب صفت آن

... ثث در ... کهار ترتیبا ... سپید ... مغز انداران این همه را

کوفته بیخته ... زنند ... در تریاق ... فصل

دوم در علوینات و نبات از عقد اول نقد اول لکجور دوم

کنج باد آور علویات یا قوت سرخ زرد و کبود و پیروزه و عقیق

یمنی و بسد و کهربای شمعی و ... و ... زرد و چینی و خاکستر

و تخم خرفه و زرنباد و ابله و سقا و جند بیدستر و عنبر اشهب

ورق

ورق نقره یکدو مثقال مروارید یک مثقال لعل بدخشی

سه مثقال سنبل الطیب زرنج هندی فادزهر پوست سبز پسته تخم کاسنی جدوار خطائی مصطکی گل ارمنی یکدیه مثقال صندلین قرنفل پوست ترنج مشک خالص یا وزن حیوانی ورق طلا یکدیم مثقال درونج اهلیلی یکدیک مثقال افیون مصری دو یک مثقال گلاب ده شیشه عرق گاوزبان عرق بید مشک یکده شیشه نبات سفید و عسل مصفا یکدیکصد و شصت مثقال معجون سازند چنانکه رسم است

زن حامله و طفل شیرخواره را نتوان داد و طبع این گرم در ضعفت درجه اول خشک در آخر درجه است اهدا از جهة نقصان قوت روغن بادام و روغن کدو داخل نمودیم پیش از آنکه ادویه سابق بعض معمول گشت بایی روغنها حرب باید کرد صفتش صندل کاسنی تخم خرفه گل ارمنی گل مختوم طباشیر ... مصطکی

شافه تره عود زعفران گاوزبان زرنباد انیسون دانه آس [ردن]
ریوند چینی زرشک تخم بادرنجبویه سیب لیمون مرو کزبره بابه
نانخواه زرشک و مغز دانه کدو مغز تخم خیارین مکه سه مثقال قلسی
قرنفل دارچینی سلیخه بابونه سنبل الطیب قاقله مکه دو مثقال
مغز بادام شیرین چهار مثقال آمله پرورده ده عدد هلیله کابلی
دو عدد و افیون ۳ مثقال شیره آمله سه مثقال شربت فواکه
شیرین سه مثقال عسل یکصد مثقال بقوام آورده معجون کنند
توتیای یاقوتی حکیم عماد الدین محمود در جهة نواب سلطان ابراهیم جهت
تقویت بسیار نافع است صفت آن یاقوت لعل زبرجد مرجان
عقیق ابریشم سفید بسد مصطکی رومی تودری سرخ دارفلفل بادرنجبویه
تخم خربوزه زراوند سعد کوفی اصل مغز پسته مغز فندق مغز گوگردکان
خشخاش سفید مغز تخم کاهو تخم کتان تخم ترب تخم شلغم مغز تخم خیارین
مغز تخم حلقوم دارچینی مکه صندلین بهمنین ماته نشتر اجزا اکبر کوزگان

دررونج

درونج عقربی اهلیله کابلی شوروخیرتی یکدسته درم فلفل سیاه فلفل
سفید بذر البنج زرنباد یکی ده درم تخم بلیون حب بلسان حاشه
بادرنجبویه بوزیدان دهن زیتون سنبل الطیب قاقله قرنفل بسباسه
کهربا ابریشم زعفران لسان العصافیر مروارید ناسفته جدوار
خطائی صندل سفید گل سرخ قرنفل جوزبوا بسباسه خصیة الثعلب
خرنباد بوزیدان بهمنین زنجبیل افیون مشک ورق طلا ورق
نقره عنبر الاشهب ابریشم انار گلاب عسل مصفی هزار مثقال
بطریق معروف معجون سازند وزن ادویه درست و صحیح باید کرد
نوشداروی منه نافع علتهای بلغمی جهت لقوه و وجع مفاصل و وجع
وجع ورک و نافع دل و جگر و دماغ کرده است و بهی اشتها قوت
جماع دهد و روح را تازه دارد و رنگ رو سرخ گرداند اشتهای طعام
آورد کند هاضمه را قوت کند از بادهای مخالف ایمن گرداند
و تبهای بلغمی و سودا ویرا دفع کند صفت آن یاقوت احمر مروارید

نا سفته مرجان کهربای شمعی بسل ابانه رکنی سعد کوفی قاقله قسط شیرین

فلفل دراز فلفل گرد با همین وج زنکی اسپند سفید عود قماری

سنبل الطیب جند بیدستر بوزیدانه کوی قسط تلخ فلفلمویه اسارون

نانخواه حمضه حندوار خطائی تخم حنظل با زراوند گرد دار چینی

حصه العنب مکه چهار مثقال بیش خطائی مثقال عنبر اشهب سه

مثقال زعفران دو مثقال افیون اصفهانی چهارده مثقال

قند سفید پنج مثقال ورق طلا و نقره صد و پنجاه عدد

عسل مصفی پانصد مثقال نیشکر یکصد و چهل مثقال از طریق

معروف معجون است نیز خوبیابی از حکیم سعد الله کیلانی

در قلب زیر خود حکیم حسین الدین گیلانی در

سنه ۹۴۳ بلاد خواجه افضل مرمه خواجه علاء الدین محمد

از مردن امدند فتح کردند بازار استیانی صدر النسخه

این نسخه آوردند کثیر المنافع و جمیع انواع دوائی تمام النفع است

احسنا

اخلاط دارچینی قرنفل کرد یک مثقال اصل السوس وج نیم سرخ

زرونبج زعفران سنبل دانه خشخاش حب صنوبر یک مثقال

دار فلفل بذر کرفس بسباسه عاقرقرحا حب البان

فرفیون صندل گل نیلوفر تربد نارنج ترنج زرنباد حب

کاکنج کبابه باکواه افتیمون نارمشک قرنفل حب السنبل خصیة الثعلب

یک نیم مثقال طین مختوم سه مثقال بادیان رومی دو مثقال

افیون نیم مثقال مشک کدام پوست خشخاش یکصد و ده عدد

مثقال شقاقل نیم مثقال قطراسالیون مثقال عسل سه وزن

ادویه بطریق متعارف معجون سازند فلونیا از عنایات حکیم ریحان

مشفق مهربان منتظم عیسی نحو صاحب سلمه الله تعالی صفت آن

قرنفل دارچینی زنجبیل سعد کوفی سنبل الطیب بهمنین مثقال

تخم کاسنی خشخاش سفید کادوبادان ... پوست اترج

انیسون یک درم دار فلفل کبابه چینی زراوند مدحرج

هندی زرنباد درونج تخم کرفس ... تخم بادرنجبویه تخمست

کشنیز خشک حب بان ابریشم مقرض بسبایه کابلی کل مختوم

مرجان ورق نقره غیر اشهب یکدر دو درم خصیة الثعلب مصطکی

ورق کل سرخ بذر البنج یکدرم چهار درم زعفران نیم درم صندل

افیون مصری یکدرم شش درم مشک یکدرم جوز بوا بسباسه

عود هندی ورق طلا از هر یک یکدرم نبات برابر همه ادویه عسل مصفی

دو برابر قند از شربت بکار شده تا دو ماه بعد از چهل روز

حبه با چهل و چهار روایت باب [illegible] و نهم در وجع الاذن

مشتمل بر دو فصل فصل اول در قطورات فصل دوم در [illegible]

فصل اول قطورات برای درد گوش که از گرمی بود سود دهد روغن گل

شش درم روغن بادام شیرین سه درم و نیم درم حی العالم ده

درم در آتش نرم بجوشانند تا آنکه بسه که برود و روغن بماند

قدری در گوش چکانند قطوری دیگر [illegible] گوش را تازه

دهد [illegible] سفیدار [illegible]

منفعه روغن بادام تلخ ممزوج کرده در گوش چکانند قطوری

درد گوش

صفت ان
چو درد گوش که از ورم و اماس گرم باشند سود دهد
افیون یکدرم سنباف ابیض سه درم سنباف مامیثا دو درم
با شیر دخران در گوش چکانند قطوری که چرک و ریم گوش را
ازمودست پاک کند صفت ان انزروت و صبر زرد
و زنبه البحر و بوره ارمنی دم الاخوین کندر قرنی و زنگار و جندبیدستر
مجموعه سائیده با روغن گل اسرشته که اینچه در گوش چکانند
قطوری دیگر طنین گوش را ببرد صفت ان زعفران و فرفیون
جند خربق سفید مریکی از هر یکی سه درم قطران یکدرم با سرکه
امیخته قدری در گوش چکانند قطوری دیگر طنین گوش
و گرانی را نافع است صفت ان زعفران مایع قطران
خربق سفید اجزا برابر رشته کوفته از هر یکی دانگی
نیم درسرکه کرده در گوش چکانند قطوری دیگر کرم
در گوش را دفع کند مجربست صفت ان برگ شفتالو

وآب برگ بوته وآب بیخ تنقه زیره ... تخم ...

... نیز بیزند و در آفتاب بگذارند تا خشک شود بعد از آن

...

بیزند و صاف کنند و نیم گرم کرده قطره چند

...

زنگار دو جزو نیشادر استر وقت حاجت بسرکه
کرده در گوش چکانند قطوری الکراث گرم در گوش
کسی ریخته باشند و درد دگر ... جهت ...

صفت آن یک مرغ سیاه را قطعه قطعه کنند و در دیگ انداخته

آب بران ریخته و یک شبانروز بدارند پس مانند عرق بادیان کشیده

در شیشه نگاه دارند و بیارند چوجه مرغ که غلیظ از صورت نشده باشد

و یک ماشه سیماب در حلق وی اندازند و ده قطره ازین عرق

بالای سیماب در حلق ریزند و آن مرغ را از چیزی در پوشند چنانچه

بر خاستن نتوانند و تمام شب همچنان بدارند و صباح بسمل کنند

و با مصالح پخته تناول کنند تا یک هفته اینچنین بکنند بغایت

مجرب است عرق کاهوی نسخه فرنگی برای سنگ مثانه

صفت اب روغن یاسمین نیلوفر در سرکه انبجه خیار

